قائمیه

مرکز تحقیقات رایانه ای

اصفهان

السلام علیک یا صاحب الزمان

اثبات ولایت

آیت الله حاج شیخ علی نمازی شاهرودی

بسم الله الرحمن الرحیم

اثبات ولایت : حقه الهیه وعلم غیب برای محمد و ائمه اثنی عشر صلوات ا... علیهم اجمعین

نویسنده:

علی نمازی شاهرودی

ناشر چاپی:

حسینیه عمادزاده اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اثبات ولایت

مشخصات کتاب

سرشناسه : نمازی شاهرودی، علی، ۱۲۹۳ - ۱۳۶۳.

عنوان و نام پدیدآور : اثبات ولایت حقه الهیه وعلم غیب برای محمد و ائمه اثنی عشر صلوات ا... علیهم اجمعین/ نوشته علی نمازی شاهرودی.

مشخصات نشر : اصفهان: حسینیه عمادزاده، ۱۳۵۱.

مشخصات ظاهری : ج.؛ ۵/۱۷× ۵/۲۴س م.

فروست : حسینیه عمادزاده؛ پنجمین.

شابک : ۱۸۰ریال

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : عنوان روی جلد: اثبات ولایت رساله علم غیب.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : اثبات ولایت رساله علم غیب.

موضوع : ولایت

موضوع : ولایت تکوینی

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۸/ن۸الف۲ ۱۳۵۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی : ۱۷۷۶۶۷۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

پیشگفتار

بِسْمِ الله الرَّحْمنِ الرَّحیم

کتاب اثبات ولایت در حدود ۳۵ سال پیش تألیف شده و از آثار پر ارج عالم ربّانی، حضرت آیت الله علّامه، حاج شیخ علی نمازی شاهرودی رَحِمَه اللهُ است.

این کتاب که به انگیزه دفاع از شأن والا و حریم مقدّس ولایت اهل البیت عَلَیْهِمُ السَّلام و پاسخگویی به اشکالات منحرفان و برای تبیین و تثبیت مقامات اِلاهی اولیای دین تحریر گشته، پیش از این، هفت بار به همراه دو رساله دیگر از مؤلّف و یک بار جداگانه به زیور طبع آراسته شده است.

در طبع کنونی به منظور بهره مندی بهتر خوانندگان اقداماتی صورت گرفته که از آن جمله است: جایگزین کردن مدارک منطبق با طبع قدیم بحارالأنوار با مدارک طبع حروفی جدید، وارد ساختن پاورقیهایی که جنبه استدراکی داشته به متن کتاب، اضافه کردن مطالبی در پاورقی

ص: ۵

به صورت ترجمه عربی متن یا غیره، فارسی کردن عبارات عربی متن، تکمیل تبویب مطالب و افزودن برخی عناوین لازم، ویرایش فنّی از نظر نشانه گذاری و رسم الخط و ... .

امید آنکه سعی و تلاش ما و تمامی پاسداران مکتب اهل البیت، در آستان مقدّس محمّد و آل محمّد عَلَيْهِمُ السَّلام، به ویژه حضرت صاحب الامر- عجّل الله تعالی فرجه- پذیرفته گردد و خدای منّان از قصور و تقصیر ما از همه سوی درگذرد.

حسن نمازی

۱۸/ذیحجه/۱۴۲۷

۱۸/۱۰/۸۵

ص: ۶

ص:۷

ص:۸

ص:۹

ص:۱۰

ص:۱۱

ص: ۱۲

خطبه کتاب

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

اَلْحَمْدُلِلهِ رَبِّ العالَمِینَ کَما هُوَ اَهْلُه، وَ لا اِلهَ غَیْرُه، وَ الصَّلاهُ وَ السَّلامُ عَلی أشْرَفِ الْخَلائِقِ أجْمَعِین، و رَحْمَهٍ لِلْعالَمِین، اَلَّذی نَزَّلَ اللهُ الفُرْقانَ عَلَیْهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذیراً وَ حُجَّهً وَ بَشِیراً، سُلْطانِ الْخَلائِقِ أجْمَعِین، مُحَمَّد، وَ آلِهِ الطَّیِّبِینَ الطّاهِرِینَ الْمَعْصومِین، اَلْأسْماءِ الْحُسْنی وَ الْأمْثالِ الْعُلْیا، وَ اللَّعْنَهُ عَلی أعْدائِهِمْ وَ مُعانِدِیهِمْ، وَ مُنْکِری فَضائِلِهِمْ وَ مَناقِبِهِمْ وَ وِلایَتِهِمْ، مِنَ الْآنَ إلی یَوْمِ الدِّین.

در این زمان پر آشوب، که دستهای اجانب و بیگانگان از یک طرف و قلمهای مغرضینِ آیین تشیّع از سوی دیگر به شدّت هر چه تمام تر به کار افتاده و پیوسته در نظر دارند که به طرق مختلف به پیکره مقدّس و منزّه ولایت اهل بیت عصمت و طهارت عَلَیْهِمُ السَّلام آسیب و

ص: ۱۳

خلل وارد کنند، مصمّم شدم که درباره مقام منیع و مرتبه رفیع ولایت و ریاست مطلقه حضرت خیرالمرسلین محمدّ بن عبدالله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه و اوصیای آن حضرت، ائمّه اثنا عشر- صلوات الله علیهم- با تأییدات خدای منّان شرح مختصری بنویسم و مقام ولایت تشریعی (در امور شرعی افراد مکلّف) و ولایت تکوینی ایشان را (به معنای حقّ فرمان فرمایی شان بر تمام کاینات و ممکنات از جانب پروردگار) اثبات کنم؛ به امید اینکه شاید بتوانم در این اوضاع آشفته، در راه خدمت به دین و بیدار ساختن غافلان از خواب سنگین، قدم مؤثّری بردارم و این اِقدام، در پیشگاه صاحب ولایت، مقبول واقع گردد.

ص: ۱۴

وجوب تمسّک به ثقلین (کتاب و عترت)

در این کتاب، روی سخن با افرادی است که حقّانیّت قرآن کریم را قبول دارند و رسالت حضرت رسول اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و خلافت و وصایت ائمّه اثنا عشر عَلَیْهِمُ السَّلام را تصدیق کرده انـد. بر چنین کسانی، فرض و واجب است که عقاید خود را از قرآن مجید با ضـمیمه تفسـیر آن عترت پاکی که علوم قرآن در نزد آنان است، بگیرند. سپس، پیوسته در تحکیم آنها بکوشند و در جمیع امور مربوط به اصول و فروع به ذیل عنایت قرآن و عترت متمسّک شوند، چنان که در خبر متواتر بین مسلمین آمده است که پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فرمود:

من دو چیز سنگین و گران بها را در میان شما امّت وامی گذارم: یکی، کتاب خدا (قرآن) و دیگری، عترت پاکیزه ام. مادامی که به این دو متمسّک باشید، هرگز گمراه نخواهید شد.

آگاه باشید که این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند، تا روز قیامت که بر من وارد شوند.

ص: ۱۵

این حدیث شریف را علمای شیعه و علمای اهل سنّت حتّی فزون تر از حدّ تواتر نقل کرده اند و این جانب مقداری از شرح مدارک و اسامی کتب عامّه و خاصّه آن را در کتاب مقام قرآن و عترت ذکر کرده ام. در اینجا نیز به ذکر دو روایت که در کتاب تاج، جامع اصول ستّه عامّه، که مورد اعتماد همه آنهاست، قناعت می نمایم.

از پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نقل کرده اند که فرمود:

«من در میان شما چیزی را به جا می گذارم که اگر به آن چنگ زنید، هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد. یکی- که از دیگری بزرگتر است- کتاب خداست که ریسمانی است کشیده شده میان آسمان و زمین؛ و دیگری، عترت من، اهل بیتم. این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا روز قیامت که در کنار حوض کوثر، بر من وارد شوند. پس بنگرید که پس از من با آنها چه می کنید» !

مؤلّف کتاب تاج، پس از نقل روایت، تذکّر می دهد که این روایت را مسلم و ترمذی نقل کرده اند.

همچنین، در همان کتاب، مؤلّف به سندی دیگر از آن حضرت نقل کرده است که در خطبه ای فرمود:

«من در میان شما دو چیز گران قدر به جا می گذارم: اوّلینِ آن دو، کتاب خداست که نور و هدایت در آن است؛ پس آن را بگیرید و به آن متمسّک شوید» .(۱)

۱- همان: ج ۳ (فصل اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلام)

ص: ۱۶

سپس فرمود:

«و اهل بیتم. شما را تذکّر می دهم که درباره اهل بیتم]و رعایت حقّ ایشان[خدا را در نظر داشته باشید».

در پایان نیز نقل کرده است که اهل بیتِ آن حضرت خاندان آن حضرت اند که صدقه بر آنها حرام است.

در کتاب احقاق الحق(۱) روایات این حدیث (حدیث ثقلین) را از طرق عامّه نقل و مواضع و محلهای آن را مشخّص کرده اند.

علّامه بزرگوار معاصر، نجم الدین عسکری نیز، در کتابی که درباره حدیث ثقلین نوشته است، بیش از ۱۵۰ روایت را از طریق دانشمندان عامّه از پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه با ذکر محلهای آنها نقل کرده است.

به همین نحو است کتاب فضائل الخمسه(۲) که حاوی روایات متعدّدی از حدیث ثقلین است.

نتیجه گیری از حدیث ثقلین

از این حدیث صحیح، متواتر و قطعی بین مسلمین استفاده می شود که عترت پاکیزه رسول اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه بعد از آن حضرت، افضل و اشرف مردمان اند؛ برای آنکه حضرت همه امّت را به آنان ارجاع فرموده. پس معلوم می گردد که همه مردم به آن عترت پاکیزه محتاج اند و عترت به مردم محتاج نیستند.

۱- احقاق الحق ج ۴/۴۳۶-۴۴۳، ج ۶/۳۴۱-۳۴۴، ج ۷/۴۷۲، ج ۹/۳۰۹-۳۷۵

۲- فضائل الخمسه ج ۲/۴۳-۵۲

ص: ۱۷

نیز استفاده می شود که:

این عترت از خطا و از کفر و شرک و معصیت پاک اند؛ به تمام علوم قرآن دانایند؛ از جانب خدا و رسول، خلیفه پیغمبرند؛ امامت بر حقّ اِلاهی مخصوص و منحصر به آنان است؛ هدایت به سوی حقّ و حقیقت، در سایه تمسّک به ذیل عنایت آنها امکان پذیر است؛ و تا روز قیامت؛ زمین از این عترتِ پاکیزه و نیز از قرآن خالی نمی شود.

* * *

راه اثبات موضوع اوّل (افضل و اشرف بودن عترت از تمام مردم):

پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه کتاب و عترت را قرین و عدیل یکدیگر قرار داده و فرموده این دو از یکدیگر تا روز قیامت جدا نمی شوند (که خداوند، در عالم خارج، چنین مقرّر فرموده) و تمسّک به این دو را مانع گمراهی امّت قرار داده است. پیداست که اگر فردی در میان افراد امّت مانند عترت یا افضل از ایشان بود، امّت را به تمسّک به عترت به طور خاص امر نمی فرمودند؛ بلکه اگر فرد یا افرادی در میان مردم از آن عترتِ پاکیزه افضل بودند، آن حضرت باید عترت را امر می فرمود به کسانی که افضل اند متمسّک شوند.

راه اثبات موضوع دوم (ارجاع تمام امّت به عترت):

پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه فرموده است که قرآن از عترت و عترت از قرآن هرگز جدا نمی شود.

مطلب اوّل، یعنی جدا نشدن قرآن از عترت، دلالت می کند بر آنکه امّت همگی محتاج به عترت اند؛

ص: ۱۸

و مطلب دوم، یعنی جدا نشدن عترت از قرآن، دلالت می کند که آن عترت پاکیزه به هیچ فردی از افراد امّت محتاج نیستند.

توضیح اینکه همه افراد امّت، برای فهمیدن احکام و وظایف دینی خود و کیفیّت قضاوت و رفع نزاع و اصلاح جامعه و شناختن امور مربوط به حقوق و اصلاح امور معاش و معاد مسلمین، به علم قرآن محتاج انـد. و چون قرآن از عترت هرگز جدا نخواهد شد، پس همه محتاج به عترت اند.

از طرفی، قرآن کریم- هر چنـد جـامع جمیع مایحتـاج خلق است- به بیان صـریح خودش، محکم و متشابه دارد؛ و از طرف دیگر، به تصریح روایات متواتر(۱) ، قرآن ظـاهری دارد و باطنی تا ۷۰ بطن. محکمـات قرآن تمام احتیاجات مردم را رفع نمی کنـد و ایشان، برای کشف تفسیر و تأویل متشابهات و بطون قرآن، راهی ندارند مگر مراجعه به کسی

۱- . موارد این روایـات بسـیار است. از آن جمله، در مقـدّمه تفسـیر عیّاشـی (که وثـاقت و جلالـت صـاحب آن مورد اتّفاق است) ۷ روایت نقـل شـده است. همچنین علّامه بزرگوار سـیّد هاشم بحرانی، در مقّـدمه تفسـیر برهان، تعـدادی از آن روایات را نقل فرموده. علّامه مجلسـی نیز در بحارالانوار (ج ۹۲/۷۸)، عنوان یـک بـاب مسـتقل را چنین قرار داده: «بـاب اینکه قرآن ظاهر و باطن دارد، علم همه چیز در قرآن است و تمـام این علم نزد ائمّه هُـداست و غیر آنـان]هیـچ[نمی داننـد مگر به تعلیم ایشان». سـپس روایات دلیل بر مدّعا را نقل کرده که از ۸۰ روایت بیشتر است. علّامه کامل، شـیخ حرّ عاملی هم، در کتاب شریف وسائل، روایات این موضوع را به ۸۰ رسانیده. و سرانجام، در مستدرک الوسائل، ۳۵ روایت ذکر گردیده است.

ص: ۱۹

که خداوند او را برای علم قرآن اختیار فرموده و در آخر سوره رعد، به او اشاره فرموده است.(۱)

چون پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه به مردم اعلام فرموده است که قرآن از عترت و عترت از قرآن هرگز جدا نخواهد شد؛ پس تمام افرادی که به قرآن محتاج اند به عترت نیز محتاج اند.

نیز فقط عترت اند که به جمیع علوم قرآن عالم اند؛ زیرا اگر عترت به همه قرآن عالم نباشند، در آنچه عالم نیستند، از قرآن جدا می شوند؛ و چون هیچ گاه از قرآن جدا نمی شوند، پس چیزی که به آن عالم نباشند نخواهد بود. پس ثابت شد مردم، که محتاج به علم قرآن اند، همه محتاج به عترت اند؛ و عترت، چون تمام علوم قرآن را دارند، به هیچ فردی نیازمند نیستند.

نیز واضح است که اگر در بین امّت افرادی غیر عترت پاکیزه عالم به جمیع علوم قرآن باشند، واجب است که پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه آنان را نیز قرین عترت خود قرار دهد و به تمسّک به آنان نیز امر فرماید. پس چون همه امّت را به تمسّک به قرآن و عترت امر فرموده و احدی را استثنا نکرده، معلوم می شود که همه افراد امّت محتاج به عترت اند و به همه علوم قرآن عالم نیستند؛ که اگر عالم می بودند، محتاج به عترت نبودند.

راه اثبات موضوع سوم (معصوم بودن عترت از خطا و لغزش):

پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه فرمودند که عترت از قرآن جدا نمی شود و در

۱- منظور، آیه ۴۳ از سوره مزبور است که در احادیث، به وجود مقدّس امیرمؤمنان عَلَیْهِ السَّلام تأویل شده است.

ص: ۲۰

تمسّک به آنها، مایه ایمنی از گمراهی و ضلالت است. پس نتیجه این می شود که عترت باید معصوم باشند؛ برای آنکه اگر معصوم نباشند و خطا و لغزش داشته باشند، از قرآن جدا می شوند و تمسّک به آنان موجب نجات از گمراهی نخواهد بود و از ضلالت نیز مصون نخواهند بود. پس عترت باید معصوم باشند که هیچ وقت از قرآن جدا نشوند و تمسّک به آنان مایه مصونیّت از ضلالت باشد.

راه اثبات موضوع چهارم (اینکه تمام علم قرآن نزد عترت است):

از آنچه در ذیل موضوع دوم گذشت، ظاهر شد که عترت باید به تمام علوم قرآن دانا باشند؛ برای آنکه اگر بعضی را ندانند، در آنچه نمی دانند از قرآن جدا می شوند که جاهل از آنچه نمی داند جداست. نیز با این فرض که بعضی را ندانند، تمسّک به آنان موجب امنیّت از ضلالت نخواهد بود؛ زیرا در این صورت، در هر موردی که انسان به عترت مراجعه کند، احتمال می دهد که آن موضوع از مواردی که نمی دانند باشد. پس، از این جهت، از ضلالت و گمراهی در امان نخواهد بود.

راه اثبات موضوع پنجم (اینکه عترت خلیفه خدا و رسول اند):

پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در کلام شریف خود، عترت پاکیزه خود را قرین قرآن و در محلّ رفیع وجوب تمسّک به آنان برای رفع ضلالت امّت قرار داده و گمراه نشدن امّت را فرع تمسّک به آن دو اصل مقرّر داشته است. از این جهت، ثابت می شود که امامت و ولایت و خلاف آنان از جانب خدا و رسول است.

ص: ۲۱

در بعضی از این روایات، آن حضرت فرموده:

«من دو خلیفه در میان شما می گذارم: کتاب خدا و عترتم را».

چون عترت پیغمبر به مردم محتاج نیستند و تمام مردم به آنها محتاج اند، عقل حکم می کند که باید عترت امام و پیشوای کل باشند. لذا، درباره علیّ بن ابی طالب عَلَیْهِ السَّلام گفته اند:

«اِسْتِغْناؤُهُ عَنِ الْکُلِّ وَ احْتِیاجُ الْکُلِّ إلیْهِ دَلیلٌ عَلی أَنَّهُ إمامُ الْکُلِّ»

بی نیازی آن حضرت از تمام افراد و نیازمندی تمام افراد به آن حضرت دلیل این است که آن حضرت پیشوای همگان است.

همچنین، چون فقط آن عترت پاکیزه مرجع تمام افراد امّت تا روز قیامت اند، باید تمام احتیاجات امّت تا روز قیامت در نزد آنان باشد و تمام این علوم مخصوص عترت است؛ زیرا احدی از افراد مردم ضمیمه عترت نشده است.

پس همه افراد امّت به عترت محتاج اند و عترت به هیچ فردی محتاج نیستند.

پس فقط کسانی که تمام افراد امّت به آنها محتاج اند آنان امام و پیشوای تمام خلق اند. محتاج و جاهل هیچ گاه امام و پیشوای خلق نمی شود؛ نه در وقت جهل و احتیاج و نه در وقت رفع جهل و احتیاجش، پس از آنکه به عالِم مراجعه کرده و دانا شده.

آیا ممکن است مجتهدی که عالم کامل است و وظیفه های دینی مردم را تعیین می کند، بعد از آنکه فتوا داد و تعیین وظیفه

ص: ۲۲

نمود و مقلدّی را که به او مراجعه کرده به وظیفه اش آگاه ساخت، مکلّف باشد که تابع همان مقلّد شود؟!

نکته دیگر اینکه تقسیم قرآن کریم به محکمات و متشابهات دلیل است بر آنکه خداوند، برای تعلیم کلام شریف خود، دانشمندانی که تعلیم قرآن دهند قرار داده است؛ چرا که اگر قرار ندهد، اخلال به حکمت وارد می شود و قرآنی که وسیله هدایت است وسیله تحیّر و سرگردانی خواهد شد. به همین جهت، این دانایان به تمام علومِ قرآن از نادانان ممتاز می شوند.

خداوند متعال، در آخر سوره رعد، گواهی «کسی که علم کتاب نزد اوست» به حقّانیّت حضرت رسول را قرین گواهی خود قرار داده و چنان که در روایات بسیاری وارد شده است، مَنْ عِنْدَهُ عِلمُ الْکِتاب عترت پاکیزه نبوی است (نگارنده این موضوع را در کتاب مقام قرآن و عترت شرح داده است).

راه اثبات موضوع ششم (آنکه امامت و خلافت بر حقّ الاهی به آن عترت پاکیزه منحصر است):

از کلام شریف «لَنْ یَفْتَرِقا» می توان دریافت که هرگز قرآن از عترت و عترت از قرآن جدا نشوند و این کلام (چنان که پیش تر ثابت شد) دلیل است بر اینکه غیر عترت به عترت محتاج است. پس در میان افراد، کسی غیر از عترت امام و خلیفه نخواهد بود؛ زیرا که اگر باشد، او محتاج به عترت نخواهد بود.

راه اثبات موضوع هفتم (اینکه راه هدایت و سعادت منحصر است به تمسّک به عترت و قرآن نیز از عترت جدا نمی شود):

ص: ۲۳

پیامبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فرمود: «مادامی که به آن دو متسّک باشید، هرگز گمراه نخواهید شد.» از این کلام، استفاده می شود که راه هدایت منحصر در این دو، و امّت مصون از ضلالت نخواهند بود مگر آنکه به این دو متمسّک شوند.

نیز معلوم است که هدایت و سعادت در قرآن است، علم قرآن نزد عترت است و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند. پس اگر هدایت و سعادت در نزد غیر عترت یافت شود، قرآن از آنها جدا می شود، و این باطل است.

راه اثبات موضوع هشتم (خالی نشدن زمین از عترت و قرآن، تا روز قیامت):

پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فرمود:

«این دو از یکدیگر جدا نشوند، تا آنکه روز قیامت بر من وارد شوند».

از این کلام، استفاده می شود که هیچ گاه زمین از این دو خالی نمی گردد؛ زیرا که اگر خالی گردد، هر یک از این دو از دیگری جدا خواهد شد. نیز از آنجا که مصونیّت خلق از گمراهی در تمسّک به این دو ثقل است، مادامی که خلق در روی زمین مشمول تکالیف باشند، باید این دو نیز برای اتمام حجّت در روی زمین باشند.

این موضوع با غیبت امام زمان عَلَیْهِ السَّلامـ منافات ندارد؛ برای آنکه، در حال غیبت، مردم از ایشان انتفاع می برند، چنان که از خورشید وقتی که در پشت ابرها از نظرها غایب است منتفع می شوند.

از آنچه گذشت، ظاهر می شود این حدیث از آن کلمات جامع

ص: ۲۴

حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ است که بسیاری از فضایل مهمّ عترت را حکایت می کند.

مقصود از عترت

مراد از عترت همان اهل بیت پیغمبر و ائمّه معصومین عَلَیْهِمُ السَّلام از اولاد امام حسین اند؛ به چند دلیل:

اوّل، گفتار اهل لغت است مبنی بر اینکه عترت همان اولاد شخص اند.

دوم، گفتار خود پیغمبر در بسیاری از همین روایات است که فرمودند: «وَ عِتْرَتِی أهْلَ بَیْتِی».

سوم، اوصافی است که برای عترت بیان کرده اند؛ از جمله، اینکه معصوم و پاکیزه از گناه اند، به جمیع علوم قرآن عالم اند و از قرآن جدا نمی شوند، تمسّک به آنان موجب مصونیّت از ضلالت است، مَثَل آنها مَثَل کشتی نوح است و غیر این صفات که مورد اتّفاق عامّه و خاصّه است.

این صفات کریمه- چنان که واضح است- بر هیچ کس غیر از ائمّه اثنا عشر عَلَیْهِمُ السَّلام منطبق نبوده و نخواهد بود.

معرّفی عترت در روایات

سزاوار است در اینجا به روایاتی اشاره شود که از خداوند و رسول اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ صادر شده و موجود است؛ و در آن بیانِ افرادِ عترت پاکیزه و اسامی آن بزرگواران و فضایل و مناقب ایشان آمده

ص: ۲۵

تا مطلب مانند آفتاب روشن گردد.

بدان که این روایات متجاوز از حدّ تواتر- بلکه بالغ بر چند هزار روایت- است.

شیخ کلینی در کتاب شریف کافی، که در میان کتابهای شیعه مانند خورشید تابان است، متجاوز از ۱۵ روایت که در آن تصریح خدا و رسول بر اسامی عترت پاکیزه و فضایل و مناقب آنان ذکر شده، نقل فرموده است.

علّامه مجلسی نیز در بحار الانوار (ج ۳۶، باب ۴۰) عددِ احادیثی را که از پروردگار عالم در این خصوص نقل شده به ۲۲ روایت صحیح و معتبر رسانیده است.

امّا احادیث وارده از حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در این باره به دو دسته قسمت می شود:

دسته اوّل: احادیثی که حاکی است آن حضرت فرمود:

«خلفا و اوصیای من دوازده نفرند».

شیخ صدوق، در کتاب خصال، ۴۶ حدیث که بیشتر آن از طرق اهل سنّت است ذکر کرده که همگی شامل این مضمون است.

شیخ طوسی، در کتاب غیبت، ۱۰ روایت از طریق عامّه نقل فرموده و گفته روایات شیعه از حدّ احصا خارج است.

شیخ جلیل القدر نعمانی، در کتاب غیبت، متجاوز از ۳۰ روایت نقل فرموده است.

علّامه بزرگ سید هاشم بَحرانی، صاحب تفسیر برهان، در کتاب انصاف، ۳ حدیث از صحیح بخاری، ۹ حدیث از صحیح مسلم،

ص: ۲۶

۸ روایت از حمیدی در جمع بین صحیحین، چند حدیث از جمع بین صحاح، از ابن بِطریق در کتاب عمده از ۲۰ طریق و از دیگرانی که همه از دانشمندان عامّه اند نقل کرده که پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه فرمود:

«خلفای بعد از من دوازده نفرند».

واضح است که این عدد بر غیر ائمّه اثنا عشر منطبق نیست.

دسته دوم: روایاتی که حاکی است پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه به اسامیِ عترت پاکیزه؛ و آنکه آنان دوازده امام اند و خلفا و اوصیای آن سَرور هم، ایشان اند تصریح فرموده؛ و در آن روایات، شرح فضایل و مناقب آنان ذکر شده است.

شیخ کلینی از این دسته روایات، در کتاب کافی، ۱۰ روایت نقل کرده است.

شیخ صدوق در کتاب عیون (باب ۶)، متجاوز از ۳۰ حدیث، شیخ طوسی در کتاب غیبت ۱۵ و نعمانی در کتاب غیبت ۳۰ روایت نقل کرده است.

عالم کامل و ثقه جلیل، علیّ بن محمّد خزّاز، در کتاب کفایه الأثر که نصوص و تصریحات پیغمبر بر ائمّه اثنا عشر عَلَیْهِمُ السَّلام و فضایل و مناقب ایشان را در آن گردآوری کرده که اصحاب آن سرور از آن حضرت نقل کرده اند، متجاوز از ۲۰۰ روایت جمع فرموده است.

سیّد بزرگوار در کتاب انصاف، در نصوص بر ائمّه، ۳۲۶ روایت از حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه نقل کرده که در آنها تصریح به اسامی عترت پاکیزه (دوازده امام عَلَیْهِمُ السَّلام) و فضایل و مناقب آنان دیده می شود. پس از آنکه این روایات را به اتمام رسانیده نیز شروع کرده به نقل

ص: ۲۷

روایاتی که از طریق اهل سنّت از پیغمبر اکرم نقل شده و به ۴۰ حدیث اکتفا فرموده است.

علّامه مجلسی در بحار (ج ۳۶، باب ۴۱) در باب نصوص پیغمبر اکرم بر ائمّه دین عَلَيْهِمُ السَّلامـ،۲۴۰ حدیث نقل و به آن اکتفا فرموده است. در جای دیگری از آن کتاب (ج ۴۶/۲۲۳) نیز روایاتی را که جابربن عبدالله انصاری در این خصوص از پیغمبر اکرم نقل کرده جمع فرموده است.

شیخ صدوق در کمال الدین (باب ۲۴) روایات این موضوع را نقل و به ۳۷ حدیث قناعت کرده؛ و در ابواب احادیث صریحی که از پروردگار و احمد مختار و ائمّه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلام در این موضوع صادر شده، ۱۸۹ روایت صحیح و معتبر نقل فرموده است.

در کتاب شریف مدینه المَعاجز، تألیف علّامه بزرگ سیّد هاشم بَحرانی، روایات معجزات دوازده امام عَلَيْهِمُ السَّلام به ۲۰۶۶ روایت رسیده که از آن جمله، متجاوز از ۶۵۰ روایت اخبار غیبی آنان است.

علّامه بزرگوار شیخ حرّ عاملی (صاحب وسائل الشیعه) در کتاب شریف إثبات الهُداه، روایات معجزاتِ ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام را به ۱۹۰۷ روایت رسانده و از روایات معجزات پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِه به ۷۲۰ روایت قناعت کرده است. همچنین ایشان روایاتی که در آن به امامت ائمّه هدی و خلافت و عصمت این دوازده نفر چه به طور اجمال، چه به تفصیل در إثبات الهداه (باب ۹) به ۹۲۷ روایت رسانده و روایات علمای عامّه را نیز، که در این موضوع است، به ۲۷۸ روایت رسانیده است.

ص: ۲۸

ایشان، در باب دهم، روایات نصوص بر امامت و خلافت علیّ بن ابی طالب عَلَیْهِ السَّلام را به ۱۰۱۹ روایت رسانیده، روایات نصوص بر امامت و خلافت آن حضـرت را که از طریق عامّه نقل شـده به ۵۵۱ روایت، روایـاتی را که در حکم نصّ بر این موضـوع است به ۳۲۶ روایت و روایـات نصوص ائمّه اثنـا عشـر عَلَیْهِمُ السَّلاـم بر خودشـان و هریک به امام بعـد از خودش را به ۱۳۰۹ روایت رسانده است (نگارنده تفصیل آمار تمام آن احادیث و روایات را به طور مشروح در کتاب اصول دین نقل کرده است).

مفاسد تفسیر قرآن بدون مراجعه به عترت

بنـابر آنچه گفته شـد، هر امری- چه به ولاـیت تکوینی مربوط باشـد، چه به غیر آن- در صورتی که بـا آیات قرآن کریم به ضـمیمه تفسـیر عترت نبوی (که علم کتاب نزد آنان است) اثبات شـد، بر تمام اهل ایمان واجب است آن را قبول کرده به آن معتقـد شوند و حرام است که از آن رو گردانند و به حجّت پروردگار (قرآن و عترت) متمسّک و معتقد نگردند.

نیز کسـی اجـازه نـدارد که بـدون مراجعه به پیغمبر و امـام عَلَیْهِمَا السَّلام به احکام عامّ و مطلق قرآن متمسّک شود و مطلبی را اثبات کند! مواردی که برای نمونه در ذیل می آید بر صحّت این نتیجه گیری تأکید دارد:

نباید به ظاهرِ بعضـی از آیات متشابه متمسّک شد و گفت که خداوند در آخرت دیده می شود، چنان که عدّه ای مسلمان مخالف با ائمّه معصومین عَلَیْهِمُ السَّلام می گویند!

ص: ۲۹

نباید به بعضی از متشابهات قرآن احتجاج کرد، خدا را جسم دانست و برای او اعضا و جوارحی قایل شد!(۱)

نباید به بعضی از آیات نظر افکند و به جواز وقوع شرک و معصیت از انبیا و مرسلین قایل گشت!

نباید به بعضی از آیات متشابه استناد و اثبات جبر کرد!

نباید به بعضی از آیات متمسّک و ولایت تکوینی شخص پیغمبر و ائمّه دین عَلَیْهِمُ السَّلام را منکر شد (چنان که نقد آن در خاتمه این کتاب خواهد آمد).

نیز، نباید به ظواهر بعضی از آیات استدلال کرد و علم غیب پیغمبر و امام عَلَیْهِمَا السَّلام را منکر گشت!(۲)

۱- شایان ذکر است که احمد بن محمّد بن مظفّر رازی از علمای اهل سنّت در قرن هفتم، در کتاب خود به نام «حجج القرآن»، آیاتی را که هر فرقه ای از فِرَق مسلمین برای مذهب خود به آن آیات احتجاج کرده است گرد آورده؛ از جمله، فرقه ای که می گویند: خداوند متعال دیده می شود و به آیه شریفه وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَهٌ إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ احتجاج می کنند؛ و در برابر آنان نیز کسانی اند که می گویند خداوند دیده نمی شود و به آیه لا تُدْرِکُهُ الأبْصارُ و آیه لَنْ تَرانی احتجاج می کنند. نمونه دیگر فرقه مجسّمه است که به آیات مشتمل بر الفاظی نظیر «ید، عین، وجه» استدلال و از تجسّم خداوند صحبت می کنند؛ و در برابر ایشان، دیگران برای نفی تجسّم حق به آیه لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٍ احتجاج می کنند.

۲- شرح این آیات و آیات دیگر، همراه با روایات متواتری که علم غیب را اثبات می کند، در کتاب مقام قرآن و عترت به قلم نگارنده بیان شده، و در رساله اثبات علم غیب نیز به تفصیل آمده است.

ص: ۳۰

نباید به ظواهر تعدادی از آیات استدلال و تناقض و اختلاف برای قرآن اثبات کرد!

گفتنی است که شخصی در زمان امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام چنین کرد و در دین شک نمود؛ لکن، چون خدمت حضرت رسید و شبهات خود را عرضه داشت، ایشان تمام آنها را جواب فرمود.

نیز در زمان حضرت عسکری عَلَیْهِ السَّلام فیلسوفی ادّعا کرد که تناقض و اختلاف در قرآن هست و اوراقی در این مقوله نوشت. حضرت آنها را جواب فرمود و اشتباه او را ثابت کرد، چنان که خود آن شخص تمام آن اوراق را سوزانید.(۱)

نباید به آیه شریفه «وَ مِنْ أهْلِ الْمَدینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ(۲)» متشبّث شد و گفت که حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه از نهاد همسایگان منافقش بی اطّلاع بوده است. این خود بی توجّهی به آیه شریفه «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ(۳)» است، با اینکه این آیه شریفه می فرماید: خداوند و رسول و مؤمنان اعمال شما را می بینند! آیا ممکن است پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه اعمال منافقین

۱- روایت اوّل مفصّل است و در کتاب احتجاج طبرسی و کتاب توحید صدوق نقل شده و علّامه مجلسی نیز در بحار الانوار، آخر کتاب القرآن، آن را ذکر فرموده است. امّا روایت دوم در کتاب شریف مناقب ابن شهر آشوب، در باب تاریخ امام حسن عسکری عَلَیْهِ السَّلام آمده و در بحار نیز از کتاب مناقب نقل شده است.

۲- توبه (۹)، ۱۰۱: تو جمعی از اهل مدینه را که همچنان منافق مانده اند نمی شناسی.

۳- همان سوره، آیه ۱۰۵. توضیح آنکه مراد از «مؤمنین» در این آیه شریفه ائمّه هدی هستند، چنان که در کتاب مقام قرآن و عترت به طور مشروح بیان شده است.

ص: ۳۱

را ببینید و باز حقیقت حال آنان را نداند؟!

نبایـد به جمله ای از آیات متشابه متمسّک شـد و – معاذ الله- جهل و نادانی یا معصـیت برای پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه اثبات کرد؛ همـان طور که نبایـد آیـات محکم راجع به علم و کمـال پیـامبر و کلمـات اهل بیت عصـمت و طهارت عَلَیْهِمُ السَّلام که مقام علم و دانایی آنان را اثبات می فرماید، زیر پا گذاشت و ادعا کرد که مجعول است!

با این وصف، بیم آن می رود که کار بعضـی از ناآگاهان به چنین جایی برسـد: آیاتی را که آن زندیق در خدمت امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام مورد شـبهه قرار دارد و حضـرت به طور مشـروح شـبهات او را دفع فرمود مسـتمسک قرار دهنـد و بگوینـد که خبرِ وارده، در جواب شبهات، ضیعف است! و بدین ترتیب، خود و دیگران را به گمراهی اندازند.

باید بین آیات قرآن جمع و متشابهات آن را بر محکمات حمل کرد، چنان که حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام فرموده است.

برای نمونه، بایـد آیه متشـابه ﴿لا تَعْلَمُهُمْ﴾ را بـا آیه ﴿فَسَیَرَی اللهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ﴾ جمـع کنیم و بگـوییم که آیه ﴿لا تَعْلَمُهُمْ﴾ علم ذاتی را نفی می کند؛ امّا به فرموده پروردگار، پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه همه اعمال را می بیند. کسی که خداوند ملکوت آسمان و زمین را بر او عرضه داشـته، آیـا اهـل مـدینه را نمی شـناسد؟! مگر آنکه بگوینـد ملکوت آسـمان و زمین فقـط بر ابراهیم خلیـل عَلَیْهِ السَّلام عرضه شده؛ امّا بر پیغمبر ما عرضه نشده و اگر هم شده، فراموش کرده است!

همچنین، ممکن است کسی به آیه سوم سوره نساء متمسّک

ص: ۳۲

شود و بگوید که، از این آیه، جواز تعدّد زوجات استفاده می شود؛ لکن مشروط به عدالت است. بعد به آیه ۱۲۹ همان سوره نظر افکند و بگوید که عدالت ممکن نیست! سپس از این دو آیه نتیجه بگیرد: خداوند جواز آن را به شرطی که مقدور نیست مشروط فرموده؛ پس، در حقیقت، تعدّد زوجات ممنوع است!

چنین کسی آیه را به رأی خود تفسیر کرده است، مانند ابن ابی العوجاء که در زمان امام صادق عَلَیْهِ السَّلام به تناقض و اختلاف این دو آیه قایل شد و به هشام بن حَکَم مراجعه کرد؛ امّا هشام نتوانست جواب بگوید. لذا به سوی مدینه رفت و خدمت امام صادق عَلَیْهِ السَّلام رسید و قضیّه را به عرض آن حضرت رساند. امام فرمود:

«آیه اوّل به نفقه مربوط است»؛ یعنی جواز تعدّد زوجات مشروط به عدالت در انفاق بر آنهاست. اگر می تواند در انفاق بر آنها عدالت کند، می تواند زوجات متعدّد بگیرد؛ وگرنه، به همان یکی اکتفا کند.

«امّا آیه دوم به محبّت و مودّت مربوط است»؛ یعنی در مودّت و محبّت قلبی، بین زوجات، هرگز نمی توانید عدالت برقرار کنید.

این روایت را کلینی در کافی نقل فرموده و علیّ بن ابراهیم قمی نیز آن را نقل کرده است. عیّاشی نیز از هشام بن سالم از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده است که درباره آیه دوم فرمود:

«در مودّت، هرگز نمی توانید عدالت را رعایت کنید».

این روایات در تفسیر برهان و غیر آن نیز نقل شده است.

ص: ۳۳

وجوب مراجعه به عترت در تفسیر قرآن

از آنچه گفته شـد، مشـخّص می گردد که چون تمـام علوم قرآن نزد پیغمـبر اکرم و پیشوایـان دین عَلَیْهِمُ السَّلامـ- که همـان عـترت پـاکیزه آن سـرور باشـند- موجود است، بایـد در کشف علوم قرآن و پی بردن به مرادهای پروردگار، صـرفاً به پیغمبر و امام مراجعه کنیم. از این جهت است که مردم نمی توانند به قرآنِ تنها هدایت یابند و کسانی که فقط به قرآن بدون تفسیر و بیان عترت متمسّک شوند، در طریق ضلالت و گمراهی واقع شده اند و می شوند.

کلام «حَسْبُنا کِتابُ الله»، یعنی: کتاب خدا برای ما بس است(۱) ، نیز درست نیست و خلاف تصریح پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه است که در حدیث ثقلین فرمود:

«قرآن و عترت هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند».

از این جهت است که قرآن راهنمـای مردم به سوی پیغمبر و امـام است؛ متقابلاً، پیغمبر و امامانِ دین عَلَیْهِمُ السَّلام نیز راهنمای مردم به سوی قرآن اند. خود ایشان می فرمودند:

«ما هرگز برخلاف قرآن سخنی نمی گوییم و هرچه می گوییم از قرآن است».

امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام در ضمن خطبه شریفه خود فرمودند:

«قرآن کلام پروردگار است و نوری است که باید به آن پیروی و اقتدا کرد. پس هرچه می خواهید، از آن بپرسید؛ ولی]می دانید

۱- . چنان که مشهور است، این کلام از نظریّات اصحاب سقیفه بنی ساعده و اخلاف آنان است.

ص: ۳۴

که[هرگز به شما جواب نمی دهد. از من سؤال کنید تا من از قرآن برای شما خبر دهم».

همین است که فرمود:

«این قرآن کتاب صامِت الاهی است و من کتاب ناطقِ خداوندم».(۱)

زین العابـدین امام سجّاد عَلَيْهِ السَّلام نیز فرمودنـد: «امام نمی شود مگر شـخص معصوم. عصـمت هم در ظاهر خلقت بدن نیست که مردم آن را ببینند؛ از این جهت هم، امام را باید خدا و پیغمبر معیّن کنند».

عرض کردند: معصوم کیست و چیست؟ فرمود: «معصوم کسـی است که معتصم و متمسّک به حبل الله باشد- و حبل الله قرآن مجید است- چنـان که هیـچ گاه]این دو[از یکـدیگر جـدا نشونـد، تا روز قیامت. پس امام عَلَيْهِ السَّلام به سوی قرآن و قرآن به سوی امام هدایت می فرماید. این است کلام خدا که فرمود: إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتی هِیَ أَقْوَمُ(۲).

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلام فرمود:

«بترس از آنکه قرآن را به رأی خود تفسیر کنی، مگر آنکه آن را

۱- وسائل الشیعه (کتاب القضاء، باب ۵): ج ۱۸/۲۰

۲- بنی اسـرائیل (۱۷)، ۹: «این قرآن خلق را به راست ترین و اسـتوارترین طریقه هـدایت راهنمایی می کنـد.» این روایت شـریف در تفسـیر برهـان و نورالثقلین، از کتـاب معـانی الاخبـار صـدوق، نقـل شـده است. کلینی در کتـاب شـریف کـافی، در باب اینکه قرآن راهنمای مردم به سوی امام است، از امام صادق عَلَيْهِ السَّلام نقل کرده است که در تفسـیر این آیه شـریفه فرمود: «قرآن به سوی امام هدایت می کند».

ص: ۳۵

از کسانی که عالم به آن باشند یاد بگیری و بیاموزی؛ زیرا بسا می شود که ظاهر قرآن شبیه به کلام بشر باشد، ولی آن ظاهر خود مراد پروردگار نباشد. چون خالق هیچ شباهتی به مخلوق ندارد، افعال خالق نیز شباهت به افعال مخلوق ندارد. کلام خالق فعل خالق است و کلام مخلوق فعل مخلوق. از این رو، کلام خالق هیچ به کلام مخلوق شبیه نیست. پس کلام خالق را به کلام مخلوق تشبیه نکن؛ که در ضلالت و گمراهی واقع خواهی شد» .(۱)

پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه در خطبه شریفه خود فرمود:

«علی برادر من، وصیّ و خلیفه من و رساننده دین از طرف من است. اگر از او طلب هدایت و سعادت کنید، شما را هدایت فرماید. اگر تابع او شوید، نجات یابید و اگر با او مخالفت کنید، گمراه شوید؛ زیرا خداوند قرآن را بر من نازل فرموده و مخالفش گمراه است. کسی هم که علم قرآن را از غیر علی طلب کند، هلاک و خسارت نصیب اوست» .(۲)

امام صادق عَلَیْهِ السَّلام در رساله شریف خود مرقوم فرمودند:

۱- این کلام بخشی از روایت مفصّلی است که در توحید صدوق آمده است.

۲- این روایت در کتاب وسائل الشیعه، از کتاب امالی صدوق و کتاب بشاره المصطفی، نقل شده است. این جانب درباره ممنوعیّت تفسیر قرآن به رأی، بدون بیانِ عترت پاکیزه پیغمبر عَلَیْهِمُ السَّلام ، در کتاب مقام قرآن و عترت (ص ۲۸- ۳۴) و نیز در کتاب تاریخ فلسفه و تصوّف (ص ۱۱۱- ۱۱۳) روایات بسیاری ذکر کرده ام که به مراجعه به آنجا، مطلب خوب روشن می گردد.

ص: ۳۶

«بر شما باد که آثار و اخبار حضرت رسول اکرم و ائمّه اطهار را ملتزم و پذیرا شوید، هرکس چنین کند هدایت یابد و کسی که متابعت نکند و رو بگرداند گمراه خواهد شد؛ چون اینان کسانی اند که خداوند شما را امر فرموده مطیع و فرمان بردار آنان باشید و آقایی و ولایت ایشان را قبول کنید».

نیز در این رساله فرمودند:

«بدانید هیچ کسی حق ندارد در دین خدا، به هوایِ نفس و رأی و قیاس خود، کلامی بگوید. خدای متعال قرآن را نازل فرموده و بیانِ هر چیزی را در آن قرار داده و برای قرآن و علوم آن نیز اهلی قرار داده است که دیگران باید تابع آنان شوند. آنان مورد کرامت و لطف و عنایات پروردگار واقع شده اند، به این صورت که خدای- تعالی- تمام علوم قرآن را نزد آنان گذاشته و آنان را از جهت مستغنی فرموده است؛ لذا هیچ گاه به رأی و قیاس و هوای نفس عمل نمی کنند. آنان «اهل ذکر» هستند که خدای متعال در قرآن مجید امر فرموده است مردم از آنان سؤال کنند و تابع آنها گردند؛ و چنان که هیچ فردی حق نداشت در زمان حیات پیغمبر به حضرتش مراجعه نکند و به هوایِ نفس و رأی و قیاس عمل کند، بعد از پیغمبر اکرم نیز باید تابع آثار پیغمبر و اوصیای آن سرور باشد».(۱)

۱- . این رساله شریف رساله ای مفصّل است. امام صادق عَلَيْهِ السَّلام آن را برای اصحاب نوشتند و دستور دادند که آن را بخوانند و به یکدیگر تعلیم دهند و به آن عمل کنند. اصحاب نیز آن را در سجّاده خود می گذاشتند و بعد از نماز، به آن مراجعه می کردند. تمام این رساله در ابتدای کتاب شریف روضه کافی و بحار مذکور است

ص: ۳۷

علّامه خویی می فرماید:

اخبار بسیاری از ائمّه اطهار به طور تواتر [وارد شده] و دانشمندان طایفه حقّه امامیه- رضوان الله علیهم- نیز اجماع کرده اند بر اینکه قیّم قرآن (یعنی عالم به تفسیر محکمات و متشابهات آن و حافظ اسرار آیات الاهی) بعد از پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ عترت پاکیزه آن سرور، ائمّه اثنا عشر- صلوات الله علیهم- هستند و عقل و نقل و اجماع دلیل بر این است.(۱)

سپس علّامه به ذکر برهان عقلی و نقلی پرداخته، مبنی بر اینکه علوم قرآن مخصوص ائمّه هدا عَلَیْهِمُ السَّلام است. علاقه مندان می توانند به نوشته ایشان مراجعه کنند (که حقیر نیز بخشی از آن را در کتاب تاریخ فلسفه و کتاب مقام قرآن و عترت آورده ام.)

پس اصحاب پیغمبر و دیگر مسلمانان بعد از آنان هیچ گاه حق نداشته اند و نخواهند داشت که به آیه شریفه أَوَلَمْ یَکْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ یُتْلی عَلَیْهِمْ(۲) متمسّک شوند و بگویند که قرآن کریم به تنهایی برای ما کافی است؛ و با این ادعای باطل، به پیغمبر و امام مراجعه نکنند. اگر ما به آیه قبل از همین آیه شریفه نظر افکنیم، به خوبی روشن می شود که چون کفّار درخواست معجزه کردند، در جواب آنان، این آیه نازل شد که بیان می کند: آیا این معجزه قرآن کریم برای آنان کفایت نمی کند؟! بلی، کفایت

۱- شرح نهج البلاغه: ج ۲/ ۲۲۱

۲- عنکبوت (۲۹)، ۵۱: آیا کتابی که ما بر تو فرو فرستادیم و بر آنان تلاوت می شود برایشان کافی نبوده است؟!

ص: ۳۸

می کند؛ زیرا اگرچه کلمات آن عربی است و آنها نیز عرب اند، هرگز نمی توانند یک سوره مثل آن بیاورند.

با این توضیح، روشن می شود که مفاد آیه مزبور آن نیست که این قرآن به تنهایی برای مسلمین کافی است و ایشان به تفسیر پیغمبر و عترت عَلَيْهِمُ السَّلامُ محتاج نیستند. پس هرکه به این آیه استناد کرده و بدون مراجعه به اخبار و بیان عترت، آیاتی را برای اثبات جهل پیغمبر و ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام آورده، به راه غلط رفته است.

افّ باد بر این افراد جاهل که از روی غرض و مرض و برای متاع دنیا، آیات متشابهی را جمع می کنند و به تفسیر عترت پیغمبر مراجعه نمی کنند؛ مرام مخالفان را تأیید می کنند و به آیات محکم دیگر توجّه و به کسانی که علوم قرآن نزد آنان است مراجعه نمی کنند. آن گاه، خود که گمراه شدند، دیگران را نیز گمراه می کنند و از اخبار اهل بیت دور می سازند. ایشان هرچه را به فکر کوتاه خود نمی فهمند انکار می کنند و گاهی آن را خلاف قرآن (یعنی آیات متشابهی که جمع کرده اند) می دانند!

بلی، پیغمبر و ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام فرموده اند که ما هرگز برخلاف قرآن سخن نمی گوییم. پس اگر روایتی برخلاف قرآن به ما رسید، باطل است. میزانِ شناختن چنین روایتی نیز آن است که آنچه را به صریح قرآن ثبت گردیده نفی کند، یا آنچه را قرآن به دلالت قطعی نفی کرده است اثبات کند.

در اینجا، ما به ذکر دو روایت که این میزان را برای ما نصب می کند، می پردازیم.

ص: ۳۹

اوّل: در کتاب کافی، به سند صحیح، از ثقه جلیل عبدالرحمن بن حجّاج نقل شده است که حکم بن عتیبه و سلمه بن کهیل- که دو نفر از علمای عامّه بوده اند- نزد حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلام رفتند و عرض کردند: آیا به شهادت یک نفر با قَسَم، دعوی ثابت می شود؟ امام باقر عَلَيْهِ السَّلام فرمود: «بلی، حضرت رسول و امیرالمؤمنین- صلوات الله علیهما- در کوفه به آن حکم فرمودند». (یعنی، در مقام قضاوت و حکم شرعی، دعوی شخص مدّعی به شهادت یک نفر، همراه با قسم مدّعی، ثابت می شود.)

حکم و سلمه عرض کردند: این حکم برخلاف قرآن است. حضرت فرمود: «چگونه برخلاف قرآن است»؟ عرض کردند: برای آنکه خداوند در قرآن می فرماید: وَ أَشْهِدُوا ذَوَىْ عَدْلٍ مِنْكُمْ(۱) امام فرمود: «مگر فرمان دو شاهد گرفتن به این معنی است که شهادت یک نفر را با قسم قبول نکنید» ؟!(۲)

دوم: در روایت دیگری، امام صادق عَلَيْهِ السَّلام فرمود: «مَنِی از جمیع بدن بیرون می شود». ابوحنیفه عرض کرد: چگونه منی از جمیع بدن بیرون می شود، حال آنکه خداوند در قرآن می فرماید:)يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرائِبِ(۳)(؟ امام عَلَيْهِ السَّلام فرمود: «مگر مفهوم کلام پروردگار این است که منی از غیر این دو موضع بیرون

۱- طلاق(۶۵)، ۲: دو نفر عادل را از جمع خودتان گواه بگیرید.

۲- کافی: ج ۷ (کتاب الشهادات)، باب شهاده الواحد و یمین المدعی، ح ۵. این حدیث در تهذیب شیخ نیز آمده است.

۳- طارق (۸۶)، ۷: [منی] از میان صُلب و سینه بیرون می آید

ص: ۴۰

نمی آید»؟!

پس، از این دو روایت، میزان مخالفت با قرآن برای اهل ایمان ثابت می شود. تشخیص این میزان نیز مخصوص افرادی است که به علوم و معارف قرآن آشنا باشند، نه مثلاً ـ کسی که حتّی به عبارت دعای کمیل - که رایج ترین ادعیه است- احاطه ندارد و به امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام دروغ بسته و گفته است که حضرت در دعای کمیل عرضه داشته: «إلهی، بِرُبُوبِیَّتِکَ تَوَسُّلی». چنین عبارتی در دعای کمیل نیست؛ امّا چون مدّعی در مقام انکار توسّل به امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام و نیز انکار اصل ولایت است و خداوند چشم بینای قلب او را کور کرده، چنین افترایی بسته و آن را به چاپ نیز رسانده است.

پس مقیاسِ شناختن راست و دروغ اخبار فهم هرکس نیست که اگر مطلبی را نفهمید، بگوید دروغ است. قرآن تکذیب کنندگان را چنین معرّفی می کند:

)وَ إِذْ لَمْ یَهْتَدُوا بِهِ فَسَیَقُولُونَ هذا إِفْکٌ قَدیمٌ(۱)(.

چون به فهم آن راه نیافته اند، می گویند که این دروغی کهنه است.

نیز می فرماید:

)بَلْ کَذَّبُوا بِما لَمْ یُحیطُوا بِعِلْمِه(۲)(.

آنچه را به علمش احاطه نیافتند دروغ انگاشتند.

۱- احقاف(۴۶)، آیه ۱۱

۲- سوره یونس(۱۰)، ۳۹

ص: ۴۱

خود ائمّه هدی هم خبرسازان دروغگو را معرّفی می فرمودند، هم راستگویان را و این دسته اخیر را نزد اصحاب توثیق و تجلیل می فرمودند. گاهی راویان اخبار اسامیِ افرادی را خدمت امام عرضه می داشتند و از وثاقت و صداقت آنان جویا می شدند؛ گاهی نیز از کتابهایشان سؤال می کردند، یا کتاب را بر امام عرضه می داشتند. امام عَلَیْهِ السَّلام هم اخبار ایشان را تصدیق یا تکذیب می فرمودند.

بزرگان دین (مانند شیخ کلینی، شیخ صدوق، جمعی از شیعیان و دانشمندان قم، شیخ طوسی و شیخ مفید) زحمات فوق العاده ای کشیدند و اخبار معتبر و موافق قرآن را ضبط و روایات بی اعتبار را اسقاط کردند. آنچه از اخبار و آثار نزد ماست، همه معتبر است؛ مگر تعداد اندکی که بعید است دانشمندان علم حدیث در تشخیص آنها دچار اشتباه شوند.

تخصیص برخی از آیات قرآن، به دلالت روایات

روایاتی که در بیان مطالب مقیّد و خاص وارد گشته با آیات و احکام مطلق و عمومی مخالف نیست؛ چه به اصول دین مربوط باشد، چه به فروع دین یا احکام و معارف دیگر. مثلًا، روایاتی که در بیان احکام و مسائل وضو و غسل و تیمّم صادر گشته با آیات مطلقه نازل گشته در باب وضو و غسل و تیمّم مخالف نیست. همچنین، روایات احکام نماز و روزه و زکات و حجّ و معاملات و دیگر موارد- که چندین هزار روایت است- با آیات نازل گشته در عبادات و

ص: ۴۲

معاملات مخالف نیست؛ و این مطلب مثل آفتاب روشن است.

مثالهایی در این باب

مثلاً، آیه شریفه ﴿أُولی الْأمر(۱)﴾ که لفظ آن عامّ است با روایات مخصّص آن، که بیان می دارد ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام مصادیق منحصر اُولو الأمرند، منافاتی ندارد. نیز، بعد از اینکه ائمّه هدی فرمودند: «مقصود از «اُولِی الْأمر» در این آیه ماییم»، کسی دیگر نمی تواند با تمسّک به عموم این عامّ، غیر ائمّه را اُولو الأمر بداند.

همچنین، در آیه شریفه ﴿وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْم(۲)﴾ که بیان می دارد راسخان در علم، تأویل تمام آیات قرآن را می دانند، لفظْ عامّ و مرادْ خاصّ است؛ چه، در قالب روایات متواتری فرموده اند:

«ماییم راسخان که تمام تأویل قرآن را می دانیم».

نیز در آیه ولایت، یعنی: ﴿إنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ(۳)﴾ لفظْ عامّ و مراد از «المؤمنون» امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام است. پس، کسی نمی تواند بعد از آنکه مراد را در روایات تعیین فرمودند، آیه را در غیر ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام جاری کند و با تمسّک به ظاهر آیه، آن را تعمیم دهد.

۱- منظور، این آیه شریفه است: ﴿أطیعُوا اللهَ وَ أطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأمْرِ مِنْکُمْ﴾؛ نساء (۴)، ۵۹.
۲- منظور، این آیه شریف است: ﴿وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إلَّا اللهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْم﴾؛ آل عمران (۳)، ۷.
۳- مائده (۵)، ۵۵

ص: ۴۳

همچنین در آیه عرض اعمال، یعنی: ﴿وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ(۱)﴾ ، لفظْ عامّ است. با وجود این، روایات متواتری که بیان می دارد مراد از «المؤمنون» ائمّه هدی هستند مخالف قرآن نیست و هیچ کس نمی تواند با استدلال به لفظ عامّ آن، دلالت این آیه را در موردی غیر از امامانِ بر حقِّ اِلاهی جاری بدانـد و بگویـد که ظاهرِ لفظْ عامّ است و شامل دیگران نیز می شود.

همین طور، کسی نمی تواند بگوید که لفظِ «اهل بیت» در آیه تطهیر(۲) عامّ است و آیه شریفه تمام زنان پیغمبر را در بر می گیرد؛ بلکه باید تسلیم روایاتی شد که بیان می دارد مراد از «اهل بیت» در این آیه، به طور خاص، پیغمبر و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - هستند.

نیز، در آیه خمس(۳) ، عناوین «یَتامی و مساکین و ابن سبیل» مطلق است و سادات و غیر سادات را شامل می شود؛ امّا چون آنها را در روایات به بنی هاشم مقیَّد فرموده اند، جایز نیست کسی به ظاهر آیه نظر افکند و در مورد غیر سادات نیز حکم خمس را اجرا کند.

مثال دیگر آیه دعای حضرت سلیمان است که عرض کرد:

۱- توبه (۹)، ۱۰۵

۲- . منظور، این آیه شریفه است: ﴿إنَّما یُریدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾؛ احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

۳- انفال (۸)، ۴۱

ص: ۴۴

رَبِّ اغْفِرْلِی وَهَبْ لِی مُلْکاً لایَنْبَغِی لِأحَدٍ مِنْ بَعْدی(۱) .

پروردگارا، مرا بیامرز و به من پادشاهی ای ببخش که برای احدی بعد از من سزاوار نباشد.

حضرت موسی بن جعفر عَلَیْهِ السَّلام در مورد این آیه می فرماید:

«مقصود سلیمان آن بود که احدی بعد از او نگوید این پادشاهی را به ظلم و جور به دست آورده؛ بلکه واضح باشد که بخشش خدایی بوده است» .(۲)

پیداست که این روایت با آیه شریفه مخالف نیست؛ بلکه مقصود حضرت سلیمان را بیان می کند.

پس ممکن است در قرآن کلامی باشد که ظاهر آن مراد نباشد؛ بلکه قرینه آن در کلام امام عَلَیْهِ السَّلام بیاید که به ما بفهماند ظاهرِ آن آیه مراد پروردگار نیست. هرگاه امام عَلَیْهِ السَّلام مراد پروردگار را معیّن فرمود، روا نیست کسی به ظاهر لفظ تکیه کند و معنی دیگری را طرح و از آن، مطلبی به خلاف بیان ائمّه اثبات کند.

همین طور است روایات بسیاری که در شرح عوالم مخلوقات و شمار آنها وارد شده که به هیچ وجه مخالف قرآن نیست؛ بلکه موافق قرآن و شرح کلمه «عالَمین» است که در سوره حمد و دیگر

۱- ص (۳۸)، ۳۵

۲- بحار: ج ۱۴/۸۵ (به نقل از معانی الأخبار و علل الشرایع). به نظر می رسد که این تأویل با عنایت به فعل «لایَنْبَغی» و ریشه آن- که «بغی» است و به معنای ظلم و جور آمده- صورت پذیرفته است

ص: ۴۵

سوره های قرآن کریم تکرار شده است.

قرآن و علم غیب پیغمبر و امام عَلَیْها السَّلام

روایـاتی که علم غیب را برای پیغمبر صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اثبـات می کنـد نه تنهـا مخـالف قرآن نیست، بلکه موافق آن است. در این مورد، خداوند متعال می فرماید:

)ما کانَ اللهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ وَلکِنَّ اللهَ یَجْتَبِی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشاء(۱) ().

خدا شما را بر غیب آگاه نمی فرماید؛ بلکه هرکدام از رسولان خود را که بخواهد [برای این علم غیب] برمی گزیند.

پس، به طور قطع و یقین، پیغمبر ما نیز که برگزیده خدا و از همه خلایق افضل است از علم غیب آگاهی یافته است.

نیز می فرماید:

)عالِمُ، الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أحَداً *إلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ(۲)(.

خداوند عالم غیب است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نسازد مگر آن رسولی که او را بپسندد.

شکّی نیست که حضـرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ پسندیده خداست؛ پس آن ذات اقدس علم غیب را به ایشان تعلیم فرموده است. این

۱- آل عمران (۳)، ۱۷۹

۲- جنّ (۷۲)، آیات ۲۶ و ۲۷

ص: ۴۶

مطلب صراحتاً در روایات صحیح و معتبر آمده و نگارنده خود در کتاب مقام قرآن و عترت این موضوع را شرح داده است.

پس بایـد توجّه داشت آیـاتی را که در ابتـدا برخلاف این مطلب به نظر می رسـد- و بیان می دارد که علم غیب مخصوص خـداوند است- با این آیات و روایات جمع کرد و به همه آنها ایمان آورد.

برای مثال، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام در خطبه شریفه خود فرموده است:

«مراد از آن غیب که احدی آن را نمی داند علم قیامت است».

ابتـدای آیه ای که از سوره جنّ ذکر شـد نیز دلالت دارد که حضـرت رسول صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وقت قیامت را نمی دانـد. امّا موارد دیگری هم وجود دارد که مراد کلاـم از نفی علم غیب نفی علم ذاتی بـدون یـاد گرفتن از خداونـد متعـال و بـدون وراثت از پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه است.

در اینجـا به توفیق پروردگـار، آیـات و روایاتی را برای اثبات علم غیبِ پیغمبر و ائمّه هـدی عَلَیْهِمُ السَّلام ذکر می کنیم تا حقّ مطلب در این مورد روشن شود.

از جمله آیاتی که بر علم غیب امام دلالت دارد این آیه شریفه است که خداوند در آن می فرماید:

)وَ ما مِنْ غائِبَهٍ فِی السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ(۱)(.

هیچ امر غیبی و ناپیدایی در آسمان و زمین نیست مگر آنکه [علم آن] در کتاب مبین است.(۲)

۱- نمل (۲۷)، ۷۵

۲- انعام (۶)، ۵۹

ص: ۴۷

همچنین خداوند می فرماید:

«هیچ دانه ای در تاریکیهای زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب مبین است»(۱)

نیز می فرماید:

«چیزی نیست که کوچک تر از ذرّه یا بزرگ تر باشد مگر آنکه [علم آن] در کتاب مبین است» .

امّا در مقام معرفّی کتاب مبین، که همین قرآن کریم است، خداوند می فرماید:

)الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبِینِ *إِنّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً(۲)(.

ای محمّد- صلی الله علیه و آله- این است آیات کتاب مبین. ما آن را [به صورت] قرآنی عربی نازل کردیم برای آنکه شما بفهمید.

همچنین می فرماید:

)حم *وَ الْکِتابِ الْمُبِینّ *إِنّا جَعَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً(۳)(.

در سوره دخان هم می فرماید:

«ما کتاب مبین را در شب مبارک (یعنی شب قدر) نازل کردیم».

۱- یونس (۱۰)، ۶۱، و سبأ (۳۴)، ۳

۲- . یوسف (۱۲)، ۱ و ۲

۳- زخرف (۴۳)، ۱-۳

ص: ۴۸

نیز می فرماید:

)وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ(۱)(.

ما آن کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانی است برای هر چیز؛

یعنی علم همه چیز در قرآن هست، چنان که می فرماید:

)ما فَرَّطْنا فِی الْکتابِ مِنْ شَیْ ء(۲)(.

ما چیزی را در کتاب (قرآن) فروگذار نکردیم.

همچنین خداونـد، در بیـان اینکه این علوم در دسـترس کسـی نیست مگر افرادی معیّن (یعنی عترت) که خـدا و رسول آنـان را معیّن فرموده اند، می فرماید:

)قُلْ کَفی بِاللهِ شَهیداً بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکتابِ(۳)(.

شهادت پروردگار و شهادت کسی که علم کتاب نزد اوست، بین من و شما، کافی است.

امّا «کسـی که علم کتاب نزد اوست» علیّ بن ابی طالب عَلَیْهِ السَّلام است، چنان که در قالب روایات بسـیاری از طریق عامّه و خاصّـِه نقـل شـده است. البتّه ائمّه هـدی عَلَیْهِمُ السَّلام نیز از مصادیق این آیه انـد، چنان که مشـروحاً در کتاب مقام قرآن و عترت بیان شـده است.

به این ترتیب، از این روایات دانسته شد که کتاب مبینِ صامت

۱- . نحل (۱۶)، ۸۹

۲- انعام (۶)، ۳۸

۳- رعد (۱۳)، ۴۳

ص: ۴۹

همین قرآن است و علوم آن نزد کتاب مبینِ ناطق، یعنی امام عَلَیْهِ السَّلام است.

در کتاب شریف وسائل الشیعه، که مورد اعتماد تمام علما و مجتهدین ماست، از امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده اند که فرمود:

«این (قرآن کریم) کتاب صامِتِ خدایی است و من کتاب ناطقِ خداوند هستم»(۱) .

در کتاب شریف کافی (باب مولد أبی الحسن موسی بن جعفر عَلَیْهِ السَّلام) در حدیث مفضّلی، نقل شده است که عالمی نصرانی خدمت آن حضرت رسید و مسائلی پرسید؛ از آن جمله، از تفسیر آیه)حم وَ الْکِتابِ الْمُبین(سؤال کرد. امام فرمود:

«در باطنِ قرآن، تفسیر این آیه آن است که حم اسم محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه و کتاب مبین امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب عَلَیْهِ السَّلام است».

حقیر می گوید: کتاب مبین، در ظاهر، همین قرآن است؛ و در باطنِ قرآن، کتابِ مبین همان امام مبین یعنی امیرالمؤمنین علی عَلَیْهِ السَّلام است.

عالم جلیل القدر، عیّاشی، در تفسیر خود از ثقه جلیل حسین بن خالد نقل کرده که گفت: از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام از تفسیر آیه شریفه)وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَهٍ إلّا یَعْلَمُها وَلا رَطْبٍ وَلا یابِسٍ إلّا فِی کِتابٍ مُبینٍ(۲)(سؤال کردم و... عرض کردم: تفسیر عبارت شریف

۱- وسائل الشیعه: کتاب القضاء، باب ۵، حدیث ۱۲

۲- . أنعام (۶)، ۵۹

ص: ۵۰

«فی کِتابٍ مُبینٍ» چیست؟ فرمود:

«یعنی در امام مبین است».

شیخ کلینی در کتاب روضه کافی، از ابوالربیع شامی، از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام تفسیر این آیه شریفه را بدین گونه نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«همه این در امام مبین است». (یعنی وی به همه اتفاقات و پدیده های این جهان آگاهی دارد).

علّامه مجلسی در کتاب مرآه العقول فرموده:

«امام مبین تفسیر کتاب مبین است؛ یعنی مراد از «کتاب مبین» ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام هستند.

عامّه و خاصّه نیز در تفسیر آیه)وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ(۱)(نقل کرده اند که پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه با اشاره به امیرالمؤمنین فرمود: «این است امام مبین».

حقیر می گوید: چون همه علوم کتاب مبین نزد آن حضرت است، پس او هم کتاب مبین است و هم امام مبین که خداوند علم تمامی آفریده ها را در وجود مقدّس او ضبط و اِحصا فرموده؛ چنان که در سوره یس می فرماید:)وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ(. تفسیر این آیه، به انضمام روایات شریفی که در تفسیر آن وارد گشته، به طور مشروح خواهد آمد.

شیخ طبرسی در کتاب احتجاج حدیث مفصّلی از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده که در ضمن آن آمده است:

۱- یس (۳۶)، ۱۲

ص: ۵۱

«خداوند متعال درباره صاحب شـما امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام فرموده:)قُلْ کَفی بِاللهِ شَهیداً بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ(۱)(. نیز فرموده:)لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إلّا فی کِتابٍ مُبینٍ(؛ و علم این کتاب نزد آن حضرت است».

مؤلّف کتاب شریف آیات الأئمّه عَلَیْهِمُ السَّلام، در تفسیر آیه شریفه)وَ ما مِنْ دابَّهٍ فِی الْآرْضِ إلّا عَلَی اللهِ رِزْقُها(۲)(. فرموده است:

اخبار بسیار از اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلام وارد شده که مراد از «کتاب مبین» ائمّه هدی هستند و ایشان به آنچه در تمام خلایق است عالِم اند.

۱- در اینجـا، نام چنـد نفر از علمای اهل سـنّت را که در کتب خود نقل کرده انـد مراد از «مَنْ عِنْدَه عِلْمُ الْکِتاب» علیّ بن ابی طالب عَلَیْهِ السَّلام است ذکر می کنیم. از آن جمله، فاضل ثعلبی در تفسیر خود تعداد ۶ روایت نقل کرده که «مَن عِنْدَه عِلْمُ الکِتاب» علیّ بن ابی طالب است. در تفسیر فاضل اسـماعیل سدّی به یک روایت اکتفا شده. فاضل نطنزی هم در کتاب خصایص این مطلب را از محمّد بن حنفیّه نقل کرده است. ابن مغازلی در کتاب مناقب خود در این موضوع یک روایت ذکر کرده. ابونعیم نیز در کتاب نزول قرآن در شـأن علیّ بن ابی طـالب عَلَیْهِ السَّلام به دو سـند این را نقل کرده؛ و بعـد از آن، گفته است: این روایت را عبـدالله بن عمر و جـابر انصـاری و ابوهریره و عـایشه از پیغمبر اکرم صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه نقـل کرده انـد. این جـانب هم در کتـاب مقـام قرآن و عترت متجاوز از ۲۰ مدرک از کتابهای تفسیر دانشمندان اهل سنّت را در این مورد ذکر کرده ام.

۲- هود (۱۱)، ۶

ص: ۵۲

شیخ بزرگوار علیّ بن ابراهیم قمّی در تفسیر آیه شریفه)ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیه(۱)(، به سند معتبر از ابوبصیر، از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده که فرمود:

«این کتاب همان امیرالمؤمنین است که شکّی در [حقّانیّت] او نیست و راهنمای شیعیان ماست» .(۲)

حقیر می گوید: این تأویل با تنزیل منافات ندارد و باطن مطلب با ظاهر آن ناسازگار نیست. ظاهرِ آن همان قرآنِ صامت و باطنِ آن نیز کتاب ناطقِ خدایی، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام، است که شکّ و شبهه در قلب مقدّس او راه ندارد. هرکس با نظر عقل و انصاف به زندگانی و احوال امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام بنگرد، حقّانیت آن حضرت بر او ثابت می شود. خود آن حضرت به گروهی از مردمان پست دنیا پرست فرمود:

«البتّه، مطمئنّاً می دانید که حق با من است».

همچنین در روز صفّین، هنگامی که اهل شام گفتند باید قرآن را حَکَم قرار داد، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«منم قرآن ناطق»(۳) .

در خطبه شریفه وسیله نیز، که در روضه کافی هم نقل شده، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«فَأَنَا الذِّکْرُ الَّذِی عَنْهُ ضَلَّ، وَالسَّبیلُ الَّذِی عَنْهُ مالَ، وَالْإیمانُ الَّذِی بِهِ کَفَرَ، وَالْقُرآنُ الَّذِی إیّاهُ هَجَرَ، وَ الدِّینُ

۱- بقره (۲)، ۲

۲- تفسیر قمّی ← ذیل آیه مذکور.

۳- اِحقاق الحق: ج/۵۹۵ (به نقل از ینابیع المودّه)

ص: ۵۳

الَّذِی بِهِ کَذَّبَ، وَالصِّراطُ الَّذِی عَنْهُ نَکَبَ»

منم ذکری که [معاند] از آن گمراه و راه خدایی که از آن منحرف و ایمانی که به آن کافر گشت، نیز قرآنی که آن را ترک و دینی که آن را تکذیب و راه مستقیمی که از آن اعراض و دوری کرد.

این شش کلمه، یعنی ذکر و سبیل و ایمان و قرآن و دین و صراط، که حضرت خود را به آن توصیف فرموده، هریک، اشاره به آیاتی است که در باطنِ قرآن کریم به آن حضرت تأویل شده- و محدّث قمّی در سفینه البحار و حقیر در مستدرک سفینه این کلمات را به تفصیل شرح کرده ایم.

در اینجا، شاهد ما کلام آن حضرت است که فرمود: منم آن قرآنی که مرا ترک کردند و از من منحرف شدند. پس آن حضرت کتاب مبین و قرآن کریمِ ناطق است.

مورد دیگر آیه شریفه هذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقّ(۱) است که در قرائت اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلام فعل «ینطق» به صیغه مجهول آمده است، چنان که امام صادق عَلَیْهِ السَّلام در روایت کافی بیان کرده و فرموده است:

«قرآن سخن نگفته و هرگز نیز نخواهد گفت. پیغمبر و ائمّه هدی هستند که از قرآن سخن می گویند.»

از آنچه گذشت، به طور کامل روشن شد که خداوند علم تمامی اشیا را در قلب مقدّس امام مبین، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام، احصا و ضبط

۱- جاثیه (۴۵)، ۲۹

ص: ۵۴

فرموده؛ و همین است که در سوره یس می فرماید: وَ کُلَّ شَیْءٍ أحْصَیْناهُ فِی إمامٍ مُبینْ. این ظاهر کلام را پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام نیز، در روایاتی که خواهد آمد، تأیید و تعیین فرموده اند.

لزوم پیروی کامل از قرآن و اهل بیت عَلَیْهِمُ السَّلام

در بسیاری از آیات قرآن کریم، خداوند رحیم پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه و مؤمنین را امر می فرماید که تابع قرآن باشند. نیز می فرماید:

أطیعُوا اللهَ وَ أطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أولِی الْأمْرِ مِنْکُمْ(۱) .

خدا و رسول اُولی الأمرِ از خودتان را اطاعت کنید.

مراد از «اولی الأمر» نیز ائمّه هدی هستند؛ چنان که در موضع خودش با دلایلی عقلی و نقلی استواری ثابت شده است. نیز در ادامه همین آیه می فرماید که، در موارد اختلاف، به اولی الأمر مراجعه کنید تا ایشان رفع اختلاف کنند.

در جای دیگر از قرآن می خوانیم: فَاسْئَلُوا أهْلَ الذِّکْرِ إنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ(۲)

از اهل ذکر سؤال کنید، اگر نمی دانید؛

و ما می دانیم که در خود قرآن به وجود گرامی پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه «ذکر» گفته شده(۳) و «اهل ذکر» نیز اهل بیت اویند.

۱- نساء (۴)، ۵۹

۲- نحل (۱۶)، ۴۳

۳- نگاه کنید به سوره طلاق (۶۵)، آیات ۱۰ و ۱۱

ص: ۵۵

در روایات متواتری نیز فرموده اند:

«ماییم اهل ذکر که شما فرمان یافته اید از ما سؤال کنید».

همچنین در قرآن می خوانیم: «فقط خداوند و راسخان در علم تأویل آیات قرآن را می دانند»(۱) . با توجّه به آیات و روایات یاد شده، به آسانی می توان دریافت راسخانی که به همه علوم قرآن دانایند حضرات ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام هستند.

نکته دیگر آن است که قرآن در سوره های قدر و دخان از شب قدر یاد می کند و می فرماید در شبی مبارک، که شب قدر باشد، ملائکه و روح نازل می شوند و تقدیر کلّ امور را از جانب پروردگار بر پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه (البتّه، در زمان حیات ایشان) عرضه می دارند.

در کتابهای تفسیر عامّه و خاصّه، روایات بسیاری در تفصیل و بیان کلّ امور وارد شده و گفته اند: مراد آن است که در شب قدر، مرگها، بلایا، آفات، امراض و تمام قضایای کوچک و بزرگ آینده مقدّر می شود. در زمان پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه این مقدّرات را بر ایشان عرضه می داشتند؛ پس آن حضرت، به تعلیمِ خدایی، همه آنها را می دانست.

همچنین از قطعیّاتِ روایات عامّه و خاصّه، که مطابق با ظاهر قرآن است، چنین برمی آید که شب قدر بعد از پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه نیز موجود است. در اخبار متواتر مذهب شیعه، آمده است که بعد از پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه ملائکه و روح بر امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام و بعد از آن حضرت نیز بر امامی که در هر زمان هست نازل می شوند و تمام تقدیرات امور را به طور مفصّل بر امام عرضه می دارند.

۱- آل عمران (۳)، ۷

ص: ۵۶

با وجود این، مسلمانی هم که شیعه نیست و امامت ائمّه هـدی عَلَیْهِمُ السَّلام را قبول نـدارد و روایات علوم ایشان را انکار می کنـد، باید پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه را قبول داشته باشد و این را بپذیرد که در شب قدر، همه تقدیرات سال را بر ایشان عرضه می دارند! اگر هم به آیات سوره های آل عمران و جنّ ایمان دارد، باید قبول کند که پیغمبر ما برگزیده و پسندیده خداست برای علم غیب.

نیز، اگر پیغمبر ما را از حضرت ابراهیم خلیل عَلَیْهِ السَّلام بهتر و افضل می دانـد، باید روایاتی را که حاکی است ملکوت آسـمانها و زمین را به پیغمبر ما نیز نمایش داده اند قبول کند.

در سوره برائت (توبه)، خداونـد متعال در دو آیه (به شـماره های ۹۴ و ۱۰۵) می فرمایـد: «اعمال شـما را خدا و رسول او می بینند». پس آیـا رواست کسـی که خود را پیرو قرآن می دانـد به این آیات ایمان نیاورد؟ چرا بایـد از این آیات چشم بپوشـند و به یک آیه متشابه در قرآن بچسبند و بگویند: پیغمبر حتّی از احوال همسایگان منافقش بی خبر است؟!

آیا کسـی آن قـدر جاهل هست که نتوانـد این آیه را با آیات دیگری که بیان شـد جمع کنـد و دریابد که مقصود، یا نفی علم ذاتی است، یا نفی علم از طریق اسباب عادی بشری؟!

چگونه ممکن است کسـی که ملکوت آسـمانها و زمینها را دیده و اعمال همگان را نیز به چشم نبوّت و رسالت می بیند، همسایگان خود را نبیند و به اعمال آنها آگاهی نداشته باشد؟!

این چه بیماری و نادانی شگفتی است که باعث می شود

ص: ۵۷

کسانی به آیه «ما كانَ لِی مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلی(۱)» ایمان آورند و به آیات دیگر که اشاره کردیم توجّه نکنند؟! «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذلِكَ مِنْكُمْ إلّا خِزْىٌ فِی الْحَیوهِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ یُرَدُّونَ إلی أشَدِّ الْعَذابِ وَ مَا اللهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ(۲)».

این بیماری باعث می شود ایشان به آیه «وَ كَفی بِرَبِّكَ بِذُنوبِ عِبادِهِ خَبیراً بَصِیراً(۳)» ایمان آورند و بگویند که آگاهی به گناه بندگان فقط به پروردگار منحصر است و هیچ کسی غیر از خدا- چه رسول باشد و چه امام- از گناه مردم باخبر نیست. آیا این افراد به آیه شریفه «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤمِنُونَ(۴)» کفر می ورزند که می فرماید: خدا و رسول و مؤمنان (یعنی، ائمّه هدی) اعمال شما را می بینند؟ آیا آن بزرگواران با دیدن اعمال بندگان از حالشان آگاه و باخبر نمی شوند؟ معلوم است که می شوند!

باید گفت که اصل آگاهی ایشان به علم غیب جای تردید

۱- ص (۳۸)، ۶۹

۲- . بقره (۲)، ۸۵: آیا به بعضی از آیات کتاب ایمان می آورید و به بعضی دیگر کفر می ورزید؟! پس جزای کسانی از شما که این کار را انجام دهند، غیر از خواری و رسوایی در زندگی دنیا، چیست؟! روز قیامت نیز ایشان را، به سوی سخت ترین عذاب بازگردانند. خدا از آنچه می کنید غافل نیست.

۳- اسراء (۱۷)، ۱۷

۴- توبه (۹)، ۱۰۵

ص: ۵۸

ندارد و فقط یک سؤال می ماند:

آیا صحیح است که مثلاً پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه، به دلیل آنکه دارای علم غیب است و از اعمال بندگان خبر دارد، برخلاف قرآن و دستورهای خودش عمل کند؟!

پاسخ آن است که خداوند در سوره برائت می فرماید:

وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ یُؤْمِنُ بِاللهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِین(۱) .

منافقان می گویند که پیغمبر گوش شنواست (هر گفته ای را از هر کس قبول می کند). (ای محمّد) بگو: او گوش شنوای خوبی است که هم به خدا ایمان دارد، هم مؤمنان را تصدیق می فرماید.

شأن نزول این آیه شریفه آن است که مردی خدمت پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه می آمد و کلمات آن حضرت را به گوش منافقان می رساند. جبرئیل نازل شد و قضیّه را خدمت آن حضرت عرضه داشت. ایشان نیز او را خواست و قضیّه را به او فرمود؛ امّا آن مرد انکار کرد و قسم خورد که من این کار را نکرده ام. پس پیغبمر اکرم- صلی الله علیه و آله- در ظاهر، او را تصدیق کرد و عذرش را پذیرفت. سپس این آیه شریفه نازل شد.

از این آیه کریمه، استفاده می شود که خداوند پیغمبر خود را به این خصلت ستوده و مدح و تأیید کرده و فرموده است: قُلْ أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ. پس وظیفه پیغمبر، در ظاهر، مدارا کردن با خلق است؛

۱- توبه (۹)، ۶۱

ص: ۵۹

یعنی بایـد عـذر مردم را بپـذیرد و در مورد افرادی که ظاهراً ایمان آورده و شـهادتین را بر زبان خود جاری کرده اند- هر چند باطناً معتقـد نباشـند- احکام ظاهری اسـلام را از نماز و روزه و زکات و حـجّ و غیره جاری و آنها را در گفتارشان تصـدیق فرماید. آری، پیغمبر مـأمور است که با نظر به ظاهر افعال و اقوال مردم رفتار کنـد و علم به باطنِ آنان، که از ویژگیهای مقام نبوّت و رسالت است، در برنامه عادی آن حضرت نیست؛ لذا می فرماید:

أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ(۱) .

من بشری همانند شمایم.

ایشان می خواهد، در گفتار و کردار، جنبه بشـریِ خود را ثابت فرماید؛ لذا در معاشـرت با امّت، از راه عادی بشـری تجاوز نمی کند مگر به وقت اعجاز. قرآن نیز او را به سوی همین روش سوق می دهد. در شب معراج هم خداوند به او فرمود:

«يا مَحَمَّدُ، دارِ خَلْقِي».

محمّد، با خلق من مدارا کن.

پیغمبر و امام و مأموریت حکم به ظاهر

خداوند کریم می فرماید: لا تَجَسَّسُوا(۲) .

تجسّس نکنید و به یکدیگر گمان بد نبرید.

نیز، دستور می فرماید که گفتار مؤمنان را تصدیق کنید؛ و

۱- . کهف (۱۸)، ۱۱

۲- حجرات (۴۹)، ۱۲

ص: ۶۰

مؤمنان کسانی اند که به زبان اقرار کرده و ایمان آورده اند، هر چند که باطناً معتقد نباشند.

اصولاً- خطاب «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» شامل کسانی می شود که ظاهراً دعوت پیغمبر را قبول کرده انـد و خداونـد به آنان دسـتور داده است که عذر یکدیگر را بپذیرند.

اساساً، طبق دستورهای دین مبین اسلام، اظهار معصیت و گناه به خودی خود حرام است. اگر هم کسی معصیت و گناهی انجام دهد و مخفی کنـد، مسلمان نبایـد آن را به آگـاهی دیگران برسانـد. اگر نزد کسـانی که نمی داننـد از عیب و نقص و گناه مؤمن سـخن بگویند، غیبت کرده اند و در آن گناه خاص مانند خود گناهکار می شوند؛ چرا که کار بد را آشکار کرده اند. از همین روست که مثلاً اگر کسی به دیگری نسبت زنا بدهد، باید حد بر او جاری کنند- هر چند که واقعاً راست بگوید- مگر آنکه شخص مُخبر چهار شاهد عادل داشته باشد؛ و اگر نداشت، قرآن می فرماید که اینان در نزد خدا دروغگو محسوب می شوند.

بر این اساس، دسـتور شـرعی آن است که اگر مؤمنی امری را اظهار کرد و شـنونده مانع شرعی از قبول نداشت، باید گفته آن مؤمن را قبول کند و از روی بدگمانی منکر آن نشود. خود پیغمبر و امام عَلَیْهما السَّلام نیز به این دستور عمل می کنند.

مثلاً- به قضیّه ابوبراء، بزرگِ طـایفه بنی عامر، دقّت کنیـد. خلاصه واقعه چنین است که وقتی او به مـدینه آمـد، به خـدمت حضـرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه رسید و درخواست کرد که ایشان چند نفر را برای

ص: ۶۱

تبلیغ دین به سوی نجد بفرستد. آن حضرت نیز چهل نفر از اصحاب خود را به آنجا فرستاد؛ امّا چون ایشان به نجد رسیدند، نجدیان همه را کشتند.

بر فرض صحّت این نقل تاریخی، اعتقاد ما بر این است که حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه مأمور بود به اوضاع ظاهری اعتنا کند، نه به علم باطنی خود. لذا، با نظر به ظاهر امر، آنها را فرستاد و همه در راه دین حق شهید شدند. آنان از خانه بلا و گرفتاری به خانه خوشی و نعمت و رحمت منتقل شدند و هیچ ایرادی هم در این زمینه به فرمان پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وارد نیست.

همچنین می توان گفت که، در حساب باطن، خداوند اندازه عمر آن چهل نفر را معیّن کرده بود. خود پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه نیز، با توجّه به اخبار غیبی شب قدر، می دانست که اجل آنها در آن وقت معیّن و خاتمه عمر آنها چنین خواهد بود؛ چرا که خداوند آن گونه مقدّر فرموده بود.

حال، سؤال این است که آیا ایشان می بایست از تقدیر پروردگار فرار کند و آنها را نفرستد؟! آیا اصلاً بندگان می توانند از قضا و قدر الاهی فرار کنند؟! اگر چه پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه در باطن می دانست که اجل آن چهل نفر در شب قدر چنین مقدّر شده، خود به فرار از تقدیرات مکلف نبود؛ بلکه باید طبق تقدیر سیر می فرمود.

اگر بنا بود که پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه به علمی که به واسطه مقام رسالت خود واجدِ آن گشته با مردم معاشرت فرماید و با هرکس مطابق باطن یا آینده او رفتار کند، باید اکثر افراد امّت را از خود دور

ص: ۶۲

می کرد و به مسجد خود راه نمی داد؛ همیشه نیز گریان و نالان می بود، جمعی را آشکارا لعنت می کرد و ... . در این صورت، واضح است که اسلام پیشرفت نمی کرد. پس علم پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه به باطنِ مردم و آینده آنان موضوع تکلیف نبود و آن حضرت هم مأمور نبود که طبق آن در امور خود و دیگران عمل فرماید؛ مگر گاهی اوقات که به جهت آوردن معجزه برای هدایت خلق و یا مصلحت مقتضی دیگری چنین می کرد.

مثلاً- پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه به تعلیم ربوبی می دانست که، در فلان وقت معیّن، زینب بنت جحش به همسری ایشان در خواهد آمد و در فلان وقت، زید (۱)او را طلاق خواهد داد. خداوند مقدّر فرموده که آیه ای در جواز ازدواجِ شخص با زن پسر خوانده خود (که از نسل او نیست) نازل فرماید و برای محکم کردن این حکم، زید (که پسر خوانده پیغمبر است) همسر خود را طلاق می دهد و پس از منقضی شدن عدّه اش، آن حضرت با او ازدواج می فرماید.

این علم باطنی پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه بود؛ امّا از نظر ظاهر، ماجرا چنین بود: روزی، آن حضرت از مقابل منزل زید عبور کرد و با دیدن همسر وی، فرمود: «سبحان الله»! ایشان می خواست، با این کلام خود، خدا را از گفتار مشرکان که معتقد بودند ملائکه دختران خدایند تنزیه کند؛ امّا چون زید به منزل آمد و قضیّه را از همسرش شنید، پیش خود خیال کرد پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه به او میل کرده است. لذا حاضر شد همسر خود را طلاق دهد که اگر آن حضرت مایل باشد،

۱- زید، همسر اوّل زینب، پسر خوانده حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه بوده است.

ص: ۶۳

بعـد از انقضای عـدّه، او را تزویـج فرمایـد. زیـد خدمت پیامبر صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ آمد و عرض کرد: من می خواهم همسـر خود را طلاق دهم، امّا ایشان فرمود: «همسر خود را نگه دار و او را طلاق نده».

در اینجـا، معلوم است که اگر پیغمبر صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ طبق علم غیب خود عمـل و او را به طلاـق توصـیه می کرد، جـا داشت که مردم (چون دیدند، بعد از انقضای عدّه، خود آن حضـرت با او ازدواج کرد) بگویند: به پسر خوانده خود دستور داد که همسرش را طلاـق دهـد تـا خودش او را بگیرد! از این جهت، ایشان به زیـد فرمان داد که او را نگه دارد؛ ولی در قلب خود می دانست که او را طلاق می دهد، خداوند زینب را از جمله زوجات ایشان مقدّر فرموده است و خودش او را خواهد گرفت.

آیـا جـایز بـود که پیغمـبر چون می دانست زینب همسـر او خواهـد شـد، قبـل از تحقّق ازدواج، احکـام زوجیّت او را بـا خود جـاری فرماید؟!

آیا پیغمبر اسـلام صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بر آن دسته از افراد امّت خود که می دانست بعد از رحلتش مرتد می شوند، باید احکام ارتداد را جاری می فرمود؟! مسلّماً چنین نیست.

پیغمبر صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ با افرادی که می دانست در آینده بر اهل بیت او ستم خواهند کرد، چگونه معاشرت می کرد؟ آیا آنان را از اطراف خود دور و از مسـجد بیرون می کرد، ایمان ظاهری شان را ردّ و آنان را رسوایشان می کرد و هر وقت آنها را می دیـد، به یاد آن مصیبتها، گریه می کرد؟! پیداست که چنین نبوده است.

ص: ۶۴

علم به باطن و آینـده مردم موجب نمی شـد که پیغمبر صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه آنان را از نزد خود دور و احکام ارتـداد را بر آنها جاری فرماید و در ظاهر با آنان دشمنی نماید.

مثلاً زبیر، پسـر عمّه پیغمبر و برادرزاده خدیجه کبری عَلَیْهما السَّلام، در خدمت پیغمبر و امیرالمؤمنین عَلَیْهما السَّلام بود و بسـیاری از اوقات هم آن دو بزرگوار را یاری و از حقوق اسلام و مسلمین دفاع می کرد.

در یکی از جنگلها، شمشیر او شکست. پیغمبر اکرم صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه چوبی را گرفت و دست مبارک خود را به دو طرف چوب کشـید. آن چوب به بهترین شمشیر تبدیل شد و زبیر با آن در راه خدا جهاد می کرد. ولی، از سوی دیگر، پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه آینده او را به علم باطنی می دانست؛

لذا به امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام خبر داد که زبیر مرتد خواهد شد و در جنگ جمل با ایشان پیکار خواهد کرد.

آیا پیغمبر و امیرالمؤمنین عَلَیْهما السَّلام، با آنکه آینـده او را می دانسـتند، مطابق علم باطنی خود با او رفتار کردند؟! نه، هرگز مطابق آن علم خود با او رفتار نکردند؛ بلکه بعضی از خدمات مربوط به دین را به او واگذار می کردند.

پیغمبر او را با امیرالمؤمنین و بیست نفر دیگر برای گرفتن پادشاه «دومه الجندل» فرستاد.

حضرت امیر نیز او را هنگام دفن فاطمه زهرا عَلَیْهما السَّلام حاضر کرد.

علمِ باطنی پیغمبر و امیرالمؤمنین عَلَیْهما السَّلام به آینده زبیر منشأ

ص: ۶۵

اثری در ظاهر نشـد؛ تا زمانی که مرتد نشده بود، احکام ارتداد را بر او جاری نفرموده و معاشـرت با او را ترک نکرده بودند و مانند دیگران با او رفتار می کردند.

این است مراد ما که گفتیم پیغمبر و امام مأمورند براساس ظواهر حکم کنند، نه براساس باطن اشخاص.

امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام با قاتل خود، پیش از آنکه به آن جنایت بزرگ دست بزند، چه رفتاری کرد؟ آیا احکام قاتل را بر او جاری کرد؟! می دانیم که چنین نیست. خودش فرمود که قصاص قبل از جنایت جایز نیست.

آیـا پیغمـبر و امیرالمؤمنین و ائمّه هـدی عَلَیْهِمُ السَّلاـم که از جنایـات بنی عبّاس خبر داده بودنـد، پیش از وقوع آن جنایـات، بـا آنها دشمنی می کردند؟!

آیا جایز است احکام سارق را بر فردی که می دانند در آینده سرقت خواهد کرد و هنوز سرقت نکرده، جاری کنند؟!

آیا بر جانی و مجرم بالقوّه ای که هنوز از او جرم و جنایتی صادر نشده، احکام مجرم و جانی را جاری می کنند؟!

آیا بر خائنی که پیداست بعداً خیانت می کند و هنوز خیانت نکرده، احکام خائن را جاری می کنند؟!

پاسخ همه این سؤالات منفی است.

پس علم به وقوع جرم و جنایت، پیش از وقوع آن، نباید منشأ اثر باشد؛ و در قانون شرع هم اجازه نداده اند که آثار و احکام مربوطه را، قبل از صدور جرم و جنایت، بر کسی جاری کنند.

ص: ۶۶

از همین مقوله است قضیّه چند نفری که امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام آنها را والی و استاندار خود قرار داده بود؛ امّا بعداً با خیانت ایشان مواجه گشت. علم حضرت به اینکه آنها پس از گذشت مدّتی راه ناصواب را در پیش می گیرند موضوع تکلیف نبود و حضرت نیز مأمور نبود به علم باطنی خود عمل کند؛ چنان که علم پیغمبر و امیرالمؤمنین عَلَیْهِما السَّلام به ارتداد زبیر موجب تکلیفی نشد و در صورت ظاهر ایجاد اثری نکرد. همان طور که گفتیم، جایز نیست احکام خائن را بر شخصی که می دانند یا حدس می زنند در زمان آینده خیانت خواهد کرد و هنوز خیانت نکرده، جاری کنند.

همچنین، وقتی که حضرت موسی بن جعفر عَلَیْهِ السَّلام زیادبن مروان و علیّ بن ابی حمزه بطائنی را وکیل خود قرار داد، امین بودند و هیچ جرم و خیانتی از آنها صادر نشده بود. علم امامت نیز مورد تکلیف نبود که حضرت امام کاظم عَلَیْهِ السَّلام به دلیل آنکه پیشاپیش می دانست آن دو بعداً مرتکب خیانت می شوند، احکام خیانت پیشگان را بر آنها جاری سازد.

درست است که پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام تقدیرات آینده مردم را به علم نبوّت و امامت می دانند و خداوند آنان را بر آن تقدیرات واقف فرموده است؛ امّا آیا ایشان نباید مطابق خواست خداوند سیر کنند و تسلیم مقدّرات الاهی باشند؟! رفتاری جز این با کمالات آنان مناسبت ندارد. کمالِ تسلیم و رضا آن است که علم باطنی آنان در رفتار ظاهری شان هیچ تأثیر نکند و مانند یک بشر عادی در امور خود و دیگران سیر کنند؛ مگر وقتی که مأذون

ص: ۶۷

باشند و مصلحت الاهی اقتضا کند. چنین است که درباره ایشان گفته اند:

عِبادٌ مُکْرَمُونَ* لایَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأمْرِهِ یَعْمَلُونَ(۱) .

آری، چون این بزرگواران به لطف و احسان خداوندی در اعلا درجه رضا و تسلیم و بهترین مرتبه قابلیّت و استعداد و برترین درجه علم و دیگر کمالات بودند، پروردگار کریم و قادر آنان را مشمول الطاف و عنایات بی پایان خود قرار داده و آنان را به همه چیز دانا و توانا و بینا فرموده است.

این است سلطنت و خلافت و ولایت بر حقّ الاهی که ما در صدد اثبات آنیم.

ولایت تکوینی و تشریعی

آیات شریفه قرآن مجید، به ضمیمه تفسیر و بیان عترتِ پیغمبر، مقام منیع ولایت تکوینی و تشریعی را اثبات می کند؛ بنابراین، بر ما واجب است که آن را قبول کنیم و به آن معتقد شویم. در ضمن، باید جهالت منکرانِ ولایت تکوینی را آشکار و دیگران را آگاه سازیم تا گمراه نشوند.

خداوند متعال می فرماید:

۱- انبیاء (۲۱)، ۲۶ و ۲۷: «بندگانی گرامی اند که از فرموده خداوند پیشی نمی گیرند و فقط به دستور او عمل می کنند». توضیح بیشتر در این باره در رساله علم غیب بیان شده است.

ص: ۶۸

أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلى ما اَتيهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَهَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظيماً(۱) .

آیا به افرادی که مشمول فضل پروردگار واقع شدند حسد می برند؟! پس ما به آل ابراهیم (محمّد و اوصیای او، ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلامِ) «کتاب» و «حکمت» داده و به آنان «مُلک عظیم» (= پادشاهی ای بزرگ) بخشیده ایم.

در کتاب شریف کافی ۵ روایت، در کتاب بصائر الدّرجات ۹ روایت، در تفسیر نور الثقلین و تفسیر برهان جمعاً متجاوز از ۲۰ روایت و در بحار (ج ۲۳/ ۲۸۳- ۳۰۴) نیز متجاوز از ۶۰ روایت معتبر و صحیح در توضیح این آیه کریمه نقل شده و مفاد همه آنها این است که پیغمبر و خلفای آن سرور، ائمّه اثنا عشر- صلوات الله علیهم اجمعین- همان کسانی اند که مورد حسادت دیگران واقع شده اند.

در این روایات متواتر، فرموده اند:

«ماییم که مشمول لطف و فضل و کرم خداوند واقع شده ایم؛ لذا مردم به ما و به مقام امامت و خلافتی که خداوند به ما عنایت فرموده حسد می ورزند. مراد از «آل ابراهیم» در این آیه کریمه نیز ماییم که خداوند به ما]علمِ[«کتاب» و «حکمت» و «مُلک عظیم» را مرحمت فرموده است».

همچنین یکی از دانشمندان عامّه، حافظ حَسَکانی حنفی، در

۱- نساء (۴)، ۵۴

ص: ۶۹

کتاب شواهد التنزیل (ص ۱۴۳– ۱۴۷) روایاتی نقل کرده که حاصل آنها این است:

محسودان، در این آیه، آل محمّد عَلَیْهِمُ السَّلام هستند و آنان همان آل ابراهیم اند که خداوند به ایشان علم کتاب (قرآن) و حکمت و وجوب اطاعت دیگران از آنان را عنایت فرموده است.

امّا اگر کسی بگوید که مراد از آل ابراهیم یوسف و داوود و سلیمان اند و کلمه «آتَیْنا» هم (که فعل ماضی و اِخبار از گذشته است) شاهد آن است، در پاسخ می گوییم:

از موارد استعمال کلمه «آل» در قرآن و روایات استفاده می شود که تمام اولاد و بستگان و همه تابعین هر شخصی «آلِ» آن شخص محسوب می شوند. مثلاً «آل موسی و آل هارون و آلِ عمران» اولاد و تابعین ایشان هستند و «آل فرعون و آل زیاد و آل مروان» همه نیز تابعین آنان.

بنابراین، آل ابراهیم تمام فرزندان اویند که از آن جمله اند: پادشاهان روم، تعداد ۷۰۰۰۰ پیغمبر از نسل پاکیزه او ،ائمه هدی«علیهم السلام»و تمام مؤمنان پیرو ایشان.از طرف دیگر واضح و قطعی است که استثناءً در آیه شریفه ، تمتم فرزندان و همه ۷۰۰۰۰ پیغمبر مذکور و خیل پیروان ایشان در حلقه «آل ابراهیم» داخل نمی شوند؛ چون به همه آنان کتاب و حکمت نداده اند.

پس مراد، بعضی از آنان اند و آن «بعضی» ممکن است

ص: ۷۰

پیغمبرانی باشند که به آنان کتاب و حکمت داده شده است.

بنابراین، باید به منکران گفت: چگونه است که مفاد این آیه را نسبت به آنان قبول دارید؛ امّا نسبت به پیغمبر اکرم و ائمّه اثنا عشر (که افضل و اکمل تمام افراد آل ابراهیم اند) قبول ندارید؟!

گذشته از این، ممکن است که اصلاً آن «بعضی» محمّد و عترت آن سَرور، ائمّه اثنا عشر عَلَیْهِمُ السَّلام باشند؛ چنان که اصلاً خودِ آن بزرگواران هم به این موضوع تصریح فرموده اند.

در قرآن کریم، آیات بسیاری هست که به لفظ عامّ آمده و مرادی خاصّ از آنها در نظر بوده که به افرادی معیّن مربوط است؛ مثل آیه ولایت و آیه اولی الأمر و آیه تطهیر.

همچنین ضمیر، در عبارت شریفه ﴿و آتَیْناهُم مُلکاً عظیماً﴾، مخصوص افرادی معیّن از آل ابراهیم است؛ و نظیر آن را می توان در آیه شریفه ﴿وَ المُطَلَّقاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِأنْفُسِهِنَّ ثَلاثَهَ قُرُوءٍ... وَ بُعُولَتُهُنَّ أحَقُّ بِرَدِّهِنَّ(۱)﴾ که ضمیر در کلمه «بُعُولَتُهُنَّ» مخصوص زنان مطلّقه ای است که عدّه ای دارند و شوهر می تواند در مدّت آن عدّه به ایشان رجوع کند، نه مطلّقات بائن.

نیز اگر ما آن «بعضی» را چهارده معصوم پاک بدانیم (که حق نیز همین است)، با کلمه «آتَیْنا» که فعل ماضی است منافات ندارد؛ برای آنکه شاید مراد زمان گذشته پیش از نازل شدن آیه باشد که خبر می دهد خداوند به پیغمبر ما- که ﴿أوْلَی النّاسِ بِأبراهیم﴾ است- کتاب و حکمت و مُلک عظیم داده (و از او به اوصیای آن

۱- بقره (۲)، ۲۲۸

ص: ۷۱

سَرور، ائمّه اثنا عشر- صلوات الله علیهم- رسیده است).

شاید هم مراد عوالم پیشین، عالَم اَظلّه و اَشباح و ارواح، باشد؛ یعنی ما در زمان گذشته و پیش از حیات دنیوی، این افراد پاک را مورد لطف و عنایت خود قرار داده ایم و به اینان که برترین افراد آل ابراهیم اند، «کتاب» و «حکمت» و «مُلک عظیم» بخشیده ایم.

مردمانِ پستِ دنیاپرست نیز به همین خاطر به این بزرگواران حسد می ورزند.

به این طریق، خداوند به رسول اکرم اطلاع می دهد: یا رسول الله! مردم دنیا، در زمان زندگی ات در دنیا و پس از آن، به تو و به خاندان پاکیزه ات حسد می ورزند.

امّا مراد از «مُلک عظیم» در این آیه کریمه سلطنت و ریاست و حقّ فرمان فرمایی است که ایشان بر تمام افراد مکلّف، تمام حیوانات و تمام کاینات و موجودات دارند؛ یعنی خداوند بر همه مخلوقات و موجودات واجب فرموده که مطیع و فرمان بردار آنان باشند.

از آن جمله، اطاعت و فرمان برداریِ جهنّم از ایشان در روز قیامت است؛ چنان که امام صادق عَلَیْهِ السَّلام به هشام فرموده است. این روایت را جناب ثقه جلیل، صفّار، در کتاب بصائر نقل فرموده و در بحار (ج ۲۳/۲۸۷) نیز مذکور است.

در کتاب بصائر و تفسیر قمی و تفسیر برهان و تفسیر نورالثقلین و بحار و غیره، روایات بسیاری نقل شده است که بیان می دارد مراد از «مُلک عظیم» وجوب اطاعت تمام اشیا از آنان است.

ص: ۷۲

در روایت شَقّ القمر، آمده است که جبرئیل نازل شد و عرض کرد:

«یا رَسُولَ الله، إنَّ الله یُقْرِئُکَ السَّلامَ وَ یَقُولُ لَکَ: إنِّی قَدْ أمَرْتُ کُلَّ شَیْءٍ بِطاعَتِکَ».

خداوندا بر تو سلام می فرستد و می فرماید که من امر کردم تمام اشیا مطیع و فرمان بردار تو باشند.

امام حسین عَلَیْهِ السَّلام نیز می فرماید:

«وَ اللهِ ما خَلَقَ اللهُ شَیْئاً إلّا وَ قَدْ أمَرَهُ بِالطّاعَهِ لَنا».

به خدا قسم، خداوند چیزی را نیافرید مگر آنکه به او امر فرمود مطیع ما باشد.

سایر روایات مربوط به این موضوع را در فصل چهارم مشروحاً بیان خواهیم کرد. بـدیهی است که این روایات مخالف قرآن نیست، بلکه با اطلاق آن موافق است؛ زیرا، در بیانات عترت، «مُلک عظیم» به وجوب اطاعت تفسیر شـده. وجوب اطاعت هم اطلاق دارد و شامـل اطـاعت افراد انسـان در احکام شـرعی و نیز اطاعت تمام موجودات از آن پاکان می شود. دلیل بر این اطلاق، علاوه بر اطلاق لفـظ روایـات، روایت صـریحِ هشـام است؛ زیرا اطاعت جهنّم از فرمان ائمّه عَلَیْهِمُ السَّلام در محـدوده اطاعت افراد مکلّف در احکام شرع وارد نمی شود.

همچنین، بعضی روایات دیگری که «مُلک عظیم» را به امامت و خلافت بر حقّ الاهی تفسیر کرده، روایات فوق را تأیید می کند. آن بزرگواران حجّت خدا و امام و خلیفه و نایب پروردگار بر

ص: ۷۳

جمیع خلایق اند؛ پس باید به احوال جمیع خلق دانا و به تغییر و اصلاح آن توانا باشند (چنان که مشروحاً بیان خواهد شد).

از آنچه گفتیم، مقصود ما از ولایت تکوینی معلوم شد؛ یعنی خداوند متعال، که جمیع مخلوقات را خلق فرموده و حدوث و بقای آنها به خواست و اراده اوست، به همگان امر فرموده که مطیع و فرمان بردار پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام باشند.

به عبارت دیگر، ذات مقدّس پروردگار تمام موجودات را مسخَّر فرمان پیغمبر و ائمّه معصومین عَلَیْهِمُ السَّلام قرار داده است.

در فصل چهارم، بیان خواهد شد که امام صادق عَلَیْهِ السَّلام فرموده اند:

«سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لِلْإمامِ کُلَّ شَیْءٍ».

پاک و منزّه است خدایی که همه چیز را در تسخیر امام قرار داد.

پس اگر آن بزرگواران بخواهند با استفاده از قدرت نبوّت و رسالت و امامت در حال دشمنان حق تصرّف نمایند، می توانند قدرت و اختیار را از آنها بگیرند؛ بلکه می توانند آنها را حتّی از صورت انسانیّت هم بیرون آورند- همان طور که در موارد متعدّدی چنین کرده اند- (و در فصل ششم این کتاب بیان خواهد شد)؛

امّا دنیا خانه امتحان و اختیار و فریب است. خداوند دنیا را چنین ساخته است. پیغمبر اکرم و ائمّه عَلَیْهِمُ السَّلام نیز که در اعلا درجه رضاو تسلیم و امینِ اسرارِ تقدیرند، دستگاه خلقت دنیا را بر هم نمی زنند و اختیار را از کسی نمی گیرند؛ مگر وقتی که ضرورتِ

ص: ۷۴

اعجاز و مصلحتِ اهمّی پیش بیاید.

اصولاً، چون امامان برای هـدایتِ اختیاری آمـده انـد، از راه غیر عادی وارد نمی شونـد. در اصلِ تبلیغ هم رسولان، با کمال قدرت و توانایی خود، هیچ گاه از حدّ متعارف عادی خارج نشدند؛ مگر وقتی که خداوند به آنها اجازه داد و مصلحت مهمتری در نظر بود.

* * *

شرح این بحث در بخش اوّل کتاب، در ضـمنِ ۱۴ فصل، بیان می گردد. در بخش دوم نیز شـبهاتی را که بیماردلان مطرح کرده اند پاسخ می گوییم. سرانجام، در خاتمه کتاب، چند سؤال را که در حاشیه این موضوع مطرح شده بررسی خواهیم کرد.

ص: ۷۵

ص:۷۶

بخش اوّل: اثبات ولایت تکوینی پیغمبر اکرم و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام

فصل اوّل

ص: ۷۷

ص:۷۸

معنای «مُلک» و بیان آیات مربوط به آن

در این فصل، معنای لغوی «مُلْک» و تفسیر آیاتی که این لفظ در آنها موجود است مورد بحث قرار می گیرد. در ضمن، از افرادی که خداوند به آنها بهره ای از این مُلْک مرحمت فرموده (مانند یوسف و طالوت و داوود و سلیمان عَلَیْهِمُ السَّلام) یاد خواهد شد.

«مُلْک» یعنی سلطنت، ریاست، استیلا و توانایی تصرّف در امور عباد و بلاد.

«مملکت» هم شامل چیزهایی است که تحت تصرّف، استیلا و سلطنت صاحب مُلک است؛ مانند امور همه جهانیان که در حیطه اقتدار و استیلا و فرمان فرمایی و سلطنت اوست.

امّا «مَلِک» صاحب مُلک است؛ یعنی سلطان و پادشاه که صاحب قدرت و سلطنت و ریاست است.

میان «مَلِک» و «مالِک» هم باید فرق گذاشت؛ زیرا که استیلای مَلِک بیشتر از استیلای مالک است و آنچه در حیطه اختیار و استیلا

ص: ۷۹

و سلطنت مَلِک است از آنچه در اختیار مالک است بیشتر است.

مُلْک و پادشاهی مِلْک خداست و اوست که مالک آن است. پادشاهی را به هر که بخواهد، لطف می فرماید و آن را از هر که بخواهد، می گیرد؛ چنان که در قرآن کریم می فرماید:

قُلِ اللّهُمّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ(۱) .

پادشاهی که خداوند به او امکان پادشاهی داده شریک خدا نمی شود. مالکیّت حق به ذات قدّوس خودِ اوست؛ ولی مالکیّت بندگان به بخشش، لطف و احسان آفریدگار وابسته و به تفضّلات، عنایات و نعمات خداوندی منوط است.

پس خداوند می تواند سلطنت و ولایت مطلقه را به هر بنده ای که بخواهد، بدهد. اگر چنین کند، آن بنده شریک خدا نمی شود و این مطلب با آیه(وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَریکٌ فِی الْمُلْکِ)(۲) منافاتی ندارد. اگر هم خداوند به کسی مُلک اعطا نفرماید، نقصی بر کار او وارد نمی گردد.

اعطای «مُلک» به حضرت یوسف

از جمله کسانی که خداوند متعال به ایشان مُلک و پادشاهی عنایت فرموده، حضرت یوسف است که عرض کرد:

رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِیلِ الأْحادِیثِ(۳)

۱- آل عمران (۳)، ۲۶

۲- فرقان (۲۵)، ۲

۳- یوسف (۱۲)، ۱۰۱

ص: ۸۰

«پروردگارا، به من پادشاهی و سلطنت عنایت فرمودی و تأویل و تعبیر قضایای خواب را به من تعلیم دادی».

مُلک یوسف عَلَیْهِ السَّلام سلطنت و ریاست او بر اهل مصر و اطراف آن تا یمن بود؛ پادشاهی و حکومتی بود که او بر عباد و بلاد تحت فرمان خود در آن نواحی داشت.

اعطای «مُلک» به طالوت و حضرت داوود

در آیات شریفه مربوط به قضایای طالوت و جالوت و داوود، آمده است که گروهی از بنی اسرائیل پس از وفات حضرت موسی عَلَیْهِ السَّلام از پیغمبر زمان خود درخواست کردند:

اِبْعَثْ لَنا مَلِکاً نُقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللهِ(۱) .

پادشاهی برای ما برانگیز و تعیین فرما تا ما به سرکردگی او، در راه خداوند، جهاد کنیم.

پیغمبر آنان فرمود: خداوند طالوت را به پادشاهی شما برانگیخت.

قالُوا أنّی یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنا وَ نَحْنُ أحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَ لَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إنَّ اللهَ اصْطَفیهُ عَلَیْکُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ وَ اللهُ واسِعٌ عَلیمٌ وَ قالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إنَّ آیَهَ مُلْکِهِ أنْ یَأْتِیَکُمُ التّابُوتُ... (۲) .

۱- بقره (۲)، ۲۴۶

۲- بقره (۲)، ۲۴۷

ص: ۸۱

گفتند: از کجا رواست که او بر ما بزرگی و پادشاهی داشته باشد؛ در صورتی که ما به پادشاهی سزاوارتریم و افزودن بر این، او متموّل هم نیست؟!

آن رسول در جواب آنان فرمود: طالوت از این جهت برای پادشاهی از شما شایسته تر است که خداوند او را برگزیده و در دانش و توانایی او را افزونی بخشیده. خدا مُلک خود را به هر که خواهد، می بخشد و خداوند توانا و داناست.

نیز به آنان فرمود: نشانه پادشاهی او این است که تابوتی برای شما می آورد که پروردگارتان در آن برای شما مایه آرامش قرار داده، بقایای بازمانده از خانواده موسی و هارون نیز در آن است و فرشتگان آن را حمل می کنند.(۱)

۱- حقیر در مستدرک سفینه (ج ۱) ذیل لغت «تبت» روایاتی مربوط به حقیقت تابوت بنی اسرائیل ذکر کرده ام. خلاصه آن روایات این است که تابوت مذکور همان صندوقی است که مادر حضرت موسی وی را در بدو تولّد در میان آن گذاشت و در دریا انداخت. آن صندوق در دست بنی اسرائیل مانده بود و ایشان به آن تبرّک می جستند و سرمایه عزّت و شرافت آنها شده بود. چون وقت وفات حضرت موسی رسید، آن حضرت الواح (کتاب تورات) و زره و عصای خود و سایر نشانه های نبوّت را در آن گذاشت و نزد یوشع، وصّی خود، به امانت سپرد. تابوت نزد آنها بود، تا زمانی که اهل معصیت به آن استخفاف کردند و کار به جایی رسید که گاهی بچّه ها با آن بازی می کردند. خداوند نیز تابوت را از میان آنها برداشت. سپس چون طالوت به پادشاهی رسید، خداوند تابوت را به آنان برگردانید. در روایات ما آمده که این تابوت، با سایر آثار نبوّت، نزد پیغمبر و امامان عَلَيْهِ السَّلام است.

ص: ۸۲

پس آنان قبول کردنـد و لشـکری به ریاست طالوت حرکت کرد. چون آنان به میـدان مبارزه با جالوت و لشـکریان او آمدند عرض کردند: «پروردگارا، به ما صبر و استقامت عنایت فرما و ما را ثابت قدم بدار و در برابر کفّار، یاری مان فرما».

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتیهُ اللهُ الْمُلْکَ وَالْحِکْمَهَ وَ عَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ(۱).

پس ایشان کافران را به اذن خدا شکست دادند و حضرت داوود جالوت را کشت خدایش نیز به او پادشاهی داد و حکمت آموخت و از آنچه خواست، به او تعلیم فرمود .(۲)

۱- بقره (۲)، ۲۵۱

۲- حضـرت داوود سه برادر داشت که همگی از وی بزرگ تر بودنـد. برادران او همراه طـالوت رفتنـد؛ ولی داوود مشـغول چوپـانی گوسـفندان پـدرش بود. پدر او را امر کرد که به برادران ملحق شود. در بین راه، به سـنگی رسـید. آن سـنگ به قدرت پروردگار به صدا درآمد و گفت: ای داوود! مرا همراه خود بردار و با من، جالوت را به قتل برسان که من برای کشتن او خلق شده ام. پس داوود آن را همراه خود برداشت. چون به لشکرگاه رسـید، دید که از اثر لشـکر جالوت، همهمه بسیار و وحشت زیادی به دلهای مردم راه یـافته است. گفت: به خـدا قسم که اگر من جالوت را ببینم، او را خواهم کشت. کلام او در میان لشـکر منتشـر شـد و خبر به طالوت رسـید. او را نزد طالوت حاضر کردند. طالوت فرمود: ای داوود، شرح توانایی و تجربیّات خود را بیان فرما تا آنکه حقیقت ادّعای تو را بدانم. حضرت داوود فرمود: در وقت چوپانی، گاهی می شد که شیر درنده ای می آمد و گوسفند مرا می گرفت. آن گاه من می رفتم، سـر او را می گرفتم، دهانش را باز می کردم و گوسـفند را از او می گرفتم. طالوت دسـتور داد زره مخصوصـی را، که بلنـد و گشاد بود، آوردنـد و بر دوش داوود انداختند. چون دیدند که اندازه زره مطابق بدن داوود است، آن حضـرت در قلب آنان جایگاه ویژه ای یافت. طالوت گفت: والله که امید است خداوند جالوت را به دست داوود بکشد. چون هنگام مبارزه رسـید، حضـرت داوود فرمود: جالوت را به من نشان دهید. وقتی جالوت را به او نشان دادند، آن سـنگ را که از بین راه گرفته بود، به سوی جالوت پرتاب کرد. سـنگ به میـان دو چشم جـالوت برخورد و او را مجروح کرد، به گونه ای که شکسـتگی جراحت در مغز او اثر کرد و او را از پای درآورد و از مرکب به زمین انـداخت. صدای مردم بلند شد که، داوود جالوت را کشت! چون چنین گشت، مردم سـر تعظیم در مقابـل داوود فرود آورنـد و او را به پادشـاهی خود انتخاب کردنـد.اسم مقـدّس داوود بلنـد شـد، به طوری که پس از آن حتّی اسـم طالوت را کمتر می آوردنـد. بـدین ترتیب، بنی اسـرائیل اطراف حضـرت داوود جمع شدند و به متابعت از او گردن نهادند. خداوند هم زبور را بر او نـازل فرمود و آهن را در دست او نرم کرد، چنـان که به دست خود زره می ساخت. به امر خـدا کوهها و پرنـدگان نیز همراه او تسبیح گفتند. تفصیل این قضیّه به نقل از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام در تفسیر عیّاشی و دیگر تفاسیر مذکور است.

ص: ۸۳

مُلْک و حکمتی که در این آیه شریفه به آن اشاره شد همان فضل و کرم و بخششی است که خداوند متعال به حضرت داوود عنایت

ص: ۸۴

فرموده است. در سوره سبأ، حق- تعالی- در این باره می فرماید:

«امر کردیم که، ای کوهها و ای مرغان! شما هم با تسبیح و نغمه الاهی داوود هماهنگ شوید. آهن سخت را نیز (چون موم) به دست او نرم گرداندیم و به او دستور دادیم: از آهن زره بساز و حلقه های زره را به اندازه و به یک شکل بگردان (تا هم نرم باشد، هم بدن را محافظت کند). کردار خوب انجام دهید که من به هرچه می کنید، آگاهم»(۱).

در مناقب ابن شهر آشوب، آمده است که جماعتی از قول خالدبن ولید نقل کرده اند: علیّ بن ابی طالب [علیه السلام] را دیدم که حلقه های زرهش را به دست خود اصلاح می کرد. گفتم: نرم بودن آهن که برای داوود بود! حضرت فرمود:

«بِنا ألانَ اللهُ الْحَدِيدَ لِداوودَ فَكَيْفَ لَنا»؟!

به سبب ما بود که خداوند آهن را برای داوود نرم کرد. [گمان می کنی که] پس چگونه باید باشد حال خودمان؟!

در روایت دیگر هم نقل شده است که آهن را مانند خمیر به گردن خالد پیچانید.(۲)

در سوره «ص»، بعد از آنکه خداوند درباره تسخیر کوهها و تسبیح گویی آنها سخن گفته، فرموده:

وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أوّابٌ وَ شَدَدْنا مُلْكَهُ وَ

۱- سبأ (۳۴)، ۱۰ و ۱۱

۲- مستدرك سفينه: ج ۲، لغت «حدد»؛ و نیز إثبات الهداه

ص: ۸۵

آتَیْناهُ الْحِکْمَهَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ(۱)﴾.

همه پرندگان را مسخَّر او کردیم که نزد او جمع شوند و در ستایش خداوند، با او هماهنگ شوند. مُلك و پادشاهی او را نیز نیرومند ساختم و به او حکمت و دانایی و قدرت تمیز حقّ از باطل عطا کردیم.

اعطای «مُلک» به حضرت سلیمان

چون حضرت داوود از دار فانی به خانه باقی منتقل شد، حضرت سلیمان وارث علم و کمال و ملك داوود شد. از قول سلیمان، در قرآن آمده است که به خداوند عرض کرد:

﴿ربِّ اغْفِرْلِی وَهَبْ لِی مُلْکاً لایَنْبَغِی لِأحَدٍ مِنْ بَعدِی إنَّکَ أنْتَ الوَهّابُ(۲)﴾ .

پروردگارا، مرا بیامرز و مُلك و سلطنتی به من عطا فرما که برای احدی بعد از من سزاوار نباشد. تو بسیار بخشنده ای.(۳)

۱- ص (۳۸)، ۱۹

۲- ص (۳۸)، ۳۵

۳- علیّ بن یقطین از حضرت موسی بن جعفر عَلَیْهِ السَّلام، درباره این آیه و درخواست حضرت سلیمان، سؤال کرد. حضرت فرمود: «پادشاهی دو قِسم است: یکی آنکه به ظلم و تعدّی و اجبار حاصل می شود؛ دیگری آنکه به لطف و احسان خدایی حاصل می گردد، مثل مُلك آل ابراهیم و مُلك طالوت و مُلك ذوالقرنین.حضرت سلیمان عرض کرد: پروردگارا، به من مُلکی عنایت فرما که برای احدی بعد از من سزاوار نباشد که بگوید مُلك سلیمان به غلبه و ظلم و جور و اجبار بوده است. پس دعای او به اجابت رسید و خداوند باد را مسخَّر او فرمود که، هر جا بخواهد، او را سیر دهد؛ جنّیان و شیاطین را نیز به تسخیر او درآورد و نطق پرندگان را به او تعلیم فرمود. بدین ترتیب، او متمکن در زمین شد و مردمِ زمان او و بعدِ او دانستند که این پادشاهی به جور و غلبه حاصل نمی شود و بخشش خدایی است» [بحار: ج ۱۴ ص ۸۵ به نقل از کتابهای صدوق].

ص: ۸۶

خدای متعال، در مقام اجابتِ دعای سلیمان، می فرماید:

«ما باد را مسخّر فرمان او کردیم تا به اطاعت فرمانش، هر جا بخواهد، به آرامی روان شود. جنّیان و شیاطین را نیز، که برای او بناهای عالی می ساختند و از دریا جواهر بیرون می آوردند، تحت فرمان او قرار دادیم؛ و دیگر شیاطین را [که در پی گمراه کردن خلق بودند] به دست او در غل و زنجیر کشیدیم. این نعمتِ سلطنت و قدرت و اقتدار بخشش ماست.»

از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل شده است که فرمود:

«خداوند مُلک سلیمان را در انگشتر او قرار داد. چون انگشتر را به دست خود می کرد، جنّیان و آدمیان و پرندگان و وحشیان [به خواست او] نزد او حاضر می شدند و در تحت فرمان او بودند. خداوند متعال، باد را که می فرستاد، تخت سلیمان (یعنی بساط) را همراه با هر چیز و هرکس که بر آن بود، از شیاطین و پرندگان و آدمیان و جنبندگان و اسبهای سواری، همه

ص: ۸۷

را حرکت می داد و به هرجـا که سـلیمان می خواست می برد. هنگام صـبح، در شـهر شام نماز می خواندنـد و وقت ظهر، در فارس» (۱).

تمام این بخشها که در آیه و روایت مربوط به آن آمده از آثار و شئون و مصادیق مُلکی است که سلیمان درخواست کرده بود.

از کلام شریف ﴿تَجْرِی بِأَمْرِه(۲)﴾، استفاده می شود که باد تحت فرمان سـلیمان بوده و هرچه را حضرتش فرمان می داده، اطاعت می کرده است. همچنین، به صـراحت آیه و روایت، جنّیان و شـیاطین تحت فرمان و به امر او بودند. این سـلطنت و ولایت بر کاینات فقط از جانب پروردگار عالمیان برای او ممکن گشته بود.

روایات قطعی و متواتری هست که حاکی است تمام کمالات علوم انبیا و مرسلین برای پیغمبر خاتم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه جمع شده، با زیادتیهای بسیار؛ و همه به ائمّه اثنا عشر عَلَیْهِمُ السَّلام به ارث رسیده است.

البتّه تمـام علوم و دیگر کمالاـتی که به هر مخلوقی داده شـده، همه از الطـاف پروردگـار است. مخلوق ذاتـاً فقیر و عاجز است و هر نعمتی که به او می رسد از جانب غنیّ بالذّات افاضه می شود.

همچنین، در سوره سبأ، خداوند می فرماید:

«ما باد را مسخّره سلیمان کردیم تا [بساطش را] صبحگاه به قدر یک ماه راه ببرد؛ و عصر هنگام نیز یک ماه. برای

۱- رجوع کنید به مجمع البحرین، لغت «ملک»، نیز به تفسیر قمی.

۲- ص (۳۸)، ۳۷

ص: ۸۸

او معدن مس گداخته را جاری کردیم. بعضی از جنّیان، به اذن پروردگار، در حضورش به خدمت پرداختند و برای او هرچه می خواست از کاخها و عمارات و معابد عالی و ظروف بزرگِ حوضْ مانند و نقوش و تمثالها و دیگهای بزرگ که پایه های آنها در زمین فرو رفته بود، می ساختند» .(۱)

در سوره نمل نیز می فرماید:

«سلیمان که وارث مُلک داوود شد (و مقام سلطنت و خلافت یافت)، به مردم گفت: ما را زبان مرغان آموختند و از هر چیزی (نعمتی) به ما عطا فرمودند. این همان فضل و بخشش آشکار است (از جانب خداوند متعال). سپاهیان سلیمان از گروه جنّ و انس و پرندگان (هر سپاهی تحتِ فرمان رئیس خود) در رکاب او حاضر شدند، تا آنجا که به وادی مورچگان رسیدند. موری (پیشوای موران) چون جلال سلیمان و سپاه عظیم آنان را مشاهده کرد، گفت: ای موران! همه به خانه های خود روید؛ مبادا سلیمان و سپاهش ندانسته شما را پای مال کنند. سلیمان از گفتار مور بخندید و گفت: پروردگارا، مرا توفیق شکر نعمت عنایت فرما» .(۲)

۱- سبأ (۳۴)، ۱۲ و ۱۳

۲- نمل (۲۷)، ۱۶- ۱۹

ص: ۸۹

در دعای معروف به علویِ مصری هم، که از امام زمان عَلَیْهِ السَّلام نقل شده، چنین آمده است:

«خدایا، از تو درخواست می کنم به حقّ آن اسمی که بنده تو، پیغمبرت (سلیمان)، [تو را بدان خواند و] عرض کرد: پروردگارا، به من مُلکی ببخش که برای احدی بعد از من سزاوار نباشد.

«فَاسْتَجَبْتَ لَهُ دُعاءَهُ وَ أطَعْتَ لَهُ الْخَلْقَ».

پس دعای او را اجابت فرمودی و خلق را فرمان بردار او قرار دادی».

از این دعا، استفاده می شود که حقیقتِ مُلک و پادشاهی سلیمان فرمان برداری خلق است و شرح بعد از آن فقط بیان افراد و انواع و حدود آن است.

مقایسه مقام حضرت سلیمان با ائمّه طاهرین

لفظ مُلک در آیه شریفه ای که مربوط به سلیمان عَلَیْهِ السَّلام است به صفت «عظیم» موصوف نشده است؛ به خلاف آیه(وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً)(۱) ، که در انتهای مقدّمه آن را طرح کردیم و به فرمان روایی حضرت رسول و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام مربوط می شود.

پس مُلک سلیمان، نسبت به مُلک آن بزرگواران، عظیم نیست و مُلک محمّد و آل محمّد عَلَیْهِمُ السَّلام است که خداوند آن را به عظمت و بزرگی یاد فرموده، نه ملک سلیمان.

۱- نساء (۴)، ۵۴

ص: ۹۰

همچنین، در ضمن آیات شریفه ای که از سوره نمل نقل شد، حضرت سلیمان می فرماید:

وَ أوتِینا مِنْ کُلِّ شَیْءٍ.

از هر چیزی،[بهره ای] به ما داده اند.

کلمه «مِنْ» (=از) در این آیه بر «بعضی» دلالت دارد. ایشان نفرموده است: «وَ أوتِینا کُلَّ شَیْءٍ» تا دلالت کند که تمام چیزها به حضرتش داده شده است؛ بلکه آن حضرت فرموده است که فقط «بعضی» چیزها را به ایشان داده اند.

امّا خداوند متعال، درباره علم و دیگر کمالات مولای متّقیان امیرمؤمنان علی عَلَیْهِ السَّلام، در سوره یس می فرماید:

وَ کُلَّ شَیْءٍ أحْصَیْناهُ فِی إمامٍ مُبِینٍ.

همه چیز را در وجود مقدّس امام مبین (خلیفه الله) ضبط و احصا کردیم.

پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ در خطبه مفصّلی، در روز غدیر، فرمود:

«ای مردم! هیچ عملی نیست مگر آنکه خداوند سبحان آن را در من احصا و ضبط فرموده است. من نیز هرچه را می دانم در امام متّقین، علیّ بن ابی طالب، احصا و ضبط کرده ام. هیچ علمی نیست مگر آنکه من آن را به علیّ بن ابی طالب آموخته ام و اوست امام مبین»(۱) .

شیخ صدوق از امام باقر عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده است:

«چون آیه وَ کُلَّ شَیْءٍ أحْصَیْناهُ فِی إمامٍ مُبِینٍ بر پیغمبر

۱- بحار: ج ۳۷/ ۲۰۸

ص: ۹۱

اکرم نـازل شـد، ابوبکر و عمر به ایشـان عرض کردنـد: یا رسول الله، این امام مبین کتاب تورات است؟ فرمود: نه. باز عرض کردنـد: کتاب انجیل است؟ فرمود: نه. در بین این گفت وگو، علیّ بن ابی طالب امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام وارد شـد. پیغمبر فرمود: این اسـت آن امام مبین که خداوند علم و دانش همه چیز را در قلب مقدّس او جای داده است».

شیخ طوسی از عمّار یاسر نقل کرده است که گفت:

در یکی از جنگهـا که من در خـدمت امیرالمـؤمنین عَلَیْهِ السَّلام بـودم، به زمینی که مورچه بسـیاری در آن جمع شـده بود رسـیدیم. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، آیا کسـی هست که عـدد این مورچگان را بدانـد؟ فرمود: «بلی، ای عمّار. من کسـی را می شـناسم که عدد این مورچگان و شـمار نر و ماده آنها را می داند». عرض کردم: چه کسـی، آقای من؟ فرمود: «عمّار، مگر در سوره یس آیه وَ کُلَّ شَیْءٍ أحْصَیْناهُ فِی إمام مُبینٍ را نخوانـده ای»؟! عرض کردم: خوانده ام. فرمود: «منم آن امام مبین که علم همه چیز در قلب من ضبط و احصا شده است» .(۱)

۱- این روایـات و سایر روایات مربوطه که این تفسیر را اثبات می کنـد در تفسـیر برهان و تفسـیر نورالثقلین و بحار (ج ۳۵/۴۲۷، ج ۳۷/۲۰۸، ج ۴۰/۱۷۶، ج ۴۷/۳۰) نقل شده است. حقیر نیز در مسـتدرک سفینه، لغت «امم»، کتاب ابواب رحمت، کتاب ارکان دین، کتاب مقام قرآن و عترت، مواضع این روایات را مفصـلًا ذکر کرده ام. این نظریّه که «امام مبین در این آیه شریفه همان لوح محفوظ است» از کتاب های تفسـیر عامّه گرفته شده و گفتاری است برخلاف ظاهر قرآن که شاهد روایی و دلیل شرعی ندارد. شاید مراد از «امام مبین» مقام ولایت و نورانیّت حضـرت امیر عَلَیْهِ السَّلام باشد؛ چون آن حضرت حامل نورالانوار است و آن نوری است که تمام اشـیا را روشن کرده، چنان که درباره آن می خوانیم: «أسألُکَ بِنُورِ وَجْهِکَ الّذِی أضاءَ لَهُ کُلُّ شَیْءٍ». حال که این نور به تمام اشیاء احاطه دارد و همه اشیاء در آن احصا و ضبط شده، حامل آن نیز به همه اشیاء دانا و تواناست

ص: ۹۲

وجه دیگری از مقایسه مورد بحث آن است که درباره قرآن مجید خداوند می فرماید:

وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ(۱)

بر تو کتاب (قرآن) را نازل کردیم، برای بیان همه چیز.

نیز می فرماید:

ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ(۲).

در کتاب (قرآن)، چیزی را فروگذار نکردیم.

یکی از بدیهیّات مذهب شیعه نیز آن است که تمام علوم قرآن نزد پیغمبر و امام عَلَيْهِما السَّلام موجود است.

در سوره نمل، گفت وگوی هدهد با سلیمان و گزارش آن پرنده از قضایای بلقیس و تشکیلات سلطنتی او و مأموریّت هدهد در بردن نامه سلیمان سخن به میان آمده، می خوانیم:

۱- نحل (۱۶)، ۸۹

۲- انعام (۶)، ۳۸

ص: ۹۳

حضرت سلیمان به بزرگان و اشراف پیرامون خود فرمود:

کدام یک از شما تخت بلقیس را، پیش از آنکه قوم او بیایند و اسلام بیاورند، نزد من می آورید؟ چون جنّیان در خدمت گزاری و انجام فرمانهای سلیمان حاضر بودند، یکی از بزرگان آنها گفت: من قدرت و توانایی آن را دارم که، قبل از اینکه شما از جایگاه خود حرکت کنید، تخت را به حضورتان بیاورم. سپس، کسی که «علمی از کتاب» داشت (یعنی آصف بن برخیا که وصیّ سلیمان بود و یک حرف از اسم اعظم را می دانست) عرض کرد: من، پیش از آنکه چشم خود را برهم زنی، تخت را به اینجا می آورم. ناگهان سلیمان دید که تخت در پیشگاه او حاضر است. گفت: این نعمت و اقتدار از فضل و کرم خداست که به ما این قدرت را لطف کرده است.(۱)

در عبارتی صریح، در بین این آیات آمده است که آصف عرض کرد:

أنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أنْ یَرْتَدَّ إلَیْکَ طَرْفُکَ.

من تخت بلقیس را، پیش از آنکه چشم خود را برهم زنی، می آورم.

از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده اند:

«آصف به انگشت خود اشاره کرد و تخت را آورد و کاری بیشتر از این انجام نداد» (۲).

۱- نمل (۲۷)، ۲۰-۴۰ (ترجمه آزاد).

۲- این روایت را شیخ مفید به سند صحیح از زراره نقل فرموده؛ چنان که در بحار (ج ۱۴/۱۱۰) مذکور است. از این روایت استفاده می شود که صاحب این علم و کمال، هر وقت بخواهد، زمین را درهم می پیچد و این دانایی عین توانایی است.

ص: ۹۴

علّامه کامل، قطب راوندی، در کتاب خرایج فرموده است: ما بین حضرت سلیمان و تخت بلقیس، ۵۰۰ فرسخ راه بوده است.

کوتاه سخن آنکه آصف به یک اشاره زمین را شکافت و درهم پیچید و تخت را حاضر کرد؛ سپس، باز زمین مثل اوّل شد. این قدرت و توانایی و استیلای او بر زمین بر اثر آگاهی از «بخشی از علم کتاب» بود که گفته اند فقط یک حرف اسم اعظم بود. این مطلب در روایات بسیاری وارد شده است که در فصل پنجم همین کتاب نوشته خواهد شد.

شیخ مفید به اِسناد خود، از سلمان فارسی، از امیرمؤمنان عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده است که فرمود: «ای سلمان، محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه افضل است یا سلیمان»؟ عرض کرد: محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه افضل است. فرمود:

«سلمان، چگونه می شود که آصف، وصیّ حضرت سلیمان، تخت بلقیس را از فارس به یک چشم برهم زدن نزد سلیمان حاضر کند- با آنکه فقط بخشی از علم کتاب را داشت- و من، که [وصیّ محمّدم و] علم هزار کتاب را می دانم، نتوانم چندین برابر کار او را انجام دهم؟! بلی، می توانم»(۱) .

پس قدرت و سلطنت امیرمؤمنان و یازده فرزند پاک او به درجاتِ بسیار، بلکه بی شمار، بیشتر است؛ چون از ناحیه پدر

۱- این روایت در بحار (ج ۲۷/۲۸) و مستدرک سفینه، لغت «اصف»، مذکور است. همچنین در بحار (ج ۵۷/۳۴۱) نقل شده است که امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام فرمود: «علمِ ۱۲۴۰۰۰ کتاب نزد من است».

ص: ۹۵

بزرگوارشان دارای علم هزار کتاب شده اند و ۷۲ حرفِ اسم اعظم را می دانند. توانایی و اقتدار آنان بیشتر از توانایی و اقتدار تمام انبیا و مرسلین است.

پس می توانند، به اذن پروردگار، مرده ها را زنده کنند و کور مادرزاد و پیس را شفا دهند و هرچه را، از هر جای دنیا که بخواهند، بردارند (مثلاً، امیرمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام در کوفه دست دراز می کند و از کوهی در شام برف می آورد؛ چنان که در قضاوتهای آن حضرت مذکور است). ایشان می توانند، به هرجا که بخواهند، در یک چشم برهم زدن بروند و هر چیزی و هر کسی را نیز همراه خود ببرند.

شیخ مفید، در کتاب اختصاص، از ابان بن عثمان از امام صادق- صلوات الله علیه- نقل کرده است که فرمود:

«ای ابان، چگونه این مردم کلام امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام را انکار می کنند که [در کوفه فرمود:] اگر بخواهم، پای خود را بلند می کنم و بر سینه معاویه پسر ابی سفیان در شام می زنم و او را از تخت به زمین می اندازم؛ ولی کلام آصف وصیّ سلیمان را که گفت: تخت بلقیس را، قبل از چشم برهم زدن، در پیشگاه سلیمان می آورم، انکار نمی کنند؟!

آیا پیغمبر ما از تمام پیغمبران و مرسلین فاضل تر نیست؟!

آیا وصیّ او از تمام اوصیای پیغمبران فاضل تر نیست؟!

آیا امیرالمؤمنین را مانند وصیّ سلیمان قرار نمی دهند؟!

ص: ۹۶

خداوند، بین ما و کسانی که حقّ ما را انکار می کنند و منکر فضیلت و شرافت ما می شوند، حکم فرماید» !

جماعتی از شیعیان در محضر مقدّس امام صادق عَلَیْهِ السَّلام بودند؛ از آن جمله، سدیر صیرفی و ابوبصیر و دیگران. امام، خطاب به سدیر فرمود: «ای سدیر، آیا [این آیه] قرآن را خوانده ای که می فرماید: قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ إنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أنْ یَرْتَدَّ إلَیْکَ طَرْفُکَ؟»

عرض کرد: فدایت شوم! بلی، خوانده ام. فرمود: «آیا او را می شناسی و می دانی چه اندازه از علم کتاب داشت»؟ سدیر گفت: شما بفرمایید. حضرت فرمود: «به اندازه یک قطره آب، نسبت به دریای اخضر».

عرض کرد: چقدر اندک است! امام فرمود: «سدیر، [بلکه]

ص: ۹۷

چقـدر زیاد است؛ برای آنکه خداوند او را به علم و کمال نسبت داده است. سدیر، آیا آیه «قُلْ کَفی بِاللهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتاب(۱)» را خوانده ای»؟

سـدیر گوید: عرض کردم: بلی، فدایت گردم! خوانده ام. پس فرمود: «ای سدیر، آیا کسـی که تمام علم کتاب را دارد داناتر است و یـا کسـی که بخشـی از علم کتـاب را دارد»؟ سـدیر گفت: آن کس که تمـام علم کتـاب را دارد داناتر است. پس حضـرت به سـینه مبارک خود اشاره کرد و فرمود: «علم کتاب، و الله، تمام آن نزد ماست. علم کتاب، و الله، تمام آن نزد ماست» (۲).

در حدیث دیگری، امام صادق عَلَیْهِ السَّلام فرمود: «کسی که علم کتاب نزد اوست امیرالمؤمنین [عَلَیْهِ السَّلام] است».

راوی سؤال کرد: کسی که علمی از کتاب نزد اوست (یعنی آصف) داناتر است، یا آن کس که همه علم کتاب نزد اوست.

۱- . بحار ج ۱۴/۱۱۵، ج ۲۷/۲۸، ج ۴۲/۵۰. امثال این روایات، چون استدلال به مطالب واضح و تذکّر به حکم عقل و وجدان است، به سـند صـحیح و مدرک معتبر احتیاج ندارد. زمانی حقیر فقیر خواب دیدم که در خانه بزرگی هستم و امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام هم در یک طرف خانه تشـریف دارنـد. ایشان به من فرمودنـد: آن ظرف (یا چیز دیگری را که آن طرف خانه بود) به من بدهید. فاصـله بین حضـرت و آن ظرف یا آن چیز در حـدود ۱۰ مـتر بود. من، در ضـمن حرکت کردن برای امتثـال امر، در این فکر فرو رفتم: این همـان آقـایی است که از کوفه دست دراز کرد و چنـد تـار مو از ریش معـاویه کنـد و پای مبارک را بر سـینه اش زد. ناگهان دیـدم ایشان دست مبارک را دراز فرمود و آن شیء را گرفت. من این نمونه از آن قدرت را در عالم رؤیا دیدم.

۲- این روایت در کتاب شـریف کافی (کتاب الحجّه: باب نادر فیه ذکر الغیب) و در کتاب شریف بصائر الدرجات، به دو سند دیگر در دو موضع، نقل شده است. مراد و مقصود پروردگار از «مَنْ عِنْدَهُ عُلْمُ الْکِتاب» در آیه شریفه، چنان که حضرت تذکّر فرموده اند، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام و به تبع ایشان، ائمّه هـدی عَلَیْهِمُ السَّلام هسـتند. این مطلب در روایات متواتر شـیعه نقل شده است و علمای عـامّه نیز، در کتابهـای تفسـیر خود، از پیـامبر اکرم صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه نقل فرموده انـد: مراد، علیّ بن ابی طالب است (چنان که قبلاً نوشته آمد).

ص: ۹۸

(یعنی امیرالمؤمنین)؟ امام عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«دانش کسی که علمی از کتاب دارد، نسبت به دانش آن که همه علم کتاب را دارد، مگر به اندازه آبی که پشه کوچک به بال خود از آب دریاها بردارد نیست»(۱) .

باید توجّه داشت که آصف وصیّ سلیمان، با همین مقدار علمی که داشت، دارای چنان قدرتی بود که می توانست تخت بلقیس را به یک چشم برهم زدند نزد سلیمان حاضر کند. پس کسی که دریای این علم نزد اوست دارای چه قدرتی خواهد بود؟!

از ابوبصیر نقل کرده اند که گفت: خدمت امام صادق عَلَیْهِ السَّلام بودم که مفضّل وارد شد. عرض کرد: آخرین درجات علم امام چیست؟ امام عَلَیْهِ السَّلام کلماتی فرمود که حاصل آن چنین است:

«آسمان اوّل، نسبت به آسمان دوم، مانند حلقه زرهی است در بیابان بزرگی. آسمان دوم نیز، نسبت به آسمان سوم، مثل حلقه زرهی است در بیابان بزرگی و همچنین تا آسمان هفتم... و همه اینها نسبت به علم امام عَلَیْهِ السَّلام مانند مقداری مُدّی (=تقریباً ده سیر) از خردل است که آن را خوب نرم بکوبی و در میان آب مخلوط کنی و برهم زنی تا کفی ظاهر شود و از آن کف به اندازه انگشتی برداری (یعنی تمام مخلوقات نسبت به علم امام عَلَیْهِ السَّلام به اندازه آن مقداری است که از آن کف برداری)؛

و باز، علم امام نسبت به علم پروردگار مانند دانه خردلی است که آن را بکوبی و در آب بریزی و بر هم بزنی تا کفی ظاهر شود و

۱- تفسیر قمی.

ص: ۹۹

از آن کف به اندازه سر سوزنی برداری».(۱)

آری، این است «مُلک عظیم» که خداوند به محمّد و آل محمّد- صلوات الله علیهم- مرحمت و عنایت فرموده که اگر بخواهند، می توانند در تمام کاینات تصرّف و فرمانی فرمایی کنند؛ چه، خداوند اطاعت آنان را بر همه موجودات واجب کرده است.

مُلک سلیمان، با آنکه به صفت «عظیم» موصوف نشده، به گونه ای بود که وی حقّ فرمان فرمایی بر جنّ و انس و شیاطین و باد و حیوانات را داشت. خداوندا اینها را افراد رعیّت و در حیطه تصرف او و فرمان او را نیز بر همه مملکت خودش لازم الاجرا قرار داده بود.

بنابراین، صاحب «مُلک عظیم» کسی است که دایره مملکت او از مُلک سلیمان بسیار وسیع تر است. حقیقت پادشاهی و حکومتی که خداوند به چنین شخصی می دهد این است که او را بر افراد رعیّت خود دانا و توانا فرماید؛ به نحوی که اخبار آنها بر او مخفی نباشد و هر تصرّفی که بخواهد، در مورد مملکت خود، بتواند انجام دهد.

۱- کتاب شرح نهج البلاغه خویی (ج ۲/۳۱۱) و بحار (ج ۲۵/۳۸۵) از کتاب نوادر الحکمه.

ص: ۱۰۰

فصل دوم: وجود کتب و آثار تمامی انبیا نزد پیغمبر و ائمّه هدی (علیهم السلام)

در فصل حاضر، در این باره بحث می شود که تمامی کتابهای نازل گشته از آسمان و علوم، کمالات، آثار و آیات انبیا و مرسلین به پیامبر ما حضرت محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و از ایشان هم به ائمّه معصومین- صلوات الله علیهم- به ارث رسیده است.

صُحُف آدم و ادریس و ابراهیم، تورات موسی، انجیل عیسی، زبور داوود و زره او، عصای حضرت موسی که آن را از بهشت برای حضرت آدم آورده بودند و از آدم به شعیب و از شعیب به موسی رسیده بود، همراه با آن سنگ معیّن که در قرآن ذکر شده است بر اثر اصابت عصای موسی ۱۲ چشمه از آن ظاهر می شد، تابوت (صندوق) بنی اسرائیل، پیراهن یوسف که آن را از بهشت برای حضرت ابراهیم خلیل آورده بودند و از ابراهیم به اسحاق و از اسحاق به یعقوب و از یعقوب به یوسف رسیده بود، سپس یوسف آن را فرستاد تا بر روی صورت پدر بزرگوارش انداختند

ص: ۱۰۱

و بینایی اش را بازیافت، نیز انگشتر سلیمان و غیر آن- همه از جمله اشیایی است که به اذن خداوند متعال در نزد ائمّه ما گِرد آمده است.

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی، در باب اینکه ائمّه هدی وارث علم پیغمبر و جمیع انبیا و مرسلین و اوصیای گذشته اند، ۷ روایت صحیح و معتبر برای اثبات این موضوع ذکر فرموده است. از آن جمله، به سند صحیح از ابوبصیر از امام صادق عَلَيْهِ السَّلام نقل کرده است که فرمود:

«خدای عزّ و جلّ به پیغمبران چیزی نداده مگر آنکه آن را به محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ داده است... و نزد ماست صُحفی که خداوند در قرآن فرموده: صُحُفِ إِبراهِيمَ وَ مُوسى(۱) .

ابوبصیر می گوید که گفتم: فدایت شوم! منظورتان «الواح» است؟ فرمود: «بلی، یعنی الواح موسی که کتاب تورات است».

همچنین، به سند صحیح از عبدالله بن سنان، از امام صادق عَلَيْهِ السَّلام نقل کرده است که فرمود:

«زَبور داوود و تمام کتابهایی که نازل شده نزد اهل علم است؛ و آن اهل علم ماییم».

نیز، در همین باب، نقل کرده است که راوی خدمت حضرت موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلام عرض کرد: آیا پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وارث تمام پیغمبران، از آدم تا خاتم، بوده است؟ ایشان فرمود:

۱- أعلی (۸۷)، ۱۹

ص: ۱۰۲

«بلی، خداونـد هیچ پیغمبری را نفرسـتاده مگر آنکه محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ از او داناتر است... . خداوند در قرآن می فرماید: وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتی(۱).

[علمِ] این قرآنی که به آن می توان کوهها را حرکت داد، زمین و مرزهایش را درنوردید (در زمان کوتاه، راه دور را طی کرد) و به آن، مردگان را زنده کرد به ما ارث رسیده است».

بعد، حضرت به این آیه نیز استدلال فرمود:

وَ ما مِنْ غائِبَهٍ فِی السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ(۲) .

هیچ امر پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر آنکه در کتاب مبین (قرآن) موجود است.

نیز، این آیه را تلاوت کرد: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَینا مِنْ عِبادِنا(۳) ؛ سپس فرمود:

«ماییم آن کسانی که خدا ما را برگزید و این کتاب را، که بیان هر چیزی در آن است، به ما به ارث رسانید [و تعلیم فرمود]»(۴) .

مضمون این روایت را عامّه نیز نقل کرده اند؛ چنان که در

۱- رعد (۱۳)، ۳۱

۲- نمل (۲۷)، ۷۵

۳- فاطر (۳۵)، ۳۲: سپس کتاب را به آن بندگانمان که برگزیدیم به ارث دادیم.

۴- بصائر الدرجات (جزء۱): ص ۴۷؛ تفسیر برهان و نورالثقلین؛ بحار: ج ۲۶/۶۵ (به نقل از کتاب نوادر الحکمه).

ص: ۱۰۳

ملحقات کتاب اِحقاق الحق (ج ۷/۵۹۲) از قندوزی در کتاب ینابیع المودّه از کتاب مناقب نقل گردیده است:

از علیّ بن ابی طالب- کرّم الله وجهه- سؤال کردند: حضرت عیسی بن مریم مرده را زنده می کرد و حضرت سلیمان نطق پرندگان را می دانست. آیا شما نیز این شأن و مقام [و این قدرت و کمال] را دارید؟ حضرت فرمود:

«غضب سلیمان بر هدهد (چنان که بیان صریح قرآن است) برای آن بود که او را به سوی آب راهنمایی می کرد و سلیمان خود موضع آب را [در زمین] نمی دانست، با آنکه باد و حیوان و جنّ و انس مطیع فرمان او بودند؛ امّا راجع به علم و کمال ما، خداوند در قرآن کریم می فرماید: وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ...(۱)».

سپس حضرت تمام این آیه را، همراه با دو آیه دیگر که در این خبر شریف ذکر شده، قرائت کرد و فرمود:

«ماییم وارث علوم این قرآن که در آن چیزهایی هست که می توان به وسیله آن، کوهها را سیر داد و مرزها را درنوردید و مردگان را زنده کرد. ما جای آب را [در زمین] می شناسیم! این قرآن، که بیان هر چیز در آن هست، [علوم آن از پیغمبر] به ما به ارث رسیده است».

شیخ مفید در کتاب ارشاد فرموده است: محدّثان موثّق عامّه و خاصّه نقل کرده اند که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلام در ضمن خطبه شریفه خود، فرمود:

۱- یوسف (۱۲)، ۸۷

ص: ۱۰۴

«ای مردم! بر شما باد به اطاعت و شناخت افرادی که اگر نسبت به آنان معرفت پیدا نکنید، معذور نیستید و مسئول خواهید بود. بدانید که تمام علوم و فضایل پیغمبران، از حضرت آدم تا خاتم، نزد عترت پیغمبر شماست. با این تحیّر و سرگردانی، به کجا می روید؟!

ای کسانی که از اولاد کشتی سواران (یاران نوح) هستید!

عترت در بین شما مثل کشتی است. همان طور که آن کشتی سواران نجات یافتند، کسانی هم که در کشتیِ نجات عترت وارد شوند نجات می یابند. من ضامن نجات آنانم و به این [ضمانت و اعتبار آن] قسم یاد می کنم. پس، وای بر کسی که تخلّف ورزد!

آیا نشنیدید کلام پیغمبر را که در حجّه الوداع فرمود: من دو چیز سنگین در میان شما می گذارم: کتاب خدا و عترتم. مادامی که به آن دو متمسّک باشید، گمراه نگردید...».

در کتاب کافی نیز، در باب اینکه جمیع کتابهایی که از آسمان نازل شده نزد ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام موجود است، ۲ روایت نقل گردیده است.

در همین کتاب، در باب اینکه آیات (معجزات) پیغمبران نزد دوازده امام است، ۵ روایت برای اثبات این موضوع نقل گردیده است. مفاد آن روایات این است که امامان وارث تمام علوم، کمالات، فضایل و معجزات انبیا و مرسلین اند.

همچنین، در زیارتی که از معصومین به ما رسیده، وراثت آن

ص: ۱۰۵

بزرگواران از آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی عَلَيهِمُ السَّلام و نیز حضرت محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بسیار ذکر شده است.

درباره اینکه عترت پیغمبر عَلَيهِمُ السَّلام وارث همه علوم و کمالات تمام پیغمبران انـد، روایات بسیاری در دست است که اکنون به برخی از منابع آنها اشاره می شود تا استواریِ مطلب بیش از پیش واضح گردد.

ثقه جلیل القدر صفّار در کتاب بصائر، جزء ۳: در باب اوّل، ۱۴ روایت؛ در باب سوم، ۴ روایت؛ در باب دهم، ۱۵ روایت؛ در باب یازدهم، ۷ روایت؛ در جزء ۴: باب اوّل، ۲۴ روایت؛ در باب چهارم، ۵۸ روایت؛ و در جزء ۷: باب سیزدهم، ۳ روایت در این زمینه نقل کرده است.

همچنین علّامه مجلسی، در بحار (ج ۱۳۰/۱۷-۱۵۵)، در باب «علم پیغمبر و آنچه از کتابها و وصایا و آثار انبیا به او داده شده... و اینکه بر معجزات انبیا قدرت دارد»، ۶۲ روایت برای این موضوع ذکر فرموده است. امّا دلیل بر اینکه تمام این علوم و کمالات از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به امامان بر حق به ارث رسیده، علاوه بر روایات فوق، روایات دیگری است که در بحار: ج ۲۶/۱۸، ۱۵۹، ۲۲۷ و غیره مذکور است.

پس، برای نمونه، علم حضرت خضر نیز که بعضی از حوادث آینده دیگران را به مدد آن علم درمی یافت (چنان که بیان صریح قرآن است) نزد پیغمبر و ائمّه هدی عَلَيهِمُ السَّلام موجود است؛ البتّه، با اضافات بسیار.

ص: ۱۰۶

همچنین، علمی که حضرت عیسی داشت و با استفاده از آن علم، از آنچه مردم در خانه های خود ذخیره کرده بودند خبر می داد نزد پیغمبر و امام عَلَیْهما السَّلام موجود است.

در قرآن کریم، آمده است که یعقوب در مورد پسرش یوسف غیب گویی می کرد. هنگامی که او خواب خود را برای پدر عرض کرد، یعقوب از آینده او چنین خبر داد: خداوند تو را برمی گزیند، علم تعبیر خواب را به تو تعلیم می فرماید و نعمت حقّ متعال بر تو و آل یعقوب تمام می شود.

نیز چون دیگر فرزندانش به او گفتند که یوسف را گرگ خورده است، بعد از مدّتی که پس دیگرش بنیامین را نیز می برند و برنمی گردانند، می فرماید:

یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیه... .

فرزندان من! برای جست و جوی یوسف و برادرش [به مصر] بروید. من از جانب خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید.

یوسف هم خود از غیب خبر می دهد و به برادرانش می فرماید: پیراهن مرا ببرید و بر روی صورت پدر بیندازید؛ بینا می شود.

باز، به مجرّد آنکه کاروان ایشان از مصر حرکت می کند، یعقوب در شهر خود به سایر اولادش می فرماید: من بوی یوسف را می فهمم.(۱)

۱- همان سوره، آیات ۹۳ و ۹۴

ص: ۱۰۷

اینجا جای آن است که از اهل انکار و تردید بپرسیم:

آیا بدن مقدّس پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام به اندازه پیراهن یوسف دارای اثر نیست که دست خود را به چشمهای کوری بمالند و او را شفا دهند؟! یا به اندازه یوسف و یعقوب علم غیب ندارند؟!

آیا فاطمه زهرا عَلَیْهما السَّلام، دختر پیغمبر خاتم، کمتر از مریم مادر عیسی است که زکریّای پیغمبر را با کراماتش به تعجّب انداخت؟!

آیا امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام کمتر از حضرت عیسی است که چون متولّد شد، به مادرش چشم روشنی داد و برای استفاده از چوب خشک درخت خرما- که آن را حرکت دهد تا خرمای تازه بریزد و بخورد- و نیز در مورد اینکه در برخورد با مخالفان چه کند و چه بگوید وی را راهنمایی فرمود؟!

همو در مقام تبرئه مادرش، در حالی که خود نوزادی بیش نبود، گفت: إِنِّی عَبْدُ اللهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیّاً(۱) .

آیا امیرالمؤمنین از حضرت عیسی افضل نیست؟!

پس چرا قرائت آن حضرت را در وقت تولّد انکار می کنند؟!

چرا در کیفیّت ولادت حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلام و حدیثی که در مورد شگفتیهای آن وارد شده تشکیک می کنند؟!

۱- مریم (۱۹)، ۳۰: من بنده خدا هستم و او به من کتاب و نبوّت داده است.

ص: ۱۰۸

فصل سوم: علم پیغمبر و ائمّه هدی (علیهم السّلام) به تمامیِ علوم اعطا شده به خلایق

در فصل حاضر، در این مورد بحث می شود که خداوند دارای دو علم است: یکی مخصوص ذات مقدّس خالق است که به هیچ فردی از مخلوقات داده نشده؛ دیگری هم علمی است که به همه مخلوقات- اعمّ از ملائکه، انبیا، مرسلین و دیگران- بذل شده و تمام این مبذول به خلایق را ائمّه هداه مهدیّین می دانند.

در کتاب شریف کافی (باب بداء)، به سند معتبر از ابوبصیر، از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل شده است که فرمود:

«خداوند متعال دو علم دارد: یکی مکنون و مخزون است و احدی به آن آگاهی ندارد مگر به ذات مقدّس پروردگار؛ دیگری علمی است که به ملائکه و انبیا و مرسلین تعلیم فرموده و ما تمام این علم را می دانیم».

ص: ۱۰۹

عین این روایت را، به سند صحیح دیگری از ابوبصیر، از امام محمّد باقر عَلَيْهِ السَّلام و همین مفاد را، نیز به سند صحیح از علیّ بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلام به همراه سه روایت دیگر، با این مضمون می توان در کتاب شریف کافی و در بابی با این عنوان دید:

«امامان تمام علومی را که به ملائکه و انبیا و مرسلین عنایت شده می دانند».

همین مضمون را جناب صفّار نیز در کتاب شریف بصائر عنوان یک باب مستقل (باب ۲۱ از جزء دوم) قرار داده است و برای اثبات آن، ۱۸ روایت معتبر و صحیح نقل فرموده است.

نگارنده شرح مدارک این روایات را که در بحار و دیگر منابع مذکور است، در کتاب مقام قرآن و عترت (ص ۴۰) بیان و تمام جهات علم و قدرت پیغمبر و امام عَلَيْهِمَا السَّلام را به طور مشروح و مفصّل در آن کتاب ذکر کرده است.

از تمام روایاتِ سه فصل اخیر، که در حدود ۲۰۰ روایت است، کاملاً ـ استفاده می شود که علوم و فضایل و کمالاتی که از جانب پروردگار به ملائکه مقرّب و انبیا و مرسلین و اوصیای آنان افاضه شده، تماماً در نزد دوازده امام عَلَيْهِمُ السَّلام یافت می شود. هیچ مخلوقی نیست که دارای علم و کمالی باشد مگر آنکه آن علم و کمال به پیغمبر ما و اوصیای آن حضرت داده شده؛ البتّه، با اضافات بسیار، به طوری که علم سایر مخلوقات نسبت به علم

ص: ۱۱۰

محمّد و آل محمّد عَلَیْهُمَ السَّلام مانند نسبت قطره است به دریا.(۱)

این علوم، که علوم خدایی است، عین قدرت و استیلاست؛ زیرا آصف وصیّ سلیمان، که به اندازه قطره ای از این علم داشت، قدرت و استیلایی یافته بود که توانست با آن، به یک چشم برهم زدن، تخت بلقیس را در پیشگاه حضرت سلیمان حاضر کند.

حال که چنین است، پس میزان قدرت و استیلا و محدوده سلطنت آن کسی که دریای این علوم نزد اوست چقدر خواهد بود؟!

این است «مُلک عظیم» که خداوند به آل ابراهیم (محمّد و آل محمّد) عَلَیْهِمُ السَّلام عطا فرموده؛ یعنی، سلطنت و قدرت و استیلایی که ایشان به اذن خدا بر تمام مخلوقات دارند و فرمانشان در تمام دایره خلقت لازم الاجراست.

۱- این موضوع را به طور مشروح در کتاب ابواب رحمت (ص ۲۹) و در کتاب مقام قرآن و عترت (ص ۲۷) با بیان مدارک، نقل کرده ام.

ص: ۱۱۱

فصل چهارم: ولایت و سلطنت پیغمبر و ائمّه هدی (علیهم السّلام) بر تمامی کاینات

نتیجه مُلک عظیم، که خداوند متعال به محمّد و آل محمّد عَلَیْهِمُ السَّلام عنایت فرموده، سلطنت و ریاست و ولایت است بر تمام کاینات و پروردگار تمام کاینات را اِلزام فرموده که فرمان بردار آنان باشند. این معنا حقّ است و با هیچ درجه ای از درجات توحید منافات ندارد؛ برای آنکه حدوث و بقای آنان و سایر کاینات، تماماً، به اراده و خواست آن حیّ قیّوم وابسته است. تمام علوم و کمالاتی که همه دارند از ناحیه پروردگار است و به ذات خود، هیچ چیز ندارند؛ زیرا در مخلوقیّت اثری از استقلال نیست و تمام جهات کمال مخلوق از ناحیه خالق است، چنان که در قرآن مجید می خوانیم:

وَ ما بِکُمْ مِنْ نَعْمَهٍ فَمِنَ اللهِ(۱) .

۱- نحل (۱۶)، ۵۳: هر نعمتی که شما دارید از آنِ خداست.

ص: ۱۱۲

هرچه خالق به مخلوق تملیک فرموده، خود نسبت به آن مالک تر است. اگر بخواهد که نعمت را دریغ فرماید، مخلوقِ فقیر به هیچ وجه از خود چیزی ندارد: «ماشاءَ اللهُ، لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلّا بِالله»(۱)

فرض کنیم سلطان یک مملکت به شخصی اهلیّت و قابلیّت داده، او را تربیت کرده و به کمال رسانده و سپس، اختیار تامّی مربوط به یک یا چند استان به او لطف فرموده است. آیا اینکه آن شخص نسبت به حوزه ی کار خود دارای اختیار تامّ است، با مقام سلطنت و اختیارداری و فرمان روایی سلطان منافات دارد؟! قطعاً چنین نیست.

حال، علاوه بر آنچه پیش از این آوردیم، نقل روایاتی را که

۱- تمامی بزرگان دین و علما و مجتهدانی که به ذیل عنایت قرآن و عترت متمسّک اند همین عقیده را دارند. از آن جمله، علّامه محقّق و فقیه کامل جناب ملّامحمّد باقر سبزواری، صاحب کتاب ذخیره و کفایه (در فقه)، در مناجات نامه خود در کتاب فارسی شهاب الأخبار (ص ۹۹)، می گوید: «اِلاهی! به سیّد انبیا و سرور اصفیا و شفیع روز جزا و محرم حریم کبریا، سلطان ممالک وجود، فرمان روای عوالم غیب و شهود، پناه بیچارگان و عذرخواه گناهکاران، حاکم روز جزا و مخصوص به شفاعت کبری و مسندنشین ﴿وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی﴾، محمّد مصطفی صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه ...». همچنین است کلمات چند نفر دیگر از علمای بزرگ که در خاتمه بیان خواهد شد.

ص: ۱۱۳

بر ولایت و سلطنت پیغمبر و ائمه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام بر کلّ مخلوقات دلالت دارد، شروع می کنیم.

امام صادق عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«چون کفّار از پیغمبر خاتم درخواست کردند که آن حضرت امر فرماید ماه دو قطعه گردد، جبرئیل نازل شد و عرض کرد:

«یا رَسوُلَ الله، إنَّ اللهَ یُقْرِئُکَ السَّلامَ وَ یَقُولُ لَکَ: إنِّی قَدْ أمَرْتُ کُلَّ شَیْءٍ بِطاعَتِکَ...».

ای رسول گرامی، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: من امر کردم که تمام اشیا (کاینات) مطیع و فرمان بردار تو باشند؛ درخواست کفّار را قبول فرما.

پس پیغمبر رحمت سر مقدّس خود را بلند فرمود و فرمان داد که ماه دو قطعه شود. ناگهان دیدند که ماه دو قسمت شد؛ و پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه سجده شکر فرمودند»(۱) .

این روایت شریف مراد امام را، که در روایات دیگر فرمودند: «مُلک عظیم همان وجوب اطاعت است»، واضح تر می نماید.

به عبارت دیگر، این کلام اطلاق دارد و روایات دیگری که ذکر می کنیم (همانند روایت فوق) انواع و افرادِ مورد اطلاق را

۱- این روایت شریف را عالم جلیل القدر علیّ بن ابراهیم قمی، که وثاقت و جلالت او مورد اتّفاق تمام علمای اَعلام است و استاد شیخ کلینی (صاحب کتاب شریف کافی) نیز بوده، در کتاب تفسیر خود، در سوره قمر نقل فرموده است. این روایت در بحار (ج ۱۷/۳۵۲)، تفسیر برهان و تفسیر نورالثقلین نیز مذکور است.

ص: ۱۱۴

شرح می دهد.

امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام در دعای اوّل صحیفه سجّادیّه می فرماید:

«وَالْحَمْدُلِلهِ الَّذِی اخْتارَ لَنا مَحاسِنَ الْخَلْقِ... وَ جَعَلَ لَنَا الْفَضیلَهَ بِالْمَلْکَهِ (۱)عَلی جَمِیعَ الْخَلْقِ. فَکُلَّ خَلیقَتِهَ مُنْقادَهٌ لَنا بِقُدْرَتِهِ وَ صائِرَهٌ إلی طاعَتِنا بِعِزَّتِهِ...»

سپاس از آنِ خداوندی است که خوبیهای آفرینش را برای ما برگزید... و این برتری را برایمان قرار داد که فرمان ما بر همه آفریدگان روا باشد. پس به قدرت و ارجمندیِ اوست که یکایک آفریدگانش پای بند و فرمان بردار ما می شوند.

پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه به امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«یا علی، خداوند به تو فضیلتهایی عنایت فرموده؛ از جمله آنکه، دردها و مرضها را مطیع و فرمان بردار تو قرار داده است. پس چیزی نیست که آن را منع فرمایی مگر آنکه به اذن پروردگار، تابع گردد و دور شود».

آن حضرت این کلام را وقتی فرمود که امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام نزد بیماری که مبتلا به تب بود رفت و به تب فرمود: «از بدن این بیمار خارج شو». بلافاصله، تب از بدن او خارج شد و بیمار بهبود یافت.(۲)

علّامه بزرگوار، ابن شهرآشوب، در کتاب مناقب نقل کرده است

۱- المَلکَهِ- به فتح میم و ضمّ میم و سکون لام- به معنی مُلک و سلطنت است.

۲- خرائج (اثر معتبر قطب راوندی)؛ بحار: ج ۴۱/۲۰۳

ص: ۱۱۵

که وقتی، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام نعمتهای خـدا را برای خود می شـمرد و پیغمبر صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه بعـد از هرکـدام می فرمودند: «راست گفتی»!

از آن جمله، حضرت امیر فرمود:

«وَ أنْ جَعَلَنِی مَلِکاً مالِکاً، لامَمْلُوکاً، و أنْ سَخَّرَلِی سَماءَهُ وَ أرْضَهُ وَ ما فِیهِما وَ ما بَیْنَهُما مِنْ خَلْقِهِ»(۱) .

[خداوند] مرا فرمان روایی صاحب اختیار قرار داده و از بردگی، برکنار؛ و زمین و آسـمانش را، همراه با آفریدگانش که در آنها سر می برند، به تسخیر من درآورده است».

علّامه بزرگوار شیخ حرّ عاملی (صاحب کتاب وسائل) حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه نقل کرده است که فرمود:

«یاعلی، تویی امیر و فرمانده اهل آسمان و زمین...» (۲).

عالم بزرگوار سیّدهاشم بحرانی از محمّدبن جریر طبری (در کتاب دلائل الامامه) نقل می کند که کثیربن سلمه گفت:

امام حسن مجتبی عَلَیْهِ السَّلام را دیدم که از میان سـنگ، عسل خوبی بیرون آورده است. به خدمت حضـرت رسول صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه مشرّف شدم و قضیّه را عرض کردم. حضرت فرمود:

۱- بحار: ج ۴۰/۱۷۵

۲- إثبات الهداه: ج ۳/۵۹۳

ص:۱۱۶

«آیا فضیلت او را انکار می کنی؟! او آقاست و آسمانیان در آسمان و زمینیان در زمین مطیع و فرمان بردار اویند».(۱)

وقتی، سیّد مظلومان اباعبدالله الحسین عَلَیْهِ السَّلام نزد عبدالله بن شدّاد رفت که شیعه ای کامل بود و در آن وقت، به تب شدیدی مبتلاـ شده بود. به محض ورود حضرت در خانه او، تب برطرف شد و عبدالله شفا یافت. عرض کرد: مولای من، تب از شما فرار کرد! امام حسین- صلوات الله علیه- فرمود:

«وَاللهِ، ما خَلَقَ اللهُ شَیْئاً إلّا وَ قَدْ أمَرَهُ بِالطّاعَهِ لَنا».

قسم به خداوند منّان که پروردگار چیزی را نیافریده مگر آنکه آن را امر فرموده مطیع و فرمان بردار ما باشد.(۲)

دلالت این روایات بر موضوعِ کلام ما واضح است.

اکنون به چند روایت دیگر توجّه فرمایید:

علّامه بحرانی روایت مفصّلی از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده که در ضمن آن آمده است.

«سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لِلْإمامِ کُلَّ شَیْءٍ وَ جَعَلَ لَهُ مَقالِیدَ السَّماواتِ وَ الْأرْضِ لِیَنُوبَ عِنِ اللهِ فِی خَلْقِه...»(۳)

پاک و منزّه است آن خدایی که همه چیز را به فرمان امام درآورد و کلیدهای آسمانها و زمین را برای او قرار

۱- مدینهِ المَعاجز: ۲۰۴

۲- این روایت در کتاب شریف مناقب ابن شهر آشوب، در با معجزات امام حسین عَلَیْهِ السَّلام، از زُراره از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام و در بحار (ج ۴۴/۱۸۳)، از کتاب مناقب از زراره، نیز از کتاب کشف الغّمه از حمران بن اعین از قول امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل شده است.

۳- مدینه الماجز: ص ۴۱۳

ص: ۱۱۷

داد تا خلیفه و نایب خدا در خلق شود و دستورهای خدایی را اجرا فرماید (چون او حجّت خدا بر خلق است).

امام جواد- صلوات الله علیه- به محمّد بن سنان فرمود:

«ذات مقدّس یکتایِ بی همتا بود و هیچ چیز با او نبود. چون اراده خلقت نمود، محمّد و علی و فاطمه- صلوات الله علیهم- را خلق فرمود. اینان هم زمانهای بسیار طولانی (اَلْف دَهر) بودند که هیچ چیز با آنان نبود [به تسبیح و تهلیل و ذکر مشغول بودند]. سپس حق- تعالی- جمیع اشیا را خلق فرمود و آنان را شاهد خلق خود قرار داد و اطاعت آنان را بر تمام اشیا لازم فرمود».(۱)

۱- این روایت در کتاب شریف کافی، باب «مولدالنبیّ»، به سند معتبر آمده؛ و در بحار نیز در مواضع متعدّدی از کافی و کتاب ریاض الجنان و غیره نقل شده است. امّا لفظ مبارک امام در مورد استدلال چنین است: «فَمَکَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ (أو: أَلْفَ أَلْفَ دَهْرٍ) ثُمَّ خَلَقَ جَمِیعَ الْأَشْیاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَها وَ أَجْرى طاعَتَهُمْ عَلَیْها...». روایت صحیح دیگری که شاهد بحث ماست در کافی، باب اینکه ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام والیان امر الاهی و گنجوران دانش اویند، آمده که در اینجا به ذکر متن عربی آن بسنده می کنیم: عن عبدالله أبی یعفور (ثقهٌ جلیلٌ بِالِاتّفاق)، عن أبی عبدِالله صلواتُ اللهِ عَلَیه قال: «یَا ابْنَ أَبی یَعفُور، إنَّ اللهَ واحِدٌ مُتَوَحِّدٌ بِالْوَحْدانِیَّهِ مُتَفَرِّدٌ بِأَمرِهِ، فَخَلَقَ خَلْقاً فَقَدَّرَهُم لِذلِکِ الْأَمْرِ، فَنَحْنُ هُمْ، یَا ابْنَ أَبِی یَعْفور. فَنَحْنُ حُجَجُ اللهِ عَلَى عِبادِهِ و خُزّانُهُ عَلى عِلْمِهِ وَ الْقائِمُونَ بِذلِک».

ص: ۱۱۸

علّامه مجلسی، یگانه غوّاص بحارِ انوارِ کلمات پیغمبر و اوصیای آن سرور عَلَیْهِمُ السَّلامُ، در مرآه العقول، در شرح این روایت فرموده:

«کلام شریف امام (أشْهَدَهُمْ خَلْقَها) یعنی اینکه خداوند موجودات را در حضور آنان آفرید و آنان به اطوار و اسرار خلق آگاه اند. پس ایشان مستحقّ امامت شدند، به جهت کمالِ علم خود به شرایع و احکام و علل خَلق و نیز علم غیب که تمام امامان شیعه به این صفات متّصف اند».

اگر کسی بگوید که این موضوع با آیه شریفه ذیل سازش ندارد:

ما أشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ وَلا خَلْقَ أنْفُسِهِمْ وَ ما کُنْتَ مُتَّخِذَ المِضِلِّینَ عَضُداً(۱) .

من، در وقت آفرینش آسمانها و زمین یا خلقت خود ایشان، آنها را حاضر و گواه نساخته و گمراهان را یاور خود نگرفته ام.

جواب می دهیم:

آیه شریف با این موضوع منافات ندارد؛ بلکه گفتار ما را تأیید و تأکید می فرماید. دلیل آن هم این است که ضمیر «هُمْ» در فعل «ما أشْهَدْتُهُم» راجع به شیطان و ذرّیّه اوست- چنان که کلام پروردگار

۱- کهف (۱۸)، ۵۰

ص: ۱۱۹

در آیه قبل از این هم راجع به آنهاست- یا آنکه این ضمیر راجع به گمراهان است، چنان که از ذیل آیه استفاده می شود؛ یعنی:

من شیطان و ذرّیه او یا گمراهان را در خلقت آسمانها و زمین و خلقت خودِ ایشان گواه و یاور نگرفتم.

پس منافات نـدارد که خداونـد راهنمایان و برگزیدگان خلق خود را شاهد خلقِ خود قرار دهد. پروردگار موضوعِ نفی را شـیاطین و گمراهـان قرار داده؛ پس معلوم می شود که این مطلب در مورد دیگران جـاری نیست. از این جهت، آیه شـریفه مطلب ما را تأییـد و تأکید می کند.

نیز، شـیخ طبرسـی در تفسیر این آیه گفته است که خداوند می فرماید: من شیطان و ذرّیه او را در خلقت آسمانها و زمین و همچنین در خلقت خود ایشان حاضر نکردم و گواه نگرفتم و شیاطینِ گمراه کننده را پشتیبان و یاور خود قرار ندادم.

پس این کلام با آنکه خداوند خوبان و برگزیدگان را شاهد خلقِ خود قرار دهد منافات ندارد؛ چنان که در روایات دیگر وارد شده است. حضـرت امیرالمؤمنین و امام باقر و امام صادق عَلَيْهِمُ السَّلام در روایات بسیاری، که به اسانید صحیح و معتبر نقل شده، فرموده اند:

«نَحْنُ شُهَداءُ اللهِ عَلی خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ فِی أرْضِهِ»

ماییم شاهدان و گواهان پروردگار بر خلقش و حجّت او در زمین.

این روایات در بحار (ج ۲۳/۳۳۴، ج ۲۲/۴۴۱ و مواضع

ص: ۱۲۰

دیگری که در مستدرک سفینه، لغت «شهد»، بیان کرده ام) موجود است.

همچنین در کافی، باب «أنَ الأئمّه شُهداء الله علی خلقه»، ۵ روایت صحیح و معتبر و در بصائر (جزء ۲، باب ۱۳) روایاتی دیگر در این موضوع نقل شده است. این روایات مخالف قرآن نیست؛ بلکه موافق قرآن است.

خداوند در قرآن کریم گاهی از ائمّه هداه مهدیّین به لفظ «شاهد»، گاهی به لفظ «شهید»، گاهی به «أشهاد» و گاهی به «شهداء» تعبیر فرموده؛ چنان که در کتاب مقام قرآن و عترت (ص ۱۷۹- ۱۸۳) مذکور است.

علّامه مجلسی در شرح این عبارتِ امام جواد عَلَیْهِ السَّلام: «وَ أجْری طاعَتَهُمْ عَلَیْها»، در روایتی که گذشت، می فرماید:

اطاعت و فرمان برداری آنان را بر تمام اشیا، حتّی جمادات و مخلوقات آسمانی و زمینی، واجب فرمود؛ چنان که، به اشاره آن حضرت، ماه شکافته شد و دو قسمت گشت؛ درخت به خدمت حضرت شتافت؛ سنگ ریزه در دست آن جناب تسبیح گفت و امثال این قضایا که بسیار است.(۱)

۱- این بزرگوار به آنچه در بحار: ج ۱۷/۳۴۷-۳۶۲ می توان یافت اشاره فرموده است. در آنجا، روایات بسیاری در باب اطاعت کردن موجودات و پدیده های آسمانی از پیغمبر هست، مانند: شقّ القمر؛ برگشتن خورشید؛ سایه افکندن ابر بر سر آن حضرت، به نحوی که همراه ایشان می آمد؛ نازل شدن طعامها و تحفه ها از آسمان برای ایشان. در باب «آنچه از آسمان برای آنان نازل شده» نیز روایاتی موجود است که در جلد ۳۷، صفحه ۹۹ آمده است.نیز در بحار، باب «اطاعت موجودات زمینی، مانند جمادات و گیاهان و درختان، از پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه و تکلّم آنها با ایشان»، روایات بسیاری (که بالغ بر ۵۹ حدیث است) نقل گردیده که در جلد ۱۷، صفحات ۳۶۳- ۳۹۰ موجود است. در باب «اطاعت حیوانات از آن حضرت و تکلّم آنها با آن سرور» هم ۴۷ حدیث نقل شده که در جلد ۱۷، صفحات ۳۹۰- ۴۲۱ بحار دیده می شود. در بحار، باب «اینکه برای دوازده امام عَلَیْهِمُ السَّلام تمام فضایل و وجوب اطاعتی که برای پیغمبر ثابت است جریان دارد»، ۲۱ حدیث معتبر نقل گردیده؛ و در جلد ۲۵، صفحه ۳۵۲ هم روایاتی آمده که امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام در جمیع فضایل، غیر مقام نبوّت و رسالت، با پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه شریک است. روایاتی که برای این موضوعات می توان سراغ داد در بحار: ج ۴۱/۱۶۷ نیز آمده است.

ص: ۱۲۱

شیخ مفید (در کتاب اختصاص)، صفّار (در کتاب بصائر) و ابن شهر آشوب (در کتاب مناقب)- چنان که در بحار از آنان نقل گردیده است- از امام باقر عَلَيْهِ السَّلام روایت کرده اند که در ضمن حدیثی به جابر فرمود:

«خداوند ما را بر هر چه بخواهم توانا فرموده است».

صدوق، به سند خود، از امام باقر عَلَيْهِ السَّلام نقل کرده است که حضرتش راجع به اصحاب امام زمان عَلَيْهِ السَّلام در وقت ظهور فرمود:

«لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إلّا وَ هُوَ مُطِيعٌ لَهُمْ»(۱) .

هیچ چیز نیست مگر آنکه مطیع آنان باشد.

اگر حالِ اصحاب حضرت چنین باشد، حال امامانِ بر حقّ شیعه عَلَيْهِمُ السَّلام چگونه است؟!

۱- به نقل از إثبات الهداه: ج ۶/۴۵۰

ص: ۱۲۲

امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام در ضمن روایت مفصّلی فرمود:

«ما را تمام اشیا، آسمانها و زمین و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و حیوانات و دریا و بهشت و جهنّم، اطاعت می کنند. تمام این قدرت و ولایت بر اثر اسم اعظمی است که خداوند به ما لطف و عنایت کرده و ما را به آن مخصوص فرموده است»(۱) .

همچنین، امام باقر عَلَیْهِ السَّلام به ابوحمزه ثمالی فرمود:

«خداوند به رسول اکرم وحی فرمود: ای محمّد، من تو را خلق کردم، بعد از آنکه هیچ نبودی؛ و در تو روح خودم را دمیدم (یعنی قرار دادم)(۲) . این کرامتی بود که من تو را اکرام کردم؛ چون بر جمیع خلق خود لازم و ثابت کردم که مطیع و فرمان بردار تو باشند. پس مطیع و فرمان بردار تو مطیع من و مخالف تو مخالف من است.

نیز، این کرامت را برای علیّ بن ابی طالب و نسل پاکیزه او، همان

۱- بحار: ج ۲۶/۷

۲- اینکه ذات مقدّس پروردگار روح رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه را به خود نسبت داده برای شرافتی است که در آن قرار داده است؛ مانند خانه کعبه که، به واسطه شرافتی که خداوند متعال در آن قرار داده، آن را به خود نسبت داده است و لذا می گویند: کعبه خانه خداست. همچنین است کلام در «ناقهالله» و امثال این تعابیر. مراد از این روح نیز یا روح مقدّس خود رسول الله است، یا روحی است که بعداً در روایت جابر درباره آن صحبت خواهد شد.

ص: ۱۲۳

کسانی که آنان را مخصوص خود قرار دادم، ثابت کردم»(۱) .

آن حضرت، در ضمن روایت مفصّلی، به جابر فرمود:

«کسی که خداوند وی را به روح ویژگی بخشیده امر خود را به او واگذار فرموده است؛ پس وی به اذن پروردگار می آفریند، زنده می کند(۲) ، آنچه پنهان است می داند و از آن خبر می دهد و نیز می داند آنچه را تا روز قیامت خواهد شد. این (علم و کمال و قدرت) برای آن است که آن روح از امر خداست.

پس صاحب روح می تواند آنچه را بخواهد، به اذن پروردگار، به جا بیاورد؛ می تواند در یک لحظه از مشرق به سوی مغرب برود؛ می تواند به آسمان بالا رود و به زمین فرود آید و هرچه بخواهد، انجام دهد».

جابر می گوید که عرض کردم: آقا و مولای من، این روح را از قرآن مجید به من معرّفی فرما. حضرت فرمود:

«این آیه شریفه را بخوان:

۱- این روایت در کتاب شریف کافی، باب «مولد النّبیّ» مذکور است.

۲- این توانایی مانند همان است که، به گفته قرآن کریم، حضرت عیسی عَلَیْهِ السَّلام آن را دارا گشته بود:وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی فَتَنْفُخُ فِیها فَتَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِی... وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی بِإِذْنِی. تو گِل را به صورت پرنده درمی آوردی و در آن می دمیدی، پس به اذن من پرنده می شد... مردگان را نیز به اذن من بیرون می آوردی و زنده می کردی؛ مائده (۵)، ۱۱۰.

ص: ۱۲۴

وَ کَذلِکَ أوْحَیْنا إلَیْکَ رُوحاً مِنْ أمْرِنا(۱) .

به سوی تو وحی کردیم [و فرستادیم] روحی را که از امر ما بود»(۲).

در بسیاری از روایات صحیح و معتبر وارد شده است که پیغمبر و اوصیای آن سرور، یعنی ائمّه اثنا عشر عَلَیْهِمُ السَّلام، حجّت پروردگار بر جمیع عوالم و جمیع مخلوقات اند.

صاحب تفسیر برهان از کتاب ثقه جلیل، طبری امامی، به سند خود از امام هشتم حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده است که ده نفر برای رسیدگیِ امر امامت خدمت حضرت رسیدند. چون با حضرت تکلّم کردند، شنیدند چیزی که در زیر پای حضرت بود به سخن آمد و گفت: حضرت رضا امام من و امام همه چیز است.

نیز، چون به مسجد آمدند، شنیدند که دیوارها و چوبها با حضرت تکلّم و به ایشان عرض سلام می کنند.(۳)

۱- شوری (۴۲)، ۵۲

۲- بحار: ج ۲۶/۱۴

۳- شماری از این روایات که متجاوز از ۱۰ روایت است در بحار (ج ۲۷/۴۱) از کتابهای معتبر شیعه، مانند خصال صدوق و بصائر صفّار و اختصاص شیخ مفید، نقل شده؛ همچنین، ج ۵۷/۳۲۰- ۳۴۶ بحار حاوی برخی از این روایات است. شماری دیگر در تفسیر برهان و تفسیر نورالثقلین (ذیل سوره حمد و کلمه «العالمین» در سوره مزبور) آمده و تعدادی هم در کتاب ابواب رحمت، در شرح و تفسیر سوره حمد، ذکر شده است.

ص: ۱۲۵

این روایت را شیخ حرّ عاملی نیز در إثبات الهداه نقل فرموده و در آنجا (ج ۷/۱۲) روایتی در تفسیر آیه شریفه جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً(۱) آورده است، حاکی از اینکه «سلطان» در این آیه حجّت خدا بر جمیع خلق است.

فقیه کامل و مرجع دینی مردم در زمان خود، جناب ابن ادریس حلّی، در آخر کتاب سرائر، از کتاب جامع بزنطی از سلیمان بن خالد(۲)نقل کرده است که گفت: از امام جعفر صادق عَلَیْهِ السَّلام شنیدم که فرمود:

«آدمیزادی و جنّی و ملَکی در آسمانها و زمین و هیچ چیز دیگری وجود ندارد مگر آنکه ما حجّتهایِ پروردگار بر آنهاییم. خداوند خلقی نیافرید مگر آنکه ولایت ما را بر آنان عرضه داشت و به وسیله ما، با آنان احتجاج فرمود؛ پس بعضی تصدیق و بعضی انکار کردند. حتّی بر آسمانها و زمین و کوهها نیز ولایت ما را عرضه داشتند؛ بعضی قبول و بعضی انکار کردند».(۳)

یکی از مطالب قطعی و واضح روایاتِ فضایل این است که معصومین عَلَیْهِمُ السَّلام، بر هر چه و هر کسی که حجّت اند، باید از احوال

۱- اسراء (۱۷)، ۳۳

۲- بزنطی از یاران مورد وثوق و بزرگوار حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام و سلیمان هم ثقه ای جلیل القدر بوده؛ چنان که شیخ مفید و علّامه حلّی و دیگران فرموده اند. پس این روایت در نهایتِ صحّت و اعتبار است.

۳- بحار: ج ۲۷/۴۶

ص: ۱۲۶

و لغات آنان اطّلاع کامل داشته باشند و بتوانند در شئون مختلف وجودی آنان تصرّف و ولایت خود را اِعمال بدارند؛ و چون خلیفه و شاهد خلق و حجّت پروردگارند، باید نسبت به افراد رعیّت خود- که روز قیامت می خواهند درباره آنها شهادت دهند- دانا و توانا و بینا باشند.

عبدالله بن بکیر از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام سؤال کرد: آیا امام مابین مشرق و مغرب را می بیند؟ امام عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«چگونه می شود که او حجّت خدا بر مابین مشرق و مغرب باشد، آنگاه آنها را نبیند و بر آنها قدرت نداشته باشد؟!

چگونه می شود از جانب خدا شاهد خلق باشد، آن وقت آنان را نبیند»؟!(۱)

از این روایت، استفاده می شود که لازمه حجّت و شاهد بودن امام بر مابین مشرق و مغرب دانا و بینا و توانا بودن نسبت به آنهاست.

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب، از ناصر خادم نقل شده است که گفت: شنیدم که امام حسن عسکری عَلَیْهِ السَّلام با غلامان خود به زبانهای مختلف ایشان سخن می گفت.

پس در این فکر فرو رفتم که: آقا در مدینه متولّد شده و جایی نرفته؛ چگونه زبانهای گوناگون را می داند؟! دیدم، حضرت به من توجّه کرد و فرمود:

«خداوند مقام حجّت را از سایر خلق جدا کرده و شناسایی تمام چیزها را به او داده است. پس شخصِ حجّت لغات مختلف

۱- رجوع شود به: کامل الزیاره (اثر ثقه جلیل القدر، ابن قولویه قمّی).

ص: ۱۲۷

و انساب مردم و تمام حوادث را می داند. اگر این طور نباشد، فرقی بین حجّت و رعیّت نخواهد بود».

اباصَلت هَرَوی نقل کرده است که امام هشتم، حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام، با مردم به زبانهای خود ایشان تکلّم می فرمود؛ و قسم به خداوند، آن حضرت از همه مردم به هر زبانی داناتر بود و فصیح تر سخن می گفت. یک روز، خدمت آن حضرت عرض کردم: ای پسر پیغمبر، من از دانایی شما به تمام زبانهای مختلف تعجّب می کنم. فرمود:

«اباصلت، من حجّت خدا بر خلق پروردگارم؛ و خداوند برای خود حجّتی نمی گیرد مگر آنکه او را بر تمام لغات افرادِ رعیّت آگاه سازد. آیا گفتار امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام به تو نرسیده است که فرمود: «به ما فصل الخِطاب داده اند»؟ فصل الخطاب چیزی نیست مگر معرفت تمام لغات» .(۱)

۱- این روایت را صدوق در کتاب عیون به سند صحیح نقل کرده است. مجلسی هم در بحار (ج ۲۶/۱۹۰) این موضوع را که «امامان جمیع لغتها را می دانند و به همه زبانها تکلّم می فرمایند». عنوان باب قرار داده؛ سپس این روایت را با روایات دیگر برای اثبات این موضوع نقل فرموده است. حقیر در کتاب مقام قرآن و عترت (ص ۴۶) روایاتی در اثبات این موضوع نقل کرده ام. در بصائر (جزء ۷، باب ۱۱ و ۱۲ و ۱۳) نیز شمار این روایات از عدد ۲۰ گذشته است. در بحار (ج ۴۹/۸۶) باب «معرفت امام هشتم، حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام، به جمیع لغات و کلام حیوانات» روایات این موضوع به ۱۰ عدد رسیده است.

ص: ۱۲۸

ابوعبیده حذّاء از امام باقر عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده که در تفسیر آیه شریفه وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ(۱) فرموده است:

«مراد از رحمت که همه چیز را فرا گرفته علم امام است؛ و چون علم امام از علم پروردگار است، همه چیز را فرا گرفته و به آن احاطه دارد» .(۲)

در چند روایت، آورده اند که امام صادق عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«دنیا در مقابل امام مانند نصف گردوست. هیچ چیزِ دنیا از او مخفی نیست و از اطراف دنیا، هرچه بخواهد، برمی دارد»(۳) .

۱- اعراف (۷)، ۱۵۶

۲- این روایت- که به اتّفاق نظر علما صحیح است- در کتاب کافی، باب «نکته هایی از تنزیل درباره ولایت» مذکور است. در إثبات الهداه (ج ۶/۴۵۱) روایتی از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل شده که در آن، دنیا را در نزد امام هر زمان به کف دست تشبیه کرده و سپس فرموده است: «کدام یک از شما، اگر مویی در دست او باشد، نمی بیند»؟! گویی ایشان موجودات را در مقابل امام عَلَیْهِ السَّلام مانند مویی در دست دانسته است.

۳- این چند روایت را شیخ مفید در کتاب شریف اختصاص (ص ۲۱۷) نقل فرموده. در دو روایت آن، آمده است که این حدیث را خدمت امام هشتم، حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام، عرضه داشتند. حضرت فرمود: «والله، حقّ است». در بحار (ج ۱)، باب فضل نوشتن حدیث، دو روایت به این معنی از کتاب شریف بصائر نقل شده؛ و در کتاب بصائر (جزء۸ باب ۱۴) جناب صفّار این روایات را نقل کرده است. در کتاب مقام قرآن و عترت (ص ۱۴ و ۱۵)، روایات صحیحی هست که بیان می دارد مثال تمام خلایق، در نظر امام، مانند کف دست اوست که به آن نظر کند. در بحار (ج ۲۵/۳۸۵)، از کتاب نوادرالحکمه نقل گردیده است که اسحاق قمی می گوید: امام صادق عَلَیْهِ السَّلام به حمران بن اعین فرمود: «ای حمران، دنیا و آسمانها و زمینها در نزد امام مگر مانند کف دست او نیست که ظاهر و باطن و داخل و خارج و تر و خشک آن را می شناسد».

ص: ۱۲۹

ابن شهر آشوب در کتاب شریف مناقب، در فصل اخبار غیبی امام صادق عَلَیْهِ السَّلام، روایت مفضّلی نقل کرده است که در ضمن آن ایشان می فرماید:

«دنیا نزد امام مانند ظرف غذایی است که در مقابل شخص می گذارند. اگر این طور نباشد، امام نخواهیم بود و مانند سایر مردم می شویم».

این روایت را دیگران نیز نقل کرده اند. از این روایت، استفاده می شود که دانایی و توانایی از جمله لوازم مقام امامت بر خلق است.

در روایات بسیار، در تفسیر آیه شریفه ﴿وَ کَذلِکَ نُرِی إبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمواتِ وَ الْأرْضِ(۱)﴾ ، وارد شده است که خداوند به پیغمبر خاتم و اوصیای آن حضرت، ائمّه هداه مهدیّین- صلوات الله علیهم- ملکوت آسمان و زمین را مانند ابراهیم خلیل نمایانده است و ایشان تمام آسمانهای هفت گانه و ساکنان آنها و

۱- انعام (۶)، ۷۵: این گونه، ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایش می دهیم.

ص: ۱۳۰

مافوق عرش را، همچنین زمینها و آنچه در زمین است، نیز آنچه در هوا و فضاست، همه را دیده اند.(۱)

حضرت باقر العلوم عَلَيْهِ السَّلام به محمّدبن مسلم فرمودند:

«تمام آنچه خداوند متعال خلق فرموده، از چرنده و پرنده و غیره، برای ما از فرزندان آدم فرمان بردارترند»(۲) .

۱- تفضیل مدارک این روایات در کتاب تفسیر برهان، تفسیر نورالثقلین، بحار (ج ۱۲/۷۲) و کتاب مقام قرآن و عترت (ص ۴۷-۴۹) مذکور است.

۲- بحار: ج ۴۶/۲۳۸ (به نقل از کتاب بصائر و مناقب). نیز شیخ حرّ عاملی ایشان صاحب وسائل، در کتاب شریف إثبات الهداه (ج ۵/۲۷۱)، از کتاب کافی این حدیث را نقل کرده است.در صفحه ۳۰۴ آن کتاب نقل کرده است که امام باقر عَلَيْهِ السَّلام به میسر فرمود: «اگر دیوارها حاجب چشم ما می شد که شما را نبینیم، چنان که حاجب چشم شما می شود، ما و شما مساوی بودیم». نیز، در صفحه ۳۲۰، از آن حضرت نقل کرده است که به محمّدبن مسلم فرمود: «اگر گمان کنید که ما شما را نمی بینیم و کلام شما را نمی شنویم، بد گمانی کرده اید».

ص: ۱۳۱

فصل پنجم: قدرت پیغمبر و ائمّه هدی (علیهم السلام)

چنان که امام باقر و صادق عَلَيْهِمَا السَّلام در روایات بسیاری فرموده اند، اسم اعظم ۷۳ حرف. به حضرت آدم، ۲۵ حرف داده شده، به حضرت نوح نیز، ۲۵ حرف (و طبق بعضی از روایات، ۱۵ حرف). نزد حضرت ابراهیم خلیل، ۸ حرف بود و نزد حضرت موسی، ۴ حرف.

نزد آصف، وصیّ حضرت سلیمان، یک حرف بود- و سلیمان آن را می دانست- که آصف به همان یک حرف زمین را شکافت و تخت بلقیس را در کمتر از یک چشم برهم زدن نزد سلیمان حاضر کرد؛ چنان که بیان صریح قرآن است.

نزد حضرت عیسی، ۲ حرف بود که با آن به اذن خدا مردگان را زنده می کرد؛ پیس و کور مادرزاد را شفا می داد؛ گِل را به صورتِ پرنده می ساخت و در آن می دمید و آن پرنده گِلی زنده می شد و می پرید.

تمام معجزات انبیا به وسیله این حروف صورت می گرفته

ص: ۱۳۲

است.

نزد پیغمبر ما صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه نیز ۷۲ حرف از اسم اعظم موجود است؛ و یک حرف آن نزد پروردگار مخزون و مکنون است که اَحدی از مخلوقات آن را نمی داند. تمام آنچه پیغمبر ما می داند نیز نزد اوصیای آن حضرت، ائمّه اثنا عشر عَلَیْهِمُ السَّلام، موجود است و آنان وارث پیغمبران اند.(۱)

با این قدرت و توانایی است که معصومین عَلَیْهِمُ السَّلام، هر وقت امری را بخواهند و انجام دادن آن را نسبت به کسی صلاح بدانند، اظهار قدرت می کنند.

از جمله، در کتاب کافی، در باب «مولد أبی الحسن الرضا عَلَیْهِ السَّلام»، نقل شده است که شخصی در شب خدمت امام هشتم رسید. حضرت دست مبارک را بلند فرمود؛ به اراده حضرت، چنان روشنایی داد که گویا ده چراغ روشن شده است. در این هنگام، شخص دیگری آمد و اجازه خواست که به پیشگاه امام وارد شود. حضرت دست خود را انداخت؛ به حالت عادی برگشت و نور آن خاموش شد. آن گاه، امام اجازه داد و آن شخص وارد شد.

این روایت در اثبات الهداه از طریق دیگر نیز نقل شده است.

۱- این مطالب در روایات کتاب شریف کافی، باب «اینکه به ائمه هدی اسم اعظم داده شده»، در بصائر الدرجات (جزء ۱، باب ۱۳) و در بحار، در مواضع متعدّد، موجود است. نویسنده شرح مواضع این روایات را در کتابهای ابواب رحمت، ارکان دین، مقام قرآن و عترت (ص ۱۵۲ و ۱۵۳) و مستدرک سفینه، لغت «اصف» و «حرف»، بیان کرده است.

ص: ۱۳۳

فصل ششم: نفوذ اراده حتمیِ پیغمبر و ائمّه هدی (علیهم السلام) در جسم و صورت انسان

دو نفر با یکدیگر نزاع و جدال می کردند؛ پس، برای رفع نزاع و صدور حکم مقتضـی، به مولی امیرالمؤمنین- صـلوات الله و سـلامه علیه- مراجعه کردنـد. حضـرت بین آنـان حکم فرمـود. مردِ محکـوم، که ظـاهراً از دشـمنان امیرالمـؤمنین عَلَیْهِ السَّلامـ بـود، در مقـام اعتراض برآمـد و عرض کرد: شـما به عـدالت حکم نکردی و حکومت تو نزد پروردگار، پسـندیده نیست! امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام، آن مظهر قدرت حق، به او فرمود: «گم شو، ای سگ»! ناگهان او مانند سگ به صدا درآمد.(۱)

۱- بحار: ج ۴۱/۲۰۸در کتاب شـریف مـدینه المَعاجز، روایات تصـرّف امام در کالبد انسان، و قلب و انقلاب صورتهای مردم را نقل کرده اند که در صـفحات ۵۰، ۵۱، ۹۸، ۱۰۵، ۱۴۱، ۱۹۵ و ۲۰۰ از کتاب خصائص سیّد رضی، مناقب ابن شهر آشوب، امالی صدوق و چند کتاب معتبر شیعه نقل شده است.

ص: ۱۳۴

در مورد دیگری که چنین اتّفاق افتاد، شخص محکوم که از خوارج بود عرض کرد: یا علی، در این حُکمت، به عدالت حکم نکردی! فرمود: «گم شو، ای دشمن خدا»! ناگهان او از صورت انسانیّت خارج شد و به صورت سگ درآمد و لباسهایش نیز دور گشت. او مانند سگی پوزش خواستن آغاز کرد و اشکهایش ریزان گشت. امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام هم به حال او رقّت کرد و دعا فرمود. آن گاه، وی به حال اوّل بازگشت و لباسهایش به سوی او برگشت. حضرت فرمود:

«آصف وصیّ سلیمان، به یک چشم برهم زدن، تخت بلقیس را در مقابل سلیمان حاضر کرد. پیغمبر شما از سلیمان افضل و اشرف است و وصیّ او نیز افضل و تواناتر است».(۱)

از ذیل حدیث که حضرت قصّه آصف را نقل فرموده، استفاده می شود که چون پیغمبر ما افضل است، وصیّ او نیز افضل است. آصف، که یک حرف از اسم اعظم را می دانست، به سلیمان گفت: من تخت بلقیس را در مقابل تو حاضر می کنم؛ پس شخصِ افضل، که ۷۲ حرف اسم اعظم را می داند و تمام علم کتاب نزد اوست، هزاران درجه داناتر و تواناتر خواهد بود و نظیر این کرامات برای او بزرگ نیست.

در مورد دیگر، مردی (از خوارج) و زنی در اختلاف خود به امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام مراجعه کردند. ناگهان آن مردِ خارجی در

۱- بحار: ج ۴۱/۲۰۳ (به نقل از کتاب خرائج راوندی).

ص: ۱۳۵

مقابل حضـرت با آن زن، به صدای بلند، تندی کرد. حضرت به آن مرد خارجی فرمود: «اِخْسَأ»(۱) ! ناگهان سر او به شکل سر سگ درآمـد. مردی عرض کرد: یـا امیرالمؤمنین، شـما به این خـارجی بانگ زدی، این طور شـد، پس چه چیز مانع می شود که معاویه را هلاک نمی کنی؟ فرمود:

«چه می گویی؟! اگر بخواهم معاویه را از شام به اینجا بیاورم، خـدا را می خوانم تا معاویه را اینجا حاضـر کند؛ ولی ما خزاین اسـرارِ تدبیر در امور خلقیم، نه خزینه های طلا و نقره. ما بندگانِ تابع امر پروردگاریم و به امر و اذن او کار می کنیم».(۲)

روزی، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام، در ضمن کلام شریف خود فرمود:

«منم برادر رسول الله و پسـر عموی او، وارث علم و معدن اسـرار و مخزن ذخایر او. آنچه پیغمبر عمل کرده و آنچه خواسته، همه آن را می دانم و از من هیـچ چیز پنهان نشـده. من به تمام جنبنـده ها و به آنچه در زمین فرو می رود و آنچه بالا می آید، به آن ابرهایی که تاریـک می کنـد و بـاران می ریزد و به اینکه چه وقت بـاز می شـود و برکنـار می گردد دانـایم؛ و هرکس سـؤال کنـد، به طـور مشروح، [پاسخ را] برای او بیان می کنم».

هلال بن نَوْفَل کِندی در فکر فرو رفت و از روی عناد، عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، از حقیقت دور نشو و از ورود آفتها

۱- اگر بخواهیم این لغت را به فارسی ترجمه کنیم، باید به جای آن بگوییم: چخه!

۲- همان: ج ۱۴۱/۱۹۱ (به نقل از کتاب خرائج)

ص: ۱۳۶

و گرفتاریها حذر کن (یعنی، در دعویِ خود، بلند پروازی نکن)!

امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام فرمود: «برو به سوی سَـقَر»! راوی می گوید: والله، کلام حضـرت تمام نشده بود که به صورت کلاغ سیاه و سفید شد.(۱)

اَصبغ بن نُباته نقل می کند: جمعی بودیم، در خدمت امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام که پشت سر او راه می رفتیم. مردی از قریش در مقام اعتراض به امیرالمؤمنین برآمـد و عرض کرد: شـما مردان ما را کشتیـد و اولاد آنان را یتیم گذاشتید و کردید آنچه کردید! حضـرت توجّهی به او کرد و فرمود: «گم شو، ای سگ»! ناگهان وی به سگ سیاهی تبدیل شد. آن وقت، شروع کرد به پوزش خواستن و به آن حضرت پناه برد و اشک از دیدگانش جاری شد.

پس آن رحمتِ واسعه حقّ او را مورد رحمت خود قرار داد و لب خود را حرکت داد؛ گویـا، کلامی فرمود. آن شـخص به صورت اوّل برگشت.(۲)

مردی عرض کرد: شـما این همه قدرتمندیـد و معاویه به شـما جسارت می کنـد؟! حضـرت فرمود: «ما بنـدگان گرامی خداونـدیم و [فقط] به اذن پروردگار عمل می کنیم».(۳)

واضح است که خداوند متعال به آنان این قدرت و توانایی

۱- بحار: ج ۴۱/۲۰۸ (به نقل از مناقب)

۲- در روایت دیگر، وارد شده است که حبابه در همان ساعت حایض شد.

۳- همان: ج ۴۱/۱۹۹؛ نیز، کتاب إثبات الهداه (اثر شیخ حرّ عاملی).در روایتی که در إثبات الهداه مذکور است، آن حضرت فرمود: «قدرت ما چنین است؛ ولی ما به صبر مأمور گشته ایم، پس صبر می کنیم».

ص: ۱۳۷

کامل را داده که هرچه به اراده حتمی بخواهند، خواهد شد. امّا، به وقتِ خواستن، تا خدا نخواهد، ایشان نیز نمی خواهند؛ و چون خداوند بخواهد، به قلب مقدّس ایشان الهام می فرماید که قدرت نافذ خود را اِعمال کنند.

علّامه سیّد هاشم بحرانی، در کتاب مدینه المَعاجز، نقل کرده است که طفل نابینایی را خدمت امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام آورده اند. امام دست مبارک خود را به چشم او کشیدند؛ بینا شد.

شخص لالی را آوردند. حضرت با او تکلّم فرمود؛ گویا شد.

زمین گیری را آوردند. حضرت دست به پای او مالیدند؛ حرکت کرد و راه افتاد.

همچنین، دست مبارک خود را به چشم ابوخالد کابلی کشیدند و بهشت را به او نشان دادند.

در مستدرک سفینه، لغت «جنن»، ما مواردی را که ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام بهشت را نشان داده اند نقل کرده ایم.

در روایت است که حَبابه والبیّه خدمت امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام رسید و از نشانی امامت و خلافت بر حقّ اِلاهی سؤال کرد: حضرت به سنگ ریزه ای اشاره کرد و فرمود: «این را برای من بیاور».

حبابه می گوید: آن سنگ را به حضرت دادم. حضرت خاتم مبارک را بر آن زد. خاتم حضرت در سنگ اثر گذاشت و نقشی ظاهر شد. پس فرمود: «هر یک از مردمان که ادّعای امامت کرد و مانند من خاتم را به این سنگ زد و اثر آن ظاهر شد، او امام حقّ

ص: ۱۳۸

است».

حبابه می گوید: بعد از وفات امیرالمؤمنین، سنگ را خدمت امام حسن عَلَیْهِ السَّلام بردم و بعد از او نیز خدمت سیّد الشهداء عَلَیْهِ السَّلام رسیدم. خاتم خود را که به آن سنگ زدند، اثرش ظاهر گشت.

همو می گوید: سپس خدمت سیّد الساجدین، علیّ بن الحسین عَلَیْهِ السَّلام، رسیدم؛ در حالی که پیر و خسته و ناتوان شده بودم و سنّ من به ۱۱۳ سال رسیده بود. امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام با انگشت سبّابه به من اشاره ای فرمود؛ جوانیِ من برگشت.

سپس فرمود: آن سنگ را به من بده. من سنگ را دادم. پس آن حضرت نیز مانند جدّ و پدر خود خاتم به آن سنگ زدند، اثرش ظاهر شد. بعد از امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام، خدمت امام باقر عَلَیْهِ السَّلام و بعد از او، خدمت امام صادق(۱) عَلَیْهِ السَّلام و بعد، خدمت حضرت موسی بن جعفر عَلَیْهِ السَّلام و پس از او نیز خدمت حضرت رضا عَلَیْهِمُ السَّلام رسیدم. هر یک، مانند اجداد بزرگوارشان، خاتم را به سنگ زدند و اثرش ظاهر گشت. بعد از آن، حبابه ۹ ماه دیگر زنده بود. سپس، از دنیا رفت.(۲)

علّامه کامل سیّد هاشم بحرانی به سند خود از رُشَید هَجَری

۱- حبابه، چون خدمت امام صادق عَلَیْهِ السَّلام رسید، باز در سینه و بدن او لکّه های سفید پیسی یا بیماری پوستی دیگری پیدا شده بود؛ پس نزد حضرت گریه کرد. حضرت نیز برای او دعایی کرد که شفا یافت.

۲- کافی، باب «تمیز بین امام حقّ و باطل»؛ بحار: ج ۲۵/۱۷۵ (به نقل از کمال الدین و غیره)؛ إثبات الهداه (به نقل از کافی)؛ کمال الدین صدوق؛ إعلام الوری؛ خرائج راوندی.

ص: ۱۳۹

نقل کرده است که فرمود:

من و سلیمان و قیس بن ورقا و مالك بن تیّهان و سهل بن حنیف، در مدینه، خدمت مولای متّقیان و امیرمؤمنان عَلَیْهِ السَّلام بودیم. حبابه و البیّه، قرآنی به گردن انداخته و تسبیحی از سنگ و دانه خرما در دست، وارد شد. پس سلام کرد و گریست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، نبودن شما در میان ما بسیار اسفناك و ناراحت کننده است. ما زنده باشیم و شما را نبینیم؟ شما که می دانی مقصود من چیست!

حضرت دست راست خود را دراز کرد و سنگ سفیدی که در دست حبابه بود گرفت. آن گاه خاتم مبارك را بر آن سنگ زد، اثر آن در سنگ ظاهر شد. پس فرمود: «مقصود تو این است»!

عرض کرد: والله، مقصود من همین است. چون شنیدم شیعیان شما متفرّق می شوند و اختلاف می کنند، من از شما برهان و نشانه امام حق را خواستم؛ که اگر من بعد از شما در دنیا بودم، امام حق را بشناسم. ای کاش، خودم و خویشانم فدای تو می شدیم!

حضرت فرمود:

«این سنگ را نگه دار که بعد از من خدمت فرزندانم حسن، حسین، علیّ بن الحسین، محمّدبن علی، جعفربن محمّد، موسی بن جعفر و علیّ بن موسی- علیهم السّلام- خواهی رسید و هر یك از آنان مانند من سنگ را از تو درخواست می کند. پس این خاتم را بر آن می زند و مانند خاتم زدن من، اثر آن ظاهر می شود. بدان که آنان امامان بر حقّ اند.

ص: ۱۴۰

چون خدمت فرزندم علیّ بن موسی الرّضا- علیه السّلام- رسیدی، برهان بزرگ دیگری از او خواهی دید و در آن زمان، مرگ خود را بر زندگانی اختیار خواهی کرد. به تجهیز و غسل و کفن و دفن تو نیز آن حضرت دستور خواهد داد و خود بر تو نماز خواهد خواند. من تو را بشارت می دهم که از جمله اشخاص با ایمان پسندیده ای و در زمان دوازدهمین فرزند من، حضرت مهدی- علیه السّلام- به دنیا برمی گردی».

حبابه از شوق گریه کرد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، برای من دعا کنید که معرفت و ایمان من ثابت باشد و از فتنه ها در امان باشم. حضرت نیز برای او دعا فرمود.

حبابه می گوید: بعد از شهادت امیرالمؤمنین، خدمت حضرت مجتبی عَلَیْهِ السَّلام رسیدم. فرمود: «سنگ را بیاور». پس دست راست خود را مانند امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام دراز کرد و سنگ را از من گرفت. آن وقت، همان خاتم امیرالمؤمنین را بر آن زد و اثر آن ظاهر شد. بعد از آن حضرت، خدمت امام حسین عَلَیْهِ السَّلام رسیدم. او نیز مانند پدر و برادر، همان خاتم را بر آن سنگ زد و اثر آن ظاهر گشت.

بعد از شهادت سیّد الشهدا- صلوات الله علیه-، شیعه اختلاف کردند. جمعی از شیعیان حجاز به امامت محمّدبن حنفیّه قایل شدند. بنابراین، گروهی از بزرگان شیعیان نزد من آمدند و درخواست کردند که خدمت امام سجّاد علیّ بن الحسین عَلَیْهِ السَّلام بروم تا حق آشکارا گردد. من خدمت آن حضرت رسیدم و او مانند پدر و جدّ و عمویش سنگ را گرفت و همان خاتم را بر آن زد. پس

ص: ۱۴۱

اثر آن ظاهر شد و امامت حضرت آشکار گردید.

بعد از آن حضرت نیز خدمت ابوجعفر محمّد بن علی، جعفربن محمّد، موسی بن جعفر و علیّ بن موسی- صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین- رسیدم. آن بزرگواران هم مانند اجداد پاکیزه خود عمل کردند. چون خدمت حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام رسیدم، سنّ من زیاد و مویم سفید و بدنم ضعیف و ناتوان بود؛ ولی، به برکت نظر به امامان، چشم و گوش و عقل و شعور من کامل بود.

چون چشم من به جمال نورانی امام هشتم حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام افتاد، به صورت مبارک آن حضرت خندیدم. اطرافیان خنده مرا بر نادانی ام حمل کردند. حضرت فرمود:

«چنین نیست، بر عقل و فهم حبابه نقصانی وارد نشده. جدّ من امیرالمؤمنین- علیه السّلام- به او خبر داده است که مرگ او در این زمان واقع خواهد شد و در زمان ظهور حضرت مهدی- علیه السّلام- به دنیا برمی گردد؛ [لذا] از خوش حالی خنده کرده است».

اطرافیان که شنیدند، استغفار و عذرخواهی کردند و گفتند: ما این را نمی دانستیم.

پس امام هشتم عَلَیْهِ السَّلام روی مبارک را به حبابه نمود و فرمود: «جدّ من، امیرالمؤمنین، فرمود که چه چیز از من خواهی دید»؟ عرض کرد: جدّ شما فرمود که برهان بزرگی از شما خواهم دید. حضرت فرمود:

«موی سفید سرت سیاه شد! دیگر سفیدی آن را نخواهی دید.

ص: ۱۴۲

آیا این برهان تو را کفایت می کند، یا بیشترش کنم»؟ عرض کرد: زیادترش کنید؛ چون عنایات و تفضّلات پروردگار بر شما بسیار است.

حضرت فرمود:

«آیـا دوسـت داری که، اضـافه بر سـیاه شـدن مـویت، جـوان هم بشـوی»؟ عرض کرد: بلی، آقـای من، این است برهـان بزرگ. پس حضرت فرمود: «و بزرگ تر آن است که من آنچه را در قلب خود درباره مقامات علمی من خیال می کنی می دانم».

حبابه می گویـد که عرض کردم: آقا، مرا مورد تفضّلات و عنایات و الطاف خود قرار دهید. آهسـته، دعایی کردند و لبهای مبارک خود را حرکت دادند.

حبابه می گویـد: والله، من جوان تازه نورسـی شدم، با موهای سـیاه. چون به جای خلوتی رفتم و بدنم را تفتیش کردم، خود را دختر بـاکره ای یـافتم. پس خـدمت حضـرت رضـا برگشـتم و سـجده شـکر کردم. آن گاه عرض کردم: آقای من، انتقال به جوار رحمت اِلاهی برای من بهتر است و من کاری به دنیا ندارم. فرمود:

«حبابه، در اندرون منزل، نزد زنان و اهل بیت من برو که در آنجا تجهیزات تو (برای سفر آخرت) مهیّا شده است».

این روایت در کتاب إثبات الهداه به اختصار نقل گردیده است.

در روایت دیگر، محمّدبن زید می گوید:

من در خدمت آقای خودم حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام بودم و قضایای

ص: ۱۴۳

حبابه را مشاهـده می کردم. حبابه به امر امام داخل اندرونی شد. بیشتر از آن اندازه که تجهیزات خود را معاینه کند، فاصـله ای نشد. پس از آن، به وحـدانیّت و رسـالت شـهادت داد و از خـانه فـانی به خـانه بـاقی منتقل شـد. امام هشـتم عَلَیْهِ السَّلام فرمود: «ای حبابه، خداونـد تو را رحمت فرمایـد»! عرض کردم: آقـا، حبـابه وفـات کرد؟ حضـرت فرمود: «چون تجهیزات خود را دیـد، به جوار اِلاـهی منتقل شد».

راوی نقل می کند: امام عَلَیْهِ السَّلام دسـتور تجهیز او را دادند. پس، به دستور حضرت، او را غسل دادند و کفن کردند و از اندرونی بیرون آوردند. آن وقت، حضرت بر او نماز خواندند. ما و سایر شیعیان نیز بر جنازه او نماز خواندیم و او را دفن کردم. حضرت به ما امر فرمودند که به زیارت قبر او برویم و آنجا قرآن بخوانیم و به دعا کردن در آن موضع تبرّک جوییم.(۱)

صفوان بن مهران، که از اصحاب عالی مقام امام صادق عَلَیْهِ السَّلام و به گفته همگان ثقه و عادل و جلیل القدر است، نقل می کند:

از مولای خود امام صادق عَلَیْهِ السَّلام شنیدم که فرمود:

۱- در نقل روایات قضایای حبابه، تنافی نیست؛ برای آنکه اجمال و تفصیل در نقل قضایا، یا نقل قسمتی در یک جا و قسمت دیگر، یـا فراموشـی راوی در مورد بعضـی جزئیـات به هنگـام نقل امری متعارف و معمول است.در قرآن کریم نیز در نقل قضایای پیغمبران چنین عمل شده است که گاهی گزارش ماجرا به اجمال، گاهی به تفصیل، مقداری از آن در موضعی و قسمت دیگر در جای دیگر نقل می شود.

ص: ۱۴۴

«در زمان ابی عبدالله الحسین– علیه السلام–، دو نفر درباره زنی و فرزند صغیری اختلاف کردند و هر یک می گفت: این همسر و فرزند از آنِ من است. امام حسین از آنجا می گذشت. به ایشان فرمود: «نزاع شما در چیست»؟ یکی عرض کرد: این همسر من است. حضرت به دیگری فرمود: «بنشین». او نیز نشست. حضرت روی مبارک را به آن زن نمود و فرمود: «ای زن، راست بگو؛ هنوز خداوند تو را رسوا نکرده است»! زن عرض کرد: این مرد شوهر من است و این هم فرزند اوست. من آن دیگری را نمی شناسم.

در این هنگام، فرمان صاحبِ ولایت به آن پس شیرخوار چنین صادر شد: «ای پسر، به اذن پروردگار، سخن بگو تا گفتار این زن ثابت شود». آن پسر گویا شد و گفت: من فرزند هیچ یک از این دو نیستم. پدر من فلان چوپان است که با مادر من زنا کرده است. پس امام امر فرمود آن زن را سنگسار کردند».

امام صادق عَلَیْهِ السَّلام فرمود: «دیگر آن پسر هیچ سخن نگفت».(۱)

اَصبغ بن نُباته(۲) می گوید: خدمت سیّدالشهداء امام حسین عَلَیْهِ السَّلام رسیدم. عرض کردم: آقای من، مولای من، می خواهم یک راز پنهانی را از شما سؤال کنم؛ با اینکه خود به شما یقین کامل دارم و می دانم که شما صاحب اسرارید. هنوز سؤال نکرده، امام فرمود: «اصبغ،

۱- این روایت در مناقب ابن شهر آشوب و در بحار مذکور است. شیخ حرّ عاملی نیز در کتاب شریف إثبات الهداه آن را نقل فرموده است.

۲- اصبغ از بزرگان صاحب کمال و از اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین– صلوات الله علیهم– به شمار رفته و وثاقت و جلالت او مورد اتّفاق است.

ص: ۱۴۵

میل داری گفت و گوی پیغمبر را در مسجد قُبا با ابی دون بشنوی»؟ عرض کردم: بلی، همین اراده را داشتم. حضرت فرمود: «برخیز».

چون حرکت کردم، خودم را در خدمت حضرت نزد مسجد کوفه دیدم. ایشان به روی من تبسّمی کرد و فرمود: «ای اصبغ، باد برای سلیمان بن داوود مسخّر شده بود و در صبح و شام، یک ماه را طی می کرد؛ ولی به ما بیشتر از آنچه به سلیمان داده اند، عنایت فرموده اند».

عرض کردم: والله، راست فرمودی، ای پسر پیغمبر.

حضرت فرمود: «ماییم که تمام علم کتاب و بیان آنچه در آن است نزد ماست. آنچه نزد ماست نزد هیچ کس نیست؛ چون ما مخزن اسرار خداییم و ما آل الله و وارثان رسول الله- صلی الله علیه و آله- هستیم».

پس گفتیم: الحمدلله، بر این نعمت و الطاف پروردگار! باز، ایشان تبسّمی به صورت من کرد و فرمود: «داخل شو». داخل مسجد شدم. نزد محراب، پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمْ را دیدم که ردا به خود پیچیده و نشسته و امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام را دیدم که جلوی لباسهای اعسر را گرفته بود. دیدم پیغمبر به او روی کرده و می فرماید: «تو و اصحابت با من [و اهل بیت من] بدرفتاری کردید. لعنت خدا و لعنت من بر شما باد»!(۱)

۱- این روایت شریف در مناقب ابن شهر آشوب، در باب معجزات امام حسین عَلَیْهِ السَّلام آمده و در بحار نیز نقل شده است.مقصود از «ابی دون» و «اعسر» نیز ابوبکر و عمر است.

ص: ۱۴۶

زهری می گوید: عبدالملک مروان به والی مدینه دستور داد که امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام را در غل و زنجیر قرار دهند و به سوی شام بفرستند. پس چنین کردند. چون هنگام حرکت حضرت شد، از جماعتی که نگهبان حضرت بودند اجازه خواستم و برای سلام و وداع، نزد حضرت رفتم. دیدم حضرت در غل و زنجیر است. با گریه، عرض کردم: دوست دارم من به جای شما در غل و زنجیر باشم و شما راحت و آزاد باشید.

حضرت فرمود: «زهری، گمان می کنی این غل و زنجیر مرا اذیّت می کند؟! اگر بخواهم، این غل و زنجیر دور می شود و بر [دست و پای] من نخواهد بود». ناگهان دیدم دست و پا را از غل و زنجیر بیرون کرد و فرمود: «تا اندازه دو منزل راه از مدینه همراه ایشان خواهم بود، نه بیشتر».

زهری می گوید: بعد از حرکت حضرت سجّاد عَلَیْهِ السَّلام، چهار شب فاصله شد. نگهبانان به مدینه برگشتند و هرچه کوشش کردند، حضرت را نیافتند. یکی از آنان به من گفت: ما در اطراف حضرت و نگهبان او بودیم و هیچ نمی خوابیدیم. یک شب که در اطراف او بودیم، چون صبح شد، در کجاوه حضرت غیر از آهن چیز دیگری ندیدیم.

زهری می گوید: بعد از زمانی، نزد عبدالملک رفتم؛ از من احوال امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام را پرسید. من [قضیّه را] به او خبر دادم. گفت: در همان وقت که نگهبانان او را نیافتند، امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام نزد من آمد و مرا عتاب کرد و فرمود: «تو با من چه کار داری؟! چرا

ص: ۱۴۷

متعرّض من می شوی»؟! ترس بسیاری در دل من افتاده بود. عرض کردم. میل دارم که نزد من باشید. فرمود: «من دوست ندارم [با تو باشم]». سپس بیرون شد و رفت.(۱)

ابوخالد کابلی در خدمت امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام بود که مشتاق ملاقات پدر و مادر خود شد و دلْ تنگ آنان گشت. از امام رخصت خواست که به سوی آنان برود. امام فرمود: «فردا، یک نفر از ثروتمنـدان شام خواهـد آمد که دختری مبتلا به مرض (دیوانگی) دارد و درخواست می کنـد: آیا کسـی هست که دختر مرا معالجه کنـد؟ چون این را شـنیدی، نزد پدر و دختر برو و بگو: من او را معالجه می کنم، به شـرط آنکه ۱۰.۰۰۰ درهم به من بدهیـد. او به تو وعـده می دهـد و وفا نمی کند». چون روز بعد شد و قافله شام رسـید، چنین مطلبی را اظهار می کردند.

ابوخالد می گوید: رفتم و به پدر دختر گفتم که من او را معالجه می کنم؛ به شرط آنکه ۱۰.۰۰۰ درهم به من بدهید. قبول

۱- این روایت شـریف را ابن شـهر آشوب در مناقب، در باب معجزات امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام، از کتابهای جمعی از علما نقل فرموده است؛ در مدینه المعاجز (ص ۳۰۹) هم از چند کتاب علمای شیعه و نیز از کتاب حلیه الاولیاء، تألیف ابونعیم که از رجال عامّه است، نقل گردیـده و در إثبات الهـداه از کتاب کشف الغمّه آورده شـده است. این قضـیّه شبیه است به قضـیّه بیرون آمدن آن حضـرت از شهر کوفه به مقصد کربلا، برای دفن جسد مقدّس پدر بزرگوار خود و سایر شهدا؛ آن هم به وقت اسارت و سه روز پس از عاشورا. این قضـیّه خود مشـهور است و به جز این، روایات قطعی شـیعه نیز حاکی است که بـدن مقدّس امام را باید امام غسل دهد و کفن و دفن کند.

ص: ۱۴۸

کردند. نزد امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام آمدم و جریان کار را به عرض رساندم. امام فرمود: «من می دانم که ایشان وفا نمی کنند. نزد آن دختر دیوانه برو و گوش چپ او را بگیر و بگو: ای خبیث! علیّ بن الحسین تو را امر می فرماید که از بدن این دختر دور شوی و برنگردی».

ابوخالد رفت و به دستور امام عمل کرد، دختر خوب شد؛ پس مبلغ ۱۰.۰۰۰ درهمی که قرار گذاشته بودند درخواست کرد. قبول نکردند و ندادند. افسرده، خدمت امام برگشت و قضیّه را به عرض مبارک امام رساند. حضرت فرمود: «افسرده نباش که اینان دوباره خواهند آمد و از تو درخواست معالجه می کنند. در این مرتبه، بگو: اوّل باید ۱۰.۰۰۰ درهم را نزد علیّ بن الحسین ببرید و امانت بگذارید تا من او را معالجه کنم». چنین کردند.

ابوخالد، به امر امام، گوش چپ دختر را گرفت و فرمان آن امام هُمام را رساند و گفت: اگر به بدن این برگردی، تو را به آتش سوزان خدایی خواهم سوزانید. پس مریض خوب شد. ابوخالد هم پولها را گرفت و به اجازه امام، به کابل برگشت.(۱)

زهری می گوید: مردی خدمت امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام اظهار حاجت نمود و عرض کرد: من ۴۰۰ دینار بدهکار هستم و قدرت ادای آن را ندارم. امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام به شدّت گریست. کسی عرض کرد: ای پسر پیغمبر، چرا گریه می کنید؟ حضرت فرمود: «مگر

۱- مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴/۱۴۵ (به نقل از امام محمّد باقر عَلَیْهِ السَّلام). این روایت در بحار از مناقب و کتاب خرائج راوندی و در مدینه المعاجز نیز از سه کتاب معتبر شیعه نقل شده است.

ص: ۱۴۹

گریه برای وقت مصیبت و محنت نیست»؟! عرض کردند: بلی. حضرت فرمود: «کدام محنت از این مصیبت بزرگ تر است که مؤمن برادر دینی خود را محتاج ببیند و متمکّن نباشد احتیاجش را رفع کند»؟

چون مردم متفرّق شدنـد، آن مرد محتـاج برگشت و عرض کرد: به من خـبر رسـیده است که شخصـی مـا را سـرزنش کرده و گفته: عجیب است که اینـان (یعنی امامـان شـیعه) ادّعـا می کننـد آسـمان و زمین و همه چیز مطیع و فرمان بردار آنهاست و می گوینـد که هرچه از خـدا بخواهنـد، خداونـد آنان را اجابت می فرماید. آن گاه، در چنین موردی، اظهار عجز و ناتوانی می کنند؟! این کلام او بیشتر از محنت خودم مرا متأثّر کرده است.

حضـرت فرمود: «حال، خداونـد اجازه داد که فرج تو برسد. این دو قرص نان مرا بگیر و همراه خود ببر که خداوند فرج تو را در این قرار داده است».

او نانهـا را گرفت و به بـازار رفت. یـک قرص نـان داد و یک ماهی گرفت، دیگری را نیز به مقـداری نمک فروخت. سـپس به خانه آمد و شکم ماهی را شکافت. دو لؤلؤ گران بها در آن دید. آن را گرفت و بسیار خوش حال شد.

ناگهان در منزل را کوبیدنـد. دیـد که فروشـنده ماهی و نمک آمده اند و می گویند: هرچه ما خواستیم با دندان از این نانها اسـتفاده کنیم، نتوانستیم! این نانها [یِ خشک و سخت] را بگیر، برای خودت باشد؛ ماهی و نمک هم برای خودت! وقتی که رفتند، غلام

ص: ۱۵۰

امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام رسید و گفت که امام می فرماید: «نانهای ما را به ما برگردان. خداوند تو را فرج داد. نانهای [مخصوص] ما را کسی غیر ما نمی خورد». پس نانها را گرفت و به خدمت امام رساند.(۱)

قضیّه غلامی هم که نام او «رفید» بود مشهور است. ارباب رفید، علیّ بن هبیره شامی، بر او غضب کرده بود و قصد قتل او را داشت. رفید فرار کرد و به امام صادق عَلَیْهِ السَّلام پناهنده شد. حضرت به او فرمود:

«نزد صاحبت برگرد و از جانب من، به او سلام برسان و بگو: من رفید را به تو سپردم؛ پس او را اذیّت نکن و شرّی به او نرسان».

وی عرض کرد: فدایت شوم! او مرد خبیثی است از اهل شام. حضرت فرمود: «برو، همین کلام را به او بگو و نترس». پس رفید برگشت.

در بین راه، به عربی رسید. آن عرب به رفید گفت: کجا می روی؟ من دست و روی تو را دست و روی مقتول می بینم! سپس چون زبان او را دید، گفت: به خدا قسم، در زبانت پیغامی می بینم که اگر به کوههای دنیا برسانی، مُنقاد (= فرمان بردار) تو می گردند.

رفید می گوید: چون بر آقای خود وارد شدم، اوّل، شانه های مرا

۱- این روایت شریف در کتاب مناقب ابن شهر آشوب، در باب معجزات امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام، نیز در بحار و کتاب إثبات الهداه شیخ حرّ عامِلی (به نقل از کتاب امالی صدوق) نقل شده است.

ص: ۱۵۱

بست و فرمان قتل مرا داد. گفتم: من به اختیار خود نزد شما آمدم و پیغامی برای شما دارم. بعد از ادای پیغام، هرچه می خواهی، انجام بده. پس امر کن که حاضران بروند تا آن پیغام را بگویم. دستور داد همه بیرون بروند. پس چون خلوت شد، کلام امام صادق عَلَیْهِ السَّلام را به او رساندم.

آن کلام به اندازه ای در او تأثیر نمود که امر کرد شانه های مرا باز کنند و گفت: من قانع نمی شوم تا، همچنان که من شانه های تو را بستم، تو نیز شانه های مرا ببندی! گفتم: چگونه می شود این کار را انجام دهم؟! گفت: والله، تا انجام ندهی، قلب من آرام نمی گیرد. من هم اطاعت کردم. پس انگشتر خود را به من داد و گفت: اختیار من با شما باشد. هرچه می خواهی، دستور بده.(۱)

همچنین در مناقب نقل کرده اند که چون امام حسن عسکری عَلَیْهِ السَّلام را به امر خلیفه عبّاسی حبس کردند، جمعی از بنی عبّاس نزد نگهبان زندان آمدند و گفتند: در حبس، بر این آقا سخت بگیر. وی در جواب گفت: من کار او را به دو نفر از بدترینِ خلق خدا واگذار کردم؛ دیدم آنها زاهد و عابد شدند و صورت خود را برای او به زمین می گذارند. آنها را خواستم و اعتراض کردم که چرا این طور می کنند. جواب دادند: چه بگوییم درباره کسی که شبانه روز مشغول عبادت است؟ هروقت ما به

۱- این روایت در مناقب ابن شهر آشوب، در باب خوارق عادات امام صادق عَلَیْهِ السَّلام، ذکر شده و در بحار (ج ۴۷/۱۷۹) هم مذکور است. در إثبات الهداه و کافی نیز این روایت را نقل کرده اند.

ص: ۱۵۲

او نظر می کنیم، اعضا و جوارح ما می لرزد و نمی توانیم خودمان را نگه داریم!

نیز روایت کرده اند زنی را خدمت حضرت موسی بن جعفر- عَلَیْهِ السَّلام- آورده بودند که صورت او را به طرف پشت سر برگشته بود. حضرت دست راست خود را بر پیشانی او گذاشتند و دست چپ را بر طرف دیگر و صورت او را به طرف جلو برگرداندند.(۱)

احمدبن اسحاق قمی، وکیل حضرت امام حسن عسکری عَلَیْهِ السَّلام، نقل می کند که من به خدمت حضرتش رفتم و عرض کردم: فدایت گردم! برای موضوعی، افسرده ام. می خواستم از شما سؤالی کنم؛ امّا تاکنون موفق نشده ام. حضرت فرمود: آن موضوع چیست؟

عرض کردم: برای ما نقل کرده اند که پدران بزرگوار شما فرموده اند: «خوابیدن پیغمبران بر پشت، مؤمنان بر طرف راست، منافقان بر طرف چپ و شیاطین به روی است».

حضرت فرمود: «حدیث صحیح است».

عرض کردم: مولای من، من نمی توانم به طرف راست بخوابم. باید به طرف چپ بخوابم. حضرت فرمود: «نزدیک من بیا و دست خود را در زیر لباسهایت قرار بده».

احمد می گوید: من دست خود را به زیر لباسهایم بردم. امام نیز دست مبارک را به زیر لباس من آورد، دست راست خود را بر پهلوی چپ من و دست چپ را بر طرف راست گذاشت و سه

۱- بحار: ج ۴۸/۳۹؛ تفسیر عیّاشی (به نقل از سلیمان بن عبدالله).

ص: ۱۵۳

مرتبه دست کشید. احمد می گوید: بعد از آن، نتوانستم به طرف چپ بخوابم.(۱)

همچنین، نقل کرده اند که شخصی تازیانه خود را بلند کرد که بر ران مقدّس و مطهّر امام صادق عَلَیْهِ السَّلام بزند؛ پس امام بر او غضب کرد. به اشاره حضرت، دست او خشک شد و تازیانه در کف دست او ماند و نتوانست در دست خود تصرّف کند. حضرت را قسم داد که او را ببخشاید. حضرت او را بخشود و به اشاره حضرت، که اشاره رحمت بود، دست او خوب شد و آزاد گشت.(۲)

ابوسلمه نیز می گوید: من مبتلا به ثقل سامعه شده بودم و گوش من هیچ نمی شنید. امام جواد عَلَیْهِ السَّلام دست مبارک خود را به گوش و سر من کشید و فرمود: «بشنو و ضبط کن»!

ابوسلمه می گوید: به خدا قسم، بعد از آن، من صداهای آهسته را نیز می شنیدم.(۳)

قطب راوندی، در کتاب شریف خرائج، از جعفربن محمّد بن مالک فزاری از ابوهاشم جعفری (که از اصحاب بزرگوار پنج امام بوده) نقل کرده است.

من به پیشگاه امام دهم، حضرت هادی عَلَیْهِ السَّلام، وارد شدم.

۱- این روایت صحیح را در بحار (ج ۷۶/۱۹۰) از کتاب دعوات راوندی، از صدوق و در کافی از محمّد بن یحیای عطّار، از احمدبن اسحاق (با اختلاف جزئی) نقل کرده اند.

۲- بحار: ج ۶۵/۲۲۹

۳- رجوع کنید به مدینه المَعاجز و مناقب ابن شهر آشوب.

ص: ۱۵۴

حضـرت به زبان هندی با من سـخن گفت. من نتوانسـتم جواب دهم. حضرت از ظرفی، که سنگ ریزه هایی در آن بود، یک سنگ ریزه برداشت و در دهن خود گذاشت و قدری آن را مکید؛ آن گاه آن را به طرف من انداخت. به امر حضرت، آن را در دهن خود گذاشـتم و مکیـدم. به خدا قسم، از جای خود حرکت نکردم تا آنکه احساس کردم می توانم به ۷۳ زبان سخن بگویم؛ پس، اوّل به زبان هندی سخن گفتم.

ص: ۱۵۵

فصل هفتم: اطاعت حیوانات و تصاویر آنان از پیغمبر و امامان (علیهم السّلام)

در این زمینه، قضایای بسیاری نقل کرده اند. از جمله، قضیّه سوسمار آن اعرابی است که وی آن را در آستین خود پنهان کرده بود و به خدمت رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ رسیده عرض کرد: تا این سوسمار سخن نگوید، من ایمان نمی آورم!

پیغمبر فرمود: «ای سوسمار! من کیستم؟» گفت: محمّدبن عبدالله. خداوند تو را برگزید و حبیب خود قرار داد. تویی فرستاده ربّ العالمین و زینت آفرینش، در روز قیامت. رستگار و سعادتمند است کسی که به تو ایمان بیاورد.

آن اعرابی ایمان آورد و چون به منزل خود برگشت، بستگان خود را جمع و قضیّه را برای آنان نقل کرد. پس جمعی به برکت تکلّم آن سوسمار ایمان آوردند.(۱)

۱- بحار: ج ۱۷/۴۰۱، ۴۰۶، ۴۱۵، ۴۲۰ (به نقل از کتب متعدّد)

ص: ۱۵۶

متوکّل عبّاسی کاخی ساخته و شبکه هایی در آن قرار داده بود که آفتاب از چهار طرف به آن وارد می شد. پرنده های بسیاری هم در اطراف قرار داده بود که هر وقت خود برای سلام در آن کاخ [و بار عام] می نشست، پرندگان شروع می کردند به خواندن؛ طوری که هر کس سخن می گفت، کلام او شنیده نمی شد.

امّا هر وقت امام هادی عَلَيْهِ السَّلام را به آن کاخ احضار می کرد، چون حضرت وارد می شد، پرندگان ساکت می شدند. تا زمانی هم که حضرت در آنجا بود، ساکت می ماندند و چون ایشان بیرون می آمد، پرندگان خواندن را آغاز می کردند.

چند کبک هم نزد متوکّل بود که هرگاه حضرت تشریف داشتند، آرام بودند و حرکت نمی کردند؛ ولی چون حضرت هادی عَلَيْهِ السَّلام تشریف می برد، آنها با هم مشغول نزاع می شدند.(۱)

اخبار اطاعت و انقیاد حیوانات در برابر معصومین عَلَيْهِمُ السَّلام بسیار است: برخی نزد پیغمبر و ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام اظهار کوچکی و ذلّت می نمودند؛ برخی نیز چون تکلّم می کردند، به وحدانیّت و رسالت شهادت می دادند و به ولایت و خلافت ایشان اقرار می کردند.(۲)

۱- این روایت شریف در بحار از کتاب خرائج راوندی نقل شده و محدّث قمی نیز آن را در منتهی الآمال ذکر کرده است.

۲- علّامه مجلسی در بحار، در ابواب بسیاری، این روایت را ذکر فرمود: تعدادی از آنها را در باب اعجاز پیغمبر در مورد حیوانات ذکر کرده و در جلد ۱۷، صفحه ۳۹۰ شماره روایات را به ۴۷ رسانده است. نیز در جلد ۴۱، صفحه ۲۳۰، باب آنچه از معجزات امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلام درباره استنطاق حیوانات و انقیاد آنها ظاهر شده، ۱۵ روایت ذکر فرموده است. حقیر هم در مستدرک سفینه، ذیل لغت «ابل» و «بعر» و «نوق» و «جمل»، قضایای شتران؛ در «بقر» و «ثور»، قضایای گاوان؛ در «اسد»، قضایای شیران؛ در «ذئب»، قضایای گرگها؛ در «حیی» و «نمل»، قضایای مار و موران و همچنین در مورد هر حیوانی، در محلّ اسمش، روایات مربوط به آن را ذکر کرده ام.

ص: ۱۵۷

صفّار در بصائر، در حدیث شکایت مار گزنده (که بنده نیز آن را در مستدرک سفینه، ذیل لغت «طوع» آورده ام)، از ابراهیم بن وهب نقل کرده است که خدمت حضرت کاظم عَلَيْهِ السَّلام عرض کرد: آیا مارهای گزنده فرمان بردار شمایند؟! فرمود:

«بلی، قسم به آن خدایی که محمّد را به رسالت فرستاد و علی را به وصایت و ولایت اعزاز فرموده، آنها برای ما فرمان بردارترند...».

سیّد ابن طاووس از قاسم بن علاـ از صافی، خادم امام علیّ النقی عَلَيْهِ السَّلام، نقل کرده است که گفت: از آن حضرت رخصت طلبیدم که به زیارت جدّش امام رضا عَلَيْهِ السَّلام بروم. فرمود:

«انگشتری که نگین آن عقیق زرد باشد بگیر و بر نگین آن، ما شاءَ اللهُ لا قُوّةَ إلّا بِاللهِ أسْتَغْفِرُاللهُ و بر طرف دیگر، نام محمّد و علی را نقش کن. اگر این انگشتر را با خود داشته باشی، از شرّ دزدان و راه زنان ایمن خواهی بود؛ و این برای سلامت و حفظ دینت اثرش بیشتر است».

خادم می گوید: انگشتر را تهیّه کردم و آن حضرت را وداع

ص: ۱۵۸

گفتم. قدری که رفتم، آن حضرت امر فرمود که مرا برگردانند. چون خدمتش بازگشتم، به من فرمود:

«انگشتر فیروزه ای نیز تهیّه کن و همراه خود داشته باش که میان طوس و نیشابور، شیری ظاهر می شود و مانع راه شما می گردد. تو پیش برو و این انگشتر را به شیر نشان بده و بگو: مولای من می گوید که از راه، دور شو! باید بر یک طرف نگین فیروزه اَللهُ الْمَلِکْ و در طرف دیگر نیز اَلْمُلْکُ لِلهِ الْواحِدِ الْقَهّار را نقش کنی؛ زیرا که نقش نگین انگشتر امیرالمؤمنین اللهُ الْمَلِک بود! پس، چون خلافت ظاهری به آن جناب برگشت، اَلْمُلکُ لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهار را نقش کرد و نگینش فیروزه بود. این مایه امان از حیوانات درنده است و باعث ظفر و غلبه می گردد».

خادم می گوید: به دستور حضرت عمل کردم و شیر برگشت. چون خدمت حضرت برگشتم و قضایا را عرض کردم، حضرت فرمود: «یک مطلب دیگر مانده است. می خواهی آن را نقل کنم»؟ پس فرمود:

«شبی، در طوس، نزدیک قبر شریف جدّم بودی و گروهی از جنّیان به زیارت آن حضرت آمده بودند که نگین و نقش آن را دیدند. پس آن را از دست تو بیرون کردند و به نزد بیماری که داشتند بردند. آن گاه، آن را در آبی شستند و به بیمار خود خورانیدند، مریض خوب شد. سپس انگشتر را که تو در دست راست کرده بودی برگردانیدند؛ امّا ایشان آن را در دست چپ تو کردند. تعجّب بسیار کردی و سبب

ص: ۱۵۹

آن را ندانستی. پس، نزدیک سر خود، یاقوتی را یافتی که الآن همراه توست و آن را به ۸۰ اشرفی خواهی فروخت. این یاقوت هدیه جنّیان است که برای تو آورده اند».

خادم می گوید: یاقوت را به بازار بردم و به قیمت ۸۰ اشرفی فروختم.

علیّ بن یقطین، وزیر هارون الرشید، نقل می کند خلیفه از افسونگری خواست که عملیّاتی انجام دهد تا حضرت موسی بن جعفر عَلَیْهِ السَّلام خجلت زده شود، از عظمت و جلال حضرت کاسته گردد و بدین ترتیب، از انظار مردم بیفتد. افسونگر جادویی کرد و نانی را در سفره حضرت گذاشت. چون حضرت خواست نان را بردارد، نان از میان سفره حرکت کرد و پرید. پس هارون و دیگران خنده مفصّلی کردند.

حضرت خشمگین شد و سر مقدّس خود را بلند کرد. فرمان صاحب ولایت به نقش شیری که در پرده بود صادر شد و فرمود: «ای شیر، این دشمن خدا را بگیر»! تصویر شیر به درنده ای تبدیل شد و آن جادوگر را گرفت، ریز ریز کرد و خورد.

هارون و ندیمانش از ترس افتادند و غش کردند. چون به هوش آمدند، هارون به خدمت حضرت عرض کرد: تو را به حقّ خودم بر تو قسم می دهم که امر کنی این تصویر شیر آن مرد را برگردانَد.

حضرت فرمود:

«اگر عصای حضرت موسی آنچه را از ساخته های

ص: ۱۶۰

جادوگران بلعید برگردانده بود، این تصویر نیز آن مرد را برمی گرداند».(۱)

به عبارت دیگر، چنان که عصای موسی واقعیّت داشت و چشم بندی نبود، آن تصویر شیر نیز حقیقت پیدا کرد و جان گرفت؛ پس چشم بندی نبود.

همچنین در حدیث مفصّلی آمده است که حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام در خراسان از خداوند درخواست باران کرد و بادها و ابرهایی با رعد و برق ظاهر شدند. چون مردم خواستند از میان صحرا به سوی خانه های خود حرکت کنند، حضرت فرمود: «صبر کنید! این ابرها برای شما نیستند، مأمور جای دیگرند».

چون آن ابرها رفتند، ابر و باد و رعد و برق دیگری ظاهر شد. حضرت فرمود: «این ابرها نیز مأمور شما نیستند و می روند».

باز، ابر و باد و رعد و برق دیگری ظاهر شد. مردم می خواستند حرکت کنند که حضرت فرمود: «صبر کنید! این ابرها نیز مأمور اینجا نیستند».

این حالت همچنان ادامه یافت، تا آنکه ده مرتبه ابرها ظاهر

۱- این روایت را شیخ صدوق به سندی عالی، که علمای رجال همگی معتقدند صحیح است، در کتاب عیون أخبار الرّضا عَلَیْهِ السَّلام، باب ۸، نیز در امالی خود نقل فرموده است. ابن شهر آشوب هم، در مناقب، داستان را از علیّ بن یقطین نقل کرده است. در بحار (ج ۴۸/۴۱)، از کتاب عیون و امالی صدوق، با همان سند صحیح، نیز از مناقب از قول علیّ بن یقطین می توان این روایت را دید.

ص: ۱۶۱

شدند و رفتند.

ابر یازدهم که رسید، حضرت فرمود: «این ابرها را خدا برای شما فرستاده؛ پس پروردگار را شکر کنید و به منازل خود برگردید. باران وقتی می آید که شما به منزل هایتان رسیده باشید و تا نرسید، بر شما نمی بارد».

چون به منزلها رسیدند، باران رحمت نازل شد. مردم خوش حال شدند و برکت، به وسیله حضرت، در خراسان زیاد شد. از آن پس، مدّاحان و شعرا در مدح حضرت اشعار بسیاری می سرودند.

یکی از حسودان، به نام حمید بن مهران، جسارت بسیار کرد و نزد مأمون، کلمات کفرآمیز بر زبان خود جاری ساخت.

از آن جمله، به مأمون گفت: آیا کسی مانند شما چنین جنایت بزرگی را مرتکب شده که خلافت را از خانواده خود بیرون و به دیگری واگذار کند؟!

مأمون گفت: این مرد (یعنی حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلام) در پنهانی مردم را به خود دعوت می کرد. من خواستم او را ولی عهد خود قرار دهم تا هم مردم را به سوی ما دعوت کند، هم خود به خلافت ما اقرار کند. بدین ترتیب، کسانی که شیفته و دلباخته او شده اند نیز بفهمند که دعاوی او درست نیست. ترسیدم که اگر او را ولی عهد خود قرار ندهم، رخنه و شکاف بزرگی در امر خلافت و ریاست ما انجام دهد و ما نتوانیم آن را اصلاح کنیم. حال که خیال ما راحت شده است، سزاوار نیست او را به حال خود گذاریم. پس، تا می توانیم، در کوچک کردن او کوتاهی نخواهیم کرد.

ص: ۱۶۲

حمیـد بن مهران گفت: این امر را به من واگـذار کن. اگر ترس از تو نباشـد، من او را از اعتبار و آبرو می انـدازم. مأمون گفت: این کـار در نظر من از هر کـاری مهم تر است. گفت: بزرگـان مملکت، قضـاوت، دانشـمندان و رجـال دولت و ملّت را جمع کن تـا من نقایض او را ظاهر کنم.

پس محفلی بزرگ تشـکیل دادنـد و مـأمون بزرگـان مملکت را جمع کرد؛ حضـرت رضـا عَلَیْهِ السَّلام را نیز در محلّ خود جای داد. حمید پلید به امام هشتم، ولیّ پروردگار و حجّت ایزد متعال، روی کرد و گفت:

مردم دربـاره تو زیـاده روی کردنـد و در مـدح تو، گزافه گویی نمودنـد. بـارانی که گـاهی می آیـد و گاهی نمی آیـد، مردم خیال کردند به دعای تو آمده و این را معجزه ای برای تو قرار دادند. سزاوار است که شما از این دروغگویان جلوگیری کنید.

امام هشتم عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«من هرگز بندگان خدای متعال را از نقل نعمتها و الطاف پروردگار نسبت به خود مانع نمی شوم و قصد فخر و مباهات هم ندارم».

آن خبیث گفت: اگر راست می گویی، تصویر این دو شیر را که در مسند مأمون است زنده کن و بر من مسلّط فرما تا این معجزه ای برای تو باشد، نه بارانی که به دعای جمعی آمده و اثر دعای تو در آن هرگز از دعای دیگران بیشتر نبوده است.

ناگهان، آن خلیفه الله و ولیّ خداوند به غضب آمد و به تصویر

ص: ۱۶۳

آن دو شیر بانگی زد و فرمود:

«دُونَکُما الْفاجِرَ...».

این فاجر را بگیرید، او را پاره پاره کنید و اثری از او باقی نگذارید!

ناگهان، آن دو تصویر از جای خود جستند و به دو شیر زنده تبدیل گشتند. پس حمید عنید و پلید را کشتند، استخوانهای او را شکستند و گوشت و پوست و مو و استخونهای او را خوردند.

کوتاه سخن اینکه از او اثری باقی نگذاشتند؛ حتی خون او را نیز لیسیدند. دیگران هم نگاه می کردند و مبهوت و ساکت مانده بودند.

چون خوردن آن پلید را تمام کردند، آن دو شیر غرّان به زبان فصیح عرض کردند: ای ولیّ پروردگار، منتظر فرمان شماییم. اگر اجازه می دهید، مأمون را به رفیقش ملحق کنیم! چون مأمون این کلام را از آن دو شیر درنده شنید، بیهوش شد.

امّا حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام فرمود: «متوقّف شوید»؛ و امر کرد که آب بر صورت مأمون ریختند و او را به هوش آوردند. پس باز آن دو شیر عرض کردند: آقا، اجازه دهید تا این مرد را نیز به رفیقش ملحق کنیم! حضرت فرمود: «نه، مقدّراتی باقی مانده است که باید واقع شود». عرض کردند: پس چه دستور می فرمایید؟ فرمود: «به جایگاه خود برگردید و مثل اوّل شوید». برگشتند و به شکل دو تصویر درآمدند.

مأمون گفت: الحمدللّه که خداوند شرّ حمید بن مهران را از ما

ص: ۱۶۴

دفع کرد! سپس عرض کرد: ای پسر پیغمبر، این امر خلافت حقّ جدّ شما حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و بعد از او نیز حقّ شماست. اگر بخواهی، من برای خاطر شما از امر خلافت بیرون می روم [تا تحت تصرّف شما قرار گیرد].

حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«اگر می خواستم، از تو درخواست نمی کردم (یعنی، به واگذاری تو نیازمند نبودم). چنان که خداوند تصویر این دو شیر را مطیع و فرمان بردار من کرده، سایر خلق را نیز در تحت فرمان من قرار داده است؛ جز آدمیان نادانی که در بهره خود زیان و ضرر کردند. [خدا خواسته که مردم به اختیار خود کار کنند و این اختیار از آنان گرفته نشود]. مقدّرات اِلاهی جاری می شود و خداوند به من امر فرموده است که به تو اعتراض نکنم و به همان طریقه که هستم، باشم؛ چنان که یوسف را امر فرمود که در تحت اختیار فرعون مصر عمل کند». پس مأمون افسرده و حقیر شد.(۱)

مردی به نام زرافه، ندیم متوّکل عبّاسی، نقل می کند شعبده بازی هندی نزد متوّکل بود که بازیگر عجیبی بود و مثل و مانند نداشت. متوّکل به او گفت: اگر کاری کنی که علیّ بن محمّدِ هادی خجلت زده شود، ۱۰۰۰ دینار به تو می دهم. او گفت: دستور

۱- این روایت در کتاب شریف عیون أخبار الرضا عَلَیْهِ السَّلام به سند معتبر از امام حسن عسکری از پدر بزرگوارش از جدّش- صلوات الله علیهم- نقل شده و در بحار (ج ۴۹/۱۸۱) هم مذکور است. در کتاب دلائل الإمامه، اثر طبری (ص ۱۹۵-۲۰۰) نیز می توان آن را دید.

ص: ۱۶۵

بده نانهای نازک و سبک درست کنند و سفره ای بگسترانند و نانها را آنجا بگذارند.

چنین کردند و امام را فرا خواندند.

در آنجا، متّکایی از جنس پوست بود که بر آن، تصویر شیری نقش بسته بود.

شعبده باز نزدیک آن نشست، تا هنگامی که غذا را آوردند و در سفره گذاشتند و نانها را نیز در مقابل آن امام هُمام نهادند. امام که دست مبارک خود را دراز کرد تا نان را بردارد، نان حرکت کرد و پرید! نان دوم را نیز که خواست بردارد، چنین کرد، جمعیّتِ اطراف سفره و متوکّل بسیار خندیدند.

در این هنگام، امام دست مبارک را بر آن تصویر شیر زد و فرمود: «بگیر، این دشمن خدا را»! ناگهان، آن تصویر به شیرِ درنده ای تبدیل شد و از جای جست؛ پس آن شعبده باز را یک مرتبه بلعید و به جایگاه خود برگشت. همه مبهوت و متحیّر و وحشت زده بودند. سپس امام حرکت کرد که تشریف ببرد.

متوکّل گفت: از تو خواهش می کنم بنشینی و آن مرد شعبده باز را به ما برگردانی. امام فرمود: «به خدا قسم، دیگر او را نخواهید دید. آیا دشمنان خدا را بر اولیای پروردگار مسلّط می کنی»؟! این را فرمود و بیرون رفت. پس دیگر آن مرد دیده نشد.(۱)

۱- این روایت را قطب راوند در کتاب خرائج، در باب معجزات امام دهم عَلَیْهِ السَّلام، نقل کرده و در آثار دیگران نیز آمده است. البتّه، در برخی از نقلهای این روایت بیان گردیده است که تصویر شیر بر پرده ای آویخته نقش بسته بود.

ص: ۱۶۶

سیّد هاشم بحرانی، صاحب تفسیر برهان، نقل می کند که منصور دوانیقی ۷۰ نفر کابلی را خواست و گفت: شما در سِحر استادید و جعفربن محمّد نیز [معاذ الله] ساحری مانند شماست. اگر شما سحری کردید که بر او غالب شدید، پول زیادی از ناحیه من به شما خواهد رسید.

ایشان دست به کار شدند و ۷۰ تصویر از شیرهای درنده در مجلس منصور کشیدند. هر یک از آن ۷۰ نفر هم نزد تصویری که خودش کشیده بود نشست. منصور نیز بر تخت سلطنت نشست، تاج بر سر خود گذاشت و به دربان خود فرمان داد که حجّت حقّ، و مظهر قدرت ایزد متعال، یعنی، جعفربن محمّدِ صادق عَلَیْهِ السَّلام، را حاضر کند.

چون نورِ یزدان مجلس تاریک آن نادان را روشن کرد و حضرت وارد شد، چشم مقدّس «عَیْنُ اللهِ النّاظِرهِ فِی خَلْقِه»(۱) بر آنان افتاد. پس دست مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و کلماتی فرمود که قدری از آن آهسته و قدری آشکارا بود.

آن گاه فرمود:

«وای بر شما! سحر و جادویتان را باطل می کنم».

پس فرمان آن مظهر قدرت و جبروتِ حق صادر شد و فرمود: «ای شیرها، اینان را بگیرید»! [در روایت دیگری آمده است که ایشان فرمود:

«أَیَّتُهَا الصُّوَرُ الْمُمَثَّلَهُ، لِیَأْخُذْ کلُّ واحِدٍ مِنْکُمْ صاحِبَه».(۲)

۱- ترجمه عبارت چنین است: چشم بینای خداوند در بین مردمان.

۲- مدینه المَعاجز: ص ۳۶۳، ۳۶۴ (به نقل از کتاب ثاقب المناقب).

ص: ۱۶۷

ای تصاویرِ نقش بسته! هر یک از شما صاحب خود را بگیرد].

پس هر تصویری به شیر درنده ای تبدیل شد و صاحب خود را گرفت و خورد. منصور از تخت به زمین افتاد و بیهوش شد. چون به هوش آمد، به امام پناهنده شد و عذرخواهی کرد و عرضه داشت: آقای من، مولای من، دستور دهید این شیرها آنچه را خوردند برگردانند. امام فرمود: «اگر عصای موسی آنچه را خورده بود برمی گردانید، اینها نیز برمی گردانند»(۱)؛ یعنی چنان که عصای حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلام آن اسباب سِحر را برنگردانید، اینها نیز طعمه های خود را برنمی گردانند.

باید گفت این موضوع که نقل شیر بر پرده به شیر زنده درنده تبدیل شود، انسانی را بخورد و به جایگاه خود برگردد- چنان که به فرمان چهار امام هُمام محقّق شده- برهانی قوی است بر مقام ولایت و سلطنت آن بزرگواران و به مراتب، از زنده کردن مُردگان بالاتر و مهم تر است.

۱- پس از اتمام این روایت، آن سیّد بزرگوار فرموده: «این روایت را شیخ مفید در کتاب اختصاص نقل فرموده است». حقیر نیز آن را در کتاب اختصاص شیخ مفید دیده ام و اجمال آن در إثبات الهداه هم مذکور است.

ص: ۱۶۸

فصل هشتم: توانایی پیغمبر و ائمّه هدی (علیهم السّلام) بر زنده کردن مردگان

باید دانست که خداوند در آیات صریح قرآن معجزه احیای مردگان را- البتّه، به اذن پروردگار- به حضرت عیسی نسبت داده؛ چنان که در آیه ۴۹ از سوره آل عمران کلام عیسی عَلَیْهِ السَّلام را نقل می فرماید که به بنی اسرائیل فرمود:

«من، از جانب پروردگار، نشانه ای آورده ام که بر حقّانیّتم دلالت کند: از گِل، مجسّمه پرنده ای را درست می کنم و در آن می دمم؛ به اذن خدا، پرنده ای [زنده] می شود. کورِ مادرزاد و پیس را [که پزشکان از معالجه اَمثال آنان عاجزند] از این مرض رهایی می بخشم؛ مردگان را به اذن خدا زنده می کنم؛ و به شما درباره آنچه می خورید و ذخیره می کنید هم خبر می دهم...».

نیز، در آخر سوره مائده (آیه ۱۱۰، خداوند گفتار خود را در روز قیامت خطاب به حضرت عیسی چنین نقل می فرماید:

ص: ۱۶۹

«... هنگامی که به اذن من، از گِل شکلِ مرغی می ساختی و در آن می دمیدی؛ پس به اذن من پرنده می شد. کور و پیس را نیز به اذن من شفا می دادی؛ و باز به اذن من، مردگان را [از گورستان] زنده می کردی و بیرون می آوردی... ».

بیان صحیح روایت این است که عملیّات خارق العاده حضرت عیسی عَلَیْهِ السَّلام همه با استفاده از ۲ حرفِ اسم اعظم صورت می پذیرفت که خداوند به او تعلیم فرموده بود؛ و آن ۲ حرف، همراه با ۷۰ حرف دیگر، نزد پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام موجود است. پس آن بزرگان می توانند، به اذن خدا، مرده انسان و حیوان را زنده کنند.

توجّه داشته باشیم که خداوند در آیات مزبور به حضرت عیسی نفرمود: من مردگان را زنده می کردم، به دست تو؛ بلکه فرمود: تو زنده می کردی، به اذن من. پس، در حقیقت، خود پیغمبر و امام عَلَیْهِمَا السَّلام مردگان را زنده می کنند؛ امّا این به لطفِ قدرتی است که خداوند به ایشان داده است. اگر این قدرت را خداوند به ایشان نمی داد، از انجام چنین کاری عاجز بودند؛ و بدیهی است که خداوند نیز، به قدرتی که عین ذات مقدّس اوست، مرده را زنده می کند.

پس خالق جهان مردگان را به قدرت خود زنده می کند؛ ولی مخلوق به قدرت خالق منّان و اذن اوست که مرده را زنده می کند یا زنده را قبض روح می فرماید و آنچه را بخواهد، می تواند انجام دهد. در واقع، تمام این کرامت از لطف و احسان و قدرت الاهی

ص: ۱۷۰

به او عنایت شده است.

آنچه گفتیم با آیات شریفه ای که خداوند در آنها می فرماید: «ما آتشِ نمرود را برای ابراهیم خلیل سرد و سلامت کردیم و کوهها را بـه تسـخیر داوود درآوردیم و آهن را برای او نرم کردیم» منافات نـدارد؛ زیرا از طرفی تمـام اینهـا فعـل خداونـد است و از طرف دیگر، قضایای پیغمبران پیشین است که فعلاً موضوع بحث ما نیست.

کلامِ مـا در قـدرت و توانایی پیغمبر آخرالزمان و اوصـیای آن حضـرت است که همه آن از لطف و عنایت و احسان خـدایی است. خداوند این قدرت و توانایی را به ایشان مرحمت فرموده است؛ و اگر چنین نمی کرد، چیزی از خود نداشتند.

چون خداونـد این علم و قـدرت را به آن بزرگواران مرحمت فرموده، پس ایشـان به اذن پروردگـار گـاهی این قـدرت را اِعمال می فرماینـد و در کاینات خارج، نفوذ اراده خود را نشان می دهند. امّا از آنجا که این بزرگواران بندگان خاصّ و خالص پروردگارند و هیچ گاه کاری انجام نمی دهند که از روی هوی و هوس باشد و تابع امر پروردگار و اذن ایزد متعال اند، پس صـحیح است که فعل آنان را به خداوند نسبت دهیم.

ابوحمزه ثمالی از امام سـجّاد عَلَیْهِ السَّلام سؤال کرد: آیا ائمّه هـدی می تواننـد مردگان را زنـده، کور مادرزاد را بینا و پیس را علاج کنند و بر روی آب راه بروند؟

امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«خداوند چیزی را به پیغمبری نداده مگر آنکه آن را به محمّد-

ص: ۱۷۱

صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه- داده؛ و به محمّد چیزهایی عنایت فرموده که پیغمبران سابق نداده است. همه آنچه به محمّد- صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه- داده شده نیز به امیرالمؤمنین- علیه السّلام- رسیده و بعد از او، به حضرت امام حسن و بعد از او، به امام حسین و پس از او، به امامان از فرزندان امام حسین- علیهم السّلام- هریک بعد از دیگری، تا روز قیامت، با اضافات بسیار در هر سال و هرماه و هر روز».

سپس امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام قصّه گوسفند آن مرد انصاری را شرح داد که آن را کشتند و بریان کردند و پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه، همراه با اهل بیت خود و هرکس که آن حضرت می خواست، از آن خوردند و سیر شدند. امّا استخوانهای آن را نشکسته بودند؛ پس حضرت آن گوسفند را زنده کرد.(۱)

ثقه جلیل، صفّار، در بصائر (جزء ۶، باب ۳) از ابوبصیر نقل کرده است که گفت:

نزد امام باقر و صادق عَلَیْهِمَا السَّلام رفتم و عرض کردم: وارثان حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه شمایید؟ فرمودند: «بلی».

۱- این روایت را علّامه مجلسی در بحار (ج ۱۸/۷) از کتاب شریف خرائج راوندی نقل کرده است. اجمال این قضیّه را، همراه با قضیّه احیای گوسفند ابو ایّوب انصاری توسّط پیغمبر را که به طرق متعدّد نقل شده، ابن شهر آشوب نیز در کتاب مناقب نقل فرموده است؛ چنان که در بحار (ج ۱۸/۱۹) هم آمده. حقیر در مستدرک سفینه، لغت «اوب»، نقل کرده ام که حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه گوسفند ابو ایّوب انصاری را در دو مورد زنده کردند

ص: ۱۷۲

ابوبصیر می گوید که عرض کردم: آیا رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وارث تمام پیغمبران است و تمام علوم و کمالات آنان را دارد؟ فرمودند: «بلی». پس عرض کردم: شما می توانید مردگان را زنده کنید و کور و پیس مادرزاد را شفا دهید؟ فرمودند: «بلی، به اذن پروردگار».

پس [یکی از آن دو] امام فرمودند: «نزدیک من بیا». نزدیک آن حضرت رفتم. دست مبارک خود را بر چشم و صورت من کشیدند، بینا شدم و خورشید، آسمان و زمین، خانه و هرچه در خانه بود را تماماً دیدم. پس فرمود: «آیا دوست داری بینا باشی و حساب با خودت باشد؛ اگر عمل خوب کردی، از ثواب آن بهره مند شوی؛ اگر هم عمل بد کردی، مجازات گردی، یا آنکه [می خواهی] به حالت نابینایی اوّل برگردی و ثواب تو بهشت باشد؟

ابوبصیر می گوید که عرض کردم: حاضرم به حالت اوّل برگردم. باز، امام عَلَیْهِ السَّلام دست مبارک خود را بر چشمهایم کشیدند و من مثل اوّل شدم.

علیّ بن حَکَم می گوید: من این حدیث را برای ابن ابی عُمیر نقل کردم. فرمود: شهادت می دهم که این، مانند روز روشن، حقّ است و شبهه ای در آن نیست.(۱)

در مقدّمه این حدیثِ صحیح، که محدّثان در صحّت آن هم داستان اند، دو نکته از قطعیّات مذهب شیعه بیان شده است که

۱- این حدیث را شیخ طبرسی در اِعلام الوَری، ابن شهر آشوب در مناقب، راوندی در خرائج از ابوبصیر و شیخ کشّی در رجال خود، به سند دیگر، از علیّ بن حکم نقل کرده اند؛ و در بحار (ج ۴۶/۲۳۷) نیز موجود است.

ص: ۱۷۳

نتیجه آن دو این است:

امام می توانـد مردگان را زنـده کنـد، کور و پیس مادرزاد را شـفا بخشـد و هرچه را- از هرجای دنیا که بخواهند- حاضـر کند و به تمام کارهای انبیا و مرسلین دانا و تواناست.

امّا آن دو نکته این است که اوّلاً: حضـرت رسول وارث تمام پیغمبران و مرسـلین است و همه کمالات آنان به پیغمبر ما رسیده؛ ثانیاً: ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام وارث کمالات حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه و از انبیای گذشته اعلم و افضل اند.

پس، از این روایات شـریف و معتبر استفاده می شود که تمام علوم و کمالات و قدرت انبیا و مرسلین نزد پیغمبر و اوصیای آن سَرور است؛ با اضافات بسیار.

سخن دیگر اینکه در روایات متواتر عامّه و خاصّه به وضوح آمـده است هر چه در امّتهای پیشـین واقع شـده در این امّت نیز واقع می شـود و احیـای اموات در آن امتهـا چنـان که در قرآن کریم نقـل گردیـده، بسـیار واقع شـده است. (این جـانب مواردی از آن را در مسـتدرک سـفینه، لغت «حیی»، بیان و موارد دیگری را نیز در کتاب ارکان دین ذکر کرده ام). پس باید احیای مردگان در این امّت هم اتّفاق بیفتد و در واقع نیز چنین شده است.

روایت کرده اند که بعضـی از منافقان گوسـفند بریان شده ای را مسـموم کرده بودند. پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه و امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام و جمع بسـیاری از اصـحاب نیز به امر پیغمبر از آن خوردنـد؛ ولی زهر در آنـان هیـچ تـأثیر نکرد. پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه فرمود:

ص: ۱۷۴

«من و علی یک نور بودیم. خداوند ما را به اهل آسمانها و زمینها و سایر حجابها و بهشتها و فضاها نشان داد و برایمان از آنها عهد و پیمان گرفت که ما و دوستانمان را دوست بدارند و با دشمنان ما دشمن باشند؛ دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما باشند».

در آخر این حدیث آمده است که، به درخواست اصحاب، حضرت رسول آن گوسفند را زنده کرد. گوسفند شیر داد و همه از شیر او خوردند و سیر شدند؛ پس باز، به صورت استخوان برگشت.(۱)

در مورد دیگر، پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه درباره شش نفر از منافقان و حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلام درباره چهار نفر دعا کردند و خداوند آنان را زنده کرد.(۲)

۱- این روایت شریف و مفصّل در بحار، در باب جوامع معجزات پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه، نقل شده است.

۲- تفصیل این قضیّه در بحار، باب جوامع معجزات پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه، مذکور است. در کتاب شریف مدینه المَعاجز، سیّد هاشم بحرانی از جمله مواردی که امیرالمؤمنین و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام مردگان را زنده کردند بیشتر از ۵۰ مورد را نقل فرموده اند. همچنین شیخ حرّ عاملی، در کتاب شریف إثبات الهداه، آن روایات را در ابواب معجزات نقل فرموده است. و از آن جمله، در جزء ۵، ص ۴۶۲، از کتاب بصائر الدرجات از سعد قمی حدیث احیای مرده ای را به دست امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده که ایشان نام میّت را صدا زد و فرمود: «احمد! قُمْ بِإذْنِ اللهِ وَ إذْنِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمّد». برخیز، به اذن خدا و اذن جعفربن محمّد! پس آن میّت زنده شد.

ص: ۱۷۵

پیغمبر و امام عَلَيْهِمَا السَّلام، در وقت احیای مرده، گاهی فقط دعا می کردند یا نخست نماز می خواندند و بعد دعا می کردند؛ گاهی نیز پای مبارک خود را به آن مرده می زدند و می فرمودند:

«پای من، نزد خدا، از آن عضو گاو بنی اسرائیل که به آن کُشته زدند و زنده شد بهتر و عزیزتر است».!

آن گاه، مرده زنده می شد.

نقل کرده اند که امام هشتم، حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلام، به شخصی فرمود: «نشانه امامت نزد تو چیست»؟ عرض کرد: اینکه شخص از امور پنهانی خبر دهد، زنده کند و بمیراند. امام عَلَيْهِ السَّلام فرمود: «پس من چنین می کنم. امّا آنچه پنهان کردی ۵ دینار است. همسرت نیز یک سال است که مرده؛ در همین ساعت، او را زنده کردم و یک سال با تو خواهد بود». معلوم شد قضیّه از همان قرار است و سرنوشت آن نیز همان طور شد که امام فرموده بود.(۱)

در حدیث مناظره و مباحثه حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلام با علمای یهود و نصارا و دیگران، حضرت فرمود:

«جمعی از قریش خدمت حضرت رسول آمدند و درخواست کردند که پیغمبر مردگان آنان را زنده فرماید. حضرت رسول امیرالمؤمنین را امر فرمود که همراه آن جمعیّت برود و فرمود: یا علی، همراه اینان به گورستان برو و اسامی افرادی را که به درخواست اینان قرار است زنده شوند به صدای بلند بخوان و بگو: ای فلان و ای فلان و ای فلان! محمّد رسول الله به شما

۱- إثبات الهداه: ج ۶/۱۴۹

ص: ۱۷۶

می فرماید: برخیزید و زنده شوید؛ به اذن پروردگار «. پس رفتند و حضرت چنین فرمود و ایشان، در حالی که خاک را از سر خود می تکانیدند، زنده شدند. آن گاه، قریش سؤالات خود را از مردگان که زنده شده بودند مطرح کردند».

نیز، آن حضرت فرمود:

«پیغمبر کسانی را که کور مادرزاد و پیس و دیوانه بودند معالجه می کرد و حیوانات و پرندگان و جنّ و شیاطین با او تکلّم می کردند».(۱)

در مورد دیگر، شخصی که در زمان جاهلیّت دختر پنج ساله خود را زنده به گور کرده بود خدمت پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه رسید و درخواست کرد که ایشان دختر را زنده کند. حضرت به محلّ دفن او رفتند و فرمودند: «ای طفل، زنده شو؛ به اذن پرورگار»! پس آن دختر از قبر بیرون شد و عرض کرد: لبّیک، یا رسول الله. حضرت فرمود:

«پدر و مادر تو مسلمان شدند. اگر میل داری، تو را به سوی آنان برگردانم».

عرض کرد: نه، یا رسول الله، من به ایشان احتیاج ندارم.(۲)

۱- این روایت مفصّل را صدوق در کتاب توحید و کتاب عیون أخبارالرّضا عَلَیْهِ السَّلام و همچنین طبرسی در کتاب احتجاج- چنان که در بحار (ج ۱۰/۳۰۴) مذکور است- نقل فرموده است.

۲- این روایت در بحار (ج ۱۸/۸) از کتاب خرائج راوندی نقل شده است. حقیر در کتاب مقام قرآن و عترت (ص ۱۵۷-۱۶۱) موارد احیای مردگان را به دست آن بزرگواران مشروحاً ذکر کرده ام.

ص: ۱۷۷

فصل نهم: اطاعت درختان و گیاهان از پیغمبر و ائمّه هدی (علیهم السّلام)

در اینجا، کلام به دو بخش تقسیم می گردد:

بخش اوّل شامل قضایایی است که درباره اطاعت درختان از رسول اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه نقل گردیده و موارد آن بسیار است؛ ولی ما به ذکر چند روایت تبرّک می جوییم:

روایت کرده اند که روزی، ابوطالب در مقابل جمعی از قریش، برای آنکه مقام ارجمند فرزند برادر خودر ا به دیگران معرّفی کند، عرض کرد: برادرزاده، آیا خداوند تو را به پیغمبری فرستاده؟ پیامبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه فرمود: «بلی». وی عرض کرد: پیغمبران معجزه داشتند. شما نیز به ما آیت و معجزه ای نشان دهید.

پیغمبر فرمود: «برو و به این درخت بگو که محمّد بن عبدالله می گوید: ای درخت! به جانب ما بیا». پس ابوطالب رفت و این کلام را گفت. دیدند که درخت آمد و در مقابل پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه خضوع

ص: ۱۷۸

و تواضع کرد. آن گاه، حضرت امر فرمود: «ای درخت! به جای خود برگرد». دیدند برگشت.

ابوطالب عرض کرد: من به راستگویی تو شهادت می دهم؛ و فرمود: یا علی، ملازم خدمت پسر عمویت باش.(۱)

امام صادق عَلَيْهِ السَّلام فرمود:

«روزی، پیغمبر [در صحرایی] اراده تخلیه کردند؛ در حالی که شخصی هم [در آنجا] حاضر بود. حضرت به دو درختی که در آنجا بود فرمان داد: «ای درختان! نزدیک یکدیگر جمع شوید». ناگهان جمع شدند. پیغمبر در پشت درختان تخلیه کرد و برگشت. آن مرد رفت و در آنجا چیزی ندید». (چون هرچه بود، زمین آن را در خود پنهان کرده بود).(۲)

۱- بحار: ج ۳۵/۱۱۵ (به سندی بسیار معتبر)، ج ۳۵/۷۱ (به نقل از امالی صدوق و مناقب ابن شهر آشوب).

۲- این روایت را ثقه جلیل القدر صفّار در کتاب بصائر از امام صادق عَلَيْهِ السَّلام نقل کرده و در بحار (ج ۱۶/۲۲۳، ج ۱۷/۳۶۷) نیز مذکور است.علّامه نوشته که حضرت عسکری عَلَيْهِ السَّلام از امام هادی عَلَيْهِ السَّلام این را نقل فرموده و موضوع را بیشتر شرح داده. در موضع مزبور، نقل شده است که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِه به زیدبن ثابت فرمود: «نزدیک درختان برو و فریاد کن: محمّد رسول الله شما را امر می کند که نزد یکدیگر جمع شوید» او نیز چنین کرد و درختان جمع شدند. شاید این قضیّه در موقع دیگری بوده است. شبیه این داستان را در بحار (ج ۱۷/۳۶۴) نیز از عمّار یاسر نقل کرده اند.

ص: ۱۷۹

همچنین به نقل علّامه مجلسی از کتاب خرائج، در قصّه جنگ خندق و فتح قلعه بنی قُرَیظه، چون مسلمین به نزدیک قلعه رسیدند، دیدند که درختان خرمای بسیاری اطراف آن را گرفته و به سبب آن، جمعیّت مسلمین نمی توانند با تشکیلات جنگی خود نزدیک شوند.خبر را به حضرت رسول رساندند حضرت نزدیک درختان آمدند و با دست مبارک به طرف راست و چپ اشاره کردند. درختان در طرفین جمع شدند، راه باز شد و لشکر اسلام وارد گشت.(۱)

شیخ طبرسی از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلام نقل کرده است که فرمود:

«روزی، رسول الله- صلّی الله علیه و آله- در مکّه معظّمه، درختی را به سوی خود خواند. پس درخت آمد؛ در حالی که هر شاخه ای از آن تسبیح و تهلیل می گفت. پیغمبر به آن درخت فرمود: دو قسمت شو! دیدند دو قسمت گردید. بعد، به آن دو قسمت جدا شده فرمود: جمع شوید و به یکدیگر بپیوندید! ناظران دیدند که آن دو قسمت به هم پیوستند. سپس فرمود: ای درخت! به نبوّت و رسالت من شهادت بده. شهادت داد. سپس فرمود: با ذکر تسبیح و تهلیل، به جای خود برگرد. چنین کرد».(۲)

۱- بحار: ج ۲۰/۲۴۹

۲- ین موضوع جزء روایت مفصّلی است که شیخ طبرسی در احتجاج از حضرت موسی بن جعفر از پدرانش از امام حسین از امیرالمؤمنین عَلَيْهِمُ السَّلام نقل کرده و در آن، حضرت امیر برای عالم یهودی نمونه معجزات را برای خاتم انبیا با افضلیّت آن حضرت بر تمام انبیا شرح داده است. روایت مذکور در بحار (ج ۱۰/۴۸، ج ۱۷/۲۹۶) تماماً بیان شده است.

ص: ۱۸۰

موارد فرمان برداری درختان از آن سرور، بسیار است و گفتار مختصر ما گنجایش بیش از این را ندارد.(۱)

بخش دوم درباره اطاعت درختان از امیرمؤمنان و مولای متّقیان و امامان از فرزندان آن حضرت عَلَیْهِمُ السَّلام است که موارد آن نیز بسیار است. در اینجا، ما به ذکر چند روایت از آن موارد تبرّک می جوییم:

روایت کرده اند، هنگامی که امیرمؤمنان عَلَیْهِ السَّلام از جنگ صفّین مراجعت می فرمود، بین راه، اراده تخلیه کرد. بعضی از منافقان گفتند: ما می رویم که عورت حضرت را ببینیم. در این هنگام، امیرالمؤمنین قنبر را خواست و فرمان داد که نزد دو درخت، با فاصله بسیار از هم، برود و فریاد کند: وصیّ محمّد رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه به شما امر می فرماید که جمع شوید و به یکدیگر متّصل گردید.

قنبر عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، آیا صوت من به این دو درخت می رسد؟ مولی فرمودند: «آن خدایی که چشم تو را بینا کرده [طوری] که آسمان را می بینی، صوت تو را به آن دو درخت می رساند». پس قنبر رفت و چنان که حضرت فرموده بود، فرمان

۱- این جانب شرح مواضع آن را در مستدرک سفینه، لغت «شجر»، بیان کرده ام. در بحار (ج ۱۷/۳۶۳، ج ۴۱/۲۴۸) بابی در این موضوع دیده می شود که روایات بسیاری در آن هست.

ص: ۱۸۱

حضرت را ابلاغ کرد. ناگهان مشاهده کرد که آن دو درخت به سوی یکدیگر شتافتند و مانند دو نفر دوست، به یکدیگر متّصل شدند.

بعضی از منافقان گفتند: علیّ بن ابی طالب مانند پسر عمویش محمّد ساحر است. ما اطراف او می چرخیم تا عورت او را ببینیم.

امیرمؤمنان عَلَیْهِ السَّلام به قنبر فرمود: «این منافقان اراده مکر و خدعه دارند و خیال می کنند که من بدون این دو درخت نمی توانم از چشم ایشان پنهان شوم. ای قنبر، برو نزد درختان و بگو: وصیّ رسول گرامی شما را امر می کند که هر یک به جای خود برگردید». وی رفت و همین را گفت. دید آن دو درخت از جای خود حرکت کردند و با شتاب، به جای اوّل برگشتند. حضرت نیز برای تخلیه رفتند.

امّا منافقان، هرچه خواستند ببینند، چشمانشان نابینا شد. چون چشمانشان را به طرف دیگر می انداختند، بینا می شدند؛ و باز، وقتی چشمها را به طرف حضرت می گردانیدند، ایشان را نمی دیدند. این عمل چند بار تکرار شد، تا آنکه حضرت حرکت کرد و به جایگاه خود آمد. منافقان به محلّ تخلیه رفتند؛ ولی چیزی ندیدند.(۱)

در روایت ملاقات طبیب یونانی با مولای متّقیان عَلَیْهِ السَّلام، آمده است که طبیب به حضرت عرض کرد: رنگ شما زرد و ساقهایتان نازک است. چیز سنگین برندارید که خطر شکستن پاها در آن

۱- در بحار: ج ۴۲/۲۹ (به طور مشروح، به نقل از کتاب تفسیر امام عَلَیْهِ السَّلام).

ص: ۱۸۲

هست. در ضمن، من دوایی دارم که به اندازه حَبّی از آن برای رفع زردی سودمند است؛ ولی نخست ۴۰ روز تب می کنید، بعد بهبود می یابید.

دارویی هم دارم که سمّی است و اگر کسی که رنگ او زرد نیست به اندازه نخودی از آن بخورد، می میرد.

حضرت فرمود: «دوایی را که سمّی است به من بده». پس آن را گرفت، تمامش را خورد و رنگش به بهترین رنگی که ممکن بود مبدّل شد.

آن گاه فرمود:

«امّا گفتی که چیز سنگین برندار؛ پس نگاه کن چه می بینی»!

نگاه کرد، دید حضرت دست مبارک را به چوبهای بزرگی که دو حجره فوقانی بر آن بود گرفت و همه را بلند کرد. از این منظره عجیب، طبیب یونای افتاد و بیهوش شد. به دستور حضرت، آب بر او پاشیدند و او را به هوش آوردند.

طبیب عرض کرد: آیا محمّد- صلّی الله علیه و آله- نیز مانند شما بود؟ حضرت فرمود: «تمام علم و عقل و قوّت من از او [و به واسطه آن حضرت] است».

سپس، حضرتش فرمود:

«مردی از طایفه ثقیف خدمت حضرت رسول آمد و عرض کرد: من برای معالجه شما آمده ام. اگر دیوانه اید، من شما را علاج کنم!

حضرت فرمود: اگر میل داری، من آیت و نشانه ای [از قدرت

ص: ۱۸۳

خدا] به تو نشان دهم که بفهمی من هرگز به تو محتاج نیستم و تویی که به من نیازمندی، عرض کرد: بلی.

حضرت فرمود: هرچه می خواهی، بگو. عرض کرد: امر فرما درخت خرمایی را که اینجا می بینم نزد شما بیاید. پس حضرت به آن درخت امر فرمود که نزد ایشان بیاید. ناگهان [ثقفی] دید که آن درخت از جای خود حرکت کرد، زمین را شکافت و نزد حضرت آمد و ایستاد.

حضرت فرمود: آیا تو را کفایت می کند؟ عرض کرد: امر فرمایید که این درخت به جای خود برگردد. پیغمبر امر فرمود: ای درخت! به جای خود برگرد. پس دید که برگشت».

طبیب یونانی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین، آنچه فرمودی شنیدنی بود و من ندیده ام؛ ولی خود کمتر از آن را از شما درخواست می کنم. من در یک جانب می ایستم؛ شما امر فرمایید که به طرفتان بیایم، پس من با تمام قوا کوشش می کنم که نیایم. اگر مرا بی اختیار به سوی خود آوردی، می فهمم که دین شما حقّ است.

حضرت فرمود:

«این موضوع فقط برای شخص تو معجزه است؛ زیرا فقط خودت می فهمی که بدون اختیار به سوی من آمده ای و من اختیار را از تو گرفته ام، چنان که بی اراده به سوی من آمده ای. ممکن است بعداً خودت [بگویی] یا دیگری ادّعا کند که تو به اختیار خود نزد من آمده ای. از من چیزی را بخواه که برای

ص: ۱۸۴

خودت و دیگران آیت و نشانیِ حق باشد».

وی عرض کرد: چون به من واگذار می کنی، درخواست می کنم که به این درخت خرما امر فرمایی اجزای آن پراکنده شود؛ و باز، دو مرتبه امر فرمایی که گرد هم آید.

امیرمؤمنان عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«تو از جانب من نزد درخت برو و بگو: ای درخت! وصیّ محمّد- صلّی الله علیه و آله- امر می فرماید که اجزای تو پراکنده گردد».

رفت و فرمان امام را ابلاغ کرد. ناگهان، دید که آن درخت ریز ریز شده و پراکنده گشت و اثری از آن باقی نماند؛ گویا، آنجا درختی نبوده.

طبیب عرض کرد: درخواست اوّل من اجابت شد؛ پس درخواست دوم را نیز عطا فرمایید.

حضرت فرمود:

«تو از جانب من به مکان درخت برو و بگو: ای اجزای پراکنده شده درخت! امیرالمؤمنین امر می فرماید که شما جمع شوید و مانند اوّلتان گردید».

رفت و امر حضرت را ابلاغ کرد. پس دید که اجزای پراکنده جمع شد، تا آنکه مثل اوّل گشت.

طبیب عرض کرد: میل دارم سبز شود و برگ و میوه دهد و من و حاضرین از آن بخوریم.

حضرت فرمود:

ص: ۱۸۵

«به جای درخت برگرد و آنچه گفتی، از جانب من، به درخت فرمان بده».

رفت و گفت. دیدند درخت سبز شد و سیر عادی خود را به فوریت انجام داد و میوه هایی داد که از آن خوردند. پس طبیب یونانی ایمان آورد.(۱)

این روایت کاملاً معتبر و متین است و با آیات محکمات کتاب خدا و روایات دیگر در این زمینه موافقت دارد؛ به طوری که ما هیچ آیه و روایتی را مخالف آن نیافتیم.

اینکه امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام فرمود: «علم و عقل و قوّت من از محمّد است» صحیح است و مراد این است که در ابتدا کمالات و نعمات از جانب حقّ متعال به محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه افاضه شده و اوست واسطه فیوضات، بین خالق و مخلوق. پس علم و کمال به وساطت پیغمبر به امیرالمؤمنین و ائمه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام رسیده و خداوند خود چنین خواسته است؛ چنان که خواسته نعمات ظاهری دنیوی از طریق اسباب ظاهری جاری شود و در روایت است که:

«أبَی اللهُ أنْ یَجْرِیَ الْأُمورَ إلّا بِأسْبابِها».

پس مانعی ندارد، بلکه ثابت شده است که پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وسیله و واسطه و سبب افاضات و نعمات است. در عین حال

۱- این روایت مفصّل است و ما فقط مورد استدلال را نقل کردیم. تمام آن را شیخ طبرسی در کتاب شریف احتجاج و علّامه مجلسی در بحار (ج ۱۷/۳۱۴، ج ۴۲/۴۷، نیز از کتاب احتجاج و تفسیر امام عسکری عَلَیْهِ السَّلام) نقل فرموده. شیخ حرّ عامِلی نیز آن را در کتاب شریف إثبات الهداه نقل کرده است.

ص: ۱۸۶

- چنان که قبلًا گفتیم- همه مخلوقات و نعمات مِلک حقیقی پروردگار است؛ پس پیداست که این کلام با کلمه شریفه «لاحَوْلَ وَلا قُوَّهَ إلّا بِاللهِ» منافات ندارد.

در ضمن، از این روایت شریف، نفوذ اراده و فرمان امام به خوبی روشن می شود و معلوم می گردد که پیغمبر و امام می توانند قدرت و اختیار را از هر فردی که بخواهند، بگیرند؛ ولی چون خلقت دنیا برای امتحان و اختیار است و خداوند خواسته مردم بتوانند طریق بهشت یا جهنّم را اختیار کنند، پیغمبر و امام نیز هیچ گاه نمی خواهند دستگاه امتحان و اختیار را برهم زنند، مگر در موقع یا شخص مخصوصی که خداوند به ایشان اجازه و اذن دهد. این است که، با عنایت به آیات قرآن، باید ایشان را چنین شناخت:

«عِبادٌ مِکْرَمُونَ لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأمْرِهِ یَعْمَلُونَ، وَ لا یَشاؤُونَ إلّا أنْ یَشاءَ اللهُ رَبُّ الْعالَمِینَ. فَإذا شاءَ اللهُ وَ أذِنَ لَهُمْ، یَعْمَلُونَ ما یُرِیدُونَ».

بندگانی گرامی اند که پیش از خداوند چیزی نمی گویند و به فرمان او کار می کنند. هیچ چیزی هم نمی خواهند مگر آنکه خداوند و پروردگار جهانیان آن را بخواهد؛ پس وقتی مشیّت الاهی تعلّق گیرد و به آنها دستوری دهد، آنچه اراده کرده اند عملی می کنند.

سیّد هاشم بحرانی روایتی نقل کرده که خلاصه آن چنین است:

هر وقت امام هادی عَلَیْهِ السَّلام وارد مجلس متوکّل می شد، همه اهل مجلس برای ورود حضرت از جای خود حرکت می کردند و

ص: ۱۸۷

احترام می نمودنـد. آن گاه، چون حضـرت تشـریف می برد، یکـدیگر را ملامت می کردند که چرا برای حضـرت قیام کردید. پس قرار می گذاشتند که دیگر حرکت نکنند. امّا چون حضرت وارد می شد، باز حرکت می کردند.

روزی، ابوهاشم جعفری به ایشان گفت: قرار شـما بر این بود که حرکت نکنیـد. گفتنـد: والله، ما نتوانستیم حرکت نکنیم و بی اختیار حرکت کردیم.(۱)

نظیر این روایت درباره حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام نیز نقل شده است.

حارث هَمْدانی نقل می کند که ما، در خدمت مولای متّقیان، به درخت خشـکی که پوست آن ریخته بود رسـیدیم. دیدیم حضـرت دست مبارک را به آن درخت زد و فرمود: «ای درخت! سبز شو و میوه بـده». ناگهان دیدیم، به امر حضـرت، آن درخت سبز گردید و شاخه ها مملوّ از گلابی شـد. پس ما از آن میوه خوردیم و مقداری نیز همراه خود برداشتیم. باز، فردای آن روز، نزد درخت رفتیم و دیدیم سبز و میوه دار است.(۲)

قطب راوندی از امام باقر، از امام سجّاد، از امام حسین- صلوات الله علیهم- نقل کرده است که فرمود:

«ما نزد مولای متّقیان و امیرمؤمنان نشسته بودیم. نزدیک ما، درخت انار خشـکی بود. در این هنگام، جمعی از منافقان رسـیدند، در حالی که جمعی از مؤمنین و دوستان هم نزد حضرت بودند.

۱- إثبات الهداه: ج ۶/۲۳۳

۲- بحار: ج ۴۱/۲۴۸؛ نیز مراجعه کنید به بصائر صفّار و خرائج راوندی.

ص: ۱۸۸

حضرت امیر فرمود:

من امروز آیت و نمونه مائده (خوان) بنی اسرائیل را [که حضرت عیسی از خداوند درخواست کرده بود] به شما نشان می دهم.

آن گاه فرمودند: به این درخت خشک نظر کنید. چون نظر کردیم، دیدیم رطوبت آب به امر حضرت در چوب خشک جاری شد و سبز و تازه گشت و انار رسیده بر آن پدیدار شد. پس ایشان به دوستان خود فرمود: دست دراز کنید و بخورید».

امام حسین عَلَیْهِ السَّلام می گوید: «ما بسم الله الرّحمن الرّحیم گفتیم و خوردیم. اناری به آن شیرینی و خوبی نخورده بودم.

آن گاه، حضرت به دشمنان ما فرمود: دست دراز کنید و بخورید. دست خود را دراز کردند که انار بچینند و بخورند، دیدند شاخه انار بالا رفت و نتوانستند بردارند. عرض کردند: یا امیرالمؤمنین، چرا این جمعیّت خوردند و ما نتوانستیم بخوریم؟ فرمود:

در بهشت نیز چنین است. به نعمتهای بهشتی نمی رسند و نمی خورند مگر دوستان ما و دور نمی شوند مگر دشمنان ما.

چون منافقان بیرون رفتند، گفتند: این سحر علیّ بن ابی طالب است. سلمان به ایشان فرمود: چه می گویید؟ این سحر است؟ مگر نمی بینید»؟!(۱)

امام صادق عَلَیْهِ السَّلام فرمود که حضرت باقر عَلَیْهِ السَّلام به صحرایی وارد شد و غلامان خیمه حضرت را نصب کردند. حضرت باقر عَلَیْهِ السَّلام نزد درختی تشریف برد و حمد و ثنای الاهی را به جای آورد.

۱- بحار: ج ۴۱/۲۴۹ (به نقل از کتاب خرائج راوندی).

ص: ۱۸۹

سپس فرمود: «ای درخت! از آنچه خداوند در تو قرار داده است به ما اطعام کن».

امام می گوید:

«دیدیم خرمای تازه قرمز و زرد از آن ریخت». پس، همه از آن خوردند و اَبو اُمیّه انصاری نیز، که با حضرت بود، خورد. سپس ایشان فرمود: «این آیه و معجزه شبیه قضیّه مریم است» .(۱)

حقیر می گوید: شاید این تشبیه برای رفع استبعاد از ضعفای شیعه باشد؛ یعنی می خواهند بگویند که وقتی برای مریم عَلَیْهِمَا السَّلام چنین چیزی میسّر گشته، انجام دادن آن برای امام که هزاران درجه بالاتر از اوست عجیب نیست.

جناب صفّار در بصائر، به سند خود، از سلیمان بن خالد نقل کرده است که گفت:

من و ابوعبدالله بلخی در خدمت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلام بودیم. حضرت به درخت خشک خرمایی که بر روی زمین رسیده بود فرمود:

۱- اشاره است به آن هنگام که حضرت عیسی متولّد شد و به محلّ زاده شدن او که در آنجا درخت خرمای خشکی بود. خداوند در قرآن مجید (سوره مریم، آیه ۲۵) می فرماید که به مریم خطاب رسید: ای مریم: «شاخه [خشکیده] این درخت خرما را حرکت ده تا برای تو رطب تازه بریزد». پس چون خرما ریخت، وی از آن خورد. این روایت را صفّار در بصائر و ابن شهر آشوب در مناقب نقل فرموده اند چنان که در بحار (ج ۴۶/۲۳۶) مذکور است. نظیر این قضیّه از جابر نیز نقل شده است.

ص: ۱۹۰

«ای درختِ مطیع اوامر پروردگار! از آنچه خداوند در تو قرار داده ما را اِطعام کن».

سلیمان می گوید: ناگهان، خرماهای تازه به رنگهای مختلف از آن درخت خشک ریخت و ما خوردیم و سیر شدیم. بلخی عرض کرد: فدایت شوم! این موضوع شبیه قضیّه مریم است.(۱)

ابن شهر آشوب از داوود نیلی نقل کرده است که گفت:

در خدمت امام جعفر صادق عَلَیْهِ السَّلام، به حج می رفتیم. بین راه، وقت نماز ظهر رسید. فرمود: داوود، از میان راه منحرف شو تا مهیّای نماز شویم». عرض کردم: فدایت شوم! در این بیابان بی آب، چگونه مهیّای نماز شویم؟ فرمود: «ساکت باش و در این موضوع، مداخله نکن». پس، از راه منحرف شدیم و به زمین خشکی رسیدیم. حضرت پای مبارک را بر زمین زد؛ آبی جوشید. من و آن حضرت وضو گرفتیم و نماز خواندیم.

در آنجا، درخت خرمای پوسیده ای روی زمین افتاده بود. هنگام حرکت، ایشان فرمود: «داوود، آیا میل به رطب داری»؟ عرض کردم: بلی. پس دیدم دست مبارک را بر درخت زد و آن را حرکت داد و از آن، رطب بیرون آورد و به ما داد که بخوریم. سپس دست مبارک را بر آن زد و فرمود: «به حالت اوّل برگرد».

۱- چنان که در بحار (ج ۴۷/۷۶) نقل شده، این روایت در مناقب نیز مذکور است. در صفحه ۱۰۲ از کتابِ خرائج از ابو مریم و در صفحه ۱۱۰ از علیّ بن ابی حمزه و داوودبن کثیر رِقّی نظیر این را از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل فرموده اند.

ص: ۱۹۱

پس درخت مانند اوّلش شد.(۱)

نقل کرده اند که روزی، حضرت موسی بن جعفر عَلَیْهِ السَّلام برای شخصی زاهد و عابد شرح مقام ولایت و خلافت امیرالمؤمنین و فرزندان پاکیزه او را بیان می فرمود، تا آنکه ذکر اسامی آنان به خود حضرت رسید و آن جناب ساکت شد. آن مرد زاهد عرض کرد: فدایت شوم! امروز، حجّت خدا و امام بر خلق کیست؟ فرمود: «اگر بگویم، قبول می کنی»؟ عرض کرد: البتّه، قبول خواهم کرد. حضرت فرمود: «منم حجّت خدا و امام بر حق».

عرض کرد: فدایت شوم! به من دلیل و حجّتی نمایش بده. حضرت فرمود:

«نزد این درخت برو و بگو: موسی بن جعفر تو را امر می فرماید که نزد من بیایی».

وی رفت و این کلام را گفت. دید که درخت آمد و ایستاد. آن گاه، حضرت به درخت اشاره فرمود که به جای خود برگرد. پس برگشت. آن شخص زاهد نیز به امامت حضرت قایل شد.(۲)

امام صادق عَلَیْهِ السَّلام می فرمود:

«رسول اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ دانه را می مکید و در زمین می کاشت؛ همان

۱- بحار: ج ۴۷/۱۳۹ (به نقل از مناقب ابن شهر آشوب)

۲- همان: ج ۴۸/۵۲، ج ۶۱/۱۸۸.تفصیل این روایت شریف را جناب صفّار در کتاب بصائر، راوندی در کتاب خرائج، شیخ مفید در کتاب ارشاد و طبرسی در کتاب إعلام الوری از شیخ کلینی نقل کرده اند.

ص: ۱۹۲

ساعت، سبز می گشت و درخت می شد»(۱) .

در روایتی که چگونگی اسلام آوردن جناب سلمان را بازگو می کند، چنین می خوانیم که فروشنده سلمان گفت: سلمان را نمی فروشم مگر در برابر ۴۰۰ خرما که ۲۰۰تای آن خرمای زرد و ۲۰۰تا خرمای قرمز بدهد.

حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فرمود: «یا علی، دانه های خرما را جمع کن». پس دانه ها را از او گرفت و در زمین کاشت و فرمود: «یا علی، اینها را آب بده». پس امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام آب داد. چون آب دادن تمام شد، درختان از زمین بیرون آمدند. چون فروشنده آمد و دید، گفت: نمی فروشم مگر آنکه تمام ۴۰۰ درخت زرد شود. چنین شد. پس قبول کرد و او را به پیغمبر فروخت؛ و پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بود که نام او را «سلمان» گذاشت.(۲)

۱- مرحوم علّامه این روایت را در بحار از کتاب کافی نقل کرده است.

۲- همان: ج ۲۲/۳۵۹، ج ۴۷/۱۰۲ (البتّه، مورد اخیر نظیر این روایت است که از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل شده است). حقیر در مستدرک سفینه، لغت «سلم»، مواضع روایاتی را که بر سلام کردن کوهها و سنگها و درختها بر پیغمبر دلالت دارد، ذکر کرده ام. علّامه مجلسی، در باب معجزات پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ، درباره اطاعت کردن موجودات زمینی مانند جمادات و نباتات از ایشان و سخن گفتن آنها با حضرت، تعداد ۵۹ حدیث و در باب اقرار جمادات و نباتات به ولایت ائمّه معصومین عَلَیْهِمُ السَّلام، تعداد ۱۰ روایت در این خصوص نقل فرموده است. در بصائر (جزء ۵، باب ۱۳) نیز روایاتی برای این موضوع نقل شده است.

ص: ۱۹۳

فصل دهم: اطاعت جمادات از پیغمبر و ائمّه هدی (علیهم السّلام)

موارد فرمان برداری زمین و عوارض طبیعی آن مانند کوهها و صخره ها و دیگر جمادات از پیغمبر و امام بسیار است. برای نمونه، به چند روایت زیر توجّه کنید:

سیّد مظلومان، امام حسین عَلَیْهِ السَّلام، فرمودند:

«یک نفر یهودی آمد و به مسلمین اعتراض کرد که شما قایلید پیغمبر خودتان تمام فضایل انبیا را داراست و او را افضل از همه آنان می دانید. حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلام در میان مسلمین تشریف داشتند. فرمودند:

«نزد من بیا و هرچه خواهی سؤال کن».

از آن جمله، مولای متّقیان فرمودند:

«مَلَکی که مأمور کوهها بود به خدمت رسول الله- صلّی الله علیه و آله- آمد و عرض کرد: من از جانب پروردگار مأمورم که هرچه بفرمایی، اطاعت کنم. اگر اجازه دهی، من دشمنانت را با

ص: ۱۹۴

[ریزش] کوهها هلاک خواهم کرد. پیغمبر اجازه ندادند و فرمودند: من پیغمبر رحمتم. پروردگارا! قوم مرا هدایت فرما.

... کوهها با حضرت داوود تسبیح می گفتند؛ ولی محمّد- صلّی الله علیه و آله- بهتر از این را انجام داد. من، در خدمت پیغمبر، روی کوه حِراء [در مکّه] بودم که ناگهان کوه به حرکت درآمد. پیغمبر فرمودند:

ای کوه! آرام و قرار بگیر که نیست بر روی تو مگر پیغمبر و صدّیق شهید (یعنی خود امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام). دیدم فرمان پیغمبر را اجابت و اطاعت کرد و آرام شد».(۱)

نیز، روایت کرده اند که جمعی از یهود خدمت حضرت رسول آمدند و عرض کردند: یا محّمد، این کوه مقابل را امر فرما که به مقام رسالت تو شهادت دهد. اگر شهادت داد، ما نیز شهادت می دهیم و ایمان می آوریم. پیغمبر فرمود:

«نزد هر کوه که می خواهید، برویم تا من استشهاد کنم و آن نیز گواهی دهد».

پس نزد کوهی رفتند و عرض کردند: از این کوه درخواست

۱- این روایت مفصّل است. آن یهودی مردی دانشمند بود که معجزات و فضایل پیغمبرانِ مشهور را شرح می داد؛ حضرت امیر نیز مثل آن و بهتر از آن را برای حضرت محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بیان می فرمود.تمام این روایت را طبرسی در کتاب احتجاج، از موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش از امام حسین عَلَیْهِمُ السَّلام، نقل کرده است و در بحار (ج ۱۰/۳۰-۴۰، ج ۱۷/۲۷۵) نیز مذکور است.

ص: ۱۹۵

گواهی فرما. پس حضرت آن کوه را فرمان داد که به رسالت ایشان شهادت دهد. ناگهان کوه به جنبش افتاد و به آواز بلند، طوری که همه شنیدند، به رسالت شهادت داد، و نیز به آنکه این رسول گرامی افضل و اشرف همه مخلوقات است.

سپس، کوه عرض کرد: یا محمّد! اگر از پروردگار خود درخواست کنی که مردمان دنیا را به صورت بوزینه و خوک درآورد، قبول می فرماید؛ و اگر درخواست کنی که آسمان را به زمین و زمین را به آسمان برساند، اجابت می فرماید. خداوند زمین و آسمان و کوهها و دریاها و بادها و صاعقه ها و حیوانات و باقیِ خلق را مطیع و فرمان بردار تو قرار داده است. هر امری بفرمایی، مورد قبول خواهد بود.(۱)

عبدالرحمان بن حجّاج می گوید:

من، بین مکّه و مدینه، تنها در خدمت امام صادق عَلَیْهِ السَّلام بودم. عرض کردم: علامت امام چیست؟ فرمودند: «اگر به این کوه بگوید بیا، می آید». عبدالرحمان می گوید: به خدا قسم، دیدم که کوه می آید.(۲)

۱- . این روایت جزء روایت مفصّلی است که در تفسیر آیه شریفه ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالْحِجارَهِ﴾ وارد شده و در بحار (ج ۱۷/۳۳۵) در باب جوامع معجزات پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه مذکور است.

۲- بحار: (ج ۴۷/۱۰۱(به نقل از کتاب خرائج راوندی). حقیر در مستدرك سفینه لغت «جبل»، موارد اطاعت کوهها و در لغت «حجر»، مواضع فرمان برداری سنگها را از حضرات معصومین بیان کرده ام.

ص: ۱۹۶

سنگی بود که، در روز جنگ حُنَین، پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه آن را گرفت و تسبیح گفت و به آن امر فرمود که سه قسمت شود؛ پس سه قسمت شد و هر قسمتی یک طور تسبیح گفت.

نیز، سنگهایی بودند که بر پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه سلام می کردند و با ایشان سخن می گفتند.

سنگی هم بود که امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام عصای پیغمبر را بر آن زد و تعداد ۱۰۰ شتر از آن بیرون آورد و بدین ترتیب، وعده پیغمبر را به آن عرب ادا کرد. این خود مانند معجزه صالح پیغمبر است که برای او، به اذن خدا، یک شتر از کوه بیرون آمد.

«صالح المؤمنین» یعنی امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام نیز چنین کرد و به جای یک شتر، ۱۰۰ شتر بیرون آورد.

همچنین نقل است که سنگ ریزه ای در دستان مبارک امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام گفت:

«لا إلهَ إلّا الله، مُحَمّد رَسُولُ الله، رَضِیتُ بِاللهِ رَبّاً وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِیّاً وَ بِعَلِیّ بنِ أبِی طالِبٍ وَلِیاً».

نیز داستان آن سنگ ریزه هایی که به اراده حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلام جواهر شد؛

سنگ ریزه ای که امام زمان عَلَیْهِ السَّلام آن را به کسی داد و به اراده حضرت، طلا شد؛

قصّه آن کسی که مدیون بود و چون حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلام او را امر فرمود که در حضورش سنگی و کلوخی را بردارد، به اراده حضرت، آن سنگ و کلوخ طلای ناب شد و او دین خود را ادا

ص: ۱۹۷

کرد- همه در جای خود مذکور است.(۱)

باز، از نمونه این موارد می توان به داستان آن سنگی اشاره کرد که در دست امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام نخست، گلابی و بعد، سیب شد و پس از آنکه ایشان از هر دو خوردند، قطعه آخر دوباره سنگ شد.(۲)

سیّد هاشم بحرانی (صاحب تفسیر برهان) در مدینه المَعاجز از طبری امامی و شیخ حرّ عامِلی (صاحب وسائل) در اثبات الهداه نقل کرده اند که فقیری خدمت امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام از فقر شکایت کرد. حضرت یک درهم و یک گرده نان به آن فقیر عنایت فرمودند. به برکت حضرت، به مدّت ۴۰ سال از آن عطیّه می خورد و زندگی می کرد.

ابوصامت حلوانی می گوید:

من خدمت امام صادق عَلَیْهِ السَّلام عرض کردم که آیه و معجزه ای به من نشان دهید تا شکّ و شبهه از قلب من زایل گردد. حضرت فرمودند: «کلیدی را که در آستین خود داری به من بده». من آن را تقدیم کردم. ناگهان دیدم که آن کلید شیر درنده ای شد. ترسیدم. حضرت فرمود: «بگیرش، نترس»! چون آن را گرفتم، باز، مانند اوّل شد.(۳)

محمّد بن ابی علا از یحیی بن اکثم درباره علوم آل محمّد عَلَیْهِمُ السَّلام

۱- رجوع کنید به مستدرک سفینه، لغت «حصی» و «صخر».

۲- همان، ذیل لغت «فهر».

۳- این روایت را در بحار: ج ۴۷/۱۱۷ (به نقل از کتاب خرائج راوندی)

ص: ۱۹۸

سؤال کرد. وی، در جواب، گفت:

من به طواف قبر مقدّس پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مشغول بودم که امام جواد عَلَیْهِ السَّلام نیز آمد و مشغول طواف شد. پس، از حضرت سؤالهایی کردم که ایشان جواب داد. آن گاه، عرض کردم: می خواهم از شما چیزی بپرسم؛ ولی حیا می کنم.

حضرت فرمودند: «سؤال نکرده، جوابت را می دهم. می خواهی از من سؤال کنی که امام کیست». عرض کردم: به خدا قسم، مقصودم همین بود. حضرت فرمود: «امام منم». عرض کردم: علامت و نشانه آن چیست؟ ناگهان، شنیدم که عصای دست حضرت به زبان فصیح گفت: مولای من امام و حجّت خداست!(۱)

داوود رِقّی می گوید:

ما، در خدمت امام صادق عَلَیْهِ السَّلام، به چاه عمیقی رسیدیم که هیچ آب نداشت. امام نزدیک چاه آمد و فرمود:

«أیُّهَا الجُبُّ السّامِعُ الْمُطِیعُ لِرَبِّهِ، اِسْقِنا ممّا جَعَلَ اللهُ فِیکَ».

ای چاه شنوایی که فرمان بردار پروردگار خودی! ما را آب بده.

داوود می گوید: به خدا قسم، دیدم آب [از ته چاه] جوشید تا به روی زمین رسید و امام هم با ما از آن آب آشامید.

مفضّل و داوود می گویند که ما عرض کردیم: این موضوع به کار موسی بن عمران شبیه است.

۱- همان: ج ۵۰/۶۸ (به نقل از کافی و مناقب ابن شهر آشوب)

ص: ۱۹۹

بعد به درخت خرمایی خشک رسیدیم. فرمودند: «ای درخت! ما را اطعام کن! پس، از آن درخت خشک، خرمای تازه بیرون آمد و خوردیم.(۱)

اَصبغ نقل می کند که در خدمت امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام بودیم، به جایی رسیدیم. حضرت پای مبارک را بر زمین زد؛ پس، زلزله شد.

در روایت دیگری آمده است که، چون زلزله شد، ایشان فرمود: «ساکت شو و آرام بگیر» ! پس زمین آرام شد.

در مورد دیگر، در زمان ابوبکر، زلزله ای واقع شد. حضرت دست مبارک را بر زمین زد و فرمود: «آرام بگیر» ! پس آرام و قرار گرفت.

حضرت فرمود: «منم آن انسانی که خداوند می فرماید:

وَ قالَ الْإِنْسانُ مالَها* یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها(۲)

آری، چون زلزله قیامت شود، ایشان با زمین سخن می گوید و زمین قضایا و اخبار خود را برای حضرت نقل می کند.

در زمان عمر هم زلزله ای واقع شد. حضرت، با جمعی بسیار، به سوی بقیع رفتند. دیدند که ایشان پای مبارک را بر زمین زد و فرمود: «آرام بگیر»! پس زمین آرام شد. در این روایت، آمده است که ایشان فرمود:

«منم آن انسانی که در زلزله قیامت با زمین تکلّم می کنم و او

۱- مدینهالمَعاجز: ص ۳۸۲

۲- زلزال (۹۹)، ۳ و ۴

ص: ۲۰۰

اخبار خود را به من گزارش خواهد داد».(۱)

جابربن یزید جُعفی نقل می کند که نزد امام محمّد باقر عَلَیْهِ السَّلام رفتم و از حاجتمندی خود به حضرتش شکایت کردم. فرمودند: «نزد ما درهمی نیست». زمانی نگذشت که کُمیت شاعر وارد شد و به امام عرض کرد: فدایت شوم! اگر اجازه بفرمایید، قصیده ای را که سروده ام به عرض مبارکتان برسانم. حضرت فرمودند: «بخوان». کمیت شعر خود را خواند.

پس حضرت به غلام فرمان داد: «از آن اتاق، یک بدره (= کیسه) پول بیاور و به کمیت بده». غلام چنین کرد. باز، کمیت عرض کرد: اگر اجازه دهید، قصیده دیگر بخوانم. اجازه فرمودند. پس خواند و باز، حضرت فرمان داد: «غلام! بدره دیگری از اتاق بیاور و به کمیت بده. » غلام چنین کرد، باز کمیت اجازه خواست که قصیده دیگری بخواند. امام اجازه فرمودند و کمیت خواند. باز، حضرت فرمود که بدره دیگری دهند. غلام آورد و به کمیت تقدیم کرد.

کمیت عرض کرد: به خدا قسم، این قصاید را برای طمع مال نخواندم و غیر عرض ارادت و ادای حقّ شما، منظور دیگری نداشتم. حضرت برای او دعا کردند و فرمودند:

۱- این روایات در بحار (ج ۷/۱۱۱، ج ۴۱/۲۵۳ و ۲۷۱ و ۲۷۲، ج ۴۲/۱۷) و در تفاسیر برهان و نورالثقلین (در تفسیر سوره شریفه زلزله) و مستدرک سفینه، لغت «انس»، (در تأویل انسان در این سوره به امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام) و در کتاب إثبات الهداه (ج ۵/۱۲ و ۱۳) مذکور است.

ص: ۲۰۱

«غلام! این بدره ها را به جای خودش برگردان».

جابر می گوید: چون کمیت رفت و من این حال را مشاهده کردم، در خاطرم چیزی خطور کرد و با خود گفتم: امام به من فرمود که درهمی نزد ما نیست و فرمان داد به کیمت ۳۰۰۰۰ درهم بدهند! چون به فکر فرو رفتم، امام فرمود: «جابر، برخیز و به آن اتاق برو». جابر می گوید: من به اتاقی که از آن پول آورده بودند رفتم، چیزی نیافتم و برگشتم.

امام فرمود: «آنچه ما پنهان می کنیم بیشتر است از آنچه آشکار می کنیم». آن گاه، دست مرا گرفت و درون آن اتاق برد و پای مبارکش را بر زمین زد. ناگهان، چیزی مانند گردن شتر از طلای سرخ از زمین بیرون آمد. پس فرمود: «به این بنگر و با کسی غیر از برادران مؤمن خود، که مورد اطمینان توأَند، این راز را درمیان نگذار.

إنَّ اللهَ أقدَرَنا عَلی ما نُرِید... .

خداوند ما را بر هرچه بخواهیم توانا فرموده و اگر بخواهیم، زمین را به هر سو می کشانیم» .(۱)

در چند مورد، به اراده حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه، چوب خشک شده افتاده بر روی زمین به شمشیر بُرّان تبدیل شد و بعضی از مؤمنان به وسیله آن قتال کردند.

۱- این روایت را شیخ مفید در اختصاص، صفّار در بصائر، علّامه مجلسی در بحار از این دو کتاب و از ابن شهر آشوب در مناقب، نیز محدّث قمّی در منتهی الآمال نقل فرموده اند.

ص: ۲۰۲

برای نمونه، چون عکاشه شمشیرش در جنگ بدر شکست. پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه چوبی به او داد و فرمود: «با کفّار جنگ کن». پس آن چوب به شمشیر برّان تبدیل شد. عکاشه با آن جنگ می کرد و طلحه را نیز در جنگ جمل با آن کشت.(۱)

قضیّه زبیر هم که قبلاً مذکور گشت.

در جای دیگر، حضرت چوبی به کسی داد و به اراده حضرت، به چراغِ روشن تبدیل شد؛ و حقیر آن را در کتاب ابواب رحمت آورده ام.

در این روایت آمده است که امّ سلیم خدمت پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه رسید و علامت خلافت بر حقِّ الاهی را خواست.

حضرت سنگ ریزه ای گرفتند و در کف با کفایت خود نرم و خمیر کردند؛ پس به اراده حضرت رسول، یاقوت قرمز شد. حضرت خاتم خود را بر آن زد، اثرش ظاهر شد و نقش بست. سپس فرمود: «هرکس مثل من کند، او وصیّ من است». بعد، او خدمت حضرت امیر و سپس خدمت امام حسن و امام حسین و امام سجّاد عَلَیْهِمُ السَّلام، یکی بعد از دیگری، رسید و امامان نیز مانند پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه چنین کردند.(۲)

جمعی در خدمت امام صادق عَلَیْهِ السَّلام بودند. یکی از آنان عرض کرد: به من یک آیه (نشانه قدرت و حقّانیت) از زمین نشان دهید. دیگری هم آیه آسمانی خواست. حضرت درخواست هر دو را

۱- بحار: ج ۱۷/۳۸۲ و ۲۵۴، ج ۱۹/۳۴۰

۲- همان: ج ۲۵/۱۸۶ (به تفصیل)

ص: ۲۰۳

اجابت کرد. امر امامت به زمین و آسمان صادر شد و چگونگی اطاعت زمین و آسمان را از امام مشاهده کردند. پس امام فرمود:

«اگر بخواهم، آسمان را به زمین می کشانم» .(۱)

۱- مدینه المَعاجز: ص ۴۱۷

ص: ۲۰۴

فصل یازدهم: فرمان برداری ابر و باد از پیغمبر و ائمّه هدی (علیهم السّلام)

شخصی یهودی خدمت مولای متّقیان عرض کرد: از جمله فضایل حضرت موسی آن است که ابر بر سر او سایه می افکند. امیرالمؤمنین علی عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«چنین است؛ ولی این موضوع فقط به موقع حضور ایشان در صحرای تیه مربوط بود. ولی به محمّد- صلّی الله علیه و آله- بهتر از این داده بودند: ابر بر سر او سایه می افکند؛ از اوّل ولادت

ص: ۲۰۵

تا آخر وفات، در سفر و حضر»(۱) .

در روایات بسیاری آمده که خداوند به امام قدرتی داده که می تواند در مختصر زمانی از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق سیر کند؛ ابرها را نیز مُسخَّر فرموده و اسباب سیر او را، به هرجا که بخواهد، مهیّا کرده است.

مشهور است که امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام و ابوبکر و عمر و جمعی دیگر بر بساطی نشستند و به امر پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه، باد آنان را حرکت داد و نزد اصحاب کهف رساند. هرکدام که سلام کردند، جواب نشنیدند؛ مگر مولا امیرالمؤمنین که سلام کرد و جواب شنید.

اصحاب کهف گفتند:

«ما با کسی غیر پیغمبر و وصّی پیغمبر سخن نمی گوییم».(۲)

۱- این گفت وگو جزء روایت مفصّلی است که در فصل دهم به آن اشاره شده. موارد سایه افکندن ابر در هوای آفتابی بر سر معصومین عَلَیْهِمُ السَّلام در روایات بسیاری آمده؛ از آن جمله، در بحار: ج ۱۵/۱۹۴ و ۲۰۱ و ۲۱۵ و ۳۴۹، ج ۱۶/۳ و ۳۰ و ۱۷۶، ج ۱۷/۲۳۱ و ۳۵۵ و غیره. این جانب بسیاری از آن مواضع را در مستدرک سفینه، لغت «سحب» و «غمم»، ذکر کرده ام.

۲- بخشی از روایات این موضوع را مجلسی در بحار (ج ۳۹/۱۳۶، ج ۲۷/۳۲) نقل فرموده و قضیّه بساط را نیز از علمای عامّه و خاصّه روایت کرده است. این جانب در مستدرک سفینه، لغت «بسط»، مدارک قضیّه بساط را آورده ام. جناب صفّار در کتاب شریف بصائر الدرجات (جزء ۸، باب ۱۲)، در بیان و شرح آنکه به ائمّه هدی قدرتی داده شده که به هر جای زمین بخواهند می توانند سیر کنند، ۱۵ روایت معتبر و صحیح نقل فرموده است.در همان کتاب (جزء ۸، باب ۱۳)، ۱۱ روایت نقل فرموده که ائمّه هدی می توانند هر کسی را، به هرجا بخواهند، در کمترین زمانی سیر دهند. در باب ۱۴ آن، در شرح قدرت ائمّه هدی که از جانب پروردگار به آنان بخشیده شده است و در باب ۱۵، در آنکه امام عَلَیْهِ السَّلام برابَر سوار می شود و بر وسایل سیر در آسمانها و زمینها مسلّط است، روایاتی نقل کرده است.

ص: ۲۰۶

نقل کرده انـد که علیّ بن صالـح طالقـانی به مسـافرت چین رفته بود. در میان دریا، کشتی شـکست و او خود را روی تخته شکسـته کشتی دید. از شدّت ناراحتی، قصد کرده بود خود را به دریا اندازد که موج دریا او را به جزیره ای انداخت. در میان جزیره، گرسنه و تشـنه و مضطرب و ترسان راه می رفت. ناگهان، نظر او به غار کوهی افتاد. نزدیک آن رفت. آواز تسبیح و تهلیل و تکبیر و تلاوت قرآن به گوش او رسید و شنید که از داخل، گوینده ای ندا می کند:

«علیّ بن صالح طالقانی، خدا تو را رحمت فرماید! داخل غار شو».

وی می گوید: من داخل شدم و سلام کردم و جواب شنیدم. دیدم مرد بزرگواری آنجا نشسته؛ به من فرمود:

«تو مشـمول لطف و عنایت پروردگار واقع شدی که از دریا نجاتت داد و به اینجا رسانید. اگر بخواهم، به تو خبر می دهم که در چه وقت از منزل خود بیرون شدی و چند روز در سفر و در روی آب بودی. همه سرگذشت تو را می دانم. نزدیک بیا و بنشین؛ خدا تو را رحمت کند»!

چون کلام او را شنیدم، گفتم: تو را به حقّ خداوند قسم می دهم، از کجا احوال مرا دانستی؟ فرمود:

«خدایِ دانایِ توانا مرا آگاه فرموده. تو گرسنه ای».

کلامی فرمود؛ غذا و آب برایم آماده شد و من خوردم. از آن لذیذتر و خوشگوارتر نخورده بودم.

ص: ۲۰۷

فرمود: «آیا میل داری به وطن خود برگردی»؟

عرض کردم: کیست که بتواند مرا به آنجا رساند؟ حضرت فرمود: «برای کرامت و مقام دوستان ما، این برای ما امکان دارد که شما را به وطن برگردانیم». سپس دعایی خواند دست به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «همین ساعت، همین ساعت»! دیدم ابری حاضر شد و عرض کرد: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وَلِیِّ الله وَ حُجَّتَه».

حضرت جواب سلام دادند و فرمودند: «به کجا می روی؟ آیا برای رحمت فرمان یافته ای، یا برای عذاب»؟ آن ابر مرخّص شد و ابر دیگر آمد. بعد از عرض سلام و خبر دادن از مقصدش، عرض کرد: برای رحمت، مأمور طالقانم. حضرت فرمود: «من امانتی به تو می سپارم؛ آن را به سلامت به زمین طالقان برسان». عرض کرد: مطیع و فرمان بردارم.

حضرت فرمود: «روی زمین قرار بگیر». ابر، به امر حضرت، روی زمین قرار گرفت. پس حضرت بازوی مرا گرفت و روی ابر نشانید.

در این هنگام، عرض کردم: تو را قسم می دهم به حقّ خداوند عظیم، به حقّ محمّد خاتم النبیّین، به حقّ علی سیّد الوصیِّین و به حقّ ائمّه طاهرین عَلَیْهِمُ السَّلام که خود را به من معرّفی کنی تا حضرتت را بشناسم؛ زیرا مقام بزرگی به شما داده شده.

حضرت فرمود:

«علیّ بن صالح، خداوند زمین خود را از حجّت خالی نمی گذارد؛ هر چند [به مدّت] یک چشم بر هم زدن باشد. ظاهر

ص: ۲۰۸

باشـد یـا باطن و مخفی. منم حجّت خـدا در ظاهر و باطن، منم رساننـده و گوینـده از جانب رسول اکرم- صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه-، منم موسی بن جعفر».

سپس فرمانِ پرواز صادر شـد و ابر حرکت کرد. به خـدا قسم، هیـچ ناراحتی و ترسـی در خود نیافتم. زمان زیادی نگذشت که مرا به سلامت به زمین طالقان رسانید.(۱)

سزاوار است که در اینجا داستان آن مرد همدانی را، که به داستان علیّ بن صالح شبیه است به طور اختصار نقل کنیم.

در کتاب شریف کمال الدین (تألیف شیخ صدوق)، آمده است که مردی از اهل همدان گفت:

من از سـفر حج برمی گشـتم. چند منزل راه که پیمودم، بسـیار خسته شدم و قدری خوابیدم. چون از خواب بیدار شدم، اثری از قافله نیافتم. با حالت اضطراب و سرگردانی، به امام زمان عَلَیْهِ السَّلام متوسّل شدم. ناگهان، قصری افراشته را مشاهده کردم. نزدیک رفتم. خادم مرا وارد قصر کرد. آقایی نورانی مانند ماه تابان دیدم.

حضـرت فرمودنـد: «می دانی من کیسـتم»؟ عرض کردم: نه، به خـدا قسم. فرمودند: «منم قائم آل محمّد- عَلَیْهِمُ السَّلام- که در آخر الزمان ظهور می کنم و زمین را پر از عدل خواهم کرد».

آن گاه، فرمود: «شما فلان کس، اهل همدان نیستی»؟ عرض کردم: بلی، فرمودند: «می خواهی به شهر و دیار خود برگردی»؟ باز

۱- بحار: ج ۴۸/۳۹؛ نیز، مناقب (نقل به تفصیل)

ص: ۲۰۹

عرض کردم: بلی. حضرت به خادم اشاره فرمود. خادم دست مرا گرفت و کیسه پولی به من داد و چند قدم همراه من آمد. چشمم به آبادی افتاد. فرمود: می دانی اینجا کجاست؟ عرض کردم: به اسدآبادِ همدان شبیه است. فرمود: اینجا اسدآباد است، برو به سلامت! نگاه کردم، دیگر او را ندیدم. وارد اسدآباد شدم و پولهای کیسه را شمردم؛ ۴۰ یا ۵۰ دینار بود. سپس از آنجا به همدان رفتم. تا آن دینارها نزد ما بود، خیر و برکت داشتیم.(۱)

راوندی نیز در کتابش این قضیّه را نقل کرده است.

حضرت سلیمان بن داوود یک حرف از اسم اعظم می دانست؛ باد مُسخّر او شده بود و بساط او را، با هر که و هرچه بر آن بود، حرکت می داد و به هرجا که می خواست، می برد و کلمات انسان و اصوات حیوان را نیز به گوش او می رسانید.

خداوند به پیغمبر و اوصیای آن سرور بهتر و بیشتر از آنچه به سلیمان و دیگران داده، عنایت فرموده؛ و غیر از یک حرف، تمام حروف اسم اعظم (یعنی ۷۲ حرف) را به آنان تعلیم داده است. تمام آنچه پروردگار مهربان به پیغمبران و مرسلین احسان فرموده برای پیغمبر خاتم جمع کرده است و آن عطیّات از ایشان به اوصیایش به ارث رسیده؛ بلکه، تمام علوم و کمالاتی که خداوند به مخلوقات خود بذل فرموده، برای محمّد و عترت پاکیزه اش

۱- إثبات الهداه: ج ۷/۲۹۹ (در باب معجزات امام زمان عَلَیْهِ السَّلام) و ۳۵۱ (به طریق دیگر)

ص: ۲۱۰

جمع کرده (چنان که به طور مشروح در فصول گذشته بیان شد).

بنـابراین، مسـخّر بودن باد و ابر برای پیغمبر و خلفای آن سـرور، ائمّه اثناعشـر عَلَیْهِمُ السَّلام، از موضوعات روشن روایات و منکر آن خود جاهل به معارف قرآن است؛ حَسْبُهُ جَهْلُه!

ص: ۲۱۱

فصل دوازدهم: اطاعت آب از پیغمبر و ائمّه هدی (علیهم السّلام)

پیغمبر و امام، هرگاه اراده کننـد، آب به هر مادّه دلخواه ایشان تغییر می یابد. در این باب، قضیّه آن مرد بلخی و کرامت امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام را در تبدیل آب به جواهرات برای او به طور مشروح می آوریم:

مؤمنی از بزرگان بلخ سالهای متمادی به زیارت خانه خدا و زیارت مدینه موفّق می شد و هر سال که می رفت، تحفه ها و هدایایی برای امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام می برد و مسائل حلال و حرام را از آن حضرت می آموخت و به وطن خود برمی گشت.

یک سال که برگشت، همسر او اظهار کرد: این تحفه ها و هدایایی که برای امام می بری، در عوض، امام به شما چیزی نمی دهد. آن مؤمن بزرگوار در جواب فرمود: این مرد بزرگوار، که ما برای او تحفه و هدیه می بریم، مالک دنیا و آخرت است و همه آنچه در دست مردم است در اختیار او نیز قرار گرفته؛ زیرا خلیفه

ص: ۲۱۲

پروردگار و حجّت حق بر بندگان و پسر پیغمبر و پیشوای همه است. زن که این حرف را شنید ساکت شد.

سال دیگر، آن مؤمن مهیّای حج گردید و به سفر حجّ و زیارت مدینه موفّق شد. پس خدمت امام سجّاد زین العابدین عَلَیْهِ السَّلام رسید، اجازه خواست، وارد شد و دست مبارک امام را بوسید. غذا حاضر بود. امام او را امر فرمود که غذا بخورد. چون غذا صرف شد، تشت و اِبریق(۱) برای شستن دستها حاضر کردند.

مؤمن بلخی حرکت کرد که آب به دست مبارک امام بریزد، حضرت فرمود: «تو مهمان مایی؛ می خواهی آب به دست من بریزی»؟! عرض کرد: من دوست دارم خدمت کنم. امام فرمود: «حال که این کار را دوست داری، والله، من نیز آنچه را دوست داری و بِدان خشنود می شوی به تو نشان می دهم که چشم تو روشن گردد».

مرد بلخی چندان بر دست مبارک امام آب ریخت که یک سوم تشت پر از آب شد. امام فرمود: «در میان تشت، چه می بینی»؟ عرض کرد: آب است. حضرت فرمود: «یاقوت سرخ است»! چون خوب نگاه کرد، دید آب یاقوت سرخ شده است. باز، امام به وی فرمود: «آب بریز». او چندان آب ریخت که یک سوم دیگر تشت را آب گرفت. حضرت فرمود: «چیست»؟ وی عرض کرد: آب است. این بار، به اراده حضرت، زمرّد سبز شد. یک بار دیگر، حضرت

۱- اِبریق: آبْ دستان، ظرفی لوله دار که در زمانهای قدیم برای شستن دستها پس از صرف غذا به کار می رفت.

ص: ۲۱۳

فرمود: «آب بریز». وی نیز آن قدر آب ریخت که تمام تشت مملوّ از آب شد. بار آخر، آب به اراده حضرت، درّ سفید تبدیل گشت.

تشت مملوّ از یاقوت و زمرّد و درّ سفید شد.

مرد بسیار تعجّب کرده بود و دستهای حضرت را می بوسید. حضرت فرمود: «شما این جواهرات را عوض آن تحفه ها و هدایا برای همسر خود ببرید و از جانب ما، معذرت بخواهید».

چون مرد بلخی از خدمت امام مرخّص شد و جواهرات را به همسر خود رسانید و قضیّه را نقل کرد، آن زن سجده شکر کرد و شوهر خود را قسم داد که سال بعد او را نیز همراه خود به سفر ببرد. چون مراسم حج رسید، زن همراه شوهر خود حرکت کرد؛ امّا در بین راه بیمار شد و نزدیک مدینه از دنیا رفت.

مر د بلخی جنازه را در خیمه خود گذاشت و با چشم گریان، خدمت امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام رسید و جریان را به عرض مبارك امام رسانید. حضرت دو رکعت نماز خواند و دعایی کرد. سپس به آن مرد توجّهی کرد و فرمود: «برگرد نزد همسرت؛ که خداوند او را به قدرت و حکمت بالغه خود زنده فرموده است»!

آن مرد به راه افتاد و خود را با شتاب به خیمه همسرش رسانید. دید همسرش، با صحّت و سلامت، در خیمه نشسته است. به او گفت: چگونه خداوند تو را زنده کرد؟ زن در جواب گفت: ملك الموت آمد و روح مرا قبض کرد؛ ولی ناگهان شخصی با این خصوصیّات آمد- و هر صفت و خصوصیّتی که می گفت، شوهر جواب می داد که این صفت مولای من علیّ بن الحسین عَلَیْهِ السَّلام

ص: ۲۱۴

است.

زن ادامه داد: چون چشم ملک الموت به آقـا افتـاد، پاهـای امام را بوسـید و عرض کرد: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّه اللهِ فِی اَرْضِه، اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا زَیْنَ العابِدِین»؛ و جواب سلام شنید.

امام به او فرمود: «روح این زن را به سوی جسدش برگردان. قصد زیارت ما را داشته و من از پروردگارم تقاضا کردم که ۳۰ سال او را با زنـدگانی خوب در دنیا نگاه دارد». ملک الموت عرض کرد: ای ولیّ پروردگار، من مطیع و فرمان بردار شـمایم. آن گاه، روح مرا به جسدم برگرداند و رفت.

پس مرد بلخی و همسـرش به سوی مـدینه روان گشـتند. چون به پیشـگاه امـام عَلَیْهِ السَّلام وارد شدنـد، زن گفت: به خـدا قسم، این همان آقایی است که ملک الموت را فرمان داد که روح مرا برگردانـد. این زن و شوهر، از آن پس، چنـدان در خدمت امام بودند تا آنکه از دنیا رفتند.(۱)

نیز در روایت دیگری نقـل کرده انـد که، به اراده حضـرت موسـی بن جعفر عَلَیْهِ السَّلاـم آبی که دست مبارک امام را به آن شسـت وشو دادند طلا و دُرّ گران بها شد.(۲)

همچنین روایت کرده اند که شخصی برای حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام

۱- . بحار: ج ۴۶/۴۷

۲- چنان که در بحار (ج ۲۴/۱) مذکور است، این روایت را عبدالله بن جعفر حِمْیَری در کتاب قرب الإسناد، از جناب علیّ بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر- صلوات الله علیهما- نقل فرموده است.

پول بسیاری آورد؛ ولی دید حضرت از رسیدن پول مسرور نشد. پس، از این جهت، افسرده گشت و در دل گفت: من این مال بسیار را نزد حضرت آوردم، ندیدم آثار سرور و شادمانی در او ظاهر گردد!

حضرت به غلام خود دستور داد که تشت و آب حاضر کند و خود روی تختی نشست و فرمود: «غلام! بر دست من آب بریز». چون آب می ریخت، آن مرد دید که از میان انگشتهای حضرت طلا در میان تشت می ریزد. آن گاه حضرت به او توجّهی کرد و فرمود: «کسی که این طور است، این مالها در نظر او مهم نیست».(۱)

محمّدبن اسحاق خدمت امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام رسید و از طغیان آب نهری در دیار خود شکایت کرد که به واسطه آن، هر سال، ۵۰۰۰۰۰ درهم به اموال ما خسارت وارد می شود. امام انگشتری به او عنایت فرمود که در آن نهر بیندازد.

راوی می گوید: چنین کردم؛ آب یک کیفیّتِ ثابت یافت و دیگر در زمستان و تابستان تغییر نمی کرد.(۲)

۱- این روایت را علّامه محقّق در کشف الغمّه نقل فرموده و در بحار (ج ۴۹/۶۳) نیز مذکور است. در مدینه المعاجز و إثبات الهداه و در کتاب کافی نیز آن را نقل کرد ه اند.

۲- رجوع کنید به کتاب إثبات الهداه شیخ حرّ عاملی.

ص: ۲۱۶

فصل سیزدهم: اطاعت ملائکه از پیغمبر و ائمّه هدی (علیهم السّلام)

از آنچه در فصل چهارم گذشت، به طور کامل روشن شد که تمام موجودات آسمانی و زمینی مطیع و فرمان بردار پیغمبر و امام اند.

در قضیّه مؤمن بلخی هم گزارش اطاعت ملک الموت از حضرت امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام را خواندیم.

صَفوان بن یحیی نقل کرده است که عبدی به من گفت:

همسرم به من اظهار کرد: مدّتی است خدمت امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نرسیده ایم. سزاوار است که امسال به زیارت حج برویم و به خدمت حضرت برسیم. من گفتم: به خدا قسم، چیزی ندارم که بتوانیم به سفر حج برویم. امّا همسرم گفت: لباسها و زر و زیور مرا بفروش تا اسباب مسافرت حج را فراهم کنی. من نیز چنین کردم و روانه سفر شدیم. نزدیک مدینه که رسیدیم، همسر من سخت بیمار شد؛ به طوری که در آستانه مرگ قرار گرفت و من از او نااُمید شدم.

ص: ۲۱۷

چون وارد مدینه شدیم، من او را تنها گذاشتم و نااُمید از اینکه زنده بماند، خدمت امام صادق عَلَيْهِ السَّلام رسیدم. حضرت دو پارچه رنگین دربرداشت. سلام کردم و قضیّه را به عرض مبارک رساندم.

امام فرمود: «تو به این جهت افسرده ای»؟ عرض کردم: بلی. حضرت فرمود: «من دعا کردم و صحّت یافت. برگرد، او را نشسته خواهی یافت؛ در حالی که کنیزت شکر طبرزد (۱)به او می دهد». فوراً برگشتم و صورت واقعه را، چنان که امام فرموده بود، مشاهده کردم. از او درباره حالش سؤال کردم. گفت: خداوند مرا عافیت داد. من به نقل ماجرای ملاقاتم مبادرت کردم و جریان بین خود و امام صادق عَلَيْهِ السَّلام را شرح دادم.

گفت: شما که رفتید، خودم را در آستانه مرگ دیدم. مردی که دو پارچه رنگین در برداشت تشریف آورد و از حال من سؤال فرمود. گفتم: من در آستانه مرگم و ملک الموت برای قبض روح من آمده است.

فرمود: ای ملک الموت! جواب داد: لبّیک، ای امام به حق ناطق! فرمود: آیا تو مأمور نیستی که مطیع و فرمان بردار من باشی؟ عرض کرد: بلی. پس فرمود: من تو را امر می کنم که قبض روح او را تا ۲۰ سال به عقب اندازی. عرض کرد: اطاعت می کنم. پس آن آقا با ملک الموت بیرون رفتند. من صحّت یافتم.(۲)

۱- طبرزد شکری است که آن را می جوشانند و به اندازه یک دهم آن، شیر در آن مخلوط می کنند و باز می جوشانند تا خوب ببندد. در عرف، به شکر قرمز معروف است.

۲- بحار: ج ۴۷/۱۱۵ (به نقل از کتاب خرائج راوندی). نظیر این روایت در إثبات الهداه نیز مذکور است.

ص: ۲۱۸

در روایت مفضّلی هم مذکور است که امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام ملائکه را امر فرمودند که ابلیس الأبالسه (= سر کرده ابلیسان) و فرعون این امّت را حاضر کنند؛ پس ایشان زُفَر (یعنی خلیفه ثانی) را حاضر کردند.(۱)

در روایات بسیاری، در کتابهای علمای عامّه و خاصّه، آورده اند که ملائکه به پیشگاه امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام وارد می شدند؛ هم عرض سلام می کردند، هم برای دوستان و شیعیان ایشان طلب آمرزش می کردند. آنان هنوز نیز چنین می کنند و به سوی پروردگار به دوستی آن حضرت تقرّب می جویند و به خدمت ایشان افتخار می کنند.

چون خداوند ملائکه را از نور مقدّس ایشان خلق فرموده و آنها تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید را از ارواح مقدّس محمّد و آل محمّد عَلَيْهِمُ السَّلام آموخته اند، از این جهت، خداوند ولایت ایشان را بر ملائکه مقرّب خود واجب فرموده است.(۲)

۱- تفصیل این روایت در بحار (ج ۴۲/۵۵) مذکور است. این جانب هم در مستدرک سفینه، لغت «بلس»، اجمال آن را بیان کرده ام.

۲- تعدادی از این روایات در بحار (ج ۳۹/۹۲)، باب حبّ ملائکه نسبت به امیرالمؤمنین و افتخار آنان به خدمت آن سرور، نقل شده که شمار آنها به ۲۲ روایت می رسد. در همان کتاب (ج ۲۶/۲۶۷)، باب تفضیل محمّد و عترت پاکیزه او عَلَيْهِمُ السَّلام بر تمام پیغمبران و مرسلین و بر جمیع خلایق و آنکه از آنان و تمام ملائکه و سایر خلق عهد و میثاق گرفته اند به ربوبیّت و رسالت و ولایت آن بزرگواران اقرار کنند؛ و اینکه پیغمبران اولی العزم نیز برای کثرت محبّت به آن بزرگواران به این مقام شامخ رسیده اند، شماره روایات به ۸۸ روایت رسیده است. نیز، در باب فضیلت پیغمبر اکرم و اهل بیت آن حضرت بر ملائکه و شهادت ملائکه به ولایت آنان (ج ۲۶/۳۳۵)، روایاتی نقل گردیده است که شماره آنها به ۲۴ روایت رسیده؛و در باب اینکه ملائکه به خدمت پیغمبر و ائمّه اثنا عشر عَلَيْهِمُ السَّلام می آیند و بر روی فرشهای آنان قرار می گیرند و امامان هم ملائکه را می بینند (ج ۲۶/۳۵۱)، روایاتی که شماره آنها به ۲۶ می رسد، نقل شده است.

ص: ۲۱۹

همچنین، خداوند اسامی مقدّس آنان را بر عرش و کرسی و لوح و بر پیشانی ملائکه و درهای بهشت و غیره نوشته است.(۱)

نقل است که جبرئیل، چون اسامی مقدّس خمسه طیّبه را در ساق عرش مشاهده کرد، عرض کرد: پروردگارا، تو را به حقّ این بزرگواران قسم می دهم که مرا خادم آنان قرار دهی.(۲)

در حدیث حضرت جواد عَلَیْهِ السَّلام است که حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام به عیادت مریضی که در حال سکرات مرگ بود، تشریف بردند. بعد از چند کلام، آن مریض عرض کرد: این جمع از ملائکه در مقابل شما ایستاده اند؛ اجازه فرمایید بنشینند! به امر حضرت، نشستند.

سپس حضرت به مریض فرمود: «از آنان بپرس که آیا مأمورند

۱- همان: ج ۲۷/۱ و صفحات بعد

۲- ین روایت در مستدرک سفینه (ج ۲/۲۰) موجود است. در بحار (ج ۲۴/۲۰۸)، باب آنچه نازل شده و گویای آن است که ملائکه آنان را دوست دارند و برای شیعیان استغفار می کنند، روایاتی ذکر شده است.

ص: ۲۲۰

در پیشگاه من بایستند». مریض گفت: از آنان پرسیدم و گفتند که اگر تمام ملائکه در اینجا حاضر باشند، باید برای شما بایستند و تا شما اجازه ندهی، نخواهند نشست؛ این طور از جانب خدا فرمان دارند.(۱)

۱- تفصیل این روایت در بحار (ج ۶/۱۹۵) موجود است.

ص: ۲۲۱

فصل چهاردهم : اطاعت جنّیان و شیاطین از پیغمبر و ائمّه هدی (علیهم السّلام)

از آنچه گذشت، کاملاً آشکار شد که حضرت سلیمان از پروردگار نعمت مُلک را درخواست کرد؛ پس خداوند اجابت فرمود، تا آنجا که باد را مسخّر او قرار داد. آن گاه، جنّیان و شیاطین مطیع و فرمان بردار او شدند.

امّا صاحب مُلک عظیم پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و ائمّه هدایند که ۷۲ حرف از اسم اعظم نزد ایشان است، وارث تمام کمالات و علوم انبیا و مرسلین اند- چنان که علم آصف و سلیمان، نزد علم آنان، مانند قطره است نسبت به دریای اخضر- و تمام موجودات به فرمان ایشان اند. موارد فرمان برداری جنّیان از پیغمبر و ائمه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام نیز بسیار است.

در کتاب شریف کافی، در باب اینکه جنّیان به خدمت ائمّه می آیند و مسائل حلال و حرام خود را طرح می کنند و ائمّه عَلَیْهِمُ السَّلام

ص: ۲۲۲

به آنان خدماتی ارجاع می فرمایند که آنان اطاعت کرده آن را به انجام می رسانند، روایاتی در این موضوعات نقل شده است.

از آن جمله، آمده است که نامه شریف امام باقر عَلَیْهِ السَّلام را یکی از جنّیان آورد و به سَدی صَیْرفی رساند و نامه دیگری هم برای جابر جُعفی آورد. چون سدیر به خدمت امام عَلَیْهِ السَّلام رسید و قضیّه را نقل کرد، امام فرمود:

«ما خدمت گزارانی از جنّیان داریم که تابع مایند و هر وقت به ایشان کاری ارجاع کنیم، اطاعت می کنند».

در بَحار(۱) ، باب اینکه جنّیان خادمان ائمّه هدایند و برای ایشان ظاهر می شوند و درباره مطالب دینی خود از ایشان سؤال می کنند، بالغ بر ۲۰ روایت نقل گردیده است.

همچنین، روایات بسیاری نقل شده است که جمعی از جنّیان خدمت پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ رسیدند و ایمان آوردند و تسلیم و مطیع گشتند؛ گاهی نیز، بدون اینکه دیده شوند، مردم را به آواز بلند به سوی پیغمبر دعوت می کردند.

در باب بیانات شیطان و جنّیان درباره مناقب امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام و شرح استیلای حضرت بر آنها و جهاد آن بزرگوار با جنّیان هم روایاتی نقل گردیده که دلیل بر این مدّعاست.

این جانب در مستدرک سفینه(۲) موارد اطاعت و فرمان برداری جنّیان از پیغمبر و امامان را مشروحاً بیان کرده ام.

۱- ۳. رک: ج ۲۷/۱۳، ج ۱۸/۷۶- ۱۰۴، ج ۳۹/۱۶۲.

۲- رک: ج ۲/۱۱۵.

ص: ۲۲۳

بخش دوم: پاسخ به شبهات

فصل اوّل: بررسی آیاتی که برای نفی ولایت تکوینی به آنها استدلال کرده اند

ص: ۲۲۴

ص: ۲۲۵

در فصل اوّل از این بخش، آیات متشابهی را که بعضی به رأی خود معنا کرده اند و ولایت تکوینیِ پیغمبر و عترت پاکیزه او را به وسیله آن نفی نموده اند، بررسی می کنیم.(۱)

چنان که در مقدّمه یادآور شدیم: به طور کلّی، کشف مراد پروردگار از آیات کریمه قرآن در غیر نصوص (یعنی مفاد واضح و قطعی آن) باید با تفسیر و بیان عترت پاکیزه پیغمبر صورت پذیرد و بدون آن، بنا بر اتّفاق نظر علمای شیعه احتجاج به آنها جایز نیست.

بنابراین، در آیاتی که حمل معانی متعدّد بر آن امکانی دارد،

۱- شبهاتی که در بخش دوم و سوم این اثر می آید از کتاب «درسی از ولایت» نقل شده است.

ص: ۲۲۶

نمی توان معنایی را بدون تفسیر و بیان عترت انتخاب کرد و بر آن، اساسی را بنا نهاد. از این قبیح تر آنکه عترت پاکیزه یکی از آن معانی را تأیید بفرماید؛ ولی باز کسی، به خیال خود، معنای دیگری را بگیرد و عقیده ای را بر آن بنیان گذاری کند!

از این قبیل است احتجاج به آیه شریفه:

لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْءٌ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ أَوْ یُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظالِمُونَ(۱).

که شبهه کننده ای آن را به رأی خود ترجمه کرده و با افزودن عبارتی بر آن، چنین گفته است:

«هیچ امری از امور برای تو و بر عهده تو نیست؛ چه خداوند توبه ایشان را بپذیرد، چه عذابشان کند».

نیز، همان شخص می گوید:

کلمه «شیء» در این آیه نکره است و در سیاق نفی واقع شده و مفید عموم است؛ یعنی هیچ کاری از امور تکوینی بر عهده رسول خدا نیست. اگر کسی بگوید: در تفسیر این آیه، امام فرمود: بلی والله امور حلال و حرام که شیء و شیء است(۲) به دست اوست، در جواب می گوییم: بلی، حدیث صحیح است. حلال و حرام از امور تشریعی است و این کار به عهده پیغمبر است و از عموم استثنا شده است. مدّعای ما همین است که رسول خدا در امور

۱- آل عمران (۳)، ۱۲۸

۲- مقصود از این عبارت آن است که حضرتش اختیار امور فراوانی را دارا بوده که به یک چیز و دو چیز محدود نمی شود.

ص: ۲۲۷

تشریعی ولایت دارد؛ امّا امور تکوینی از او سلب شده، به عموم «شیء».

به عقیده ما، در پاسخ به این شخص و این نحو تفسیر آیه قرآن، باید گفت: در این ترجمه، اشتباهاتی واقع شده است:

اوّل آنکه، در این آیه، کلمه «لَکَ» (= برای تو) موجود است، نه کلمه «عَلَیْکَ» (= بر عهده تو). پس عبارت «بر عهده تو» که در ترجمه آیه آمده، بیجاست و معنای «بر عهده تو چیزی نیست» هم باطل است؛ برای آنکه مستلزم نفیِ تمام تکالیف از پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه می شود.

اشتباه دوم آنکه، لفظ «شَیْءٌ» هر چند نکره و در سیاق نفی است، لکن به دو کلمه «مِنَ الْأمر» مقیّد است؛ یعنی: «شَیْءٌ مِنَ الْأمر» برای تو نیست. الف و لام کلمه «الأمر» الف و لام عهد است (چنان که شیخ طبرسی نیز فرموده است)، پس به موضوع معهود معیّنی اشاره دارد؛

یعنی: از آن امر مخصوص، هیچ چیز برای تو نیست.

به عبارت دیگر و مطابق ظاهر کلام شریف قرآن: برای تو، از آن امر مخصوص و معهود، هیچ چیز نیست؛ یعنی اختیار آن امر مخصوص با خداست و با تو نیست.

امّا مراد از امر مخصوص و معهود، به حسب روایت، ولایت مولی امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام است. چنان که حضرت باقر عَلَیْهِ السَّلام فرموده اند؛

یعنی اختیارِ جعل ولایت و خلافت با خداست و با تو نیست.

ص: ۲۲۸

خداوند خلیفه تو را معیّن و اتمام حجّت می فرماید. او دستگاه اختیار را بر هم نمی زند و نظام این دنیا را چنین قرار داده است.

بلی، اگر آیه چنین بود: «لَیْسَ لَکَ وَ لا عَلَیْکَ شَیْءٌ مِنَ الْأُمورِ». ترجمه ایشان صحیح بود؛ ولی چه کنیم که هنوز چنین آیه ای نازل نشده است!

امّا روایتی که مورد اشاره قرار گرفته چنین است:

ثقه جلیل القدر جناب عیّاشی، که وثاقت و جلالت او مورد اتّفاق تمام علماست، در تفسیر خود از جابر جُعفی نقل کرده(۱) که گفت:

خدمت حضرت باقر عَلَیْهِ السَّلام، این آیه را تلاوت کردم. حضرت فرمود:

«بلی، والله که او امر اشیائی را دارا بوده و آن گونه که خیال کردی نیست. من مراد از امر را (که در آیه از اختیار پیغمبر خارج گردیده) برای تو می گویم:

چون پیغمبر اسلام به ابلاغ ولایت علیّ بن ابی طالب مأمور

۱- جابر بسیار جلیل القدر وعظیم الشأن، از شاگردان برازنده و ارجمند امام باقرو امام صادق عَلَیْهِما السَّلام و مواضع اسرار حضرت است؛ چنان که این جانب در مستدرکات علم رجال الحدیث، در ترجمه جابر، مشروحاً بیان کرده ام. علّامه مامقانی، در رجال، محدّث قمی و جمعی از متأخّران نیز، در کتابهای خود، وثاقت و جلالت و کمال او را اثبات فرموده اند و نوشته اند که وی ۱۸ سال در خدمت امام باقر عَلَیْهِ السَّلام بوده و استفاده می کرده است.

ص: ۲۲۹

شد، می دانست که بسیاری از افراد امّت با آن حضرت دشمن اند و به فضایلی که خداوند به او مرحمت و عنایت فرموده حسد می ورزند. از این جهت، قلب مقدّس پیغمبر ناراحت شد. این آیه نازل شد که این امر (نصب خلیفه) در اختیار تو نیست، آن را تبلیغ کن و به تأخیر نینداز.

این است مراد پروردگار از امری که آن را از اختیار پیغمبر خارج فرموده [نه امور دیگر و نه آنچه تو پنداشته ای]. چگونه پیغمبر امری را دارا نباشد، حال آنکه خداوند [امر دین خود را] به او تفویض فرموده و قرار گذاشته که هرچه او حلال کند حلال و آنچه حرام فرماید حرام است؟! این کلام پروردگار است:

ما آتیکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهیکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا(۱) .

مفسّران نیز کلمه «الأمر» را تعمیم نداده و الف و لام آن را نشانه عهد و اشاره به مطالب مذکور در سیاق آیات کریمه پیش دانسته اند.

از آن جمله، شیخ طبرسی در تفسیر خود، از سیاق این آیه شریفه با آیات پیش از آن، چنین استفاده فرموده و الف و لام کلمه «الأمر» را نشان از عهد و اشاره به ماسبق گرفته و فرموده است:

ظفر و غلبه مؤمنان بر کفّار، که در آیات قبل ذکر شده، نبوده

۱- حشر (۵۹)، ۷: هر چه پیامبر برایتان آورد بگیرید و از هر چه نهی تان کرد دست بردارید. در ضمن، این روایت شریف در بحار و تفسیر برهان موجود است و من آن را به اختصار نقل کردم.

ص: ۲۳۰

مگر از جانب پروردگار. این یاری مؤمنان برای آن بوده است که خداوند خواسته جمعی از کفّار را نابود فرماید، گروهی را اسیر و دسته ای را نیز خوار کند که با حالت ذلّت و نومیدی از میدان مبارزه به جایگاه خود برگردند.

پس اختیار این یاری، یا به هلاک رساندن و ذلیل کردن، یا آنان را به لطفِ خویش هدایت کردن و پذیرفتن، یا عذاب کردن، همه با خداست.

آن گاه، طبرسی فرموده:

این آیه دلالت دارد که امور مربوط به یاری و ظفر و قبول توبه ایشان، یا عذاب کردن، فقط در اختیار پروردگار است.

کلمه «امر» در قرآن مجید و روایات به شش معنا آمده؛

چنان که هم این جانب در مستدرک سفینه، لغت «امر»، شرح داده ام و هم صاحب کتاب شریف مفتاح الکتب الأربعه در لغت «امر» بیان فرموده است.

از جمله، در بسیاری از آیات کریمه و روایات شریفه، لفظ «امر» به معنای ولایت و امامت آمده است.

نمی دانم این جناب نویسنده چه جوابی در مقابل خداوند دارد، اگر در روز قیامت به او بفرماید: مراد من از کلمه «امر» در آیه لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ نصب مقام ولایت و امامت و خلافت بوده؟ چرا در این آیه متشابه (دارای معانی متعدّد) به رأی خود سخن گفتی و به تفسیر عترت پیغمبر خود مراجعه نکردی؟!

اگر هم مراجعه کردی و دیدی که حجّت بالغه حقّ، امام

ص: ۲۳۱

باقر عَلَیْهِ السَّلام، مراد از امر را ولایت دانسته، چرا به تعمیم قایل شدی؟!

پس قول به «تعمیم» خلاف ظاهر قرآن، خلافت روایت و خلاف گفتار مفسّران است.

عجیب آن است که این شخص در ذیل استدلال به آیه شریفه ﴿لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ﴾ به روایت جابر جُعفی استدلال کرده و گفته: روایت صحیح است؛ ولی اسم جابر را نبرده و عمداً غفلت نموده و بعد به ما اشکال کرده است که چرا به روایت جابر استدلال کرده ایم و با کمال بی پروایی، به نجاست جابر حکم کرده است!

حال آنکه اگر به کتاب رجال علّامه مامقانی و کتاب سفینهالبحار محدّث قمّی و غیره را مراجعه می کرد، عظمت و وثاقت و جلالت او را درک می کرد.

باری، هر که عربی نمی داند، می تواند به کتاب منتهی الآمال محدّث قمّی، فصل معجزات امام محمّد باقر عَلَیْهِ السَّلام، مراجعه کند تا عظمت و جلال جابر جعفی برای او ظاهر گردد.

دیگر آنکه شاید لام در آیه شریفه ﴿لَیْسَ لَکَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْ ءٌ﴾ نشانه ملکیت باشد و مقصود آن باشد که تو، به ذات خود، مالک هیچ چیز نیستی مگر آنچه خداوند به تو تملیک فرماید، نظیر آیه کریمه ﴿قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسی نَفْعاً وَلا ضَرّاً إِلّا ما شاءَ اللهُ﴾ ؛(۱)

۱- اعراف (۷)، ۱۸۸: بگو من مالک هیچ سود و زیانی برای خویشتن نیستم، مگر آنچه خدا بخواهد.

ص: ۲۳۲

و کلام حضرت عسکری عَلَیْهِ السَّلام که در روایتی (چنان که در بحث معانی غلوّ خواهد آمد) فرمود:

«مالک چیزی نیستند مگر آنچه خداوند به آنان تملیک فرماید. مالک موت و حیات و نشور و قبض و بسط و حرکت و سکونی نیستند مگر آنچه خداوند به آنان تملیک فرماید... و هرچه خداوند به آنان تملیک فرماید، خود مالک تر است».

بالجمله، این آیه شریفه از آیات متشابه است و برای اثبات مدّعای ایشان، به آن نمی توان استدلال کرد.

همچنین قایلین به جبر، با استدلال به این آیه، اثبات جبر کرده اند؛ چنان که صاحب نهج البلاغه، سیّد رضی، در حقائق التّأویل نقل فرموده و خود نیز سخن ایشان را به بهترین وجهی جواب داده است. اگر غرضی در کار نیست، به آنجا مراجعه کنند تا اختلاف نظر در این آیه شریفه و متشابه بودن آن روشن شود؛ شاید این لجاجت پایان یابد و از ترویج اباطیل مخالفان اهل بیت دست بردارند.

چگونه می شود پیغمبر خاتم و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام اختیار ولایت و حقّ فرمان فرمایی در امور تکوینی را نداشته باشند، حال آنکه حضرت سلیمان دارای این اختیار بود؟!

خداوند باد و حیوانات را مسخّر و مطیع او قرار داد و وصیّ سلیمان (آصف) را توانایی بخشید که تخت بلقیس را، در مدّتی کمتر از یک چشم بر هم زدن، نزد سلیمان حاضر کند. آیا پیغمبر ما و خلیفه اش علیّ بن ابی طالب عَلَیْهِما السَّلام از او افضل و اشرف نیستند؛ و

ص: ۲۳۳

آیا آنان وارث تمام پیغمبران و مرسلین نیستند؟!

* * *

از جمله آیاتی که به رأی خود ترجمه کرده اند آیه شریفه «وَ ما مُحَمَّدٌ إلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُل(۱)» است.

گفته اند:

محمّد هیچ عنوانی جز رسالت ندارد؛ مانند رسولان گذشته. محمّد مأمور شرع است و فقط دارای همین عنوان است، نه عنوان دیگر. او مانند موسی بن عمران است و چنان که حضرت موسی ولایت تکوینی نداشت همه جا حاضر و ناظر نبود، این پیغمبر نیز چنین است.

در جواب، می گوییم: مدّعی به تفاسیر و ذیل آیه توجّه نکرده که این آیه شریفه در جنگ اُحد نازل شده است.

هنگامی که شیطان ندا کرد: محمّد کشته شده، جمعی از مسلمانان گفتند: اگر محمّد نبیّ و رسول بود، نمی مرد و کشته نمی شد. بعضی از مؤمنان گفتند: شما از دین خود دفاع کنید و قتال را ادامه دهید تا به او ملحق شوید. بعضی هم گفتند: حال که محمّد کشته شده، به دین سابق خود برمی گردیم و کسی را نزد ابوسفیان بفرستیم که برای ما از او امان بگیرد.

آن موقع، از این قبیل کلمات بر زبان مسلمانان جاری شد؛

۱- آل عمران (۳)، ۱۴۴

ص: ۲۳۴

ولی بعد، چون چشم آنان به پیغمبر افتاد، عذرخواهی کردند. این آیه نازل شد که محمّد مانند رسولانِ پیش از دنیا می رود. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما می خواهید به زمان جاهلیّت خود برگردید؟! او، چه کشته شود و چه بمیرد، شما باید از دین خود دفاع کنید.

خلاصه، خدای متعال می فرماید که محمّد نیز مانند رسولان گذشته یا می میرد، یا کشته می شود. آیه در این مقام نیست که بگوید محمّد هیچ عنوانی جز رسالت ندارد؛ بنابراین، با آیاتی که عناوین دیگری برای آن حضرت ثابت می کند منافات ندارد؛

مانند آیه ﴿وَ لکِنْ رَسُولَ اللهِ وَ خاتَمَ النَّبِیِّین(۱)﴾ که هم عنوان رسالت و همه عنوان خاتم النّبیّین دارد؛

آیه ﴿أسْرى بِعَبْدِهِ(۲)﴾ که عنوان عبدالله در آن آمده و لذا، مسلمانان در تشهّد نماز می گویند: «وَ أشْهَدُ أنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُه»؛

آیه ﴿یا أیُّهَا النَّبِیُّ إنّا أرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً وَ داعِیاً إلَى اللهِ بِإذْنِهِ وَ سِراجاً مُنِیراً(۳)﴾ و آیه ﴿شَهیداً(۴)﴾ که در این آیات، عنوان شاهد و شهید و مبشّر و نذیر و سراج منیر به ایشان داده شده است؛

۱- احزاب (۳۳)، ۴۰

۲- اِسراء (۱۷)، ۱

۳- احزاب (۳۳)، ۴۶

۴- نساء (۴)، ۴۱

ص: ۲۳۵

آیه ﴿رَحْمَهً لِلْعالَمین(۱)﴾ و آیه ﴿لِیَکُونَ لِلْعالَمینَ نَذیراً(۲)﴾ که حاکی است آن حضرت عنوان نذیر و رحمت برای عالمیان و جهانیان نیز دارد.

در آیات کریمه دیگر، ایشان عنوان ذکر و برهان و نعمت و نور و مشکاه یافته و غیر این عناوین هم زیاد است که صاحب کتاب مناقب تعداد آنها را به ۴۰۰ عنوان رسانده است.

مثلاً، عنوان «شفیعُ المُذْنِبین» که حاکی است ایشان (طبق آیات و روایات متواتر) دارای مقام شفاعت است.

عنوان «مَثَل اَعلی» در آیه کریمه ﴿وَ لِلّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلی(۳)﴾ و آیه ﴿وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلی(۴)﴾ نیز یکی دیگر از آن عناوین است که اندکی درباره آن توضیح می دهیم.

در مستدرک سفینه، لغت «مثل»، متجاوز از ۱۵ روایت معتبر و صحیح از پیغمبر و امیرالمؤمنین و امام سجّاد و امام صادق عَلَیْهِمُ السَّلام نقل شده که ایشان فرمودند: «ماییم مَثَل اعلای اِلاهی».

سزاوار است در اینجا نیز چند روایت در این زمینه نقل شود:

در تفسیر صافی و نورالثقلین (در سوره روم)، برای اثبات اینکه پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام مَثل اعلای الهی اند، ۳ روایت نقل فرموده اند.

۱- انبیاء (۲۱)، ۱۰۷

۲- فرقان (۲۵)، ۱

۳- نحل (۱۶)، ۶۰

۴- روم (۳۰)، ۲۷

ص: ۲۳۶

در خطبه شریف و مفصّلی که در کتاب خصال صدوق (در باب رهنمودهای ده گانه) و در تفسیر فرات از پیغمبر اکرم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نقل کرده اند، آن حضرت فرمود:

«نَحْنُ كَلِمَهُ التَّقْوى وَ سَبيلُ الهُدى وَالْمَثَلُ الْأعْلى وَالحُجَّهُ العُظْمى».

ماییم کلمه تقوا، راه هدایت، مثل اعلی و حجّت عظمی.

در بحار، این روایت از طریق دیگر نیز نقل گردیده است. این تعبیر در فقره دوم زیارت جامعه نیز آمده است.

شیخ صدوق در عیون (باب ۳۰) به سند صحیح، از یاسر خادم از حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام از پدران بزرگوارش، نقل کرده است که حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فرمود:

«یاعلی، تویی حجّه الله، باب الله، طریق اِلی الله، نبأ عظیم و صراط مستقیم. تویی مَثَل اعلی».

این روایت را در بحار و غیره نیز نقل کرده اند.

صدوق در امالی (مجلس ۱۰)، به سند خود از اَصبغ بن نباته نقل کرده است که امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«منم خلیفه رسول الله وزیر و وارث او... منم حجّت عظمی و آیت کبری و مَثَل اعلی».

در خطبه امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام در مناقب خود، آمده است که حضرتش فرمود:

«أنَا أسْماءُ اللهِ الْحُسْنى وَ أمْثالُهُ العُلْيا و آياتُهُ

ص: ۲۳۷

الْکُبْری»(۱) .

از کتاب نجوم سیّد ابن طاووس نقل کرده اند که منجّمی خدمت امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام رسید. حضرت به او فرمود: «می خواهی تو را به کسی راهنمایی کنم که از وقتی به مجلس ما وارد شدی بر ۴۰۰۰ عالَم مرور کرده»؟ عرض کرد: کیست؟ حضرت فرمود: «اسم او را به تو نمی گویم؛ ولی به آنچه خوردی و ذخیره کردی تو را خبر می دهم».

چون او را خبر داد، عرض کرد: شهادت می دهم تویی حجّت عظمی و مَثل اعلی و کلمه التّقوی. حضرت فرمود:

«تو راست می گویی و قلب تو مورد امتحان الاهی واقع شده؛ پس به این عقیده ثابت باش»(۲) .

در چند زیارت وارده از معصومین به ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام خطاب می شود: «شمایید مَثل اعلی و آیت کبرایِ الاهی».

سایر روایات این موضوع را در مستدرک سفینه ذکر کرده ام؛ و می توان گفت شمار آنها به حدّ تواتر می رسد.

مراد از «مَثَل اعلی» نور مقدّس ۱۴ معصوم عَلَیْهِمُ السَّلام است که گاهی از آن به نور ولایت، گاهی به نور علم و گاهی به نور عرش تعبیر کرده اند.

پیغمبر و امام به برکتِ این نور علم و نور عرش- که اسم علم و قدرت و رحمت واسعه است و ایشان حامل آن اند- تمام

۱- بحار: ج ۵۳/۴۶-۴۹

۲- همان: ج ۴۶/۴۲؛ و به سند دیگر، در مدینه المَعاجز.

ص: ۲۳۸

گذشته و آینده را، افزون بر آنچه در عالم خلقت موجود است، می دانند؛ و به وسیله این قدرت که خداوند به آنان عنایت فرموده، همه خواسته هایشان عملی می شود.

نه شریک خدایند، نه وزیر و مانند و دبیر او؛ بلکه بندگانی مخلوق و مربوب و محدودند که اگر خداوند به آنان چیزی ندهد، از خود هیچ ندارند.

خداوند آنان را مَثَل اعلای خود قرار داده که علم آنان نمونه علم پروردگار و قدرت آنان نمونه قدرت ایزد متعال باشد. از این علم و قدرت به «عرش» تعبیر می شود که پیغمبر و امام حامل آن اند. پس چون علم و قدرت ایشان از علم و قدرت پروردگار است، به هر کاری دانا و توانایند.

پیغمبر و امام عَلَیْهما السَّلام چون خلقت جسمانی دارند، در مکانی محدود و معیّن هستند؛ ولی به نور مقدّس علم و قدرت که حامل آن اند، همه را می بینند و مشاهده می کنند و حجابی در برابر چشم بینای ایشان نیست .(۱)

امّا در مورد تشبیه رسالت حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه به رسالت حضرت موسی بن عمران عَلَیْهِ السَّلام باید گفت که این تشبیه از جهت اصل رسالت صحیح است، نه در خصوص درجات و حدود رسالت؛ زیرا واضح است که حضرت موسی در درجه حضرت

۱- این جانب تفصیل تمام این مطالب را در مستدرک سفینه، ذیل لغات «نور، علم، عرش»، بیان کرده و مقداری از آن را نیز در تاریخ فلسفه و تصوّف (ص ۱۴۳-۱۵۰) آورده ام.

ص: ۲۳۹

رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نبودند و علوم و کمالات حضرت موسی نسبت به علوم و کمالات حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مانند قطره ای است نسبت به دریا؛ چنان که قبلاً گذشت.

* * *

از جمله آیاتی که شخص مزبور، برای نفی ولایت تکوینی، به آنها استدلال کرده این آیه است:

﴿قُلْ إِنِّی لا أَمْلِکُ لَکُمْ ضَرّاً وَلا رَشَداً*... وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً* إِلّا بَلاغاً مِنَ اللهِ وَ رِسالاتِهِ(۱)﴾

وی آیه را چنین معنا کرده:

«بگو: من مالک ضرر و نفعی برای شما نیستم و من جز خدا پناهی نخواهم یافت؛ جز اینکه من مبلّغ پیغامهای خدایم»؛ یعنی من عهده دار تبلیغم، نه تکوین».

امّا به عقیده حقیر، باید این آیه را با آیات دیگر که در سوره اعراف و یونس است، نیز با برخی از روایات شریف، جمع کرد و معنا نمود.

در آن صورت، روشن می شود: مراد آن است که من، به ذات خود و از نزد خود، مالک ضرر و رشد شما نیستم، مگر آنچه خدا بخواهد؛ زیرا پیغمبر و دیگران به تملیک پروردگار و به اندازه ای که خداوند خواسته، دارای قوّت و قدرتی شده اند که به سبب آن،

۱- جنّ (۷۲)، ۲۱-۲۳

ص: ۲۴۰

مالك نفع و ضرر برای خود و دیگران اند.

برای همین جهت است که در آیات و روایات از ضـرر رساندن به دیگران، نیز از آنکه کسـی به بدن خود ضـرر رساند، نهی شده و حکمی را که موجب ضرر باشد برداشته اند.

مثلاً، اگر استعمال آب برای بدن ضرر داشته باشد، شخص باید تیمّم کند؛ و روزه نیز، اگر برای بدن ضرر داشته باشد، حرام است.

پس می توان گفت که مردمان مالك ضـرر رسانـدن به خود هسـتند و از این جهت است که آنان را از این کار نهی کرده انـد. اگر ضرر رساندن ممکن نباشد، نهی معنا ندارد.

در آیات و روایات بسیار دیگری مدح نفع رساندن به بندگان خدا بیان شده، چنان که فرموده اند:

«خَيْرُ النّاسِ أَنْفَعُ النّاسِ بِالنّاسِ»

هرکس نفعش برای مردم بیشتر باشد، از دیگران بهتر است.

پس مردم و پیغمبران، به تملیـك پروردگـار و احسـان ایزد متعـال، مالـك نفع و ضـرر خود و دیگران هسـتند؛ ولی به آن انـدازه که خداوند متعال بخواهد. از این جهت، نفع رساندن گاهی واجب می شود و گاهی نیز مستحب؛ ولی ضـرر رساندن به خود و دیگران را حرام اِعلام کرده اند.

نکته دیگر آنکه نویسنده موردنظر، از بین آیه، عبارت ﴿قُلْ إِنِّی لَنْ یُجِیرَنِی مِنَ اللهِ أَحَدٌ﴾ را اسقاط کرده. واضح است که

ص: ۲۴۱

احدی هرگز کسی را پناه نمی دهد تا نگذارد از جانب خدا سختی و گرفتاری و عذاب به او برسد؛ که اگر خدا بخواهد کسی را مبتلا فرماید، کسی نمی تواند مانع او شود.

پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نیز هرگز پناهی غیر خدا ندارد؛ هرچه دارد از جانب خدا دارد و هر نعمت و لطفی هم که از جانب ایشان و با توسّل به حضرتش به کسی برسد، همه از ناحیه لطف پروردگار است.

در تفاسیر از کتاب کافی نقل کرده اند که حضرت کاظم عَلَیْهِ السَّلام در تفسیر این آیه فرمودند:

«چون حضرت رسول- صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ- مردم را به ولایت امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب- علیه السّلام- دعوت فرمود، قریش جمع شدند و عرض کردند: ای محمّد، ما را از قبول ولایت معاف دار. پیغمبر فرمود: امر نصب ولایت به اختیار خداست و در اختیار من نیست. آنان در باطن قبول نکردند که از جانب خدا باشد و [از نزد حضرت] بیرون رفتند؛ پس این آیه شریفه نازل شد».

در تفسیر قمی، در توضیح این آیه شریفه فرموده اند:

بگو: من برای شما هیچ ضرر و منفعتی را مالک نیستم، اگر شما از امر ولایت علیّ بن ابی طالب عَلَیْهِ السَّلام اعراض کنید. نیز بگو: احدی مرا از [عذابِ] خدا پناه نمی دهد، اگر ولایت آن حضرت را کتمان کنم؛ و غیر پروردگار، پناهی برای خود نمی یابم. من جز آنچه خداوند درباره ولایت علیّ بن ابی طالب امر فرموده،

ص: ۲۴۲

نمی گویم و ابلاغ نمی کنم. کسی که درباره ولایت با فرمان خدا و رسول مخالفت نماید، سزای او جهنّم خواهد بود.

از آنچه گذشت، مراد پروردگار در دو آیه دیگر که نظیر این آیه است- و صاحب شبهه به آنها استدلال کرده و یک عبارت از آنها را از قلم انداخته- معلوم می شود. آن دو آیه این است:

قُلْ لا أمْلِکُ لَکُمْ نَفْعاً وَلا ضَرَّاً إلّا ما شاءَالله(۱) و قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی ضَرَّاً وَلا نَفْعاً إلّا ماشاءَالله(۲) .

در هر دو مورد، جناب نویسنده عبارت «إلّا ماشاءَ الله» را، چون به ضرر او بوده، ذکر نکرده است!

این دو آیه کلام ما را تأیید می کند که گفتیم پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ و دیگران به ذات خود مالك نفع و ضرر خود و سایرین نیستند، مگر آنچه خداوند بخواهد؛ یعنی، آنچه از قوّت و قدرت که خداوند بخواهد به ایشان تملیک فرماید. پس به اندازه ای که خداوند به آنان تملیک فرموده، مالك نفع و ضرر خود و دیگران اند.

* * *

یکی دیگر از آیاتی که برای نفی ولایت تکوینی به آنها استدلال کرده اند این آیه است:

قُلْ ما کُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ وَ ما أدْرِی ما یُفْعَلُ بِی

۱- اَعراف (۷)، ۱۸۸

۲- یونس (۱۰)،۴۹

ص: ۲۴۳

وَلا بِکُمْ(۱) .

در ترجمه آیه کریمه، صاحب شبهه این گونه گفته و با رشته خیال خود چنین بافته است:

«بگو: من پیغمبر تازه درآمدی نیستم و مانند سایر رسولانم و نمی دانم با من و با شما چه خواهد شد».

سپس گفته:

«این آیه واضح می گوید که خاتم الانبیا مانند سایر رسولان از امور تکوینی خود و دیگران بی اطّلاع است.»

باید گفت که در این آیه نیز عبارت شریفه إنْ أتَّبِعُ إلّا ما یُوحی إلَیَّ را که بعد از کلمه «بِکُمْ» آمده- با غرض ورزی، ذکر نکرده اند.

این آیه بایستی همراه با ذیل آن و آیات دیگر، ماننـد آیات سوره قدر (که حاکی است تمام مقدَّرات سال را در شب قدر به خدمت پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ عرضه می دارنـد) و بـا ملاحظه روایات متواتر معنا گردد. در این صورت، می توان گفت مراد این است که بگو: من به ذات خود و از پیش خود، بدون تعلیم پروردگار، چیزی نمی دانم.

در ذیل آیه نیز همین معنا مورد نظر است که فرموده:

«من متابعت نمی کنم مگر آنچه را به من وحی می شود»؛ یعنی من، به ذات خود، چیزی نمی دانم و همه از وحی پروردگار و

۱- احقاف (۴۶)، ۹

ص: ۲۴۴

تعلیم ایزد متعال است.

پس آن حضرت به وحی و تعلیم پروردگار است که همه گذشته و آینده را می داند و می بیند؛ زیرا وحی به احکام شرعی و معالم دینی منحصر نیست؛ بلکه به پیغمبر خاتم صَلَّی الله عَلَیْهِ وَ آلِه دایره المعارفی به نام قرآن وحی شده که همه علوم در آن جمع است (چنان که قبلاً گذشت).

همچنین، به تصریح قرآن، «رُوحٌ مِنَ الْأَمْرِ» به پیامبر صَلَّی الله عَلَیْهِ وَ آلِه وحی شده که مقداری از آثار و فواید آن در گفتارهای پیشین ذکر گردید و درباره آن باز سخن خواهیم گفت.

ایشان پسندیده تر از سایر رسولان برای علم غیب است. خداوند می فرماید:

عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً* إِلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ(۱) .

خداوند عالِمِ غیب است و احدی را بر غیب خود آگاه نفرماید مگر آن رسولی که پسندیده باشد؛

پس حضرت رسول پسندیده خداست برای علم غیب.

البتّه، احتمال دارد که مراد از این آیه علیّ مرتضی، که نفس او از رسول است، باشد؛ چنان که در بسیاری از روایات نقل شده است که جبرئیل به حضرت رسول عرض کرد: «علیّ مرتضی از توست» و پیغمبر صَلَّی الله عَلَیْهِ وَ آلِه هم فرمود: «علی از من است». آیه ی «أَنْفُسَنا»(۲)

۱- . جنّ (۷۲)، ۲۶ و ۲۷

۲- آل عمران (۳)، ۶۱

ص: ۲۴۵

در قضیّه مباهله نیز دلیل آن است.

از این جهت، هزاران خبر غیبی از پیغمبر و اوصیای آن سرور عَلَیْهِمُ السَّلام راجع به قضایای بعد از دوران حیاتشان صادر شده است که شیعه و سنّی بسیاری از آنها را نقل و تا امروز، وقوعشان را مشاهده کرده اند.

در روایات شیعه، موارد بسیاری از اِخبار پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه درباره آنچه بر اهل بیت و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام روا خواهند داشت، یافت می شود و بسیاری از قضایای افراد امّت را در قالب آنها و دیگر اخبار شرح داده اند.

این جانب تفصیل جهات علم پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام را در کتاب مقام قرآن و عترت آورده ام که در حدود ۱۰۰ صفحه آن به علم غیب ائمّه عَلَیْهِمُ السَّلام مربوط است.

علامه بزرگ شیعه، سیّدهاشم بحرانی، در کتاب شریف مدینه المَعاجز بیش از ۲۰۰۰ نمونه معجزات دوازده امام را نقل کرده و در حدود ۶۵۰ خبر نیز از موارد اِخبار غیبی ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام را متذکّر گردیده است؛ جَزاهُ اللهُ عَنْ أجْدادِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهرینَ خَیرَ الجَزاء!

پس چگونه می شود شخص عاقل به این عبارت از آیه قرآن: «ما أدْرِی ما یُفْعَلُ بِی وَلا بِکُمْ» ایمان بیاورد؛ ولی، بی توجّه به آیات دیگر و روایات متواتری که در دست است، بگوید که پیغمبر از سرنوشت و آینده خود و دیگران بی اطّلاع است؟!

این استدلال مانند استدلال جمعی از مدّعیان اسلام است که

ص: ۲۴۶

می گوینـد خداونـد- جلّ جلاله- جسم است، اعضا و جوارح دارد و در آخرت دیده می شود و ادّعا می کنند که از انبیا و رسولان- معاذالله- معصیت صادر می گردد!

* * *

گروهی از آیاتی که برای نفی ولایت تکوینی به آنها استدلال کرده اند این آیات است:

إِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسابُ(۱) ، وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ(۲) ، فَما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلاغُ(۳) . و... .

گفته اند:

«ای پیغمبر، تو فقط مبلّغ دینی و کار دیگری بر عهـده تو نیست. تو نگهبان مردم نیستی؛ چه برسد به اینکه نگهبان و سرپرست جهان باشی! رسولی که حفیظ مردم نیست، چگونه حافظ زمین و آسمان است؟!»

این آیات حاکی است که کاری جز بلاغ بر عهده رسول نیست؛ ولی نمی گوید که بلاغِ چه چیز.

شاید فقط مراد بلاغ و ابلاغ دین باشد.

۱- رعد (۱۳)، ۴۰: فقط ابلاغ بر عهده توست و حساب بر ماست.

۲- مائده (۵)، ۹۹: کاری به جز ابلاغ بر عهده رسول نیست.

۳- شوری (۴۲)، ۴۸: تو را نگهبان ایشان نفرستاده ایم و کاری جز ابلاغ بر عهده تو نیست.

ص: ۲۴۷

شایـد هم مراد عـامّ باشـد؛ یعنی ابلاـغ دین و ابلاـغ هر آنچه از جـانب خـدا به او افاضه می شود و او نقش واسـطه فیض بین خالق و مخلوق را در رساندن آن به دیگران ایفا می کند.

در یـک کلاـم، یعنی: تو مـأمور وصول و ایصـال فیوضـات به غیر هستی، نه مسـئول مصـارف آن؛ حسـاب نعمـات و اعمال، در روز قیامت، بر ماست.

پس می توان گفت مراد آن است که در خصوص احکـام الاهی فقط ابلاغ بر عهـده توست، نه الزام و اجبار مردم در عمل کردن به وظایف دینی. تو فقط ابلاغ فرما؛ حساب آنان بر عهـده تو نیست و باکی هم بر تو نیست که ایمان نیاورنـد و کافر شونـد. لذا، خدای متعال در قرآن کریم فرموده است:

وَ ما عَلَیْکَ أَلّا یَزَّکّی(۱) ، وَ ما عَلَیْکَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَیْءٍ(۲).

امّـا موضوع حفیظ و حافظ بودن؛ واضـح است اینکه پروردگار حفیظ و حافظ تمام موجودات است با اینکه ملائکه به امر پروردگار حفیظ و حافظ افراد انسان باشـند منافات ندارد. آیات قرآن، مثل آیه وَ یُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظَةً(۳) و آیه وَ إِنَّ عَلَیْکُمْ لَحافِظِینَ(۴) در این

۱- عبس (۸۰)، ۷: به زیانِ تو نیست که اشخاص بی نیاز به پاک کردن جان و مالشان تن ندهند (ترجمه آزاد).

۲- انعام (۶)، ۵۲: چیزی از حساب آنها بر عهده تو نیست.

۳- انعام (۶)، ۶۱: [خداوند] حافظانی بر شما می فرستد.

۴- انفطار (۸۲) ۱۰، بر شما حافظانی گمارده اند.

ص: ۲۴۸

باره صراحت دارد. حافظ و حفیظ بودن پروردگار به ذات مقدّس خود نسبت به تمام اشیاست و خداوند «خَیرُ الحافِظین»(۱) است.

از همین نکته، می توان دریافت که در میان مردم نیز بایـد حافظانی باشـند که خداوند خودرا بهترینِ حفظ کنندگان دانسته است؛ و آشکار است که حافظ و حفیظ بودن مخلوق به اندازه ای که خداوند به او قدرت و توانایی داده محدود است.

عبارت ﴿فَما أرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً﴾ مانند آیه شریفه ﴿وَ ما أنَا عَلَیْکُمْ بَحَفیظٍ(۲)﴾ و آیه ﴿وَ ما أنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکیلٍ(۳)﴾ است و مراد از همه این آیات نیز آنکه: تو وکیل و حافظ و نگهـدار و قیّوم آنان نیستی. اگر تو و دیگران چیزی را حفظ کنیـد، به قوّت و قـدرتی است که خدا به شما عنایت فرموده است؛ پس باز هم قیّوم و نگهدار همگان با قوایشان خود خداست.

به همین ترتیب، آیات مالکیّت پروردگار متعال با آیات و ادلّه مالکیّت محدود مخلوقات، که فقیر بالذّات اند، منافاتی ندارد.

نیز، آیه شـریفه ﴿وَ کَفی بِاللهِ شَـهیداً(۴)﴾ بـا آیـات کریمه ای که می فرمایـد خداونـد متعـال، در میـان خلق خود، شـهید و شـهدا و اَشهادی قرار داده است منافاتی ندارد.

۱- اشاره است به سوره یوسف (۱۲)، ۶۴: ﴿فَاللهُ خَیرٌ حافِظاً وَ هُوَ أرحَمُ الرّاحِمین﴾.

۲- هود (۱۱)، ۸۶

۳- . انعام (۶)، ۱۰۷

۴- نساء (۴)، ۷۹: خدا برای شاهد بودن کافی است

ص: ۲۴۹

در قرآن مجید می خوانیم:

فَکَیْفَ إذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً(۱) .

در روایات آمده است که پیغمبران بر امّتهای خود شاهدند، حضرت محمد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه بر انبیا شاهد است و علی عَلَیْهِ السَّلام نیز شاهد پیغمبر ماست؛ وخداوند در این باره فرمود:

قُلْ کَفی بِاللهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتاب(۲).

نیز، می فرماید:

لِتَکونوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً(۳) .

این آیه درباره ائمّه هدی نازل شده؛ آنان شهدای بر خلق اند و رسول هم شاهد و شهید آنان است.

نیز، می فرماید:

لکِنِ اللهُ یَشْهَدُ بِما أنْزَلَ إلَیْکَ أنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَ الْمَلائِکَهُ یَشْهَدُونَ وَ کَفی بِاللهِ شَهِیداً(۴) .

نیز، می فرماید:

أَفَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ ربِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْه(۵) .

۱- نساء (۴)، ۴۱

۲- رعد (۱۳)، ۴۳

۳- بقره (۲)، ۱۴۳

۴- نساء (۴)، ۱۶۶

۵- هود (۱۱)، ۱۷

ص: ۲۵۰

مراد از «مَنْ کـانَ عَلی بَیِّنَه» رسول خـدا صَـلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَـلَّم و شاهـدی که از او و تالیِ اوست امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب عَلَیْهِ السَّلام است؛ چنان که در روایات متواتر خاصّه و عامّه آمده است.

نیز، می فرماید:

وَ یَقُولُ الْأَشْهادُ(۱) .

مراد از «اَشهاد» ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام هستند؛ چنان که امام باقر عَلَیْهِ السَّلام فرموده است.(۲)

شاهدانی که در اعلا درجات عدالت و کمال اند و بناست که در روز قیامت برای خلق شهادت دهند، آیا می شود که احوال و افعال خلق را نبیننـد و ندانـند؟! معلوم است که پاسـخ منفی است؛ زیرا باید احوال و افعال خلق را ببینند و بدانند تا بتوانند شـهادت دهند و بدون دیدن و دانستن، کسی نمی تواند شهادتی بدهد.

* * *

یکی دیگر از آیاتی که صاحب شبهات برای نفی ولایت تکوینی به آنها استدلال کرده این آیه است:

وَ لا یَأْمُرَکُمْ أنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِکَهَ وَ النَّبِیِّینَ أرْباباً

۱- هود (۱۱)، ۱۸

۲- برای ملاحظه مدارک این روایات، مراجعه کنید به بحار (ج ۲۳/ ص ۳۳۳-۳۵۳)، باب آنکه ائمّه هدی شهدای خلق اند، (ج ۳۵/ ص ۳۸۶) باب اینکه امیرالمؤمنین شهید و شاهد و مشهود است و (ج ۷/ ص ۳۰۶) بابی که در آن از شهدای روز قیامت یاد می شود.

ص: ۲۵۱

أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ(۱).

وی در معنای آن گفته:

«خدا شما را امر نمی کند که فرشتگان و پیغمبران را ارباب و مربّی خود بگیرید. آیا خدا به چنین کفری امر می فرماید؟!»

باید گفت که معنای آیه شریفه، با ملاحظه سیاق این آیه و آیه پیش، چنین است:

«هیچ بشری که خداوند او را به رسالت برگزیده و به او کتاب و حکمت و نبوّت بخشیده، او را نرسد که به مردم گوید: شما بندگان من باشید، نه بندگان خدا. بلکه پیغمبران، بر حسب وظیفه خود، به مردم می گویند: شما ربّانی باشید، به واسطه تعلیم و درس کتاب (یعنی، به فراگیری قرآن و علوم آن بپردازید و دستورهای آن را انجام دهید تا ربّانی گردید). این بشر که خداوند به او کتاب و حکمت و نبوّت داده شما را امر نمی کند که فرشتگان و پیغمبران را خدایان خود بگیرید. چگونه این بشر شما را به کفر امر کند، بعد از آنکه به خداوند دعوتتان کرده و شما اسلام آورده اید»؟!

به عبارت دیگر، اگر کسی ملائکه و پیغمبران و ائمّه هدی را خدا و ربّ خود بداند، کافر است و مفاد این آیه کریمه چنان است که مقام ربوبیّت را از ملائکه و انبیا نفی می فرماید و به ولایت تکوینی ربطی ندارد.

۱- آل عمران (۳)، ۸۰

ص: ۲۵۲

شیخ بزرگوار قمی- که از اساتید شیخ کلینی است- در تفسیر خود، در بیان این دو آیه شریفه، فرموده: یعنی حضرت عیسی به مردم نفرموده که من شما را خلق کردم؛ پس بندگان من باشید، نه بندگان خدا. عیسی به آنان فرموده است که شما ربّانی (یعنی دانشمند) باشید.

امّا در مورد کلام پروردگار، یعنی: و لا یَأْمُرَکُمْ...، فرموده: جمعی از مردم ملائکه را عبادت می کردند؛ گروهی از نصارا عیسی را پروردگار می دانستند و یهود می گفتند عُزَیر پسر خداست. پس خداوند آنان را تکذیب و این آیه را نازل فرموده است.

در آیه ای دیگر هم آمده است که بگو: ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمه ای که ما و شما آن را حق می دانیم پیروی کنیم. آن کلمه این است که غیر خدا را عبادت و پرستش نکنیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أرْباباً مِنْ دُونِ اللهِ (۱).

و برخی از ما برخی دیگر را پروردگار خود نگیرند. پس اگر از حق روی گردانند، بگویید: شما گواه باشید که ما تسلیم فرمان خداوندیم.

از این دو آیه، استفاده می شود کسانی که برای ملائکه و انبیا و مرسلین و ائمّه عَلَیْهِمُ السَّلام به مقام ربوبیّت و اُلوهیّت قایل شوند کافرند. همه ما باید خداوند را عبادت کنیم، چیزی را شریک او قرار ندهیم و پروردگاری غیر پروردگار جهان و جهانیان نگیریم.

۱- آل عمران (۳)، ۶۴

ص: ۲۵۳

اکنون برای روشن تر شـدن مطلب، معـانی مختلف کلمه «ربّ» را که جمع آن (یعنی ارباب) در آیه مورد بحث به کار رفته- یادآور می شویم:

معنای اوّلِ ربّ «پروردگار جهان و جهانیان» است و از اسماء مقدّسه الاهی به شمار می آید.

معنای دوم آن «پادشاه» است؛ چنان که در قرآن کریم، در سه مورد، به این معنا آمده است:

أمَّا أحَدُ کُما فَیَسْقی رَبَّهُ خَمْراً... اُذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ و اِرْجِعْ إلی رَبِّکَ... (۱) .

معنای سوم ربّ «مالك» است که در لغت، به این معنا، بسیار آمده. از آن جمله است سخن حضرت عبدالمطّلب در قضیّه مشهور اصحاب فیل که فرمود:

«أنَا ربُّ الآبالِ وَلِلْبَیْتِ رَبٌّ».

من مالك و صاحب شترانم و خانه کعبه خود مالك دارد.

همچنین، حضرت امام موسای کاظم عَلَیْهِ السَّلام، در روایت آداب سفره و شستن دست، فرمودند: «ابتدا می شود به ربّ البیت»؛ یعنی، به صاحب خانه.

معنای چهارم ربّ «مُطاع» (=پیروی شده) است. در آیه شریفه اِتَّخَذُوا أحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أرْباباً مِنْ دُون اللهِ(۲) ، خداوند در

۱- یوسف (۱۲)، ۴۱ و ۴۲ و ۵۰

۲- توبه (۹)، ۳۱

ص: ۲۵۴

مذمّت اهل کتاب می فرماید:

«آنان، بدون امر پروردگار، دانشمندان و رُهبانان خود را مُطاع خود قرار داده اند».

این معنـا از فرموده هـای امـام باقر و امام صادق عَلَيْهِمَا السَّلام استـفاده می شود. این مـذمّت هم برای آن است که آنان مطیع کسانی می شدند که برخلاف حقّ و حقیقت سیر می کردند و حلال و حرام خداوند را تغییر می دادند.

گذشته از اینها، ربّ به معنای «سائس، مدبّر، مصلح» و «سیّد» نیز آمده؛ چنان که در لغت نامه ها و کتب دیگر مذکور است.

نمونه ای از کـاربرد کلمه «ربّ» به معنـای اخیر (و نه به معنای نخست) کلام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلام است، هنگامی که از او درباره «دابّهُ الْأرْض»(۱) سؤال کردند و فرمود:

«او ربّ زمین است که آرامش زمین به وجود اوست».

راوی عرض کرد: کیست؟ حضرت فرمود: «صدّیق و فاروق این امّت است...» (و منظور حضرت خودش بود).

کلمه «ربّ» در تأویل کلام پروردگار: ﴿وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها(۲)﴾ نیز به همین معانی آمده است؛ چنان که قمی در

۱- اصـطلاح «دابّه الأرض» در آیه ۸۵ سوره نمل: ﴿وَ إذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أخْرَجْنـا لَهُمْ دابَّةً مِنَ الْأرْضِ تُكَلِّمُهُمْ﴾ ذکر شده و خروج او از علامات قیامت است. در کتابهای تفسـیر مانند تفسیر برهان و تفسـیر نورالثقلین و کتابهای اخبار، روایات بسیاری وارد شده که مراد از این «دابّه الأـرض» که از قـبر بیرون خواهـد آمـد و بـا مردم تکلّم می فرمایـد، مولی الموحّـِدین امیرالمؤمنین صـلوات الله علیه است.

۲- زمر (۳۹)، ۶۹

ص: ۲۵۵

تفسیر خود نقل کرده است که امام صادق عَلَیْهِ السَّلامـ فرمود: «ربّ الأرض امام ارض است که به نور او، در وقت ظهور، زمین درخشان می شود».

از آنچه گفتیم، تأویل این کلام پروردگار هم ظاهر می شود:

وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَهٌ* إلی رَبِّها ناظِرَهٌ(۱).

مراد از «ربّ» در این آیه کریمه می تواند پیغمبر و امام باشد که مؤمنین ایشان را در قیامت می بینند. در این صورت، معنای آیه چنین می شود: صورتهای مؤمنین در قیامت، از شادی، درخشان و برافروخته و نورانی است و به سوی بزرگ و آقای خود نظر می کنند.

شاید هم مراد از «ناظره» منتظره باشد، چنان که در چند روایت به معنای اخیر گرفته شده است.

در قرآن کریم هم ناظره به معنای منتظره آمده است، آنجا که خداوند می فرماید: فَناظِرَهٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ(۲) ؛ یعنی، بلقیس گفت: من هدیّه ای برای سلیمان می فرستم و منتظر می مانم که چه جوابی می آورند. پس کسی که به این آیه استدلال کرده و مدّعی شده است که خداوند در آخرت دیده می شود، در هر حال، به غلط رفته است.

* * *

۱- قیامت (۷۵)، ۲۲ و ۲۳

۲- نمل (۲۷)، ۳۵

ص: ۲۵۶

از جمله آیاتی که نویسنده مزبور، برای نفی ولایت تکوینی، به آنها استدلال کرده آیات شریفه

فَذَكِّرْ إِنَّما أَنْتَ مُذَكِّرٌ* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ(۱) است که در توضیح آن گفته:

«پس تذکّر بده؛ تو فقط مذکّری. تو بر ایشان تسلّط نداری. پس رسول که تسلّط بر مردم ندارد، چگونه مسلّط بر تمام جهان و زمامدار آن می باشد»؟!

«مُصَيْطِر» به سین و صاد، هر دو، قرائت شده و یک معنا دارد.

علیّ بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه دوم فرموده: یعنی تو حافظ و نگهبان و نویسنده اعمال آنان نیستی.

صاحب مجمع البحرین فرموده است:

مسیطر و مصیطر آن است که از مکانی عالی بر کسی مُشرِف و مسلّط باشد و به احوال او رسیدگی کند و اعمالش را بنویسد.

پس معنای آیه این است که تو مأمور ضبط اعمال آنان و مسلّط بر ایشان نیستی که آنان را، به اکراه و اجبار، به دین اسلام وارد کنی. همین طور، در جای دیگر می فرماید:

وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبّار(۲) .

تو اجبار کننده آنان نیستی (برای ورود به دین) و مردم مختارند.

۱- غاشیه (۸۸)، ۲۱ و ۲۲

۲- ق (۵۰)، ۴۵

ص: ۲۵۷

فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُر(۱).

* * *

آیه دیگری که ایشان برای نفی ولایت تکوینی به آن استدلال کرده این آیه است:

ما كانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلى إِذْ يَخْتَصِمُونَ(۲).

گفته است:

«بگو: مرا علمی به مَلَأ اعلی نیست، هنگام گفت و گوی ایشان. پس کسی که علمی به ملأ اعلی نـدارد چگونه سرپرست و زمامدار ایشان است؟! و نیز آیاتی که می گوید پیغمبر علمی به منافقین ندارد و جز وحی، چیزی نمی داند».

در پاسخ، می گوییم: به قرینه روایت معراج، که در ذیل آیه وارد شده، نیز بنا به روایات متواتر دیگر، معنای آیه چنین است:

من به ذات خود و از پیش خود، بدون وحی و تعلیم پروردگار، چیزی نمی دانم؛ هرچه می دانم به تعلیم حقّ متعال است.

چگونه می شود که حضرتش، به واسطه تعلیم پروردگار، دانا نگشته باشد؛ حال آنکه به بیان صریح قرآن ملکوت و آسمانها و

۱- کهف (۱۸)، ۲۹

۲- ص (۳۸)، ۶۹

ص: ۲۵۸

زمین را به حضرت ابراهیم خلیل نمایش داده اند؟!

آیا آنچه را ایشان دیده به پیغمبر ما نمایش نداده اند؟!

آیا پیغمبر ما، محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ، افضل و اشرف و اعلم از انبیا نیست؟!

آیا نویسنده مورد نظر ما منکر معراج است؟!

یا اینکه می گوید آن حضرت به معراج رفته و فراموش کرده است؟!

معنای آیه ای که حاکی است پیغمبر علمی به احوال منافقان ندارد این است که حضرت، بدون وحی و تعلیم پروردگار، علمی ندارد. چگونه حُذَیْفَه به تعلیم پیغمبر (و طبق آن روایت مشهور) اخبار منافقان را دریافته؛ ولی خود پیغمبر بدان آگاه نبوده است؟!

بنده جواب این آیات را، به طور مشروح، در رساله علم غیب امام بیان کرده ام.

این آیه را باید با آیه شریفه دیگری جمع کرد که می فرماید:

«به منافقان بگو: خداوند ما را به اخبار شما آگاه فرموده است» .(۱)

نیز به آیه دیگری که در اینجا می آوریم، یعنی: وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ(۲) ، باید توجّه داشت.

۱- توبه (۹)، ۹۴

۲- محمّد (۴۷)، ۳۰: آنان را از لحن گفتارشان می شناسی.

ص: ۲۵۹

اگر هر سه آیه را در نظر می آوردنـد و بین آیات جمع می کردند، درمی یافتند که در قرآن کریم هیچ اختلافی نیست. پس، در هر مورد که دیدیم از پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ نفی علم شده، بدانیم که مراد از آن آیه نفی علم ذاتی از آن حضرت است.

* * *

از جمله آیاتی که صاحب شبهات برای نفی ولایت تکوینی به آنها استدلال کرده این آیه است:

قُلْ إنَّما أنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إلَیَّ(۱).

وی آیه را چنین تفسیر کرده:

«بگو: همانا من بشـری مانند شمایم که به من وحی می شود. پس فرق پیغمبر با افراد بشر چیزی نیست جز وحی؛ و وحی هم راجع به امور تشریعی است. پس وحی بر بشری موجب ولایت تکوینی او نمی شود».

باید از ایشان پرسید: مراد از «بَشَرٌ مِثْلُکُم» چیست؟

آیا معنایش این است: به صورتْ، من بشری مانند شمایم؟

یا آنکه من بشری مانند شمایم، به صورت و سیرت و جنس و ذات و بدن و حقیقت؛ یعنی آثار و خصوصیات بدنی شما و من یکی است؟

این احتمال دوم نادرست است؛ زیرا صدها روایت، از جمله:

۱- کهف (۱۸)، ۱۱۰

ص: ۲۶۰

اخبار(۱) طینتِ پیغمبر و ائمه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام و کیفیّت خلقت ابدان آنان از طینت طیّب و خالص عِلّیین، کیفیّت ولادت و ایّام رضاع (= شیرخوارگی) و سایر احوال ایشان (مانند سایه نداشتن و از دو طرف جلو و پشت سر دیدن) و روایات خلقت ارواح و قلوب شیعه از اضافه طینت ابدان آنان- علاوه بر عنوان ویژه رسالت که در ممتاز نمودن آن حضرت از دیگران اهمّیّتی فوق العاده دارد- احتمال دوم را تکذیب می کند.

پس پیامبر، فقط در صورت، مثل بشر است و وحی به سوی او منحصر در تشریع نیست؛ بلکه، علاوه بر آن، علمِ احوالِ کایینات و مَغیبات (= اخبار غیبی) و آنچه خداوند بخواهد به او وحی می شود.

واضح است که هرچه پیامبر دارد از جانب خدا به او افاضه شده است. پس اگر به ولایت تکوینی یعنی حقّ فرمان فرمایی در کایینات برای او قایل باشیم، با این آیه منافات ندارد.

* * *

آیه دیگری که برای نفی ولایت تکوینی مورد استفاده قرار گرفته این آیه است:

۱- شمار این اخبار از حدّ تواتر بیشتر است و نمونه هایی از آن را در کتاب شریف کافی و بصائر و غیره آورده اند؛ از جمله، در بحار (ج ۲۵/۱، ج ۵/۲۲۵، ج ۶۷/۷۷ و دیگر مواضع که در سفینه البحار و مستدرک سفینه، لغت «طین»، به طور مشروح ذکر شده است).

ص: ۲۶۱

قُلْ أغَیْرَ اللهِ أتَّخِذُ وَلِیّاً...(۱) .

بگو که آیا غیر خدا را ولیّ بگیرم؟! بگو: من مأمورم اوّلین مسلمان باشم؛ و از مشرکان مباش.

گفته اند:

«از این آیه معلوم می شود که هرکس غیر خدا را ولایت بر خود دهد، تکویناً، مشرک است».

به عقیده ما، نتیجه ای که به خیال خود از این آیه گرفته اند صحیح نیست؛ زیرا ممکن است این آیه بیان وظیفه شخصی پیغمبر باشد. پیغمبری که افضل و اشرف کلّ موجودات و واسطه فیض بین خالق و مخلوق است آقا و ولیّ و مالکی غیر خداوند ندارد. او، که نخستین مسلمان و اوّل عابد است، چگونه ممکن است که مادون خود را ولیّ و صاحب اختیار بگیرد؟!

گویا می خواهد بگوید: آیا کسی مثل من غیر خدا را ولیّ خود می گیرد؟!

نکته دیگر آنکه، در این آیه، صحبت از قید تکوینی یا تشریعی در میان نیست و به موضوع ولایت به طور مطلق اشاره شده است؛

یعنی جناب نویسنده این قید تکوینی را از جیب خود اضافه کرده اند.

پیغمبر، نه تکویناً و نه تشریعاً، ولیّ دیگری غیر خدا ندارد.

پس آیه شریفه دلیل قطعی بر مدّعای آن جناب نیست و دلالت

۱- انعام (۶)، ۱۴

ص: ۲۶۲

احتمالی کافی نیست.

امّا حکایت مؤمنین غیر این است و آنان از خداوند درخواست می کنند که کسی را ولیّ ایشان قرار دهد. در آیه ﴿وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً وَاجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیراً(۱)﴾ ، خداوند از قول مؤمنین نقل می فرماید: خدایا، برای ما از جانب خودت ولیّ و یاوری قرار بده.

اگر اینکه کس دیگری را غیر از خدا ولیّ خود بگیرند ممنوع بوده، پس چرا مؤمنین چنین درخواستی کرده اند و خداوند نیز آن را امضا و اجابت فرموده است؟

توضیح آنکه خداوند، علاوه بر آنکه نفرموده پذیرش ولایت مخلوق شرک است، آیه شریفه ﴿إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُه...(۲)﴾ را نازل کرده و به رسول و امام حقّ ولایت بخشیده است.

پس مراد از آیه اوّل (بگو: آیا غیر خدا را ولیّ و مالك و مولای خود بگیرم)- اگر بیان وظیفه خصوصی پیغمبر نباشد- آن است که من مالك و مولای حقیقی و مستقلی غیر خدا ندارم. احدی مالك و ولیّ و مولایی ندارد مگر آن کس که خدا او را ولیّ و مولا و اَوْلی قرار داده است؛ مانند اولی بودن پیغمبر بر مؤمنان از خود آنان به نصّ آیه قرآن.

نیز، مانند امیرالمؤمنین و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام که خداوند ایشان را ولیّ و مولا و اولی قرار داده و مراد این آیه شریفه اند:

۱- نساء (۴)، ۷۵

۲- مائده (۵)، ۵۵

ص: ۲۶۳

نَحْنُ أوْلِیائُکُمْ فِی الْحَیوهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ(۱) .

ماییم اولیای شما، در دنیا و آخرت (چنان که در روایات فرموده اند).

همچنین، مانند ولایت پدر و جدّ پدری که خدا برای آنها جعل ولایت فرموده است.

خلاصه، هیچ کسی بر دیگری ولیّ و مولا نیست مگر آن کس که خداوند متعال برای او جعل ولایت فرموده؛ و به همان اندازه که از آن ناحیه حایز ولایت شده است، نه بیشتر.

در باب آیاتی که نظیر و شبیه این است نیز کلام همین است؛

مثل آیه قُلْ أفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أوْلِیاءَ لا یَمْلِکونَ لِأنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَلا ضَرّاً(۲) .

در این آیه، توبیخ و سرزنش متوجّه مردمانی است که از پیش خود، بدون فرمان و اذن پروردگار،اولیایی برای خود می گیرند و نه غیر ایشان؛

یعنی مردمانی که به امر پروردگار، اولیایی را که خداوند معیّن فرموده برای خود انتخاب می کنند و قبول دارند و می دانند که آن اولیا نیز، به ذات خود و از پیش خود، مالک سود و زیانی نیستند مگر آنچه خداوند اختیارش را به آنان تملیک فرماید.

همین طور است کلام در آیه:

أفَحَسِبَ الَّذِینَ کَفَرُوا أنْ یَتَّخِذُوا عِبادِی مِنْ دُونِی

۱- فصّلت (۴۱)، ۳۱

۲- رعد (۱۳)، ۱۶

ص: ۲۶۴

أَوْلِیاءَ(۱).

آیا کفّار گمان دارند که [مجازند] بندگان مرا به جای من اولیای خود بگیرند؟!

این ترجمه بنا به قرائت مشهور، که «حَسِبَ» را به صیغه فعل ماضی می خوانند، درست است.

امّا بنابر قرائت امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام و برخی دیگر، که «حَسْبُ» را به سکون سین و ضمّ باء خوانده اند، معنای آیه چنین می شود:

آیا برای نجات کفّار کافی است که بندگان مرا به جای من اولیای خود بگیرند؟!

قمی، در تفسیر خود، نقل کرده است که امام صادق عَلَیْهِ السَّلام فرمود: «مراد، در این آیه، جِبْت و طاغوت است»؛

یعنی پیروان آن دو، که آنها را بدون امر خدا و تعیین و جعل پروردگار اولیای خود گرفتند، خیال می کنند که این دو نفر آنها را از عذاب خدایی نجات می دهند؛ (نه تنها این طور نیست) بلکه اینان، به سبب محبّت آن دو نفر، کافر شدند و ما برای کفّار، آتش را مهیّا کرده ایم.

الغرض، مراد ما از ولایت تکوینی- که آن را برای پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام، از جانب پروردگار، ثابت می دانیم- آن است که ایشان بر تمام موجودات و کاینات و ممکنات، دانا و بینا و توانا و نافذ الإراده اند؛ چنان که مکرّراً در این کتاب تصریح کرده ایم.

امّا باید دانست که این بزرگواران چیزی را از عدم صِرف

۱- کهف (۱۸)، ۱۰۲

ص: ۲۶۵

خلق نمی کننـد و چنان که بعد از این خواهیم گفت(۱) ، خلق از عدم صِـرف (که خلقِ ابداع و اختراع است) هم مخصوص خداوند متعال است.

پس کار پیغمبر و امام خلق از هیچِ صِـرف نیست؛ بلکه برای خلق هر پدیده ای از چیزی و از مادّه ای اسـتفاده می کنند، چه آن مادّه و چیز از محسوسات ما باشد، چه آن قدر کوچک یا نامتراکم باشد که با حواسّ ظاهری و عادی درک نشود.

اسم این کار، در آیات قرآن و روایات و کتب لغت، «خلق» است و خداوند خود «اَحْسَنُ الْخالِقِین» است.

عدّه ای ناآگاه از لفظ «خلق» می پرهیزند و اسم این کار را «صـنعت» می گذارند؛ با آنکه هر دو صـحیح است و لفظ صانع نیز مانند خالق از اسماء الاهی است.

پس آیاتی که در آن آمـده خداونـد ولیّ و مولای شـماست، خـدا برای ولایت و یاری کافی است و شـما ولیّ و یاوری ندارید مگر پروردگار با آیه جعل ولایت برای پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام منافات ندارد.

برای نمونه، به این آیه شریف توجّه کنید:

اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلوهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکوهَ وَ هُمْ راکِعُونَ(۲) .

ولیّ و صاحب اختیار شما فقط خداست و رسول

۱- رجوع شود به فصل دوم، شرح جمله سوم از دعای جوشن.

۲- مائده (۵)، ۵۵

ص: ۲۶۶

او و افراد با ایمانی که در حال نماز و رکوع، زکات می دهند.

به نظر همگیِ علمای شیعه و اهل سنّت، این آیه شریفه در شأن مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علی عَلَیْهِ السَّلام نازل شده است که در حال رکوع، انگشتر خود را به سائل دادند.

این آیه حاکی است که خدا و پیغمبر و امیرالمؤمنین عَلَیْهِمَا السَّلام ولیّ و صاحب اختیار مایند؛ پس ما نیز، به امر خدا، پیغمبر و امام را ولیّ و مولای خود می دانیم. آیا، به قول این نویسنده، ما مشرک خواهیم بود؟! قطعاً چنین نیست.

نویسنده مورد نظر گفته است:

این آیه به دلیل ضمیر «کُم» در کلمه «وَلِیُّکُم» مخصوص مخاطَبانِ موجود است. پس، بنا بر خیال خام او، ولایت امیرالمؤمنین مخصوص افرادی است که در زمان نزول آیه موجود بوده و مخاطَب قرار گرفته اند و افرادی که در زمانهای بعد به وجود آمده اند مخاطب آیه ولایت نیستند.

این آیات نظیر آیات مالکیّت است که در چند آیه می خوانیم مالک آسمانها و زمینها و مالک کلّ مخلوقات خداست و در آیات دیگر، خداوند خود برای مخلوق اثبات مالکیّت می فرماید؛ افزون بر آنکه مالکیّت مخلوق از جمله و اضحات عرف و عقل نیز هست. پس بدیهی است که این آیات با یکدیگر تنافی ندارند:

خداوند مالک بالذّات است و مالکیّت مخلوق بالعرض و محدود و از جانب خداست.

ص: ۲۶۷

همچنین، آیاتی که حاکی است خداوند برای شهادت و حفظ اعمال کافی است منافی آیاتی نیست که صراحت دارد خداوند، در میان خلق، گواهان و حافظانی قرار داده است.

همین طور است کلام در آیات ولایت. خداوند ولیّ و مولای بالذّات است و ولایت پیغمبر و امام و دیگران مجعول و محدود است.

در آخر سوره اِسراء، خداوند می فرماید:

﴿وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلٌ﴾.

خدا در مُلک و پادشاهی شریکی ندارد و کسی هم، از جهت ذلّت و خواری، ولیّ او نیست.

قید کلمه «مِنَ الذُّلّ» شاهد است که تعیین ولیّ از جانب آن توانای بی نیاز به علّت احتیاج نیست، امّا مطلق ولیّ و اولیا نفی نشده؛ بلکه خداوند در جای دیگر فرموده است:

﴿ألا إنَّ أوْلِیاءَ اللهُ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ(۱). ﴾

آگاه باشید که اولیاء الله (بندگان برگزیده پروردگار) ترس و حزنی ندارند.

* * *

۱- یونس (۱۰)، ۶۲

ص: ۲۶۸

آیات دیگری که ایشان برای نفی ولایت تکوینی به آنها استدلال کرده این آیات است:

قُلْ لَسْتُ عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ(۱) ،

بگو [ای پیغمبر]، من وکیل شما نیستم.

وَ ما اَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکیلٍ(۲) ،

تو وکیل ایشان نیستی.

وَ ما أرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ وَکیلًا(۳) ،

تو را نفرستادیم که وکیل آنان باشی.

ألّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِی وَکِیلًا(۴) ،

وکیلی غیر من نگیرید.

سپس وی وکیل را نگهبان و کارگزار معنا کرده است.

بنابر استدلال این نویسنده، که به اطلاق آیات احتجاج می کند و مراجعه به بیان عترت را لازم نمی داند، باید گفت: پیغمبر وکیل مردم نیست و سایر مردم نیز نباید غیر خدا را وکیل بگیرند؛ چون می فرماید:

لا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونی وَکیلًا،

غیر مرا وکیل نگیرید!

پس باید همه اخبار باب وکالت و کلمات علمای اَعلام در

۱- انعام (۶)، ۶۶

۲- انعام (۶)، ۱۰۷

۳- اِسراء (۱۷)، ۵۴

۴- . اسراء (۱۷)، ۲

ص: ۲۶۹

کتب فقهیّه و رسائل عملیّه را خلاف قرآن دانست!

این سخن نتیجه آن قبیل استدلال است که هر کسی آیه را به خیال خود ترجمه کند و بر آن، اساسی بنا نهد و از آیات دیگر و روایات متواتر کُلّاً چشم بپوشد. معلوم است که این کار روا نیست؛ بلکه باید با دقّت در متن این آیات و ملاحظه آیات و روایات دیگر، کلام الاهی را تفسیر کرد.

امّا اصل کلام؛ علما فرموده اند: لفظ «وکیل» که بر خداوند اطلاق می شود، چهار معنا دارد:

اوّل: کفایت کننده امور خلق؛

دوم: کسی که تمام امور جهان موکول به اوست؛

سوم: کفیل ارزاق بندگان و قائم به مصالح آنان؛

چهارم: پناهگاه و ملجأ بندگان و بیچارگان.

خلاصه، کسی که به ذات خود در نگهداری و نگهبانی خلق و کفایت امور و کفالت ارزاق مستقلّ است و به یاری و خواست دیگری محتاج نیست خداوند متعال است که شریک ندارد. به این معنا، پیغمبر و دیگران وکیل نیستند و این قبیل وکالت را خداوند از پیغمبر خود نفی فرموده؛

امّا این موضوع به سخن ما درباره ولایت تکوینی هیچ ربطی ندارد.

خداوند در قرآن مجید وکالت خود را این گونه معرّفی می فرماید:

وَاللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ(۱) .

۱- هود (۱۱)، ۱۲

ص: ۲۷۰

خداست. که بر همه چیزها وکیل است.

پس کسی غیر خدا نیست که بر همه چیزها وکیل باشد؛ البتّه، مخلوق بر بعضی چیزها، بدون استقلال، وکیل می شود.

در تفسیر آیه شریفه ﴿وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ﴾ ، شیخ طبرسی می فرماید: یعنی خدا حافظ و تدبیر کننده و نگهدار خلق است؛ پس او وکیل است بر خلق و گفته نمی شود که خدا برای خلق وکیل است. ولی خلق، برای خلق، وکیل می شود. گاهی هم بعضی از خلق بر بعضی دیگر، بدون استقلال و با محدودیّت، وکیل و نگهبان می گردد؛ مانند ملك الموت که، به تصریح قرآن، خداوند او را موکّل بر قبض روح کرده و فرموده است:

﴿قُلْ یَتَوَفّیکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذی وُکِّلَ بِکُمْ(۱)﴾ .

همچنین، در تفسیر آیه شریفه ﴿قُلْ لَسْتُ عَلَیْکُمْ بِوَکیل(۲)﴾ ، طبرسی فرموده: یعنی بگو، یا محمّد، من مأمور نیستم که از تکذیب و کفر به قرآن کریم شما را (تکویناً) مانع شوم و شما را از کفر نگه دارم و حایل شوم؛ برای آنکه معنای «وکیل بر چیزی»

۱- سجده (۳۲)، ۱۱. البتّه این بدان معنا نیست که (مطابق برخی نظریّات نامستند به دلایل شرعی) ملائکه مقهور و مسخّر و فاعلانی بی اراده اند که خداوند از آنان فقط استفاده ابزاری می کند. برای ردّ این نظریه و پی بردن به کیفیّت خلقت ملائکه، علاقه مندان می توانند به سخنان علّامه مجلسی در بحارالأنوار مراجعه کنند که آن بزرگوار آیات و روایات مربوط به این مطلب را در باب حقیقت ملائکه جمع بندی کرده است.

۲- انعام (۶)، ۶۶

ص: ۲۷۱

قیام کننده به نگهداری و دفع ضرر از آن است.

بعضی گفته اند که معنای این آیه چنین است: من حافظ اعمال شما نیستم و مأموریّت مجازات شما به ثواب و عقاب را ندارم. من فقط راهنما و بشارت دهنده و ترساننده ام؛ ﴿فَمَنْ شاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْيَكْفُرْ(۱)﴾ .

پس دلالت آیاتی که از پیغمبر نفی وکالت می کند بیشتر از آنچه گفتیم نیست.

* * *

آیه دیگری که صاحب شبهات، برای نفی ولایت تکوینی، به آن استدلال کرده این آیه است:

﴿وَعَدَ اللهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِى ارْتَضى لَهُمْ(۲)﴾ .

در ذیل آیه، ایشان نقل کرده است که امام صادق عَلَيْهِ السَّلام فرمود: این آیه راجع به ائمّه هداست که خدا وعده داده ایشان را خلفای زمین گرداند- چنان که سایر انبیا و اوصیا را خلافت بخشیده- و ایشان را برای [استقرارِ] دینی که خدا پسندیده تمکّن دهد.

سپس گفته:

۱- کهف (۱۸)، ۲۹

۲- نور (۲۴)، ۵۵

ص: ۲۷۲

«این آیه صریحاً چند چیز را بیان کرده: اوّل آنکه خلافت ائمه مانند خلافت گذشتگان است و چنان که از سایر انبیا و اوصیا برای زمامداری و نشر احکام بوده، از ائمه نیز چنین است؛ پس تشریعی است، نه تکوینی. دوم آنکه خدا ایشان را تمکّن خواهد داد برای نشر دین و فعلا تمکّن ندارند. سوم آنکه خلافت ایشان در زمین است، نه در تمام جهان.»

نخست باید گفت: اینکه آیه راجع به ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلامِ است، صحیح است؛ امّا اینکه مراد از کلام پروردگار، یعنی: كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، جمع انبیا و اوصیا باشد درست نیست. واضح است که ظاهر آیه عامّ است و به انبیا و اوصیا اختصاص ندارد.

در روایت ضعیفی هم که در تفسیر صافی و تفسیر نورالثقلین موجود است، فقط ذکر اوصیا به میان آمده و در هیچ یک از روایات وارده در تفسیر این آیه شریفه، اسمی از انبیا نیست. پس ایشان کلمه «انبیا» را از پیش خود اضافه کرده و بر آن، بنیادی نو بنا کرده است.

بر فرض آنکه انبیا هم در جمع مصادیق آیه داخل باشند، پیامبرانی اند که خلافت ظاهری داشتند، مانند هارون- که خلیفه حضرت موسی بود- و داوود و سلیمان عَلَيْهِمُ السَّلام.

ثانیاً: تشبیه خلافت ائمّه به خلافت اوصیای پیغمبران گذشته، از جهت اصل خلافت، صحیح است؛ یعنی چنان که خداوند متعال به گذشتگان خلافت بخشید، به ائمّه نیز خلافت ظاهری خواهد

ص: ۲۷۳

بخشید. امّا آیه متکفّل بیان مقدار خلافت و کیفیّت و درجات آن نیست؛ پس تشبیه به خلافت اوصیا، از جهت کیفیّت و درجات خلافت، صحیح نیست.

تشبیه خلافت در این آیه مثل تشبیه رسالت حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّمْ به رسالت موسی بن عمران عَلَیْهِ السَّلام در آیه شریفه دیگر (آل عمران، ۱۴۴) است که در آن، اصل رسالت مقصود است و نه کیفیّت و درجات و حدود رسالت چنان که واضح است.

چگونه می شود خلافت ائمّه، از هر جهت، مانند خلافت اوصیای پیغمبران گذشته باشد؛ حال آنکه به ائمّه هدی «مُلک عظیم» داده اند و به دیگران نه؟!

علم و قدرت آصف وصیّ سلیمان و دیگران نسبت به علم و قدرت ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام مانند قطره است نسبت به دریاها؛ چنان که قبلاً گذشت.

امّا وقت ظهور این خلافت بر حق الاهی، مثل تمکّن آنان در زمین، هنوز نرسیده و به وقت ظهور حضرت ولیّ عصر عَلَیْهِ السَّلام موکول شده است. پس آن سلطنت و ولایت و خلافت و امارت هنوز ظاهر نشده است، چنان که صریح روایات وارده در تفسیر این آیه شریفه است.

همین طور است کلام درباره ذیل آیه شریفه که نویسنده مورد نظر ما آن را ذکر نکرده؛ یعنی تبدیل خوف ائمّه عَلَیْهِمُ السَّلام به امنیّت، که هنوز میسّر نشده و در زمان ظهور و رجعت واقع خواهد شد.

ص: ۲۷۴

امّا دایره توسعه این خلافت منحصر در زمین نیست؛ اثبات یک چیز نفی چیز دیگر نمی کند.

ذکر «زمین» در این آیه کریمه شاید از آن جهت باشد که هم خلافت پیشینیان، هم عدم تمکّن و ترس آنان از دشمن در روی زمین مجال بروز داشته است؛ لذا، به اهل زمین بشارت داده که عاقبت خلافت ظاهری و بر حقّ الاهی از آنِ مؤمنان خواهد بود.

مؤمنانی هم که خلفای زمین می شوند ائمّه هُداینـد که با امنیّت کامل، در زمین، متمکّن خواهنـد شـد؛ و چون ایشان در غیر زمین مخالفی ندارند، غیر اهل زمین در زمره مصادیق آیه کریمه قرار نمی گیرند و سیاق آیه شریفه به آنها ناظر نیست.

نظیر این آیه، در آنچه گفتیم که «فی الأرض» قید نیست، این آیه شریفه است:

وَ جَعَلُوا لِلهِ شُرَکاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِما لایَعْلَمُ فِی الأَرْضِ(۱).

واضـح است که کلمه «فِی الأَرض» در این آیه قیـد نیست؛ و چون اهل «زمین» برای خـدای متعال شـریک قرار دادنـد، وجود آن را برای خداوند در «زمین» نفی می کند؛ با آنکه، نه در آسـمانها و نه در زمین و نه در هیچ جای دیگر، چیزی یا کسی وجود ندارد که شریک خداوند باشد.

در هر حال، آنچه در این آیه برای آینده وعده داده شده رسیدن

۱- رعد (۱۳)، ۳۳: برای خداونـد، شـریکانی قرار دادنـد. بگو: آنـان را نام ببریـد؛ یا به او از کسانی خبر می دهیـد که در زمین نمی شناسد!

ص: ۲۷۵

به حکومت ظاهری در دنیا و بسط ید در اجرای احکام الاهی و مواردی از این قبیل است و روشن است که این منافاتی ندارد با حاصل بودن مقام خلیفه اللّهی، به معنای ولایت تکوینی و تشریعی برای پیغمبر و ائمّه عَلَيْهِمُ السَّلام در همه ادوار (که ادلّه بی شمار از قرآن و حدیث آن را اثبات می کند).

در اینجا، به پاسخگویی شبهاتی که بر اثر کوته فکری و ترجمه نادرست آیات الاهی پدید آمده پایان می دهیم؛ و این بنای متزلزل را، که براساس طرح و نقشه ای از بافته های خیالی بنیان نهاده اند، به حال خود وامی گذاریم تا فرو ریزد.

ص: ۲۷۶

فصل دوم: بررسی روایاتی که برای نفی ولایت تکوینی به آنها استدلال کرده اند

اکنون که به طور کامل مراد از آیات مذکور روشن شد و دیدیم که آیات کریمه بر نفی ولایت تکوینی هیچ دلالتی نمی کند، برای اینکه خواننده عزیز بیشتر به افکار آن نویسنده پی ببرد، به چند روایت هم که ایشان برای نفی ولایت تکوینی آورده اند اشاره می کنیم.

بدین وسیله، آشکار خواهد شد که روایات آتی نیز مانند آیات پیشین هرگز دلیل بر نفی ولایت تکوینی نخواهد بود و ولایت تکوینی- به آن معنا که گفتیم- حقیقتی انکار ناپذیر و منکرش فردی ناآگاه و فریب خورده دیگران است.

روایت اوّل دعای جوشن کبیر است که در فصل نودم آن، این عبارات موجود است:

ص: ۲۷۷

عبارت اوّل:

«یا مَنْ لایَعْلَمُ الْغَیْبَ إلّا هُوَ».

ای خدایی که نمی داند غیب را مگر او.

معنای این عبارت آن است که کسی به ذات خود، غیر خدا، غیب را نمی داند. پس منافات ندارد با این عقیده که پیغمبر و امام اسرار عالم غیب را به تعلیم پروردگار می دانند، چنان که در قرآن کریم می خوانیم:

عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أحَداً إلّا مَنِ ارْتَضی مِن رَسُولٍ(۱) ؛

و شرح آن در صفحات پیشین گذشت.

همچنین ممکن است مراد از «غیب» وقت قیامت باشد؛ چنان که در خطبه امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلامُ آمده و این جانب، به طور مشروح، در کتاب مقام قرآن و عترت و رساله علم غیب بیان کرده ام.

عبارت دوم:

«یا مَنْ لا یَصْرِفُ السُّوءَ إلّا هُوَ».

ای کسی که بدی وسختی را دفع نمی کند مگر او.

معنای این عبارت آن است که هیچ کس به ذات خود و مستقلاً فقط بدی را دفع نمی کند مگر پروردگار. مخلوق نیز به وسیله قدرت و توانی که خداوند به او داده می تواند بدی و سختی را از مخلوق دیگر دور کند، چنان که مشهود است.

امّا چون مقداری از آن در اختیار بشر است، از بدی کردن نهی شده

۱- جنّ (۷۲)، ۲۶

ص: ۲۷۸

و به خوبی کردن و دفع بـدی و سـختی و گرفتـاری و صـدمات گونـاگون از برادران دینی، در آیـات و روایات بسیار، امر و ترغیب شده؛ چنان که گاهی این امر واجب نیز می شود و این از واضحات است.

عبارت سوم:

«یا مَنْ لایَخْلُقُ الْخَلْقَ إلّا هُوَ».

ای کسی که موجودات را خلق نمی کند مگراو.

ممکن است مراد از کلمه «اَلْخَلْق» تمـام خلاـیق در مقابل خالق باشـد که تمام مخلوقات را در برمی گیرد و خلق کردن تمام ما سوی الله منحصر است به پروردگار.

احتمـال دیگر این است که مراد از این عبـارت خلـق کردن از هیـچ و بـدون اسـتفاده از مـادّه اولیه باشـد (که به آن «خلـق ابـداعی و اختراعی» می گوینـد). هر خـالقی غیر خـدا مخلـوق خـود را از چیزی دیگر خلـق می کنـد؛ در حـالی که خداونـد خلق را از چیزی نیافریده است.

امام صادق عَلَیْهِ السَّلام در این مورد می فرماید:

«لا یُکوِّنُ الشَّیْءَ لا مِنْ شَیْءٍ إلّا اللهُ».

از هیچ چیز، چیزی را هستی ندهد مگر پروردگار.

بنابراین، خلق کردن، اگر از چیزی باشد که قبلاً به وجود آمده، منحصـر به پروردگار نیست. به این معنا، لفظ «خالق» بر «مخلوق» نیز اطلاق می شود، چنان که در قرآن مجید آمده است.

تَبارَکَ اللهُ أحْسَنُ الْخالِقینَ(۱) .

۱- مؤمنون (۲۳)، ۱۴

ص: ۲۷۹

مبارک است خدایی که نیکوترینِ خلق کنندگان است.

حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام در تفسیر این آیه کریمه می فرماید:

«خداوند خبر داده که در میان بندگان، هم خالق هست و هم غیر خالق. از آن جمله، حضرت عیسی علیه السّلام است که [مجسّمه ای] از گل به هیئت پرنده خلق می کرد و در آن می دمید؛ به اذن پروردگار، پرنده می شد. سامری هم گوساله را برای قوم موسی خلق کرد...».

در قرآن کریم نیز خداوند متعال کلام خود را، که در قیامت به حضرت عیسی می فرماید، نقل کرده و فرموده است:

وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيرِ...(1) .

[به یاد بیاور] هنگامی که به اذن من، تو از گِل [مجسّمه ای] به شکل مرغ خلق می کردی و در آن می دمیدی، پس پرنده ای می شد به اذن من؛ و آن گاه که کورِ مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می دادی و مردگان را [از قبر] به اذن من بیرون می آوردی.

در هیچ یک از سه مورد، حق تعالی نفرموده: من بودم که خلق می کردم و شفا می دادم و زنده می کردم و این کارها را به دست تو انجام می دادم؛ بلکه فعل را به خود حضرت عیسی نسبت داده است.

در جای دیگر (آل عمران، ۴۹) حضرت عیسی می فرماید:

«من از گِل به صورت پرنده خلق می کنم و در آن می دمم، پس

۱- مائده (۵)، ۱۱۰

ص: ۲۸۰

پرنده ای می شود به اذن خداوند؛ کور مادرزاد و پیس را شفا می دهم و مردگان را به اذن پروردگار زنده می کنم».

در اینجا نیز نفرموده: خدا خلق می کند و شفا می دهد و زنده می کند به دست من. معنای اذن پروردگار به وقوع فعل این نیست که پروردگار فاعِل آن باشد؛ بلکه به پیغمبر و امام اجازه داده است که این عمل را انجام دهند، مانند اجازه خداوند به پیغمبر که ۷ رکعت نماز را بعداً واجب فرماید و بر ۱۰ رکعت نماز یومیّه که در ابتدا واجب خدایی بوده است اضافه کند (این جانب فرق بین این دو واجب را در کتاب ارکان دین نوشته ام).

در جای دیگر، خداوند می فرماید:

وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً(۱) .

شما خلق می کنید [بتها را] به دروغ (یا آنکه دروغ را خلق می کنید).

از این آیه، استفاده می شود که خداوند افعال و اعمال اختیاری بندگان را خلق نکرده؛ که اگر خلق می کرد، از آن بیزاری نمی جست، چنان که فرموده:

أَنَّ اللّهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ(۲) .

خدا از مشرکان بیزار است.

مقصود در اینجا ذات مشرکان نیست؛ بلکه بیزاری از افعال و اعمال ایشان مورد نظر است، چنان که امام هادی عَلَیْهِ السَّلام فرموده

۱- عنکبوت (۲۹)، ۱۷

۲- توبه (۹)، ۳

ص: ۲۸۱

است.

در جای دیگر، کلام لوط پیغمبر را نقل می فرماید که به قوم خود فرمود:

إنّی لِعَمَلِکُمْ مِنَ الْقالِینَ(۱) .

من دشمن اعمال شمایم.

بدیهی است که اگر اعمال آنان افعال خداوند بود، حضرت لوط دشمنِ آن اعمال نمی بود؛ برای آنکه اولیای پروردگار دشمن افعال پروردگار نیستند.

در جای دیگر، خداوند می فرماید:

فَإنْ عَصَوْکَ فَقُلْ إنّی بَرِیءٌ مِمّا تَعْمَلُونَ(۲) .

ای پیغمبر، اگر تو را نافرمانی کردند، پس بگو: من از آنچه می کنید بیزارم.

حقیر در مستدرک سفینه، لغت «خلق»، آیات شریفه و روایات کریمه را در این مورد شرح داده ام و در کتاب تاریخ فلسفه و تصوّف نیز موضوع را بیان کرده ام.

عبارت چهارم:

«یا مَنْ لایُدَبِّرُ الأمْرَ إلّا هُوَ».

ای خدایی که امر را تدبیر نمی کند مگر او.

عبارت فوق نیز به این معناست که او یگانه کسی است که امور خلق را به ذات خود تدبیر می فرماید، در رأی خویش مستقلّ

۱- شعرا (۲۶)، ۱۶۸

۲- شعرا (۲۶)، ۲۱۶

ص: ۲۸۲

است و تابع فرمان کسی نیست؛ و منافات ندارد با اینکه عدّه ای هم تحت فرمان و به اذن او در تدبیر امور دخیل باشند.

پس این عبارت دعا و آیاتی که تدبیر امور را به خداوند نسبت می دهد با آیه شریفه فَالْمُدَبِّراتِ أمْراً(۱) منافات ندارد؛ و از آنجا که این مدبّرات (= تدبیر کنندگان) مطیع اوامر پروردگارند و به امر خدا تدبیر امور می کنند، صحیح است که این تدبیر را به خداوند نیز نسبت دهیم.

چنان که شیخ طبرسی در تفسیر خود فرموده، اقوال در تفسیر این آیه شریفه متعدّد است:

اوّل آنکه، این «مدبّرات» فرشتگانی اند که امور بندگان را از هر سال تا سال بعد تدبیر می کنند (و شاید این به معنای تدبیر از یک شب قدر تا شب قدر بعد باشد).

شیخ فرموده این قول از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلام نقل شده است.

دوم آنکه، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل مراد است.(۲) طبرسی خود فرموده:

«اینان فرشتگانی که امور دنیا را تدبیر می کنند. جبرئیل موکَّل بر بادها و جنود (= لشکریان حق)، میکائیل موکَّل بر قطرات باران و برف و گیاه و اشجار، عزرائیل موکَّل بر قبض ارواح و اسرافیل

۱- نازعات (۷۹)، ۵

۲- این قول در تفسیر برهان و تفسیر نورالثقلین، از کتاب عُیون اخبار الرّضا عَلَيْهِ السَّلام، از امام صادق عَلَيْهِ السَّلام نقل شده است.

ص: ۲۸۳

مأمور آوردن دستور از جانب پروردگار است».(۱)

سوم آنکه، مراد از «مدبّرات» افلاک است که مورد نزول امر حقّ است و به سبب آن، قضا و قدر پروردگار در دنیا واقع می شود.

این معنا را علیّ بن ابراهیم روایت فرموده؛ و شاید دعای امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام در وقت رؤیت هلال، در صحیفه، که عبارت «اَلْمُتَصَرِّفُ فِی فَلَکِ التَّدْبیر» در آن آمده است، مؤیّد قول سوم شود.

از این گذشته، از روایاتی که بر ترغیب به حُسن تدبیر در امور دلالت دارد، استفاده می شود که تدبیر در امور تا حدّی در اختیار بشر است.

پس بین آیات تدبیرِ حقّ و آیه «مدبّرات أمر» و این روایات منافاتی نیست؛ چنان که بین آیاتی که حاکی است خداوند حافظ و حفیظ است و آیاتی که نشان می دهد برخی از ملائکه حافظ بندگان اند، منافات نیست.

نیز، همچنان که بین آیه شریفه کَفی بِاللهِ شَهیداً(۲) (یعنی: خداوند برای شاهد بودن کافی است) و آیاتی که حاکی است خداوند در بین خلق نیز شهید و شهدا و اَشهادی قرار داده است. منافاتی وجود ندارد؛ چنان که قبلاً گذشت.

۱- این مفاد را علامه مجلسی در بحار (ج ۵۹/ ۲۴۵)، باب وصف ملائکه مقرّبین (چهار ملک مقرّب)، در ضمن روایاتی بیان فرموده است.

۲- نساء (۴)، ۷۹

ص: ۲۸۴

در کتاب شریف کافی، باب تاریخ پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ این عبارت، به سند صحیح از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل شده:

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ صَفِیِّکَ وَ خَلِیلِکَ وَ نَجِیبِکَ الْمُدَبِّرِ لِأمْرِکَ»

خدایا، بر محمّد، که برگزیده و خلیل و تدبیر کننده امر توست، درود فرست.

مجلسی در شرح این روایت می فرماید:

«دلالت دارد بر اینکه برای پیغمبر در تدبیر امور عالم مدخلیّتی دارد و ملائکه موکَّل به این امور مأمور انجام فرامین اویند».

بنابر روایات، این شأن برای ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام نیز ثابت شده است.

فیض کاشانی در منهاج و نیز دیگران از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده اند که ایشان در روایتی چنین فرمود:

«کُلُّ ما کانَ لِرَسُولِ اللهِ فَلَنا مِثْلُهُ، إلّا النُّبُوَّهَ وَ الزِّواج»(۱)

هرچه برای پیغمبر بوده برای ما نیز هست، مگر نبوّت و ازدواج.

صاحب کتاب شریف کافی، باب تفسیر «إنّا أنْزَلناه» به سند معتبر از امام باقر عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده است که در ضمن حدیثی فرمود:

«لایَسْتَخْلِفُ رَسولُ الله إلّا مَنْ یَحْکُمُ بِحُکْمِهِ وَ إلّا مَنْ

۱- بحار: ج ۲۶/۳۱۷

ص: ۲۸۵

یَکُونُ مِثلَهُ إلّا النُّبوَّه».

پیغمبر اکرم خلیفه ای برای خود نمی گیرد و قرار نمی دهد مگر کسی باشد که به حکم پیغمبر و امر او حکم فرماید و نیز کسی که مثل و مانند پیغمبر باشد [در همه کمالات] مگر مقام نبوّت و رسالت (که خلیفه پیغمبر مقام نبوّت و رسالت ندارد).

همین مفاد در روایت محمّد بن مسلم نیز مشهود است که در کافی، باب «أنّ الأئمه بِمَن یُشْبِهون»، از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل می کند:

«ائمّه هدی به منزله رسول الله اند جز آنکه مقام نبوّت و رسالت ندارند و مختصّات پیغمبر هم، در امر ازدواج، برای ائمّه هدی نیست؛ در غیر این دو، به منزله رسول الله اند».

عبارت پنجم:

«یا مَنْ لایُحْیِی الْمَوْتی إلّا هُوَ».

ای کسی که زنده نمی کند مردگان را مگر او.

در این عبارت نیز مراد آن است که آن کسی که به اراده و خواست و اذن خود، مستقلّاً و بدون احتیاج به اذن دیگری، زنده می کند خداست و بس. پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام هم، که گاهی مرده ای را زنده می کردند، به اذن و قدرتی بوده که خداوند به ایشان داده؛ که اگر نمی داد، مطلقاً عاجز بودند.

برای آنکه بهتر روشن شود این جملات دعای جوشن با آیات و روایات متواتر دیگر منافات ندارد؛

ص: ۲۸۶

حقیر چند جمله دیگر از همین دعا را به عرض می رسانم.

یکی از جملات دعای شریف جوشن، در بند ۳۸، عبارتِ «یا مَنْ لایُسْتَعانُ إلّا بِهِ» است؛ یعنی: ای خدایی که به غیر او استعانت نمی کنند. این عبارت با کلام شریف حق در سوره حمد موافق است:

وَ اِیّاکَ نَسْتَعِین.

خدایا، فقط از تو استعانت می کنیم.

این موضوع با آیه شریفه ذیل منافات ندارد:

وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ وَ إنَّها لَکَبیرَهٌ إلّا عَلَی الخاشِعِینَ(۱).

استعانت کنید به «صبر و صلاه»؛ و به درستی که «صلاه» بزرگ است مگر بر خاشعان.

روشن است که «صبر و صلاه»، به معنای ظاهر و باطن، غیر از پروردگار است؛ ولی استعانت به این دو، چون به امر خداوند است و خداوند این دو را وسیله نجات و گشایش کارها قرار داده است، مانعی ندارد.

همچنین، خداوند می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، استعانت به صبر و صلاه. به درستی که خداوند با صبرکنندگان است» (۲).

معنای ظاهر «صبر» واضح است و در باطن، از روایات صحیح

۱- بقره (۲)، ۴۵

۲- بقره (۲)، ۱۵۳

ص: ۲۸۷

و معتبر چنین استفاده می شود که دو معنای دیگر نیز دارد:

یکی، روزه و دیگری، وجود مقدّس رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه.

امّا «صلاه» معنای ظاهری اش نماز است و دو معنای دیگر در باطن دارد: یکی، صلوات بر محمّد و آل محمّد و دیگری، ولایت امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام.

در روایات، هرسه معنا را فرموده اند و امر به استعانت در مورد تمام معانی «صبر و صلاه» صادر شده است.

همچنین، اگر استعانت از غیر خداوند حرام بود، ذوالقرنین (که داستانش در سوره کهف نقل شده) نمی فرمود:

أعِینُونی بِقُوَّهٍ

به قوّت خود مرا اعانت کنید.

وی این کلام را وقتی فرمود که به محّل سدّ یَأجوج رسیدند و مردم برای بستن راه یَأجوج و مَأجوج درخواست کردند؛ پس فرمود: مرا به قوّت خود اعانت کنید تا سدّی برایتان بسازم.

اگر استعانت یعنی طلب اعانت و یاری از غیر پروردگار جایز نبود، خداوند نمی فرمود:

تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوی... (۱).

ای مؤمنان، یکدیگر را در امور خیریّه اعانت کنید، نه در معصیت و تعدّی.

پس اعانت مؤمنان و استعانت ایشان از یکدیگر در امور خیر جایز است و گاهی نیز واجب می شود؛ ولی در امور شرّ حرام

۱- مائده (۵)، ۵

ص: ۲۸۸

است.

همچنین، در چند آیه از قرآن کریم(۱)، خداوند متعال خود را به صفت «خَيْرُالرّازِقِين»؛ توصیف فرموده؛ چنان که در دعای جوشن و غیر آن هم وارد شده است:

«یا خَيْرَالرّازِقِين»؛ یعنی، ای بهترین روزی دهندگان.

این توصیف مثل «أحْسَنُ الخالِقِين» است و استدلال امام هشتم حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلام در مورد آن جاری است.

هر دو کلام دلالت دارد که ممکن است به مخلوق نیز خالق و رازق بگویند؛ ولی فقط خداوند متعال است که، به قدرت ذات مقدّس خود، خلق می فرماید و روزی می دهد.

خداوند «أوْسَعُ المُعْطِين» است و مخلوق، به قدرتی که پروردگار به او بخشیده، چیزی را از چیزی دیگر خلق می کند، یا از نعمت و الطافی که حقّ متعال به او تملیک فرموده، استفاده می کند و به دیگران روزی می دهد.

پس درست است که صفاتی مانند خالق و رازق- به این معنا که گفتیم- بر مخلوق هم اطلاق شود و آیه ای مانند إِنَّ اللهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو الْقُوَّهِ الْمَتِينُ(۲) با آیاتی که صفت «خَيْرُ الّرازِقِين» در آن به کار رفته، منافاتی ندارد.

شاهد دیگر بر صحّت اطلاق صفت «رازق» بر مخلوق امر پروردگار است که می فرماید:

۱- از جمله: مائده (۵)، ۱۱۵؛ حجّ (۲۲)، ۵۸؛ جمعه (۶۲)، ۱۱

۲- ذاریات (۵۱)، ۵۸

ص: ۲۸۹

وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ(۱) .

بر عهده صاحب این مولود است که مادر او را روزی دهد و بپوشاند.

در جای دیگر، به اولیای افرادی که رشد عقلانی لازم برای نگهداری مال خود را ندارند می فرماید: «اموال آنان را به ایشان ندهید؛ وَ ارْزُقُوهُمْ فِيها(۲) : لیکن، آنان را روزی دهید و بپوشانید».

پس، صفات «أحسن الخالقین و خیر الرّازقین»، مانند «خیر النّاصرین و خیر الرّاحمین و خیرالحافظین»، هیچ منافاتی با درجات توحید ندارد؛ زیرا یگانه کسی که، به ذات پاک خود، دانا و توانا و دارا و مالک کلّ نعمات است پروردگار است و بس. او حیّ و قیّوم کلّ مخلوقات است. مخلوق، در ذات و صفات و کمالات، استقلال ندارد؛ هرچه دارد ملک خداست که به او تملیک کرده و می کند و واضح است که مالکیّت حقیقیِ پروردگار با مالکیّت مخلوقات منافات ندارد.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلام در خطبه دوم نهج البلاغه، در وصف آل محمد (یعنی ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام)، می فرماید:

«هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أمْرِهِ وَ عَيْبَهُ عِلْمِهِ وَ مَوْئِلُ حُكْمِهِ وَ كُهُوفُ كُتُبِهِ وَ جِبالُ دِينِهِ. بِهِمْ أقامَ انْحِناءَ

۱- . بقره (۲)، ۲۳۳

۲- نساء (۴)، ۵

ص: ۲۹۰

ظَهْرِهِ وَ أذْهَبَ ارْتِعادَ فَرائِصِه... لایُقاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی الله عَلَیه وَ آلِه مَنْ هذِهِ الْاُمّهِ أحَدٌ، وَلا یُسَوّی بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَیْهِ أبَداً. هُمْ آساسُ الدِّینِ وَ عِمادُ الْیَقِینِ. إلَیْهِمْ یَفِیءُ الغالِی وَ بِهِمْ یَلْحَقُ التّالِی، وَ لَهُمْ خَصائِصُ حقِّ الْوِلایَهِ وَ فِیهِمُ الْوَصیَّهُ وَالْوِراثهُ».

آنـان انـد جایگاه اسـرار الاهی، پناهگاه (یعنی نگهـدار و نگهبان) امر رُبوبی]در خصوص خلق[، مخزن علم پروردگارِ منّان، موضـع حُکم ایزد حَنّان [در امور دین یا امور همه جهان و جهانیان]، مرکز کتابهای آسمانی و کوههای دین (یعنی، ایشان مانند کوه در دین ثابت اند، یا آنکه ایشان معادن حکمت و موادّ مصالح امور دین و دیانت اند).

خداوند به وسیله آنان دین خود را محکم و استوار فرموده و لغزش اهل دین را به برکت آنان دفع و رفع نموده است... .

هیـچ فردی از افراد امّت به آل محمّـد عَلَیْهِمُ السَّلامـ سـنجیده نشود و کسـی که نعمت آنـان بر او همیشه ریزان باشـد مسـاوی ایشان نباشد.

علّـامه خویی، که این خطبه شـریف را مفصّـل شـرح داده و اخبـار بسـیاری در تأییـد مضـامین عـالی هر کـدام از جمله هـای آن نقل فرموده، در شرح جمله اخیر فرموده است:

ص: ۲۹۱

«در این جمله شریف، اشاره به مطالب نفیسی است که هریک از دنیا و آنچه در دنیا هست بهتر است:

اوّل آنکه، ایشان در همه جنبه های ظاهری و باطنی و مادّی و معنوی ولی نعمت همه خلق اند.

دوم آنکه، نعمت آنان بر بندگان همیشه جاری است و مخصوص به زمانی [محدود] نیست؛ بلکه نعمت و فیوضات آنان بر تمام افراد در همیشه اَزمان بوده و خواهد بود و انقطاع و زوال نخواهد داشت.

نتیجه این دو مطلب آن است که هیچ گاه آل محمّد عَلَيْهِمُ السَّلام با دیگران مساوی و همانند نگردند؛ چون منعم (= نعمت دهنده) افضل است از گیرنده نعمت، چنان که واضح و روشن است».

سپس آن بزرگوار، برای تشریح و تفصیل این مطالب، از آیات شریفه قرآن و اخبار وارده از معصومین که حاملین علوم قرآن اند استفاده کرده و مطلب را به طور کامل روشن فرموده است؛ جَزاهُ اللهُ عنِ الإسلامِ وَ أهلهِ خَيراً!

امّا ترجمه باقی کلمات امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلام در خطبه مزبور چنین است:

آنان (یعنی آل محمّد) اساس دین اند [که قوام و دوام دین به آنان است؛ چنان که قوام و دوام بنا به اساس و پایه های آن است] و عماد یقین اند (یعنی ثبات و بقای یقینِ متديّنين به برکت وجود آنان است؛ چون رفع شبهات و دفع شکّیات به برکت آنان و کلمات ایشان ممکن می شود).

ص: ۲۹۲

ایشان میزان حقّ و حقیقت اند و طریقه ایشان در کمال اعتدال و استقامت است. اگر کسی از حدّ اعتدال تجاوز کرد، باید به طریقه ایشان برگردد؛ و عقب مانده باید خود را به ایشان رساند و از ایشان نگذرد.

آل محمّد دارای خصیصه هایِ حقوق ولایتِ عظمی و تمام شئون خلافت کُبرایند.(۱)

امّا کلام امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام، در ضمن خطبه ۱۰۴ نهج البلاغه، که می فرماید:

«إنَّهُ لَيسَ عَلَى الْإمـامِ إلّـا مـا حُمِّلَ مِـنْ أمرِ رَبِّهِ: اَلْإبْلاغُ فِی المَـوْعِظَهِ، وَالْإجْتِهـادُ فِی النَّصِـیحَهِ، والْإحْیـاءُ لِلسُّنَّهِ، و إقـامَهُ الْحُـدُودِ عَلی مُسْتَحِقّیها، وَ إصْدارُ السُّهْمانِ عَلی أهْلِها»،

با مقامات و فضایل و مناقب عالی آن بزرگواران (که تا اینجا به قطره ای از آن اشاره شد) منافات ندارد و تحدید وظایف و مناصب امام نیست؛ برای آنکه:

اوّلاً: این مقامات و فضایل الطاف و نعمات پروردگار است به ایشان و این حساب بین خود ایشان و پروردگارشان جاری است- چه در خانه دنیا باشند، چه در خانه آخرت- و در ظاهر، به جامعه

۱- ریاست کلی الاهی و سلطنت بر حقّ ربّانی مخصوص آنان است و هیچ فردی با آنان در این امر شریک نیست؛ زیرا جمیع شرایط ریاست و سلطنت و خلافت بر حقّ الاهی در آنان گرد آمده است و در غیر آنان، چون جامع شرایط نیستند، وجود ندارد. آنان وارثان علوم و کمالات پیغمبرند؛ پس اوصیای آن سرورند.

ص: ۲۹۳

مسلمین ارتباطی ندارد.

این پنج موضوع راجع به وظیفه امام نسبت به افراد رعیّت است و اینکه با جامعه مسلمین چگونه رفتار کند، هنگامی که امر ریاست و سلطنت ظاهری در دست او باشد؛ و به مقامات و فضایل آنان مربوط نیست، چنان که به وظیفه خودشان در برابر پروردگار هم ارتباطی ندارد.

امّا هنگامی که ریاست در دست دیگران باشد، امام چگونه می تواند اقامه حدود کند؟! و بیت المالی که دست او نیست، چگونه می تواند آن را بین اهلش تقسیم فرماید؟!

ثانیاً: اگر با دقّت و چشم بینا به جمله شریفه «ما حُمِّلَ مِنْ أمْرِ رَبِّه»

(آنچه از امر پروردگارش متحمّل شده) نظر افکنیم، هرگز آن را مخصوص ابلاغ احکام شرعی نخواهیم کرد؛ زیرا می بینیم که عمومیّت دارد.

تمام مقامات ظاهری و معنوی ائمّه عَلَيْهِمُ السَّلام و هرچه دارند از جانب پروردگار متحمّل و همه را به امر خدا دارا شده اند و خدا بر ایشان حمل فرموده است. پس این لفظ شامل تمام نعمات والطاف خدایی است که ایشان متحمّل شده اند و تعیین مقدار و حدود و تحدید وظایف و مناصب در این لفظ نیست که هر کس بر آن بیفزاید، غالی باشد؛ چنانکه مایه توهّم برخی افراد شده است.

عبارت «اَلْإبْلاغُ فِي الْمَوْعِظَه و ...»، به اصطلاح ادبای عرب، بدلِ بعض مِنَ الکُلّ است؛ یعنی امام در مقام بیان بعضی از آثار

ص: ۲۹۴

حمل کردن پروردگار امر خود را بر آنان، از باب مثال، این پنج وظیفه را ذکر فرموده:

ابلاغ در موعظه، کوشش در نصیحت بندگان خدا، احیای سنّت، اقامه حدود و تقسیم بیت المال به موارد شرعی آن.

ثالثاً: واضح است که ابلاغ در موعظه و کوشش در نصیحت و احیای سنّت، گاهی به صِرفِ گفتن صورت می پذیرد و گاهی به معجزه و اِعمال قدرت مقام رسالت و امامت محتاج است، مانند خود پیغمبر که این پنج موضوع را در جامعه مسلمین اجرا می فرمود؛ به هر کیفیّت که لازم بود.

به عبارت دیگر، چنان که ابلاغ موعظه و اجتهاد در نصیحت و احیای سنّت و سایر وظایف مقام نبوّت و رسالت کیفیّات و اَنحاءِ مختلف داشته و پیغمبر در موارد مقتضی هر طور که صلاح می دانستند این وظایف را انجام دادند، امام نیز چنین خواهد بود و اِعمال این پنج وظیفه بین جامعه مسلمین به تحدید مناصب و وظایف مقام رسالت و نبوّت و امامت ربطی ندارد.

جناب برقی از یونُس بن ظبیان (که این جانب وثاقت و جلالت او را در مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۸/۳۰۱ ثابت کرده ام) نقل کرده که گفت:

من خدمت امام صادق عَلَیْهِ السَّلامُ بودم. وقت غذا خوردن رسید. من می خواستم حرکت کنم که امام فرمود: «بنشین». اطاعت کردم. غذا حاضر کردند. ایشان بسم الله فرمودند و غذا خوردن را شروع کردند. بعد از صرف غذا، فرمودند:

ص: ۲۹۵

«اَللّهُمَّ هذا مِنْکَ وَ مِنْ محمّدٍ صَلَّی الله عَلَیه وَ آلِه».

خدایا، این غذا از جانب تو و از جانب محمّد است.

علّامه کراجکی هم در کتاب شریف کنزالفوائد نقل کرده است که روزی، ابوحنیفه با امام صادق عَلَیْهِ السَّلام غذا می خورد. چون امام از غذا خوردن فارغ شد، فرمود:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِین. اللّهُمَّ إنَّ هذا مِنْکَ وَ مِنْ رَسُولِکَ».

ستایش خدای را که پروردگار عالمیان است. خدایا، این غذا از جانب تو و از جانب رسول توست.

ابوحنیفه عرض کرد: آیا برای خدا شریکی قرار دادی؟!

حضرت فرمود:

«وای بر تو! خداوند در قرآن کریم می فرماید: وَ ما نَقَمُوا إلّا أنْ أغْنیهُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ(۱) ؛

و در جای دیگر می فرماید: وَ لَوْ أنَّهُمْ رَضُوا ما آتیهُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللهُ سَیُؤْتِینَا اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ(۲) .

ابوحنیفه عرض کرد: گویا من این آیات را نخوانده بودم!

۱- توبه (۹)، ۷۴: یگانه چیزی که موجب شد به انتقام دست بزنند این بود که خداوند و پیامبرش آنان را از فضل خود بهر ه مند کردند!

۲- توبه (۹)، ۵۹: ای کاش بدانچه خداوند و پیامبرش به ایشان دادند رضا می دادند و می گفتند: خدا برای ما بس است و به زودی، از فضل الاهی و بخشش پیامبر بهره مند می شویم.

ص: ۲۹۶

نظیر این دو آیه آیـات دیگری است که از کثرت لطف و احسان و تفضّل پروردگار به پیغمبرش احمـد مختار حاکی است که او را، در آیات بسیار، قرین خود قرار داده و حضرتش را در کنار خود و در کلام مبارکش ذکر کرده است.

از جمله، فرموده است:

- وَ أطِیعُوا اللهَ وَ الرَّسُولَ :(۱)

از خداوند و پیامبرش فرمانبری کنید؛

- وَ مَنْ یَعْصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضلالاً مُبِینا(۲) :

کسی که خداوند و پیامبرش را نافرمانی کند به گمراهی آشکاری دچار شده است؛

- إنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنیا وَ الْآخِرَهَ(۳) :

کسانی که خداوند و پیامبرش را می آزارند، خداوند در دنیا و آخرت نفرینشان می کند؛

- ذلِکَ بِأنَّهُمْ شاقُّوا اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ یُشاقِقِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَإنَّ اللهَ شَدیدُ العِقاب(۴) :

... ایشان با خدا و پیامبرش به مخالفت پرداختند و هر که چنین کند، خداوند سخت کیفرش می دهد؛

۱- آل عمران (۳)، ۱۳۲

۲- اَحزاب (۳۳)، ۳۶

۳- اَحزاب (۳۳)، ۵۷

۴- . انفال (۸)، ۱۳

ص: ۲۹۷

- اِسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ(۱) :

[دعوتِ] خداوند و پیامبرش را اجابت کنید؛

- وَ یَنْصُرُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ أولئِکَ هُمُ الّصادِقُونَ(۲) :

کسانی که خداوند و پیامبرش را یاری می کنند راستگو و درست کردارند؛

- لَیسَ عَلَی الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَی الْمَرضی و لا عَلَی الَّذِینَ لایَجِدُونَ ما یُنفِقُونَ حَرَجٌ إذا نَصَحُوا لِلّهِ وَ رَسولِهِ :

بر ناتوانان و بیماران و کسانی که مالی برای انفاق ندارند باکی نیست، به شرط آنکه نسبت به خدا و پیامبرش خیراندیش باشند؛

- فَإنْ لَمْ تَفْعَلوُا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مَنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ(۳) :

اگر چنین نکردید (یعنی از ربا دست برنداشتید) به جنگ خدا و پیامبرش برخاسته اید؛

- فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ(۴) :

به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید؛

- قُلِ الْأنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ(۵) :

بگو انفال از آنِ خداوند و پیامبر است.

۱- انفال (۸)، ۲۴

۲- حشر (۵۹)، ۸

۳- توبه (۹)، ۹۱

۴- اَعراف (۷)، ۱۵۸

۵- اَنفال (۸)، ۱

ص: ۲۹۸

- قاتِلوُا الَّذِینَ ... لایُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللهُ وَ رَسُولُهُ (۱):

با کسانی که ... حرام نمی دانند آنچه را خدا و پیامبرش حرام کرده اند بجنگید.

- وَ اللهُ وَ رَسُولُهُ أحَقُّ أنْ یُرضْوهُ(۲):

کسانی که خدا و پیامبرش را آزرده اند سزاوارتر است که در پی کسب رضای ایشان برآیند؛

- وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَهٍ إذا قَضَی اللهُ وَ رَسُولُهُ أمْراً أنْ یَکوُنَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ مِنْ أمْرِهِمْ(۳) :

هیچ مرد و زن با ایمانی را نرسد که چون خدا و پیامبرش امری را امضا کردند، حقّ انتخاب داشته باشند.

گاهی ائمّه هدی را نیز با خود و رسولش ذکر کرده؛ از جمله، فرموده:

- أطِیعُوا اللهَ وَ أطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأمْرِ مِنْکُمْ(۴) :

خداوند و پیامبرش و اُولی الامر را فرمانبری کنید؛

- إنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا(۵) :

سرپرست شما خدا و پیامبرش و مؤمنان (یعنی ائمّه)

۱- توبه (۹)، ۲۹

۲- توبه (۹)، ۶۲

۳- احزاب (۳۳)، ۳۶

۴- نساء (۴)، ۵۹

۵- مائده (۵)، ۵۵

ص: ۲۹۹

هستند؛

- فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤمِنُونَ(۱) :

به زودی، خداوند و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را می بینند.

- وَ لِلّه العِزَّهُ وَ لِرَسُولِه و لِلمؤمنين(۲) :

عزّت از آنِ خدا و پیامبر او و مؤمنان است؛

- وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الغالِبُونَ(۳) :

کسانی که با خداوند و پیامبرش و مؤمنان دوستی می کنند [بدانند افرادِ] حزب خدایند که چیره خواهند شد.

نکته دیگر آنکه آیه مباهله (آل عمران، ۶۱) تمام کمالات و فضایل حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِه وَ سَلَّمْ را برای حضرت علی عَلَيْهِ السَّلام ثابت می کند؛ مگر آنچه به دلیل روشنی استثنا شود، مانند نبوّت و همسری.

دلیل این امر قبلًا ذکر گردید و باز هم در روایت احتجاج مورد بحث قرار خواهد گرفت.

از این آیات شریفه استفاده می شود که نعمات هم از ناحیه پروردگار است، هم از طرف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِه؛ لیکن، واضح است که مالک اصلی آنها خداست و هرچه پیغمبر می دهد از ناحیه خداوند

۱- توبه (۹)، ۹۴

۲- منافقون (۶۳)، ۸

۳- مائده (۵)، ۵۶

ص: ۳۰۰

می دهد.

کلام امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام نیز بر همین اساس است که فرمود:

«خداوند روزیها را قسمت و به دست ما آن را جاری می فرماید».

پس بخشنده نعمات، در اصل، خداست و محمّد صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه و آل محمّد واسطه فیض بین خالق و مخلوق اند؛ چه در خانه دنیا باشند و چه در خانه آخرت.

ابوحنیفه و پیروان او این مطلب را نفهمیده اند که می گویند شرک است.

نیز پناه بردن به خدا و رسول و ائمّه هدی- صلوات الله علیهم- از شرّ بلیّات و صدمات از این قبیل است، چنان که در عبارات صریح ادعیه معصومین موجود است.

رئیس الموحّدین امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام به کمیل وصیّت کرد و فرمود:

«به خدا توکّل کن. ما را نیز یاد کن، نامهای ما را بر زبان جاری ساز و بر ما صلوات بفرست. به خدا و به ما پناه ببر تا شرّ آن روز از تو دور شود».

در خطبه شریف و مفصّلی که حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه در روز غدیر انشا کردند، فرمودند:

«منم خاتم انبیا و مرسلین و حجّت بر جمیع مخلوقات، از اهل آسمانها و زمین. هر کسی که در این شک کند کافر است، مانند کفر زمان جاهلیّت. کسی که در یکی از گفتارهای من شک

ص: ۳۰۱

کند، گویا درباره [رسالتِ] من شک کرده و کسی که در یکی از ائمّه (اوصیای اثنا عشر) شک کند، چنان است که در تمام ایشان شک کرده است ... .

ای گروه مردمان! علیّ بن ابی طالب را بر همه فضیلت و شرافت دهید [و او را افضل و اشرف تمام خلق بعد از من بدانید]. به واسطه و وسیله ما، خداوند روزی را بر خلق نازل می کند و خلق را باقی می گذارد. ملعون است، ملعون، مغضوب است، مغضوب، کسی که قول مرا رد کند و یا با آن موافقت نکند»!

همچنین، در زیارات وارده از معصومین، بسیار است مواردی که خطاب به ائمّه هدی عرض می شود:

«بِکُمْ فَتَحَ اللهُ وَ بِکُمْ یَخْتِمْ، وَ بِکُمْ یُنَزِّلُ الغَیْثَ، وَ بِکُمْ یُمْسِکُ السَّماءَ» و ... .

در روایات بسیاری هم آمده است که خودشان می فرمایند:

«بِنا کَذا و بِنا کذا»!

از آن جمله، در روایت اربعمائه، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام می فرماید:

«ذِکْرُنـا أهْلَ الْبَیْتِ شِفاءٌ مِنَ العِلَل وَ الأسْقام وَ وَسْواسِ الرَّیْب، وَ جَهَتُنا رِضَی الرَّبِّ- عَزَّ وَ جَلَّ- ... بِنا یَفْتَحُ اللهُ، وَ بِنا یَخْتِمُ اللهُ، و بِنا یَمْحُوما یَشاءُ، وَ بِنا یُثْبِتْ، وَ بِنا یَدْفَعُ اللهُ الزَّمانَ الکَلِبَ، وَ بِنا یُنَزِّلُ الغَیْثَ».

یاد ما اهل بیت درمان بیماریها، دردها و وسوسه دو دلی است. روی ما به سوی خشنودی پروردگار گرامی و شکوهمند است. خداوند به دست ما آغاز می کند

ص: ۳۰۲

و پایان می بخشد. هرچه بخواهد، به وسیله ما محو و اثبات می فرماید. به برکت وجود ما، روزگار سخت را دور می کند و باران را فرو می ریزد.

در صلوات ایّام شعبان، مروی از امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام، می خوانیم:

«اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْکَهْفِ الْحَصِینِ وَ غِیاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَکِینِ وَ مَلْجَأِ الْهارِبِینَ وَ عِصْمَهِ الْمُعْتَصِمِین».

بـار خـدایا، بر محمّـد و آل محمّـد درود بفرست که پناهگـاه اسـتوار، فریـادرس شـخص بیچاره و درمانـده، گریزگاه فراریان [از بیم شیطان و حوادث دوران] و دستاویز پناهندگان اند.

در زیارت مفصّل امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام، این عبارت در وصف ایشان آمده است:

«وَ خَلِیفَتُکَ الَّتِی بِهِ تَأْخُذُ وَ تُعْطِی، و بِهِ تُثِیبُ وَ تُعاقِبُ»؛

یعنی ایشان خلیفه ای است که به سبب ولایت یا عداوت حضرتش، خداوند می بخشد یا می ستانَد و پاداش یا کیفر می دهد.

پیغمبر صَلَّی الله عَلَیْهِ وَ آلِه فرمود:

«من ابوالقاسم هستم؛ خداوند عطا و بخشش می فرماید و من قسمت می کنم».

در حدیث معراج هم خداوند به پیغمبرش فرمود:

ص: ۳۰۳

«من تو را ابوالقاسم کنیه دادم؛ برای آنکه تو رحمت مرا بین بندگان قسمت می کنی».

* * *

روایت دوم دعای امام چهارم عَلَیْهِ السَّلام است، در روز دوشنبه:

«اَلَحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی لَمْ یُشْهِدْ أحَداً حِینَ فَطَرَ السَّمواتِ وَ الْأرْضِ وَ لا اتَّخَذَ مُعِیناً حِینَ بَرَأ النَّسَماتِ».

حمد خدایی را سزاست که هنگام خلقت آسمانها و زمین، شاهدی نداشت و در ایجاد جانها، یاوری نگرفت.

در این مورد باید گفت که: اوّلاً، سندضعیف است. ثانیاً، به قرینه این آیه قرآن که خداوند در آن می فرماید:

ما أشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمواتِ وَ الْأرْضِ(۱) ،

مراد، افراد عادی مردم است؛ یعنی، حمد برای آن خدایی سزاست که احدی از افراد مردمِ عادی را شاهد خلق خود قرار نداد.

پس، عبارت دعا منافات نـدارد با اینکه خـدا برگزیـدگان خود را- که در کیفیّت اصل خلقت و طینت و کمالات و صـفات، از همه خلایق ممتاز و اشرف و افضل اند و هیچ مخلوقی مانند ایشان نیست- شاهد خلق خود قرار بدهد؛ آن هم فقط برای تشریف

۱- کهف (۱۸)، ۵۱: برای آفرینش آسمانها و زمین، آنان را گواه نگرفتم.

ص: ۳۰۴

و تکریم آنان، نه به جهت احتیاج و نه برای استعانت از ایشان یا شرکت دادن آنان در خلقت.

نظیر این جمله- که در ابتدای نظر، عمومیت دارد؛ ولی مراد اصلی افراد عادی و متعارف و رعایاست- کلام پیغمبر است در وصف ابوذر که فرمود:

«آسمان سبز سایه ینفکنده و زمین در بر نگرفته است مردی را که راستگوتر از ابوذر باشد».

واضح است که در اینجا نظر به افراد رعیّت بوده، نه به خود پیغمبر و اهل بیت آن سرور.

* * *

روایت سوم روایتی است که به سند ضعیف و مجهول، با این عبارت، از امام صادق عَلَيْهِ السَّلام نقل کرده اند:

«لا يُكَوِّنُ الشَّیءَ لا مِنْ شَیءٍ إلّا الله، وَ لا يَنْقُلُ الشَّیءَ مِنْ جَوْهَرِيَّتِهِ إلی جَوْهَرٍ آخَرَ إلّا الله، وَ لا يَنْقُلُ الشَّیءَ مِنَ الْوُجودِ إلَى الْعَدَمِ إلّا الله».

گفته اند:

«ایجاد کننده از هیچ نباشد مگر خداوند، متصرف در هستی نباشد جز خدا و هستی را معدوم نکند جز خدا؛ یعنی این کارها از غیر خدا محال است».

در این مورد نیز روایت، از جهت سند، مورد اعتماد علمای

ص: ۳۰۵

علم رجال نیست. امّا بر فرض صدور از امام عَلَیْهِ السَّلام، فقط مضمون جمله اوّل صحیح است؛ چنان که قبلًا به عرض رسید.

امّا در مورد جمله دوم، مترجم اشتباه کرده که این طور معنا کرده است: «متصرّف در هستی نباشد جز خدا»؛

برای آنکه مردم در هستی هایی که تحت اختیار ایشان است تصرّف می کنند، چنان که واضح است.

توضیح صحیح جمله دوم این است که هیچ کس چیزی را از حقیقت خود به حقیقت دیگر نقل ندهد مگر خداوند که به ذات خود و خواست خود، هر چه را بخواهد به هر چیز دیگر تغییر ماهیّت می دهد. امّا برگزیده پروردگار، فقط به تملیک و بخشش و اذن او، می تواند سنگ را به طلا و تصویر شیر را به شیری زنده و درنده مبدّل گرداند و امثال این کرامات را که ذکرش مفصّلاً گذشت به ظهور برساند.

جمله سوم- که شبیه به کلمات فلاسفه است- چنین است: وجود (هستی) را به سوی عدم (نیستی) نقل ندهد مگر خداوند. اگر مراد به این «وجود» حقیقتِ وجود است (که نقیض عدم است)، باید گفت اصل وجود پذیرای معدوم شدن نیست. امّا اگر مراد از «وجود» موجود باشد، ممکن است موجود مثل انسان به قدرتی که خداوند به او داده موجودی دیگر را فانی کند؛ چنان که واضح است و شب و روز به دست مردم انجام می گیرد.

«وَ اللهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ وَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ. وَ مالِکِیَّهُ الْعِبادِ لِلقُوَّهِ وَ الْقُدْرَهِ وَ الْاِستِطاعَهِ بِاللهِ- تعالی- لا مَعَ

ص: ۳۰۶

اللهِ وَ لا مِنْ دونِ الله- تعالی»(۱) .

* * *

روایت چهارم حدیثی است که در بحار آمده و آن اینکه امام ششم حضرت صادق عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«إنَّ الغُلاهَ شَرُّ خَلْقِ اللهِ؛ یُصَغِّرونَ عَظَمَهَ اللهِ وَ یَدَّعُونَ الرُّبوبِیَّهَ لِعِبادِ اللهِ. وَ اللهِ إنَّ الغُلاهَ لَشَرٌّ مِنَ الْیَهُودِ وَ النَّصاری و الْمَجُوسِ وَ الَّذِینَ أشْرَکُوا».

آن مقصِّر در معرفت روایت را چنین ترجمه کرده است:

«محقّقاً غالیان بدترین خلق اند؛ عظمت خدا را کوچک کنند و برای بندگان او صفات ربوبی ادّعا نمایند. به خدا قسم، غالیان بدترند از یهود و نصارا و آتش پرستان و مشرکین».

باید گفت، در این روایت شریف، امام ششم عَلَیْهِ السَّلام غُلات را به طور کلّی مذمّت فرموده؛ امّا موارد غلوّ را- که به چه چیز محقّق می شود- بیان نفرموده است. ایشان فقط دو صفت از صفات آنان را بیان فرموده: یکی آنکه، عظمت خدا را کوچک نمایند و دیگر آنکه، مقام ربوبیّت را برای بندگان خدا ادّعا کنند.

معنای لفظ امام در این روایت چنین است و این کفر صریح

۱- خداوند بر هر چیزی توانا و نسبت به آن، داناست. هر توان و امکانی هم که بندگان دارا گشته اند به بخشش اوست؛ نه اینکه در برابر او و بدون وابستگی به او دارای قدرتی باشند.

ص: ۳۰۷

است؛ چنـان که خواهیم گفت. امّـا ادّعای صـفات ربوبی برای مخلوق (که در عبارت نویسـنده آمـده) در صورتی کفر است که آن صفت را ذاتیِ مخلوق بداند و ثبوت صـفت را برای مخلوق شبیه ثبوت آن برای خالق بپندارد؛ یعنی: مثلاً، خالقیّت و رازقیّت مخلوق را مانند خالقیّت و رازقیّت پروردگار جهان بداند.

امّـا اطلاـق اَسـماء و صـفات پروردگـار بر مخلوق، به نحو اشتراک لفظی، جایز است؛ چنان که در عبارات صـریح خبر فتـح بن یزید جرجانی در کافی، در باب معانی اسـماء پروردگار، از حضـرت امام رضا عَلَیْهِ السَّلام نقل شده است. در آن روایت، حضـرت شـرح داده اند که مثلاً وقتی می گویند: خدا «واحد» است؛ و در عین حال، می گویند: انسان «واحد» است، لفظ «واحد» بر خالق و مخلوق، هر دو، اطلاق شده؛ امّا معنای واحدیّت خالق چیزی غیر از معنای واحدیّتِ مخلوق است.

همچنین، صـفاتی مانند «هادی» و «سمیع» و «بصیر» و «لطیف» و «حکیم» و «خبیر» و «ظاهر» و «متکلّم» و «مرید» هم بر خالق اطلاق می شود، هم بر مخلوق؛

چنان که در ابتدای سوره دهر، خداوند درباره انسان می فرماید:

فَجَعَلْناهُ سَمِیعاً بَصِیراً.

ما انسان را سمیع و بصیر قرار دادیم.

خداوند، به ذات قدّوس خود، هدایت می فرماید؛ ولی مخلوق به برکت نعمتهای الاهی که نزد اوست هدایت می کند.

خداوند به ذات قدّوس خود، بدون آلت، شنونده و بیناست؛

ص: ۳۰۸

ولی انسان به احسان پروردگار و با استفاده از آلتِ گوش و چشم است که شنونده و بیناست.

کلام در سایر اسماء و صفاتی نیز که عیناً بر خالق و مخلوق اطلاق می شود همین طور است و فقط تشابه لفظی دارد.

تشبیه صفت پروردگار به صفت مخلوق از جهت معنوی اش کفر است، نه از جهت لفظی؛ چنان که عبارت صریح کلام امام نیز حاکی از این مطلب است.

معنی «تشبیهِ صفت از جهت معنوی» هم این است که مثلاً صفت علم و قدرت مخلوق را ذاتیِ مخلوق بدانند؛ مثل ذاتی بودن صفت علم و قدرت پروردگار.(۱)

رحمان و رحیم و راحم از اسماء پروردگار است و این منافات

۱- البتّه، چنان که در روایات اهل البیت عَلَيْهِمُ السَّلام وارد شده، غرض از اثبات برخی صفات برای خدای سبحان نفی نقص و جهل و عجز و امثال آن از ذات اقدس حقّ است، نه اینکه خواسته باشیم بگوییم مثلاًـ همان گونه که مخلوق علم دارد، خالق هم عالم است. یگانه اختلاف در ذاتی نبودن علم مخلوقات است. در بیانات بالا، مقصود رفع شبهه آن نویسنده است که پنداشته، در حدیث مورد بحث، «ادّعای ربوبیّت برای بندگان» همان عقیده به اعطای ولایت تکوینی از طرف خدای متعال به بندگان برگزیده اوست و مثلاًـ نسبت دادن فعلِ آفرینش به ولیّ خدا با خالق بودن خدا منافات دارد. لذا در تفاصیلی که آمده، بر جنبه ذاتی بودن صفات کمالات خالق و صفات مخلوق تأکید شده است که برای عموم نیز فهمیدنی باشد. (مصحّح).

ص: ۳۰۹

ندارد با آنکه در بین خلق نیز کسی راحم و رحیم باشد؛

لیکن، واضح است که صفت رحم در خلق از آثار لطف و احسان خدایی است و در خالق چنین نیست.

همچنین، عالم و علیم و علّام و قادر و قدیر از اسماء پروردگار است و این نفی نمی کند که مخلوق نیز عالم و قادر باشد؛

لیکن، علم و قدرت پروردگار ذاتی است و علم و قدرت مخلوق از بخشش و احسان خدایی است.

عزیز و مُعِزّ از اسماء پروردگار است و این منافات ندارد با آنکه مخلوق نیز عزیز باشد؛

لیکن، عزّت مخلوق از بخشش خداست و عزّت خالق ذاتی است و دیگری به او نداده است.

خالق و خلّاق و صانع، رازق و رزّاق، غنیّ و مُغنی و مُعطی از اسماء پروردگار است. مخلوق نیز چنین صفاتی را دارد؛

لیکن، همه آن از آثار لطف و احسان خدایی است. خالق به قدرت و ذاتی و غنای ذاتی خلق می فرماید، روزی می دهد و بی نیاز می کند؛ ولی مخلوق به قدرت و مالی که خداوند به او داده چیزی را از چیز دیگر خلق می کند و لطف و بخشش می نماید.

فی الجمله، همه کمالات و نعمات خلق از ناحیه بخشش و احسان خالق است؛ ولی صفات ذاتی پروردگار عین ذات قدّوس حقّ است و صفات فعل نیز از آثار کمالات ذاتی حقّ است.

پس اگر کسی بگوید: خداوند خالق است و عیسی عَلَیْهِ السَّلام هم خالق است، درست گفته؛

ص: ۳۱۰

لیکن، خداوند به ذات قدّوس خود، بدون احتیاج به اذن دیگری و بدون مادّه، خلق می کند و خلق کردن او نیز (همچون ذات مقدّسش) کیفیّت ندارد. امّا حضرت عیسی به اذن پروردگار و از مادّه طین (گِل) پرنده خلق می کرد.

خداوند، به ذات مقدّس خود، سلطان و فرمانده و ولیّ مخلوقات خود است. امّا سلطنت و ولایت پیغمبر و امام- که بندگانی مخلوق و محدودند- بر مخلوقات به جعل و احسان و اعطای پروردگار است و به آن اندازه که خدا خواسته است؛ چنان که اگر خداوند به آنان مرحمت نفرماید، به ذات خود هیچ ندارند.

پس اگر کسی این صفات را ذاتیِ مخلوق دانست، برای مخلوق، به صفات ربوبی قایل شده است.

ما بِکُمْ مِنْ نَعْمَهٍ فَمِنَ اللهِ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إلّا بِاللهِ؛ لا مَعَ اللهِ وَ لا مِنْ دُونِ اللهِ، بَلْ بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیم.

معنای غلوّ

معنای غلوّ، چنان که از روایات شریفه و کلمات علمای اعلام استفاده می شود، ادّعای الوهیّت و ربوبیّت برای پیغمبر و امام است؛ چنان که نقل است شخصی خدمت پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه رسید و عرض کرد: اَلسَّلام عَلیکَ، یا رَبّی! حضرت فرمود: «خداوند تو را لعنت کند! پروردگار من و تو خداست».

نیز، آورده اند که عبدالله بن سبا با جمعی خدمت امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام

ص: ۳۱۱

رسیدند و ضمن ادّعای مقام ربوبیّت و الوهیّت برای آن حضرت، عرض کردند:

السّلامُ علیکَ، یا رَبَّنا! حضرت نیز ایشان را به توبه امر فرمودند؛ ولی آنها قبول نکردند. پس، حضرت ایشان را به آتش تلف کردند.

در مورد دیگر، ده نفر بر آن حضرت وارد شدند و عرض کردند:

إنَّکَ رَبُّنا وَ أنْتَ الَّذِی خَلَقْتَنا [أوْ: أنْتَ الَّذِی رَزَقْتَنا].

تویی پروردگار ما و تویی که ما را آفریدی (یا آنکه گفتند: تویی که ما را روزی می دهی).

آن حضرت آنان را منع و به توبه امر فرمود و گفت: «من مخلوقی مانند شمایم و پروردگار من و شما خداست». چون قبول نکردند، حضرت ایشان را به آتش سوزانید.

امام صادق عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«ابوبصیر، از کسی که ما را خدا بداند بیزاری بجو».

وی عرض کرد: خداوند از او بیزار باشد! پس حضرت فرمود:

«از کسی هم که ما را پیغمبر بداند بیزاری بجو».

دیگر بار، ابوبصیر عرض کرد: خداوند از او بیزار باشد!

در توقیع مقدّس حضرت صاحب الزّمان- عجّل الله فرجه الشّریف- آمده است که فرمود:

«ما در علم و قدرت پروردگار شریک نیستیم؛ بلکه علم غیب

ص: ۳۱۲

را غیر خدا ندارد، چنان که در قرآن مجید فرموده:

﴿قُلْ لا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللهُ(۱)﴾ .

بگو در آسمان و زمین کسی غیر خدا غیب را نداند.

من و جمیع پـدرانم، از اوّلین و آخرین، همه بنـدگان پروردگاریم. ما بیزاریم از کسـی که بگوید ما علم غیب داریم، یا بگوید که ما در پادشاهی خـدا شـریکیم، یا ما را در غیر مقام و مرتبه ای که خداوند به ما مرحمت فرموده جای بدهد، یا درباره ما از حدّ بگذرد؛ و شما را گواه می گیرم هر کس که ما از او بیزاریم، خداوند و ملائکه و پیغمبران و اولیای پروردگار از او بیزارند».

علّامه مجلسی در ذیل این حدیث فرموده:

«مراد از نفی علم غیب از آن بزرگواران آن است که بدون وحی و الهام و تعلیم پروردگار، ندانند؛ امّا به تعلیم پروردگار، می دانند. در غیر این صورت، نفی علم غیب از آن بزرگواران امکـان نـدارد؛ زیرا که عمـده معجزات پیغمـبران و اوصـیای آنـان خـبر دادن از مغیبات بوده است. خداوند هم، در قرآن مجید، آن بزرگواران را استثنا کرده؛ چنان که فرموده است:

﴿عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً* إِلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ(۲)﴾ .

۱- نمل (۲۷)، ۶۵

۲- جنّ (۷۲)، ۲۶ و ۲۷

ص: ۳۱۳

خداوند عالم غیب است؛ کسی را بر غیب خود آگاه نفرماید مگر آن را که برای این مقام بپسندد.

کلام علّامه مجلسی در نهایت متانت است. ما از کسی که پیغمبر و امام را شریک در علم و قدرت خدا می داند بیزاریم.

مراد از شرکت نیز آن است که پیغمبر و امام، به ذات خود و بدون تعلیم پروردگار، دانا و توانا باشند؛ چنان که خداوند، به ذات قدّوس خود، دانا و تواناست و علم و قدرت عین ذات سُبّوح اوست. اگر پیغمبر و امام را نیز چنین بپنداریم، شرک خواهد شد؛ و خداوند و پیغمبران از این شرک و صاحب آن بیزارند.

چگونه آن بزرگواران در پادشاهی پروردگار شریک باشند، حال آنکه بنده و مخلوق اویند و قیّوم آنان و تمام مخلوقات ذات پروردگار عالمیان است؟!

پس، وای بر کسی که آنان را در مقام و مرتبه ای که خداوند به آنان مرحمت فرموده، جای ندهد! چه بالاتر رود و غلوّ نماید و آنان را از حدّ مخلوقیّت و محدودیّت و عبودیّت خارج کند و برتر بداند، چه پایین تر رود و منکر فضایل و مناقب والای آنان گردد.

نویسنده این کتاب خداوند را شاهد می گیرد که ما شیعیان از آنان بیزاریم.

روایت شریفی از امام حسن عسکری عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده اند، به این ترتیب که آن حضرت فرمود:

«علیّ بن ابی طالب و فرزندان معصوم آن حضرت بندگانی اند که مورد اِکرام و الطاف و عنایات خداوند متعال واقع شده اند و

ص: ۳۱۴

مخلوق پروردگارند. قدرت و توانی ندارند مگر آنچه پروردگار جهانیان به آنان عنایت و احسان فرموده؛ و مالک چیزی نیستند مگر آنچه خداوند به آنان تملیک فرماید. مالک موت و حیات و نشور و قبض و بسط و حرکت و سکونی هم نیستند مگر آنکه خداوند به آنان تملیک فرماید. پروردگار و خالق از صفات آفریدگان منزّه است. کسی که همه آنان یا یکی از آنان را پروردگار و خدای خود بداند، از جمله کافران است»(۱) .

پس همه کمالات و علوم محمّد و عترت پاکیزه او عَلَيْهِمُ السَّلام تماماً به تملیک و احسان پروردگار جهان و جهانیان است و آنان، به ذات خود و از نزد خود، چیزی ندارند. این التزام است به مخلوقیّت و محدودیّت آنان.

امّا اگر کسی این علوم و کمالات را ذاتی آن بزرگواران بداند، آنان را مستغنی از پروردگار دانسته و مشرک شده و منکر مخلوقیّت و عبودیّت آنان گشته است.

شیخ صدوق نقل کرده که مأمون خدمت حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلام عرض کرد: به من خبر رسیده که گروهی درباره شما غلوّ می کنند و درباره شما، از حدّ حقّ و حقیقت تجاوز می نمایند.

امام هشتم حضرت رضا- علیه آلاف التحیّه و الثّناء- فرمود:

«پدرم موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش نقل فرموده که پیغمبر اکرم- صلّی الله علیه و آله- فرمود: مرا از مرتبه ای که حقّ من است بالاتر نبرید؛ چون خداوند مرا بنده خود گرفته، پیش از آنکه مرا

۱- إثبات الهُداه: ج ۷/۴۷۰

ص: ۳۱۵

پیغمبر خود بگیرد.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

هیچ بشری که خداونـد به او کتـاب و حکمت و نبـوّت لطف فرموده، حق نـدارد به مردم بگویـد که شـما بنـدگان من باشـید، نه بندگان خدا ... . نیز، شـما را امر نمی کند که ملائکه و پیغمبران را پروردگاران خود بگیرید. آیا شما را بعد از اسلام به کفر امر می فرماید؟! ... .

ما بیزاریم از کسـی که درباره ما غلوّ می کنـد و مرتبه ما را بالاتر از انـدازه ای که خداونـد برای ما قرار داده می دانـد، ماننـد بیزاری حضرت عیسی از نصارا؛ چنان که خداوند (کلام خود را به حضرت عیسی در روز قیامت) نقل می فرماید:

ای عیسی، آیا تو به مردم گفتی: من و مادرم را خدای خود بگیرید؟ عرض می کند: منزّهی تو، پروردگارا! حق نداشته ام چیزی را که حقّ من نیست بگویم. اگر گفته باشم، تو می دانی؛ (یعنی، تو می دانی که نگفتم) ... .

پس کسـی که برای پیغمبران مقام ربوبیّت ادّعا کنـد، یا برای ائمّه هـدی مقام ربوبیّت یا نبوّت ادّعا کنـد، یا برای غیر ائمّه هدی مقام امامت دعوی کند، ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم».

از این حدیث شریف، استفاده می شود که غلوّ و تجاوز از حدّ حقّ و حقیقت به آن است که شخص منکر عبودیّت و مخلوقیّت آنان شود و برای ایشان مقام ربوبیّت و الوهیّت قایل گردد، یا آنکه برای ائمّه عَلَیْهِمُ السَّلام مقام نبوّت ادّعا کند.

ص: ۳۱۶

در روایت دیگر، حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«کسی که درباره امیرالمؤمنین از حدّ بگذرد و او را از مقام عبودیّت و بندگی خارج نماید، از گمراهان و مغضوبان خواهد بود».

همچنین، کسی که مقام خالقیّت و رازقیّتِ بِالـذّات پروردگار عالم را برای پیغمبر و ائمّه عَلَیْهِمُ السَّلام قرار دهـد، غلوّ کرده و ملعون است و پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام از او بیزارند.

علّامه مجلسی در این باره کلماتی فرموده که محصول آن چنین است:

غلوّ درباره پیغمبر و ائمّه آن است که انسان به الوهیّت و ربوبیّت آنان قایل شود، یا ایشان را شریک خداوند در معبودیّت و خالقیّت و رازقیّت بدانـد، یا آنکه بگوید خداوند در آنان حُلول کرده یا متّحد شده، یا آنکه مدّعی شود آنان بدون تعلیم پروردگار (یعنی به ذات خود) علم غیب دارنـد، یـا آنکه مقـام نبوّت برای ائمّه قرار دهـد، یـا آنکه بگویـد بـا حصول معرفتِ آنان احتیاجی به عبادت و طـاعت و ترک معصـیت نیسـت. تمـام اینهـا کفر است و صـاحب آن از دین خـارج است و ائمّه از آنـان [که چنین عقایـدی دارنـد] بیزارند.

لیکن بعضـی از کوتاه فکران، چون از معرفت ائمّه قاصـرند و از ادراک غرایب احوال ایشان و عجایب شئون آن بزرگواران عاجزند، به همین جهت، بسیاری از ثقات و راویان بزرگوار این احادیث را- که غرایب معجزات را نقل کرده اند- ضعیف می شمرند و به

ص: ۳۱۷

غلوّ نسبت می دهند. کار به جایی رسیده که اعتقاد به دانایی پیغمبر و امام نسبت به گذشته و آینده را جزء غلوّ می دانند؛ با اینکه این مفاد از روایات متواتر به دست می آید) و در اخبار بسیاری وارد شده که فرمودند:

«ما را پروردگار ندانید و دیگر هرچه خواهید، بگویید: هرگز به کنه معرفت ما نخواهید رسید»(۱) .

فقها و مجتهدین در کتب فقهی، در باب نجاست اقسام کفّار (که اهل غلوّ هم از آن جمله اند) در معنای «غالی» می فرمایند:

«غالی» کسی است که برای پیغمبر و امام مقام الوهیّت و ربوبیّت قایل شود.

از جمله، استادُ الکُلِّ فِی الکُلّ، علّامه انصاری می فرماید:

«غالیان کسانی اند که برای امیرالمؤمنین یا یکی از ائمّه دعوی ربوبیّت کنند. اینان، اگر وجود صانعی غیر امام را انکار کنند، کافرند؛ و اگر ادّعا کنند که پروردگار در آنان حلول کرده، منکر ضروری اند (و باز کافرند)».

علّامه همدانی در کتاب طهارت خود، در نجاست غالیان، کلماتی می فرماید که محصول آن چنین است:

«غالی کسی است که به ربوبیّت امیرالمؤمنین یا غیر او قایل شود، یا مخلوقی را مثل و مانند پروردگار عالم بداند، یا آنکه بگوید خداوند در مخلوق حلول کرده یا

۱- بحار: ج ۲۵/۳۴۶ و ۳۴۷. به باب نفی غلوّ رجوع کنید که این روایات مذکور در معانی غلوّ، با روایات دیگری به همین مفاد، در آنجا موجود است.

ص: ۳۱۸

با او متّحد شده است؛ اینان کافرند.

امّا کسانی که می گویند پیغمبر و امام مَظاهر اوصافِ خالق اند و زمام امور خلایق، از حیث تکوین و تشریع، در دست پیغمبر و امام است و اینـان خالق و رازق انـد و علم آنان حضوری است و امثال این کلمات [را بر زبان آورنـد] که بعضـی از اهل معرفت ادّعا می کنند، کافر نیستند و آخرین سخنی که کسی درباره اینان بگوید آن است که بگوید این ادّعاها دروغ است، مثل آنکه به این دعاوی درباره شخص خاصّی از مردم عادی قایل شود.

لیکن می توان گفت که برای این دعـاوی، در حقّ پیغمبر و امـام، شواهـد نقلی و عقلی موجود است؛ زیرا از مسلَّمات مـذهب شـیعه بلکه از ضـروریّات است که پیغمبر اشـرف تمام موجودات است؛ هر چند که ما، به طور تحقیق و تفصیل، در این شواهد وارد نیستیم و علم آن را به اهل بیت واگذار می کنیم.

به طور اجمـال، هرچه پیغمبر و امـام عَلَیْهِمُ السَّلاـم دربـاره خودشـان فرموده انـد، مـا قبول داریم و در تحقیق و تفصـیل آن وارد نمی شویم.

بالجمله، اثبات بعضـی از صـفات پروردگار برای بعضـی از آفریـدگان موجب نمی شود که شـخص مُثبِت، بعـد از اقرار و اعتراف به مخلوق بودن این بعض، از اسلام خارج شود.

بلی، اگر این صفات ثابت برای خالق مانند خالقیّت و رازقیّت را برای مخلوقی اثبات و از خالق متعال که پروردگار جهان است سلب نماید، کافر است.

ص: ۳۱۹

لیکن، باید دانست که صِرف اثبات صفتی برای مخلوق موجب نمی شود که این صفت را از خالق متعال سلب نمایند؛ برای آنکه می بینی درست است که بگوییم: عزرائیل می میراند و میکائیل تقسیم ارزاق می کند و فلان شخص عطا و بخشش می نماید، با آنکه این صفات را به خداوند نیز نسبت می دهیم و می گوییم: خداست که زنده کننده و میراننده و خلق کننده و روزی دهنده است. پس، بین این دو نسبت، تنافی نیست».

علّامه حائری خراسانی، در کتاب مدارک العروه الوثقی، در معنای «غالی» فرموده:

«غالی آن کسی است که به ربوبیّت امیرالمؤمنین یا یکی از ائمّه هدی قایل شود. پس اگر آن حضرت را پروردگار قدیم ازلی بداند، کافر و نجس است؛ اگر به صانع باری- تعالی- مثل او معتقد باشد، مشرک است؛ و اگر به حلول و اتّحاد قایل گردد، باز هم کافر است. امّا اعتقاد به آنکه ائمّه هدی مَظاهر اوصاف حقّ متعال اند و زمام همه امور به دست آنهاست و امر دین و خلق و رزق به آنان تفویض شده و امثال این کلمات موجب کفر نمی شود؛ هرچند، فرض شود که این کلمات و اعتقادات خلاف واقع باشد.

وانگهی، می شود گفت که برای این اعتقادات شواهد عقلی و نقلی هست و ما آنان را اشرف خلایق می دانیم.

ص: ۳۲۰

پس این اعتقـادات نه مـوجب کفر می شود و نه موجب فسق؛ زیرا غلوّ نیست و تمـام اینهـا را بخشـش و لطف و احسـان خـدایی می دانند ﴿ذلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاء﴾.

علّامه آملی نیز در شـرح عروه، بعـد از حکم به نجاست غالی و بیان آنکه قایل به ربوبیّت امام مثل شخصـی که قایل به حلول اسـت کافر و نجس است، فرموده:

«و امّا اعتقاد به اینکه امام عَلَیْهِ السَّلام مظهر قدرت و کمال خدایی و اسم اعظم اوست اعتقادی به حقّ و سزاوار تصدیق است و شکّ و تردیدی در آن نیست و مؤمن به آن مؤمن به حقّ است».

عالم بزرگوار شـیخ طبرسـی در کتاب شـریف احتجاج، در روایت مفصّلِ سؤالات زندیقی که ادّعای تناقض در قرآن داشت، آورده است که وی دربـاره آیه شـریفه ﴿اَللهُ یَتَوَفَّی الأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها(۱)﴾ ، آیـه ﴿قُـلْ یَتَوَفّیکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ(۲)﴾ ، آیه ﴿تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا(۳)﴾ و اینکه چگونه خداوند در یک آیه قبض روح را به خود نسبت می دهد و در آیه دیگر به ملک الموت و در آیه دیگر به فرستادگان از ملائکه، از امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام سؤال کرد.

۱- زمر (۳۹)، ۴۲: خدا مردم را در وقت مرگ می میراند.

۲- سجده (۳۲)، ۱۱: بگو که ملک الموت (عزرائیل) شما را قبض روح می فرماید.

۳- انعام (۶)، ۶۱: فرستادگان ما شما را قبض روح می کنند.

ص: ۳۲۱

حضرت امیر در جواب او فرمود:

«ذات مقدّس پروردگار اَجَلّ و اعظم است از آنکه خودش امر قبض روح مردم را مباشرت بفرماید. چون ملائکه و مُرسَلین به امر پروردگار عمل می کنند، فعل آنان فعل خداست. ایشان برگزیدگان و سفیران بین خدا و خلق اند، چنان که در قرآن کریم فرموده:

اَللّهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلائِکَهِ رُسُلاً وَ مِنَ النّاسِ(۱) .

پس کسی که مطیع حق باشد، ملائکه رحمت روح او را قبض فرمایند؛ و کسی که اهل معصیت باشد، ملائکه عذاب روح او را قبض کنند. ملک الموت هم ملائکه رحمت و غضبی دارد که مأمور انجام فرامین و اوامر اویند و به امر او کار می کنند. فعل آنان فعل ملک الموت است و صحیح است که هرچه آنان انجام دهند، به ملک الموت نسبت دهند. همچنین فعل ملک الموت فعل خداوند متعال است و اوست که هرکه را، به دست هریک بخواهد، می میراند و عطا و بخشش می کند و ثواب می دهد و یا عذاب و منع فیض می فرماید، بر دست هر که بخواهد.

فعل اُمنا و اصفیای پروردگار فعل حضرت حقّ است، چنان که در قرآن مجید (خطاب به آنان) می فرماید:

۱- حجّ (۲۲)، ۷۵: خدا، از میان ملائکه و مردم، فرستادگانی را انتخاب می فرماید.

ص: ۳۲۲

وَ ما تَشاءُونَ إِلّا أَنْ یَشاءَ اللهُ(۱) .

نیز (راجع به خاتم انبیا) می فرماید:

وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلکِنَّ اللهَ رَمی(۲) .

پس فعل پیغمبرِ خود را فعل خود نامیده است.

... خداوند خواسته که استیلا و اقتدار برگزیدگان و اُمنای خود را بر جمیع مخلوقات، به آن قدرت و توانایی که خداوند به آنان مرحمت فرموده، بفهماند؛ نیز، به خلق خود بفهماند که فعل آنان فعل خداست.

... امّا آنچه گفتی که خداوند در قرآن مجید گاهی از خویش تعبیر انفرادی فرموده (مثل أنَا و هُوَ؛ یعنی: من و او) و گاهی به جمع تعبیر فرموده (مثل إنّا و نَحْنُ و إنّا عَرَضْنا و خَلَقْنا)؛

بدان، تعبیر انفرادی برای آن است که به خلق خود وحدانیّت و یگانگی خود را بفهماند. امّا چون خداوند از افراد خلق خود برگزیدگانی دارد که آنان را انتخاب فرموده و به امر و اراده او کار می کنند، فعل آنان را فعل خود قرار داده؛ اطاعت آنان را مانند اطاعت خود بر تمام خلق واجب فرموده؛ افعال ایشان را، در انجام مأموریّتهای پروردگار، افعال خود محسوب کرده

۱- انسان (۷۶)، ۳۰: نمی خواهید مگر آنچه را خداوند بخواهد.

۲- انفال (۸)، ۱۷: تو [تیر یا سنگ ریزه] نیفکندی، هنگامی که افکندی؛ ولیکن خدا افکند.

ص: ۳۲۳

و به خلق خود فهمانیده که این برگزیدگان دانای به غیبت اند، چنان که در قرآن کریم فرموده:

عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أحَداً إلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ(۱) .

... امّا [آیه شریفه] وَ ما ظَلَمُونا وَلکِنْ کانُوا أنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ(۲) . خداوند متعال منزّه است از آنکه مظلوم واقع شود؛ لیکن، برگزیدگان خلق را قرین خود قرار داده و به این کلام، عظمت و جلال آنان را به خلق خود معرّفی فرموده و ظلم بر آنان را ظلم بر خودش مقرّر کرده است»(۳) .

همین طور است کلام در این آیه شریفه:

فَلَمّا آسَفُونَا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ(۴) .

چون فرعون و فرعونیان ما را افسرده و خشمگین کردند، ما از آنان انتقام کشیدیم و آنان را در دریا غرق کردیم.

صاحب کتاب شریف کافی به سند صحیح از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده است که در تفسیر آیه شریفه اخیر فرمود:

۱- جنّ (۷۲)، ۲۶: خداوند عالم غیب است؛ احدی را بر غیب خود آگاه نسازد مگر آن را که از میان رسولان خود برای این مقام بپسندد.

۲- بقره (۲)، ۵۷: آنان به ما ظلم نکردند؛ بلکه به خودشان ظلم می کردند.

۳- این روایت در بحار: ج ۹۳/۹۸-۱۲۷ نیز آمده است و فقراتی که در بالا نقل شد در صفحات ۱۰۹، ۱۱۵-۱۱۷ و ۱۲۱ یافت می شود

۴- زخرف (۴۳)، ۵۵

ص: ۳۲۴

«خداونـدماننـد ما اسـفناك نمی شود؛ لیکن، اولیایی برای خود خلق فرموده که آنان را برگزیـده است. آنان اسـفناك و راضـی می شونـد و مربوب پروردگارنـد. پس خداونـد (برای اِکرام آنـان) خشـنودی و خشم آنـان را رضـا و غضب خود قرار داده؛ چون آنـان دعوت کنندگان و راهنمایان به سوی خدایند.

... (برای این جهت است که) خداوند کریم در قرآن می فرماید:

مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أطاعَ اللهَ(۱) .

نیز فرموده است:

إنَّ الَّذینَ یُبایِعُونَکَ إنَّما یُبایِعُونَ اللهَ یَدُ اللهِ فَوْقَ أیْدیهِمْ(۲) .

پس اسف و غضب و رضای آنان اسف و غضب و رضای خداوند است».

این روایت را صدوق هم در کتاب توحید نقل فرموده و در کتابهای تفسیر نیز موجود است.

پس خداوند ظلم بر اولیای خود را ظلم به خود قرار داده و اسف و رضای آنان را اسف و رضای خود دانسته است.

کلام در سایر صفاتی که نظیر و شبیه این است نیز همین طور است؛ چنان که امام صادق عَلَیْهِ السَّلام این را تعمیم داده اند.

۱- نساء (۴)، ۸۰: کسی که رسول را اطاعت کند خداوند را اطاعت کرده.

۲- فتح (۴۸)، ۱۰: کسانی که با تو (یعنی رسول الله) بیعت می کنند، با خداوند بیعت می کنند.

ص: ۳۲۵

پس می توان گفت صفات و حوادثی که مخلوق به آنها متّصف می شود و خداوند از آنها منزّه است، اگر در آیه یا روایتی به خدا نسبت داده شود، مراد اولیای اویند.

در کافی، نقل کرده اند که زُراره از امام باقر عَلَیْهِ السَّلام درباره تفسیر آیه شریفه ﴿وَ ما ظَلَمونا...(۱)﴾ سؤال کرد. حضرت فرمود:

«خداوند منزّه است از آنکه ظلم بر او واقع شود؛ ولیکن، ما را [برگزیده و] با خودش قرار داده است. پس ظلمهایی که بر ما واقع می شود، ظلم بر خودش محسوب فرموده و ولایت ما را ولایت خدا مقرّر داشته است».

آیات بسیاری هست که خداوند در آنها قضایای آمدن ملائکه مقرّب خود را (جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، کروبیل) برای به هلاک رساندن و عذاب نمودن قوم حضرت لوط نقل می فرماید.

در عدّه ای از آنها، خدای متعال نجات دادن حضرت لوط و مؤمنان، نابود کردن همسر لوط، زیر و رو گشتن زمین بر آنها و ریزش سنگ بر زمینِ آنها را تماماً به ملائکه نسبت داده (مانند آیات سوره حِجر و ذاریات و عنکبوت)؛ و در بخشی دیگر از آیات، خداوند متعال نجات و هلاک و زیر و رو کردن زمین و ریزش سنگ را به خود نسبت داده و به صیغه جمع آورده (مانند آیات سوره هود، اعراف، شعراء، نَمل و قمر).

* * *

۱- بقره (۲)، ۵۷

ص: ۳۲۶

روایت پنجم که نویسنده موردنظر، برای نفی ولایت تکوینی، به آن استدلال کرده این عبارت از دعای جوشن است:

«یا مُکَوِّنَ کُلِّ شَیءٍ وَ مُحَوِّطَهُ، یا رَبَّ کُلَّ شَیءٍ وَ صانِعَه».

وی در ترجمه عبارت گفته است:

«ای هستی دِه هر چیز و تغییر دهنده آن، ای پروردگار هرچیز و صانع آن».

البتّه، واضح است که پروردگار و تربیت کننده همه چیزها و سازنده آنها خداست؛ امّا جمله اوّل را که با کلام امام صادق عَلَیْهِ السَّلام (لا یُکَوِّنُ الشَّیْءَ لا مِنْ شَیْءٍ إلَّا الله) ضمیمه کنیم، معنا چنین می شود: ای آن که بدون مادّه، هر چیزی را که بخواهی، هستی می دهی؛ یعنی: ای کسی که اشیا را از چیزی نیافریدی. پس آفریدن از «هیچ» فقط فعل خداست. امّا آفریدن از چیزی که قبلاً موجود گشته فعل خالق و مخلوق، هر دوست.

حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام در خطبه خود فرمودند:

«وَ کُلُّ صانِعٍ فَمِنْ شَیءٍ صَنَعَ، وَ صانِعُ الْأَشْیاءِ لا مِنْ شَیْءٍ صَنَعْ».

هر صنعتگری از چیزی می سازد و سازنده کاینات موجودات را از چیزی نساخته است.

به همین جهت، می شود گفت:

وَ کُلُّ خالقٍ فَمِنْ شَیْءٍ خَلَقَ، وَ خالِقُ الأشیاءِ لا مِنْ شَیْءٍ خَلَقَ.

ص: ۳۲۷

فرق دیگر آنکه پروردگار عالم، که خالق و صانع است، خودش مخلوق و مصنوع نیست؛ امّا بندگان که آنچه خلق می کنند از چیزی می سازند، مخلوق نیز هستند. به همین نکته، در دعای جوشن، با این عبارت اشاره شده است:

«یا خالِقاً غَیْرَ مَخْلُوقٍ وَ یا صانِعاً غَیْرَ مَصْنُوعٍ».

همچنین، قدرت خالق متعال ذاتی و غیرمحدود و قدرت مخلوق و مجعول است. نیز، آن کسی که به ذات خود مستقلّ است و اشیا را تغییر می دهد خداست و بس؛ و مخلوق فقط می تواند با توسّل به قوّت و قدرتی که خداوند به او داده اشیا را تغییر دهد.

* * *

روایت ششم کلام شریف امام حسین عَلَیْهِ السَّلام در دعای عرفه است که به پیشگاه آفریدگار یکتا عرض می کند:

«لَمْ تُشَوِّهْنِی بَخَلْقِی وَ لَمْ تَجْعَلْ إلَیَّ شَیْئاً مَنْ أمْرِی».

خدایا، مرا زشت نیافریدی و چیزی از امر مرا به خودم واگذار نکردی.

پس به این جمله استدلال کرده و گفته اند:

«جایی که امر خودشان به ایشان واگذار نشده، چگونه ممکن است امر دیگران به ایشان واگذار شود»؟!

حقیر چند جمله از دعای امام حسین عَلَیْهِ السَّلام در روز عرفه را

ص: ۳۲۸

از جملات قبل و بعد این فقره ترجمه می کنم تا خواننده عزیز از روی انصاف چنین حکم کند:

امام حسین عَلَیْهِ السَّلام به خلقت ابدان مؤمنان نظر دارد و می خواهد حقیقت مخلوقیّت و عبودیّت را برای مؤمنان معرّفی فرماید؛ و آنکه حقیقت مخلوقیّت و عبودیّت عجز و احتیاج است. کمالات و فضایل و مناقب، هیچ یک ذاتیِ مخلوق نیست و همه از لطف و عنایات حقّ است.

نیز، می خواهد نعمتها را بشمرد و تذّکر دهد تا محبّت به صاحب نعمت بیشتر شود و نزد صاحب نعمت به نعمتهای او اقرار و اعتراف نماید تا ادای شکر کرده باشد؛ چون ذکر نعمتها یک نوع شکر است.

سیّد مظلومان، امام حسین- صلوات الله علیه- می گوید:

«مرا از خاک خلق فرمودی، در اصلاب پدران جای دادی و از صلب پدر به رحِم مادر منتقل کردی و به رأفت و لطف و احسان خود، در زمان جاهلیّت و دولت پیشوایان کافر و مشرک بیرون نیاوردی.

سرانجام، مرا از آب منی آفریدی و در تاریکیهای سه گانه (شکم و رحم و مَشیمه)، بین و گوشت و خون و پوست، جای دادی. مرا زشت نیافریدی و چیزی از امر مرا به خودم واگذار نکردی.

سپس مرا به سوی دنیا آوردی، تامّ و تمام قرار دادی و ناقص نیافریدی.

مرا در گهواره نگهداری فرمودی و از شیر گوارا به

ص: ۳۲۹

من روزی دادی. قلب دایه ها را با من مهربان فرمودی و مادرهای مهربان را کفیل من قرار دادی.

از آسیب جنّ و شیطان مرا نگهداری کردی تا به جایی رسیدم که زبان من به کلام باز شد.

نعمتها را بر من تمام فرمودی و مرا در هر سال تربیت کردی تا آنکه وقتی فطرت مرا کامل فرمودی، حجّت خود را بر من الزام کردی و معرفت خود را در قلب من الهام فرمودی.

... چون نعمتها را بر من کامل کردی و بلیّات و امراض را از من دور فرمودی، نادانی و تجرّی من تو را مانع نشد؛ پس به من لطف کردی و مرا به سوی مقام قرب خود راهنمایی فرمودی و مرا توفیق دادی».

از سیاق دعای شریف، چند چیز روشن می شود:

اوّل آنکه، نظر صاحب این دعا به خلقتِ ابدان مؤمنان در اصلاب و ارحام است. حضرتش نظر ندارد که مضامین جملات دعای شریف را برای خود یا جدّ بزرگوار، پدر عالی مقدار، مادر والاتبار و برادر و فرزندان معصومین خود اثبات فرماید؛ زیرا که آنان، در تمام جهات، از همه خلایق اشرف و افضل بوده اند.

انتقال آنان از حضرت آدم به اصلاب طیّب و طاهر و به ارحام پاکیزه از نجاستِ شرک و کفر از قطعیّات مذهب شیعه است؛ چنان که در مستدرک سفینه، لغت «ابی»، در احوال آبای نبی- صلّی الله علیه و آله- مشروحاً بیان گردیده است.

ص: ۳۳۰

دیگر آنکه، خداوند وقت ظهور خاتم پیغمبران و اوصیای آن حضرت را از پیش از خلقت آسمانها و زمین معیّن فرموده بوده است.

همچنین، هر بی سوادی می داند که شخص شخیص سیّدالشهدا نه تنها از مادر خود که از هیچ دایه ای شیر نخورده، بلکه، از انگشت ابهام حضرت رسول یا زبان مبارکش استفاده می کرده و ارتزاقش به این نحو بوده است. جمله شریفه «حُسینٌ مِنِّی وَ أنَا مِن حُسین» نیز، که به زبان مقدّس پیغمبر جاری شده، از اینجا سرچشمه گرفته است.

وانگهی، هر که از روایات وارد در کیفیّت میلاد ائمّه هدی و فاطمه زهرا عَلَيْهِمُ السَّلام کمترین اطّلاعی دارد می داند که حضرت امام حسین عَلَيْهِ السَّلام در رحِم مادرش تکلّم می فرمود و مادرش هم در رحِم خدیجه کبری عَلَيْهاالسَّلام. ائمّه هدی نیز، هنگام ولادت، سجده شکر می فرمودند و به وحدانیّت و رسالت و امامت و ولایت آبای گرامی خود اقرار می کردند.

نکته دیگری که نمی توان از نظر دور داشت این است که، به عقیده ما شیعیان، امام باید از هر گونه خطا و لغزش مصون بوده باشد و در تمام عمر، معصیت و گناه در حریم عصمتش راه نیابد؛ همچنان که خداوند در قرآن مجید صریحاً این مطلب را بیان فرموده و آیه تطهیر را درباره اهل بیت نازل کرده است.

از این رو، امام حسین عَلَيْهِ السَّلام نیز در چند جای همین دعای شریف، پیغمبر و اوصیای او را به پاکیزگی یاد فرموده و بر آنان

ص: ۳۳۱

درود فرستاده است.

پس یقیناً، وقتی که امام می گوید: خدایا، گناه من بزرگ شده؛ خطای مرا ببخش؛ مرا در حال معصیت دیدی و رسوایم نکردی؛ تو خوبی کردی و من بدی و معصیت کردم و امثال این عبارات، که در این دعا و دعاهای دیگر فراوان است، منظور، در این جملات، شخص مقدّس و مطهّر امام معصوم نیست.

نسبت دادن مفاد ظاهری این کلمات به ائمّه عَلَیْهِمُ السَّلام، در حقیقت، انکار عصمت و امامت آنان است؛ لذا ما باید این ظواهر را تأویل و توجیه کنیم. حقیقت منظور ائمّه عَلَیْهِمُ السَّلام از ظواهر این عبارات، که در مقام تواضع و مناجات به زبان آورده اند، مکشوف نیست.

علمای شیعه برای این ظواهر تأویلاتی فرموده اند که می توان در پی آن به بیانات علّامه مجلسی در بحار، توضیحات علّامه خویی در شرح نهج البلاغه و غیره مراجعه کرد.

شاید بشود گفت: چون معصومین عبادات خود را لایق ساحت قدس پروردگار نمی دانند، به تقصیر خدمت اقرار می نمایند.

شاید هم چون پیوسته در معارف ترقّی می کنند، اعمال گذشته خود را قاصر می دانند.

اگر گاهی به نظر می رسد که پیغمبر یا امام در ادعیه وارده به خدا پناه می برند و دفع شرّ هر ستمگر عنود و شیطان مردود را از خداوند می خواهند و امثال این کلمات را به زبان می آورند، باید کاملاً دقّت کرد که این مضامین با ولایت تکوینی (به معنایی که گفتیم) منافات ندارد؛

ص: ۳۳۲

زیرا که اوّلاً: دعا کردن و حوایج را از پروردگار خواستن خودْ امری مطلوب و محبوب و افضل عبادات است.

ثانیاً: چون ائمّه عَلَيْهِمُ السَّلام بندگان خاصّ و خالص خدایند و تسلیم قضا و قدر الاهی اند، با آنکه به تمام مقدّرات خود و دیگران عالم اند و می توانند از راه غیرعادی دفع شرّ کنند، از مقدّرات فرار نمی کنند و در زندگی شخصیِ خود از شیوه عادی و متعارف مردم خارج نمی گردند؛ مگر به ضرورت مصلحت و هنگام اعجاز.

از این روست که از خداوند درخواست می کنند خودش مقدّرات ایشان را تغییر دهد؛ مثلاً، شرّ و ظلم را در دیوانِ سرنوشتِ آنان محو و سلامت و عافیت را اثبات فرماید.

همچنین، عباراتی مانند «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلّا بِالله»، یا «بِحَوْلِ اللهِ و قُوَّتِهِ أقوْمُ وَ أقْعُد»، یا «حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الوَكِيل»، یا «أُفَوِّضُ أمْرِی إلَی اللهِ»، یا «ما شاءَ اللهُ كانَ»، یا «حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِينَ وَ حَسْبِيَ الخالقُ مِنَ الْمَخْلُوقِين» و امثال این عبارات که پیامبر و ائمّه- صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین- به زبان آورده اند با ولایت تکوینی، به آن معنا که گفتیم، منافات ندارد.

نزد کسانی که به توفیق پروردگار نسبت به معارف قرآن و عترت پاکیزه آشنایند، واضح است که خدا قیّوم کلّ مخلوقات است و به ذات قدّوس خود، امور خلق را کفایت می کند؛ به خلق احتیاج ندارد و تمام حول و قوّه مِلک او و از او و به یدِ قدرت اوست و اوست که به احسان خود، همه خلق خود را امداد می فرماید.

ص: ۳۳۳

آری، خالق سبحان افرادی را از میان خلق برگزیده؛ آنان را، در خلقت و اوصاف و کمالات، ممتاز قرار داده و مَثَل اعلای خود خوانده؛ برای تشریف و تکریم آنان، اطاعت ایشان را اطاعت خود قرار داده و بر تمام خلق خویش الزام کرده است که مطیع و فرمان بردار آنان باشند.

به عبارت دیگر، همه خلایق را مسخَّر ایشان قرار داده تا خلافت بر حقّ الاهی برای آنان محقَّق شود.

پس، محبّت این برگزیدگان محبّت خدا و دشمنی با ایشان دشمنی با خداست، زیارت و بیعت با آنان زیارت و بیعت خداست، چشم و گوش و دست آنان نیز چشم بینا و گوش شنوا و دست توانای خداست.

این نسبتها مانند نسبت دادن کعبه است به خداوند که می گوییم: کعبه خانه خداست.

چون آنان مَثَل اَعلایند، علم و قدرت آن بزرگواران هم (که از علم و قدرت خداست) باید برای علم و قدرت حقّ- تبارک و تعالی- نمونه و نشانه باشد؛ پس آنان به هرکاری دانا و توانایند.

خداوند چشم بینای آنان را چشم بینای خود قرار داده است؛ پس تمام خلق را می بینند و اخبار ایشان را می دانند، بر همه توانا و حجّت اند و حجابی در برابر دیدگان واقع بین آنان نیست.

تبصره

در اینجا سزاوار است، با مثالی که می آوریم، مطلب را روشن تر

ص: ۳۳۴

نماییم:

ما، به وسیله عقل و علم و قدرت مختصری که خداوند به روح و قلبمان بخشیده و آن را دانا و توانا قرار داده، می توانیم هرچه بخواهیم در عالم خیال و موهومات و عالم معقولات ایجاد کنیم. بدیهی است که ما نسبت به آنچه ایجاد کرده ایم دانا و تواناییم و می توانیم در معقولاتِ عالم خیال هر گونه تصرّف و محور و اثباتی را، هرطور که بخواهیم، محقَّق بنماییم.

این توانایی ما محدود است به عالم خیال و معقولات و نمی توانیم آنچه را در عالم پندار ایجاد کرده ایم، در عالم خارج از ذهن هم ایجاد کنیم؛ برخلاف پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام که می توانند چنین کاری کنند.

علم و توانایی پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام، هرچند که در برابر علم و قدرت پروردگار یکتا محدود است، در مرتبه ای است که برای ما نامحدود است؛ زیرا هرچه آنان بخواهند، در عالم خارج، واقع می شود.

تفویض و موارد آن

امّا در مورد این عبارت ایشان که «چگونه ممکن است امر دیگران به ایشان واگذار شود»، لازم است نکاتی را در بحث تفویض و واگذاری خاطرنشان کنیم:

تفویض امر دین به پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام در قرآن و روایات متواتری که در دست داریم حقیقتی ثابت است. این جانب

ص: ۳۳۵

در مستدرک سفینه، لغت «ادب»، برخی از شواهد آن را ذکر و در لغت «فوض» نیز توضیح مطلب را مشروحاً بیان کرده ام.

صاحب کتاب شریف کافی، در باب تفویض به پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام، تعداد ۱۱ روایت صحیح و معتبر نقل کرده که امر دین به پیغمبر واگذار شده و آنچه به پیغمبر واگذار شده به ائمّه هدی نیز واگذار شده است.

مرحوم کلینی یک روایت دیگر نیز برای اثبات این موضوع، قبل از ابواب تاریخ معصومین، نقل فرموده است.

ثقه جلیل القدر محمّدبن حسن صفّار- که از اصحاب بزرگوار حضرت امام حسن عسکری عَلَیْهِ السَّلام بوده- در کتاب شریف خود، بصائرالدرجات (جزء ۸: باب ۴)، در باب تفویض به رسول الله، ۱۹ روایت صحیح و معتبر برای اثبات این موضوع نقل فرموده است. بعد از آن (در باب ۵)، ۱۳ روایت معتبر و صحیح نقل کرده که ائمّه عَلَیْهِمُ السَّلام فرمودند:

«ما فُوِّضَ إلی رَسُولِ اللهِ فَقَدْ فُوِّضَ إلَیْنا».

آنچه به پیغمبر واگذار شده به ما نیز واگذار شده است.

شیخ مفید نیز، در کتاب اختصاص، روایاتی در این موضوع نقل فرموده است که ما آنها را به ضمیمه روایاتی دیگر در مستدرک سفینه، لغت «فوض»، آورده ایم.

در بررسی روایت اوّل (ذیل عبارت چهارم از فقره نودم دعای جوشن کبیر، ص ۲۸۵ همین کتاب) گفتیم که امام صادق عَلَیْهِ السَّلام

ص: ۳۳۶

فرموده اند:

«کُلُّ ما کانَ لِرَسُولِ اللهِ فَلَنا مِثْلُهُ، إلَّا النُّبوَّهَ وَالزِّواج».

امّا موارد تفویض در امر دین (چنان که در روایت عیون از حضرت رضا عَلَیْهِ السَّلام نقل شده و از تلفیق آن روایت با روایات کافی و دیگر منابع به دست می آید):

چیزهایی که خداوند متعال به حرمت یا حِلّیّت یا وجوب آن حکم فرموده و منسوخ نشده باشد، هیچ گاه پیغمبر اکرم برخلاف آن نگوید؛ هرگز حرام خداوند را حلال و حلال خدا را حرام ننماید، در ترک واجب خدایی رخصت ندهد و تابع و تسلیم فرمان خداوند باشد.

این کلام پروردگار در قرآن کریم است که درباره آن حضرت می فرماید:

إنْ أَتَّبعُ إلّا ما یُوحی إلیَّ(۱) .

من [از چیزی و کسی] پیروی نمی کنم مگر وحی شده باشد [و احکام خدا را ابلاغ می کنم].

وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إنْ هُوَ إلّا وَحْیٌ یُوحی(۲) .

از روی هوا و هوس، سخن نگوید؛ [و چیزی نگوید] مگر آنکه وحی الاهی باشد.

۱- انعام (۶)، ۵۰

۲- نجم (۵۳)، ۳

ص: ۳۳۷

امّا چیزهـایی که خداونـد حکم آن را معیّن نفرموده به حبیب خود، که او را تربیت و تکمیـل فرموده و افضل و اشـرف و اکمل کلّ مخلوقات خود قرار داده و امین اسـرار خود و عالِم به مصالـح و مفاسد تمام امور فردی و اجتماعی ساخته، وحی می فرماید که حکم آن را صادر فرماید و در قرآن، به امّت دستور می دهد:

ما آتیکُمُ الَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهیکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا(۱) .

هر دستوری پیامبر برایتان آورد بگیرید و از هرچه نهی کرد دست بردارید.

پس پیغمبر اکرم چیزهایی را واجب و چیزهـایی را حرام می فرمایـد، ماننـد آنکه خداونـد ۱۰ رکعت نمـاز را واجب فرمـوده بود و پیغمبر نیز ۷ رکعت بر آن افزود؛ در نتیجه، نماز واجب، ۱۷ رکعت شد که ترک آن، بدون عذر شرعی، حرام است.

نیز، خداونـد فقط شـراب را در قرآن حرام فرموده بود؛ ولی پیغمبر همه مُسـکِرات را حرام کرد و حرام پیغمبر نیز ماننـد حرام خدایی ممنوع شد.

همچنین، خداونـد در قرآن به زکات امر فرموده و پیغمبر آن را در ۹ چیز قرار داده و غیر آن را بخشـیده؛ چنان که از عبارات صریح روایات زکات معلوم است.

نیز پیغمبر به چیزهایی امر فرموده، بدون آنکه آنها را واجب فرماید؛ و از چیزهایی نهی فرموده، بدون آنکه آنها را حرام کند.

۱- حشر (۵۹)، ۷

ص: ۳۳۸

مثلاً، پیغمبر نوافل یومیّه را دو برابر نمازهای واجب یومیّه قرار داده است.

روزه واجب همان یک ماه رمضان است؛ ولی پیغمبر ما روزه دو ماه را مستحب قرار داده: یکی، ماه شعبان و دیگر، ماهی ۳ روز که در ده ماهِ غیر از ماه رمضان و شعبان جمعاً ۳۰ روز می شود.

ایشان برای جدّ شخص متوفّی سهمی در ارث قرار داده؛ و غیر این موارد هم که به فرموده ایشان مقرّر گشته زیاد است.

ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام نیز، نسبت به احکام پیغمبر، مانند پیغمبرند نسبت به احکام پروردگار.

پس اگر خداوند و پیغمبر در چیزی به وجوب یا حرمت یا حلّیّت حکم نفرموده و درباره آن تضییق ننموده اند (یعنی، حکم کاملاً محدود و معیّن در وجوب یا حرمت آن صادر نکرده اند)،

ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام، به امر پروردگار و فرمان حضرت رسول، می توانند در مورد آن به طور اِلزام یا غیراِلزام امر و نهی کنند.

خداوند هم اطاعت آنان را مانند اطاعت خود و رسول واجب کرده، چنان که در قرآن کریم فرموده است:

أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ(۱) .

می دانیم که از قطعیّات مذهب شیعه و بیان صریح روایات متواتر است که «اُولی الأمر» ائمّه هدایتگر شیعیان اند.

علاوه بر این، خودشان در بسیاری از روایات صحیح فرموده اند

۱- نساء (۴)، ۵۹

ص: ۳۳۹

که ما با پیغمبر در فضایل و مناقب شرکت داریم؛ مگر در موارد خاصّی که، به دلیل قطعی، اختصاص آن به پیغمبر ثابت شود.

وانگهی، در خصوص تفویض- چنان که گذشت- در بسیاری از روایات صحیح و معتبر که شکّ و شبهه ای در آن نیست، فرموده اند:

«ما فُوِّضَ إلی رَسُولِ اللهِ فَقَدْ فُوِّضَ إلَیْنا».

آنچه به پیغمبر تفویض شده به ما نیز تفویض شده است.

امّا در مورد ادّعایی که نویسنده مذکور در کتاب خود طرح کرده و گفته است:

«روایات متواتره می گوید امور خلق و رزق و جهان به رسول و امام واگذار نشده؛ بلکه فقط امر دین واگذار شده»؛

لازم است یادآور شویم:

اوّلاً، تواتری در بین نیست و در چند روایت- که به ۵ عدد هم نمی رسد- فقط امر خلق و رزق را نفی فرموده اند؛ ولی ذکری از «جهان» در روایات نیست.

ثانیاً، در اکثر روایاتی که اصل تفویض را اثبات می فرماید، «تفویض در امر دین» مقصود است.

امّا ۳ روایت هست که تفویض در امر خلق را اثبات می فرماید که البتّه ممکن است در آنها نیز مراد از «تفویض در امر خلق» امور مربوط به دین مردم باشد.

ثالثاً، مراد از «تفویض در امر خلق و رزق» که در روایات

ص: ۳۴۰

نفی شـده آن است که پروردگار خلقتِ جهان و جهانیان و کلّ مخلوقات و روزی آنها را به پیغمبر و امام واگذار کند، به طوری که خود از سلطنت و خالقیّت و رازقیّت برکنار شود، یا در این شئون شریک دیگران باشد.

شکّی نیست که اعتقاد به این قِسم تفویض کفر است و کاملاً با آنچه ما در مورد ولایت تکوینی معتقدیم مغایرت دارد.

معنـای ولاـیت تکوینی که مـا می گوییم آن است که خداونـد به تمـام مخلوقات، که خودش آنها را خلق فرموده و قیّوم و روزی ده آنهاست، امر فرموده تحت فرمان پیغمبر و ائمّه هدی باشند.

به عبارت دیگر، خداوند همه مخلوقات را مسخَّر فرمان آنان قرار داده است.

اگر هم امر خلق و رزق به پیغمبر و امام نسبت داده شود، از دیدگاه ما، به معنای تفویض نیست؛ بلکه، به اذن پروردگار و به امر او و با حفظ سلطنت و خالقیّت و رازقیّت اوست، چنان که در گفتارهای گذشته مشروحاً بیان شد.

معجزات پیغمبر و ائمّه هدی به دو قسم بوده است:

یکی آنکه، در وقت اعجاز، نماز می خواندنـد یا دعا می کردنـد؛ خداونـد نیز اجابت می فرمود و درخواست آنان را لطف می کرد. فاعل این معجزات، که به دست با کفایت آنان جاری گشته، خداست.

قسم دوم آنکه، بدون نماز و دعا، با استفاده از آن قدرت

ص: ۳۴۱

و توانی که خداوند به آنان مرحمت فرموده و اراده نافذی که در ممکنات به ایشان عنایت کرده، به اذن پروردگار، اراده خود را اعمال می فرمودند.

مثلاً از مادّه ای به صورت حیوان، جانوری خلق می کردند که با خوردن دشمنِ ایشان روزی اش را از آن بزرگواران دریافت می کرد؛ چنان که در قضیّه شیر و پرده (ص ۱۶۰) گذشت.

این قسمِ دوم از معجزات که در آنها پیغمبر خاتم و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلامِ به اذن پروردگار اِعمال اراده فرموده اند- و شاید در بیش از ۱۰۰ مورد واقع شده است- هرگز برخلاف قرآن نیست؛ زیرا آیاتی که خداوند در آنها می فرماید: ما آتش نمرود را برای حضرت ابراهیم سرد و سلامت کردیم، عصای حضرت موسی را اژدها کردیم، کوهها را مسخَّر داوود قرار دادیم، ناقه را برای حضرت صالح از کوه خارج کردیم و امثال این معجزات، که برای حضرات انبیا و مرسلین- صلوات الله علیهم أجمعین- واقع شده است، با این قسم معجزات پیامبر خاتم و اوصیای آن حضرت که اشرف و افضل و اعلم و اقدر کلّ مخلوقات اند یکسان نیست.

چگونه اهل خرد می توانند، با استناد به این گونه آیات مربوط به پیغمبران گذشته، عجز پیغمبر خاتم و ائمّه هدی را ثابت کنند؟!

چگونه با این نحوه استدلال می توان حکم کرد که پیغمبر و ائمّه هدی نمی توانند به نحوی خارق العاده در اشیا اِعمال اراده کنند و قدرت این کارهای شگفت ندارند؟!

بالجمله، در آیات شریفه قرآن مانند آیه فَتَبارَکَ اللهُ أحْسَنُ

ص: ۳۴۲

الْخالِقینَ(۱)) و آیات مربوط به حضرت عیسی، لفظ «خالق» بر مخلوق اطلاق شده است. بنابراین، در بین خلق نیز خالقهایی هستند، مانند عیسی و سامری؛ چنان که گذشت.

پس اگر خلقِ چیزی از چیزِ دیگر یا احیای مرده ای را به اذن پروردگار به مخلوقی نسبت دهیم، کفر و شرک و غلوّ نیست؛ بلکه به دلیل آیات قرآن و روایات، جایز است.

برای مثال، در روایاتِ خلقت انسان در رحِم، آمده است که خداوند دو ملَک خلّاق را به رحِم مادر می فرستد؛ و آن دو آنچه خداوند متعال بخواهد در رحمها خلق می کنند.

از آن جمله، صاحب کتاب شریف کافی به سند صحیح از زراره از امام باقر عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده است که فرمود:

«چون خداوند می خواهد انسانی در رحم بیافریند،... یَبْعَثُ اللهُ مَلَکَیْنِ خَلّاقَیْنِ یَخْلُقانِ فِی الْأَرْحامِ ما یَشاءُ الله (: خداوند دو ملک خلّاق را به سوی رحم می فرستد که خلق می کنند آنچه را خدا بخواهد). پس، در آن، روح زندگی و بقا می دهند و به اذن پروردگار، برای او چشم و گوش و اعضا و جوارح درست می کنند. پس خداوند به آن دو ملک وحی می فرماید: مقدَّرات مرا برای او بنویسید»(۲) .

در خبری دیگر، که علما اتّفاق نظر دارند صحیح است،

۱- مؤمنون (۲۳)، ۱۴

۲- کافی: کتاب عقیقه، باب ابتدای خلقت انسان و بیان احوال مختلف او در رحِم. در ضمن، تعداد ۶ روایت دیگر نیز در این خصوص نقل شده است.

ص: ۳۴۳

حضرت امام باقر عَلَيْهِ السَّلام فرمود:

«چون نطفه ۴۰ روز در رحم قرار گرفت و ۴۰ روز دیگر عَلَقه (= خونِ بسته) شد و بعد از ۴۰ روز مُضْغه (= مانند گوشت کوبیده) گشت، ثُمَّ يَبْعَثُ اللهُ مَلَكَيْنِ خَلّاقَيْنِ فَيُقالُ لَهُمَا: اخْلُقا كَما يُرِيدُ الله... (: خدا دو مَلَک خلّاق را می فرستد که به آنان گفته می شود: خلق کنید آنچه را خداوند بخواهد، نر یا ماده، صورت او را نیز بکشید و اجل و روزی او را بنویسید).»

همین مفاد، در روایت صحیح دیگر، از امام هشتم حضرت رضا از حضرت باقر عَلَيْهِمَا السَّلام نقل شده و در روایات دیگر هم مذکور است.(۱)

چون با عنایت به عبارات صریح آیات قرآن و روایات صحیح و معتبر دریافتیم که نسبت دادنِ خلقت فی الجمله به پیغمبر و ملائکه صحیح است، این موضوع نسبت به مَلَک و بشر فرق ندارد؛ اگرچه، در نظر اشخاص دور از حقایق، این نسبت به ملائکه نزدیک تر نماید و آسان تر قبولش کنند، ولی اگر آن را به پیغمبر یا امام عَلَيْهِمَا السَّلام نسبت دهیم، فریاد تکفیر سر دهند.

در پاسخ این اشخاص باید گفت که، بین علمای شیعه، اختلافی نیست که پیغمبران و ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام از تمام ملائکه افضل اند؛ و چند نفر بر این موضوع ادّعای اجماع فرموده اند و روایات در اثبات آن از حدّ تواتر بیشتر است. حتّی در بسیاری از روایات آمده

۱- مراجعه کنید به بحار: ج ۵/۱۵۴، ج ۶۰/۳۳۷ تا آخر کتاب.

ص: ۳۴۴

است که ملائکه مقرّبین از نور امیرالمؤمنین- صلوات الله و سلامه علیه- خلق شده اند.

بنابراین، چگونه نسبت خلق و احیا به حضرت عیسی و ملائکه جایز و منکرش کافر است (چون انکار آن به معنای تکذیب خدا و ائمّه هداست)؛ ولی اگر آن را به حضرت امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام نسبت بدهیم، کفر خواهد آمد؟! حال آن که ثابت گشته است حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلام، از هر جهت، از ملائکه و انبیای گذشته افضل و اشرف و اعلم است.(۱)

۱- از جمله ادلّه ای که نشان می دهد مقام امامت از مقام نبوّتِ انبیای گذشته افضل است این است که خداوند این مقام را به پیامبری مانند حضرت ابراهیم، وقتی که در اوج تقرّب بوده و بعد از مقام نبوّت و مقام خُلّت (= دوستی خالص)، اعطا کرده و فرموده است: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إماماً. من تو را برای مردم امام قرار داده ام. آن گاه، چون ایشان عرض می کند: وَ مِنْ ذُرِّیَّتی؟ از ذرّیّه من نیز امامانی خواهد بود؟ خدای متعال می فرماید: لایَنالُ عَهْدِی الظّالِمین. مقام امامت به ظالمان نمی رسد (بقره، آیه ۱۲۴)، در روایات وارده در تفسیر این آیه شریفه، ائمّه هدی فرموده اند: امامت ابراهیم خلیل عَلَیْهِ السَّلام در مرتبه سوم (بعد از نبوّت و خُلَّت) واقع شده؛ و از ظاهر این روایات افضلیّت مقام امام پیداست.

ص: ۳۴۵

چگونه عقل حکم می کند که نسبت فضیلتی و شرافتی و کمالی به مفضول درست باشد، ولی همان نسبت به شخص افضل باطل و کفر باشد؟! تِلْکَ قِسْمَهٌ ضِیزی(۱) .

بلی، اگر کسی که این را به مخلوقی نسبت می دهد (چه آن مخلوق از نوع بشر و پیغمبر و امام باشد، چه از جنس ملائکه) بگوید: به قدرت ذاتی خود و مستقلاً و بدون احتیاج به قدرت و احسان و اذن خدا خلق و احیا می کنند، این گفته کفر و شرک است. امّا اگر بگوید: پیغمبر و امام یک چیز را از چیزی دیگر به قدرت و اذن پروردگار و بدون استقلال خلق می کنند، صحیح گفته؛ و همین طور است کلام در رازقیّت، چنان که شرح آن گذشت.

۱- نجم (۵۳)، ۲۲: در این صورت، قسمتی ناعادلانه است.

ص: ۳۴۶

فصل سوم: بررسی دلایل عقلی

در این فصل، چند دلیل علیل را که نویسنده مزبور از باب توهّم، برای نفی ولایت تکوینی پیغمبر و ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام، به آنها استدلال کرده مورد نقد و بررسی قرار می دهیم.

دلیل اوّل «دلیلِ تَحَيُّز»(۱) است که توضیح آن، به طور خلاصه، چنین است:

پیغمبر و امام دارای جسم اند و هر جسمی به مکان محتاج است. پس، در آنِ واحد، ممکن نیست در دو مکان باشند؛ چه رسد به مکانهای بیشتر. به عبارت دیگر، چون در مکانی قرار گیرند، از مکانهای دیگر غایب خواهند بود. کسی که از غیر مکان خود غایب است، چگونه قیّم و ولیّ و سرپرست و حافظ تمام امکنه و موجودات باشد؟! کسی که خود به مکان محتاج است، چگونه

۱- تحیّز: جای گرفتن در مکانی مشخّص

ص: ۳۴۷

قیّوم مکان می شود؟!

امّا پاسخ ما: البتّه، بدن مقدّس پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیهِمُ السَّلام جسم و مخلوق و محدود و حادث است؛ قدیم و ازلی و مجرّد نیست؛ در مکانی معیّن جای می گیرد و قیّوم مخلوقات نیست.

لیکن، جسم مقدّس و مطهّر آنان از سنخ سایر اجسام دنیوی نیست که مرکّب و ممزوج باشد از طیّب و خبیث، علّیین و سجّین(۱)، خیر و شرّ؛ بلکه، بدن مطهّر آنان طیّب خالص است و از علّیین خلق شده و جهت شرّ و خباثت در ایشان نیست. این موضوع از مفاهیم واضح اخبار طینت است که تعداد آنها از ۱۰۰ روایت متجاوز است.(۲)

ارواح شیعیان نیز از باقی مانده طینت ابدان پیغمبر و ائمّه هدی خلق شده است. ممکن است شیعه عالِم عامل به حدّی از کمال برسد که بدن خود را در مکانی بگذارد و روحش را در مکانهای دیگر سیر دهد؛ به عبارتی، خواب اختیاری داشته باشد. همچنان که در خواب غیراختیاری نیز بدن در میان رختخواب خوابیده؛ ولی روح از بدن خارج می شود و در همین فضا و زمین سیر می کند.

۱- این دو کلمه در سوره مطفّفین (۸۳)، آیات ۷ و ۱۸، برای اشاره به فرجام نیکان و تبهکاران به کار رفته و می توان توضیحات بیشتر را در تفاسیر روایی جست و جو کرد.

۲- . مواضع این روایات بسیار است و حقیر در مستدرک سفینه، لغت «طین»، آن را مشروحاً بیان کرده ام. مقداری از این روایات در کافی، باب خلق ابدان ائمّه و ارواح آنان و باب طینت مؤمن؛ بصائر: جزء ۱، باب ۹ و ۱۰؛ بحار: ج ۵/۲۲۶، ج ۲۵/۱، ج ۶۷/۷۷ آمده است

ص: ۳۴۸

نقـل است که آنچه جنّیان و شـیاطین در این سـیر به او نمایش دهنـد، اَضـغاث و اباطیل و آنچه ملائکه به او نمایش دهنـد، خوابهای راست و درست است؛ یعنی همان رؤیاهای صادقه ای که، در روایات، آن را جزئی از ۷۰ جزء نبوّت محسوب فرموده اند.

ارواح اکثر مردم پـای بنـد بـدنهای آنان است که در قیـد و زنجیر جسـد محبوس انـد؛ ولی بعضـی از افراد علما، که به درجات عالی کمالات رسیده اند، بدنهایشان تابع روح آنان است و در حجاب بدن محبوس نیستند.

به طریق اولی، پیغمبر و ائمّه هدی نیز در حجاب غفلت و جهالت نیستند و ابدان پاکیزه ایشان تابع اراده و ارواح مقدّس ایشان است.

پس ممکن است بـدن مقدّس آنان در جایی قرار گیرد و روح پاکیزه آنان، از اثر لطف و احسان پروردگار و تعلیم ایزد متعال (چون مخزن اسرار و علوم پروردگارند) هرجا بخواهد، سیر کند.

امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام به آن مرد یَمنی فرمود:

«من در مدینه کسی را می شناسم که از وقتی تو نزد ما آمدی، ۱۴۰۰۰ عالَم را سیر کرده، بی آنکه از جای خود حرکت کند»؛

و مراد ایشان خودش بود.(۱)

ارواح این بزرگواران قادرنـد که اگر بخواهنـد، بدن خود را نیز همراه خود ببرند؛ چنان که امام جواد عَلَیْهِ السَّلام به یک چشم برهم زدن، از مدینه به خراسان تشریف آوردند.

۱- بصائرالدرجات: جزء ۸، باب ۱۲

ص: ۳۴۹

نیز، حضرت سجّاد عَلَیْهِ السَّلام که در کوفه اسیر دست بنی امیّه بود، در روز سوم عاشورا، برای دفن شهدا به کربلا آمد.

ایشـان می تواننـد به صورتی ماننـد بـدن خود یـا به هر صورت خوبی که بخواهنـد، متمثّل شونـد. چون علم و قـدرت آنان از علم و قـدرت خداونـد است، به هرکاری و به هرچیزی دانا و توانایند و به نور مقـدّس علم، که واجـد آن اند، تمام موجودات و گذشـته و آینـده را می بینند و چیزی از آنان غایب نیست. برای چشم مقدّس آنان که به عبارت «عَیْنُ اللهِ النّاظِرَهِ فِی خَلْقِه»(۱) وصف شده اند، حجابی نخواهد بود.

خداونـد کریم، که خـالق تمـام مخلوقات و قیّوم آنهاست و حـدوث و بقای کلّ موجودات به خواست و اراده اوست، تمام خلایق را اِلزام کرده است که مطیع و فرمان بردار آنان باشـند. خداونـد برای خاطر آنها مخلوقات را خلق فرموده، به برکت وجود مقدّس آنان خلق خود را روزی می دهـد و روزیِ خلق خود را به دست بـا کفـایت آنـان جـاری می فرمایـد. وی آنان را، در عالمِ باطن، واسـطه فیوضات خود قرار داده است. هیـچ یک از این امور مانع عقلی ندارد و ادّله معتبری نیز آن را اثبات می کند، چنان که این جانب در کتاب مقام قرآن و عترت مطلب را شرح داده ام.

بعضـی گفته اند که معنای اطلاق «بابُ الله» و «سَبِیلُ الله» بر آنان نیز همین است که هرچه از جانب خدا می آید، از این باب است؛ و هرکس هرچه می خواهد، باید از این راه وارد شود.

۱- عبارت مزبور یعنی: چشم بینای خداوند، در میان آفریدگانش.

ص: ۳۵۰

همچنین واضح است که اعتقاد به این امور، در هیچ مرحله ای، تشبیه خالق به مخلوق نخواهد بود؛ زیرا صفات حاکی از کمال مخلوق ذاتیِ مخلوق نیست و صِرفاً بخشش خدایی است.

شیخ حُرّ عاملی نقل کرده است که عبدالله بن یحیای کاهلی، در میان صحرا، گرفتار درنده ای شد. پس، به دستور امام صادق عَلَیْهِ السَّلام، دعایی خواند که آن درنده رفت و متعرّض او نشد. چون قضیّه را در کوفه برای پسر عموی خود نقل کرد و دعا را برای او خواند، وی گفت: من شهادت می دهم که امام صادق عَلَیْهِ السَّلام امام مُفتَرض الطاعه (= واجب الاطاعه) است؛ و شیعه شد.(۱)

و هنگامی که به محضر مقدّس امام صادق عَلَیْهِ السَّلام رسید و قضیّه را گزارش داد، حضرت فرمود:

«أتَرانِی لَمْ أشْهَدْ کُمْ؟ بِئْسَ ما رَأیْتَ! إنَّ لِی مَعَ کُلِّ وَلِیٍّ لَنا أُذُناً سامِعَةً وَ عَیْناً ناظِرَةً وَ لِساناً ناطِقاً». ثُمَّ قالَ: «یا عَبْدَالله، أنَا وَاللهِ صَرَفْتُهُ عَنْکُما».

آیا گمان می کنی که من [شما] را ندیدم؟! بد گمانی کردی! ما، با هر فردی از دوستان خودمان، گوش شنوا و چشم بینا و زبان گویایی داریم (یعنی من همه دوستان را می بینم و کلمات آنان را می شنوم و می توانم با آنان تکلّم کنم). [سپس فرمود:] به خدا قسم، من آن درنده را از شما دور کردم».

آن گاه، امام عَلَیْهِ السَّلام به بیان نشانه هایی برای اثبات گفته خود

۱- إثبات الهداه: ج ۵/۴۲۸

ص: ۳۵۱

شروع فرمود.

نیز، نقل کرده اند که امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«در مشرق و مغرب زمین، هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه ما با او هستیم و از ما پنهان نیست»(۱) .

این دو روایت که ذکر کردیم با روایات بسیاری مطابق است؛ از آن جمله، روایاتی که حاکی است امام ما بین مشرق و مغرب را می بیند و شاهد خلق است؛

روایاتی که به دلالت آنها همه دنیا، در مقابل امام، مانند نصف گردو یا مانند ظرف غذایی است که در مقابل انسان قرار می دهند؛

روایاتی که ائمّه در آن می گویند: ما تمام خلایق را می بینیم، چنان که گویی در کف دست خود نظر می کنیم؛

و غیر این روایات که هم در این کتاب به آن اشاره شد، هم در رساله علم غیب مشروحاً بیان شده است.

گفتنی است که، در حدیث کاهلی، این موضوع که امام می فرماید: «من آن درنده را دور کردم» با دعای خود عبدالله در اوّل روایت منافات ندارد؛ زیرا او دعا کرده و از خداوند خواسته و پروردگار نیز به امام اذن داده است که درنده را دور فرماید. این اعتقاد ما درباره ائمّه هُداست که در کلام الاهی چنین بیان گردیده است:

عِبادٌ مُکْرَمُونَ * لا یَسْبِقُونَه بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ(۲) .

۱- بحارالأنوار: ج ۲۶/۱۵۴ و ۱۴۰

۲- مراجعه کنید به ص ۶۸ از همین کتاب.

ص: ۳۵۲

ایشان اند که مخاطبان این آیه اند:

وَ ما تَشاءُونَ إلّا أنْ یَشاءَ اللهُ رَبُّ الْعالَمِینَ(۱) .

اعتقاد به این مقامات و فضایل هرگز با عقیده توحید منافات ندارد که کسی منکر آن شود.

در اخبار بسیاری که همه صحیح و با اعتبار است (از آن جمله، در روایت اَربعمائه(۲))، فرموده اند:

«أیّاکُمْ وَالغُلُوِّ فِینا. قُولُوا إنّا عَبِیدٌ مَربُوبُونَ وَ قُولُوا فِی فَضْلِنا ما شِئْتُمْ».

بترسید از آنکه درباره ما غلوّ کنید. ما را بنده و مخلوق بدانید؛ آن گاه، آنچه می خواهید در فضیلت ما بگویید.

از این روایات شریف، استفاده می شود که «غلوّ» انکار بندگی و مخلوقیّت آنان است.

اینک، برخی از روایات دیگری که دارای همین مفاد است:

در احتجاج طبرسی و تفسیر امام عسکری عَلَیْهِ السَّلام از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

«لا تَتَجاوَزُوا بِنَا الْعُبُودِیِّةَ، ثُمَّ قُولُوا ما شَئْتُمْ وَ لَنْ تَبْلُغُوا...».

درباره ما از مقام عبودیّت و بندگی تجاوز نکنید (ما

۱- مراجعه کنید به ص ۳۲۳ از همین کتاب.

۲- روایتی است در نهایت اعتبار و اِتقان که در آن، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام ۴۰۰ موضوع مربوط به مطالب دین و دنیا و آخرت را در یک مجلس تعلیم فرموده اند. صدوق، در خصال، آن را از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل فرموده؛ در تُحَفُ العقول نیز مذکور است.

ص: ۳۵۳

را بنـده و مخلوق بدانیـد)، سـپس هر چه می خواهید، بگویید؛ هرگز به کنه مقام ما نخواهید رسـید. مانند نصارا غلوّ نکنید که من از غلوّکنندگان بیزارم.

در کتاب بصائرالدرجات صفّار، نقل شده است که حضرت امام صادق عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«ما را مخلوق قرار دهید؛ آن گاه هرچه می خواهید در فضیلت ما بگویید. هرگز به نهایت آن نخواهید رسید».

در حدیث دیگر، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«منم بنـده خدا و خلیفه پروردگار، در میان بندگان. ما را پروردگار قرار ندهید و هرچه می خواهید در فضـیلت ما بگویید؛ که هرگز به کنه فضایل ما و نهایت آن نخواهید رسید».(۱)

در حدیث دیگر نیز فرمود:

«من بنـده ای از بنـدگان خداونـدم . ما را پروردگار نخوانیـد و هرچه می خواهیـد در فضـیلت و شـرافت ما بگویید؛ که هرگز به کنه فضیلت ما و آنچه خداوند به ما داده نخواهید رسید» .

صاحب کتاب کافی نقل کرده است که امام صادق عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«رسول الله– صلّی الله علیه و آله– در وقت وفات، ۱۰۰۰ باب از علم برای حضرت امیرالمؤمنین باز کرد که از هر بابی ۱۰۰۰ باب

۱– این روایات را در مستدرک سـفینه، ذیل لغات «عبـد» و «فضل» و «غلا»، نقل کرده ام. امّا نشانی این روایات در بحار: ج ۲۵/۲۷۰ (باب نفی غلوّ، روایت اربعمائه)، ص ۲۷۴ (روایت احتجاج و تفسیر امام)، ص ۲۷۹ و ۲۸۳ (روایت بصائر)، ص ۲۸۹ (روایت کشف الغمّه) و ... .

ص: ۳۵۴

علم گشوده می شد؛ و این [برابر با] هزار هزار باب می شود».

راوی عرض کرد: فدایت شوم! این هزار هزار باب برای شیعیان شما ظاهر شده؟ فرمود: «از این هزار هزار، یک یا دو باب ظاهر شده است».

عرض کرد: پس، از فضایل شما هم فقط یک یا دو باب روایت شده؟ فرمود: «چقدر امید دارید! نقل نمی کنید فضایل ما را [و به شما نمی رسد] مگر به اندازه یک الف مستقیم».

پس ممکن است، بنابر اجازه ای که داده اند، بگوییم: پیغمبر و امام، هر وقت و هرجا که بخواهند، با همین بدنِ ظاهر می توانند حاضر شوند.

در گفتارهای گذشته، در حکایت آصف بن بَرخیا، معلوم گشت که علم و قدرت او نسبت به ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام مانند قطره بود نسبت به دریا. نیز، ثابت شد که ائمّه از پیغمبران گذشته افضل اند، چه رسد به اوصیای آنان؛ و بدیهی است کسی که افضل است باید داناتر و تواناتر باشد.

حال، می گوییم: کسی که می تواند تخت بلقیس را از آن مسافت بسیار، در مدّتی کمتر از یک چشم برهم گذاشتن، حاضر کند مسلّماً قادر است بدن خود یا دیگری را نیز در هرجا که بخواهد حاضر کند. لذا، امام حسین عَلَیْهِ السَّلام اَصبغ را در یک آن به مسجد کوفه آورد و قضایای گذشته را به او نمایش داد؛ و حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلام که در کوفه بود، دست مبارک را دراز کرد و ریش معاویه را کند و او را از تخت به زمین انداخت. در جای دیگر،

ص: ۳۵۵

نقل کرده اند که از کوههای شام برف آورد. (۱)

از این بابت، مرده و زنده آنان یکسان است؛ و این مطلب از روایات و زیارات وارده از ائمّه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلام کاملاً روشن می شود.

علّامه مجلسی از مرآتِ ذَوی العقول است، در کتاب مرآه العقول (شرح کافی) در باب نهی از مُشرِف شدن بر قبر پیغمبر، می فرماید:

«بدان که در اخبار مستفیضه وارد شده است که پیغمبر و ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام بلکه سایر پیغمبران، بعد از وفات و انتقال ظاهری از خانه دنیا به خانه آخرت، حالاتی عجیب و غریب دارند که سایر خلق ندارند؛ مانند حرام بودن گوشت بدن آنان بر زمین و اینکه آنان اموات خودشان و دیگران را احیا می کنند.

من در کتاب بزرگ (یعنی بحارالانوار) اخبار بسیاری برای اثبات این موضوع نقل کرده ام و شکّ و شبهه ای در این نیست ؛(۲)

بلکه تأمّل و شبهه در این است که آیا این حالات عجیب و غریب برای اجساد اصلی آنان است، یا برای اجساد مثالی شان.

ظاهر کلمات اکثر دانشمندان شیعه این است که این حالات غریبه برای اجساد اصلی آنان است. دلیل عقلی

۱- رجوع کنید به إثبات الهداه: ج ۲/۴۱۸.
۲- رجوع کنید به: ج ۲۲/۵۵۰ و ۵۵۱، ج ۲۷/۲۹۹.

ص: ۳۵۶

و نقلی هم بر نفی آن نداریم؛ بلکه، بسیاری از اخبار صحیح و معتبر دلیل بر اثبات آن است.

شیخ مفید در کتاب مقالات فرموده:

امّا احوال پیغمبر و ائمّه هدی بعد از وفات چنین است که اجساد پاکیزه آنها به سوی بهشت منتقل می شود و با همین اجسام و ارواح در بهشت زنده و به نعمات الاهی متنعّم اند، احوال شیعیان بر آنان مخفی نیست و کلمات مردم را از دور و نزدیک می فهمند و می شنوند.

سپس فرموده: این است مذهب تمام فقهای امامیّه و مذهب متحمّلین آثار و علوم اهل بیت. متکلّمین آنان نیز مخالفت نکرده اند»(۱) .

کلام علّامه کراجکی هم در کتاب کنزالفوائد نظیر کلام مفید است که علّامه مجلسی آن را در مرآه، بعد از کلمات شیخ مفید، نقل فرموده است.

در کتاب مقام قرآن و عترت (به قلم نگارنده این سطور) نیز این موضوع کاملاً اثبات شده است که پیغمبر و ائمّه هدی، چه در خانه دنیا باشند و چه در خانه آخرت، به همه مخلوقات دانا و بینا و توانایند.

باز، به حکم عمومیّت اِذنی که داده و فرموده اند: «ما را مخلوق بدانید، سپس هر چه می خواهید در فضایل و شئون ما بگویید که

۱- تمام کلام شیخ مفید در بحار (ج ۲۷/۳۰۱) موجود است.

ص: ۳۵۷

هرگز به نهایت آن نخواهید رسید»؛ می گوییم:

برای پیغمبر و امام ممکن است که در یک زمان در مکانهای متعدّد حاضر گردند، چنان که اخبار بسیاری در این موضوع وارد شده است؛ امتناع عقلی نیز ندارد و کفری لازم نمی آید.

پس اگر چندین هزار نفر در دریا و صحرا هم زمان به امام زمان عَلَیْهِ السَّلام استغاثه کنند، ممکن است نزد همه حاضر شود و از همه دستگیری فرماید؛ چنان که در ادعیه مربوط به این معنا آمده است.

نیز می گویند که حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلام در یک شب، تا صبح، در ۴۰ مکان مختلف بود. با توجّه به آنچه گفتیم، اگر این حدیث «صحیح» اصطلاحی هم نباشد، تکذیب آن جایز نیست.

در اخبار بسیاری آمده است که امیرالمؤمنین همراه با پیغمبر و ائمّه عَلَیْهِمُ السَّلام در وقت احتضار شیعیان خود بر بالین آنان حاضر می شوند و آنها را به رحمت الاهی بشارت می دهند.

در این خصوص، شیخ بزرگوار کلینی در کتاب کافی، باب آنچه مؤمن و کافر در وقت مرگ مشاهده می کنند، ۱۶ روایت صحیح و معتبر نقل فرموده است.

از آن جمله، به روایت ابوبصیر، امام صادق عَلَیْهِ السَّلام می فرماید:

«در وقت مرگ، رسول الله و کسی که خدا بخواهد (یعنی امام) نزد محتضر می آید. رسول خدا طرف راست و دیگری طرف چپ می نشیند. پس پیغمبر به او می فرماید: آنچه از نعمتهای بهشتی که امیدوار بودی به تو می رسد و از آنچه می ترسیدی،

ص: ۳۵۸

در امن و امان خواهی بود».

در روایت دیگر، امام صادق عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«وقت احتضارِ مؤمن، حضرت رسول و امیرالمؤمنین و جبرئیل و ملک الموت نزد او حاضر می شوند. امیرالمؤمنین نزدیک او می آید و عرض می کند: یا رسول الله، این دوست ما اهل بیت است؛ پس او را دوست بدار. پیغمبر نیز به جبرئیل می فرماید: این دوست خدا و رسول و اهل بیت رسول است؛ او را دوست بدار. پس جبرئیل به ملک الموت می فرماید: این دوست خدا و رسول و اهل بیت است؛ او را دوست داشته باش و با او مدارا نما.

ملک الموت نزدیک او می آید و می فرماید: ای بنده خدا، از آتش جهنّم آزاد شدی. در دنیا، به عصمت کبرایِ حق متمسّک بودی؟ خداوند او را توفیق می دهد و می گوید: بلی. ملک الموت می گوید: آن چه بود؟ عرض می کند: ولایت علیّ بن ابی طالب است. پس می گوید: راست گفتی.

... در وقت احتضار کافر نیز حضرت رسول و امیرالمؤمنین و جبرئیل و ملک الموت حاضر می شوند...». در ادامه، امام عَلَیْهِ السَّلام عکس آنچه برای مؤمن فرموده برای کافر می فرماید.(۱)

در روایت دیگر، امام صادق عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«أتاهُ نَبِیُّ الله وَ أتاهُ عَلِیٌّ وَ أتاهُ جَبْرَئِیل».

پیغمبر خدا و امیرالمؤمنین و جبرئیل و ملک الموت نزد مؤمن وقت احتضار می آیند.

۱- بحار: ج ۶/۱۹۸.

ص: ۳۵۹

علّامه مجلسی در بحار ۵۶ روایت برای این موضوع نقل فرموده است.(۱)

از آن جمله،ثقه جلیل القدر عیّاشی از ابوحمزه ثمالی از حضرت امام باقر عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده است که فرمود:

«إذا کانَ ذلِکَ، أتاهُ رَسُولُ اللهِ وَ عَلِیٌّ مَعَهُ یَقْعُدُ عِنْدَ رَأْسِهِ».

وقت احتضار مؤمن، رسول الله با امیرالمؤمنین می آیند و نزد او می نشینند.

حدیث دیگر روایت صحیح علیّ بن ابراهیم قمی است که از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام چنین نقل کرده:

«هیچ فردی از دوستان ما نیست که دشمن دشمنان ما باشد مگر آنکه در وقت مرگ او، حضرت رسول و امیرالمؤمنین و حضرت مجتبی و حضرت سیّدالشّهدا- صلوات الله و سلامه علیهم- نزد او حاضر می شوند و او را بشارت می دهند. امّا اگر میّت دوست ما نباشد، اسباب ناراحتی و عذاب او را فراهم می کنند».

دلیل این سخن کلام شریف امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام به حارث همْدانی است:

یا حارِ هَمْدانَ مَنْ یَمُتْ یَرِنی مِنْ مُؤْمِنٍ أوْ مُنافِقٍ قُبُلًا(۲)

۱- روایات مورد نظر در بحار: ج ۶، باب آنچه مؤمن و کافر وقت مرگ می بینند و آنکه ائمّه هدی در آن هنگام و در وقت دفن حاضر می شوند، موجود است

۲- این سروده از امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ چنان که در بحار (ج ۳۹/۲۴۱ و ۲۴۵) و کتابهای دیگر مذکور است. سیّد حِمْیَری آن را نقل و با اشعار خود، تضمین کرده است.

ص: ۳۶۰

برقی، در کتاب محاسن، از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده است که فرمود: «در وقت مرگ، مؤمن آن دو نفر را می بیند».

راوی عرض کرد: فدایت شوم! آن دو نفر کیستند؟ فرمود: «حضرت رسول و امیرالمؤمنین» صلوات الله علیهما و علی آلهما.

عرض کرد: کلامی هم می فرمایند؟ فرمود: «در آن هنگام، بر مؤمن وارد می شوند. پس حضرت رسول در نزد مؤمن می نشیند و علیّ بن ابی طالب در طرف دیگر؛ و هر دو او را بشارت می دهند».

این روایت را صاحب کافی نیز نقل فرموده است.

در این روایت، از اینکه اوّل فرضِ دیدن را طرح کرده و بعد هم درباره ورود سخن گفته اند، معلوم می شود که این رؤیت همراه با ورود است.

صاحب کافی در روایت سَدیر صیرفی از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده است که فرمود:

«حضرت رسول، امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن، حسین و سایر ائمّه هدی- صلوات الله علیهم- در حال احتضار مؤمن، نزد او حاضر می شوند».

صاحب کتاب شریف مناقب، در فصل اِخبارات غیبی حضرت موسی بن جعفر عَلَیْهِ السَّلام، از جناب ابوعلیّ بن راشد (که از ثقات و وکلای امام جواد و امام هادی عَلَیْهِمَا السَّلام بوده) نقل کرده است که اهل نیشابور توسّط وکیلشان، مالها و امانتهای بسیاری را به سوی حضرت موسی بن جعفر عَلَیْهِ السَّلام فرستادند که از آن جمله،

ص: ۳۶۱

مال شطیطه همان پیرزن نیشابوری بود(۱) . چون وکیل ادای امانت کرد و حضرت خصوصیّات اموال را برای او شرح داد، هنوز نامه سؤالات مردم را تحویل نداده، امام به او فرمود:

«ما جواب مسائل تو را در ذیل ورقه مسائل خودِ آنان ثبت کردیم»!

آن گاه، یک درهم شطیطه و پارچه او را قبول کرد و فرمود:

«سلام مرا به شطیطه برسان. این کیسه پول که ۴۰ درهم در آن است و این پارچه کفن را به او بده. از روزی که به نیشابور وارد می شوی، شطیطه تا ۱۹ روز دیگر زنده خواهد بود. از این ۴۰ درهم، ۱۶ درهم مخارج خودش می شود؛ باقی را برای صدقه قرار دهد و آنچه می خواهد که بعد از خودش صرف شود. من در وقت نماز نزد او حاضر می شوم و بر او نماز میّت می خوانم».

راوی می گوید: چنان که فرموده بود، واقع شد و امام برای نماز او حضور یافت. بعد از اتمام امورِ تجهیز او، حضرت تشریف بردند و به من فرمودند:

«سلام مرا به شیعیان برسان. به آنان ابلاغ کن که هرجا باشید، ما به طور حتم نزد جنازه های شما حاضر می شویم».

در کتاب بصائرالدرجات (جزء ۸، باب ۱۲)، ۱۵ روایت در

۱- . مقبره او در نیشابور، تا چندی پیش، محلّی معروف بوده است.

ص: ۳۶۲

اثبات توانایی ائمّه هـدی بر سـیر کردن به هرجا که بخواهنـد نقل شـده است. از آن جمله، کلام امام سـجّاد عَلَیْهِ السَّلام به آن منجّم است که فرمود: «آیـا نمی خواهی تو را به شخصـی راهنمـایی کنم که، از زمان ورود تو بر ما تا حال، ۱۴ عالَم (جهان) را سیر کرده که هر جهانی ۳ برابر دنیاست؛ درحالی که تو از جای خود حرکت نکرده ای»؟ منجّم عرض کرد: آن شـخص کیست؟ فرمود: «منم! اگر هم بخواهی، درباره آنچه خوردی و ذخیره کردی به تو خبر می دهم»(۱) .

روایات در این موضوع بسیار است و این گفتار مختصر گنجایش شواهد بیشتر را ندارد. در روایات مذکور، ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام برای اثبات این موضوع به چند آیه کریمه قرآن استدلال فرموده اند.

از آن جمله، این آیه شریفه است:

﴿اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیوهِ الدُّنْیا(۲)﴾ .

کسانی که ایمان بیاورند و تقوا داشته باشند، بشارت در زندگی دنیا برای آنان است.

مراد از این آیه بشارتِ پیغمبر و ائمّه هداست؛ چنان که از

۱- سـایر اخبـار مربوط به این موضوع در بحار: ج ۳۹/۱۳۶، ج ۲۷/۳۲ موجود است؛ و بعضـی روایـات مربوط به این موضوع قبلاً از نظر خوانندگان این کتاب گذشت. قصّه منجّم نیز در جلد ۴۶/۲۶ بحار آمده است.

۲- یونس (۱۰)، ۶۴

ص: ۳۶۳

روایات موافق با قرآن نیز استفاده می شود.

پس، آمدن و حاضر شدن پیغمبر و امام در حال احتضار، مستفاد از قرآن و روایات بسیار است و ما، به دستور پیغمبر، باید به قرآن و عترت پاکیزه آن حضرت متمسّک باشیم؛ چون این دو، در بین افراد امّت، خلیفه پیغمبرند، چنان که در روایات متواتر بین مسلمین مذکور است.

علّامه مجلسی در بحار، بعد از این روایات، فرموده است:

«بدان که حاضر شدن پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلامُ مستفاد از اخبار مستفیضه و بین شیعیان، کاملاً مشهور است. انکارِ موضوعاتی از این قبیل، به صِرف استبعاد نفوس ضعیفه، خارج از طریقه اَخیار و ابرار است. امّا دانستن کیفیّت حضور آنان بر ما لازم نیست؛ بلکه صِرف ایمانِ اجمالی به آنچه معصومین فرموده اند برای ما کافی است».

سپس، علّامه به نقل این دو اشکال و جواب آن پرداخته است:

اشکال اوّل آن است که این موضوع خلاف محسوس ماست؛ زیرا ما در حال احتضار اموات، از اوّل تا وقت مردن، حاضر می شویم و پیغمبر و ائمّه را نمی بینیم.

اشکال دوم آن است که ممکن است در یک زمان هزاران نفر در روی زمین بمیرند. چگونه می شود جسمی در یک زمان، در مکانهای بسیار، حاضر شود؟

ص: ۳۶۴

آن گاه، نقل جوابهایی را که به اشکال اوّل داده اند شروع فرموده و آنها را به ۵ پاسخ رسانده است. بهترین جوابی که خود ایشان آن را پسندیده این است:

اینکه ما حضور یافتن پیغمبر و امام را در وقت احتضار نمی بینیم برای مصلحت نظام دنیاست. خدا قدرت دارد که آنان را از نظر ما مخفی نماید؛ چنان که در اخبار خاصّه و عامّه، در تفسیر آیه شریفه ﴿وَ جَعَلْنا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الَّذِینَ لایُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ حِجاباً مَسْتُوراً(۱)﴾ ، آورده اند که خداوند جسم پیغمبر را از نظر دشمنان مخفی فرموده بود و فقط مؤمنان او را می دیدند.(۲) انکارِ امثال این اخبار انسان را به انکار اکثر معجزات خواهد کشانید.

سپس علّامه مجلسی فرموده: «روایت تفسیر حضرت امام عسکری عَلَیْهِ السَّلام، که (در اوّل باب) ذکر کردیم، به این جواب تصریح فرموده است».

۱- اسراء (۱۷)، ۴۵: میان تو و کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، حجابی پوشیده قرار دادیم.

۲- نظیر این قضیه سجده حضرت صادق عَلَیْهِ السَّلام در بازار بود که راوی دید و دیگران ندیدند؛ چنان که در بصائر (جزء ۱۰، باب ۱۵) به سند صحیح و نیز از خرائج نقل شده و خود علّامه آن را در بحار (ج ۴۷/۲۱ و ۱۲۱) نقل فرموده است. در بصائر، دو مورد دیگر نقل گردیده است که اشخاص امام صادق عَلَیْهِ السَّلام را ندیدند. راوندی روایتی نقل فرموده، حاکی از این که امام باقر عَلَیْهِ السَّلام در مسجد بود و مردم او را نمی دیدند؛ ولی ابوهارون نابینا او را می دید. نظیر این قضایا بسیار است.

ص: ۳۶۵

امّا جوابهای دیگر را از سیاق روایات، بعید دانسته و فرموده است: «این تأویلات، در مورد روایات، ردِّ اخبار و طعنه زدن در آثار است».

امّا در مورد اشکال دوم که گفته اند: «ممکن است هزاران نفر در یک زمان بمیرند؛ چگونه می شود یک جسم در جاهای متعدّد در یک زمان حاضر شود»، فرموده است:

«این ممکن، اگر در خارج واقع شود، شبهه وارد است؛ امّا صِرفِ امکان موجب نمی شود که ما یقین کنیم در خارج واقعیّت پیدا کرده است. علاوه بر این، ممکن است حضور آنها در اجساد مثالی باشد و چون قدرت کامل دارند، اجساد مثالی بسیار داشته باشند. احوط و اولی آن است که ما در مثل این روایات به ظواهر ایمان بیاوریم و متعرّض بیان خصوصیّات و تفصیل آن نشویم.

علّامه سیّد هاشم بحرانی، بعد از نقل بسیاری از روایات حضور پیغمبر و ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام در وقت مرگ و به هنگام سؤال در قبر، می فرماید:

«محصول این روایات مشهور است و به طریقهای بسیار نقل شده. بعضی از علمای اهل سنّت نیز روایات حضور علیّ بن ابی طالب را در وقت مرگ نقل کرده و انکار ننموده اند.

شخص عاقل این موضوع را انکار نمی کند و بعید

ص: ۳۶۶

نمی دانـد؛ زیرا این موضوع بر اثر قـدرت پروردگار جهان است و خداوند آنان را بر این کار توانا فرموده و آن بزرگواران را بر سـر مؤمن محتضر حاضر می فرماید. این از جمله امور ممکن است و خداوند بر تمام ممکنات تواناست.

اگر هم کسـی بگویـد: این موضوع بعیـد است؛ چون در هر سـاعتی جمع بسـیاری می میرنـد. یـک جسم چگونه، در یـک وقت، در جاهای متعدّد حاضـر می شود؟ در جواب، می گوییم: خداوند آنان را بر این کار توانا کرده و همه سـختیها در نزد قدرت پروردگار آسان است. هرچه اراده فرماید، همان می شود»(۱) .

سپس ایشان، برای رفع استبعاد، روایاتی نقل فرموده است که هم اکنون برخی از آنها را می آوریم.

روایت اوّل: ابن شهر آشوب از شیخ مفید، در کتاب شریف عیون و محاسن، از امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده است که فرمود:

«در جنگ بدر، از هر شـخص مجروحی از مشـرکان سؤال می کردند: چه کسـی تو را مجروح کرده؟ در جواب، می گفت: علیّ بن ابی طالب؛ و چون جواب می داد، از دنیا می رفت».

روایت دوم: در حدیث معراج پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه است که حضرتش فرمود:

۱- مدینه المَعاجز: ص ۱۸۷

ص: ۳۶۷

«در هر آسمان، علیّ بن ابی طالب را می دیدم که با گروه بسیاری از ملائکه نماز می خواند».

روایت سوم: در معجزه ۱۷۴ از معجزات امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام، از مِقداد نقل می فرماید:

در روز جنگ خندق، حضرت امیرالمؤمنین را دیدم، بعد از آنکه عمروبن عبدوَد را به جهنّم واصل کرده، ایستاده است و خون از شمشیر خود پاک می کند. دشمنان پراکنده می شدند و حضرت با شمشیر خویش آنان را تعقیب می کرد و می کشت؛ در حالی که از جای خود دور نشده و در مکان اوّل ایستاده بود.

البتّه، نگارنده این سطور معتقد است که این کمال و جلال را هر چشمی که اطراف آن حضرت بود نمی دید؛ بلکه فقط کسی مانند مقداد صلاحیّت داشت که حضرت امیر را چندین مکان مشاهده کند.

روایت چهارم: در معجزه ۱۷۵، از سیّد مرتضی عَلَم الهُدی در کتاب عیون المعجزات نقل کرده است که ابن عبّاس گفت:

«مادران دنیا عقیم اند که مانند علیّ بن ابی طالب به روزگار بیاورند».

سپس، کیفیّت جنگ آن حضرت را در صِفّین چنین نقل می کند:

تعداد ۲۰،۰۰۰ دشمن سواره، که همه با آهن پوشیده شده بودند و غیر چشمهای آنها دیده نمی شد و تمام شبیه یکدیگر

ص: ۳۶۸

بودند، از لشکر معاویه جدا شدند. اهل عراق چون آنها را دیدند، همه ترسان و لرزان شدند. حضرت امیرالمؤمنین آنها را موعظه و نصیحت فرمود. وقتی که دید آن مردم بی حمیّت به سخنانش گوش نمی دهند، دستور جنگ داد و حمله شدیدی به آنان کرد؛ از کُشته، پشته ساخت و بسیاری را به خاک هلاک انداخت.

عدّه ای که فرار را بر قرار اختیار کرده بودند، نزد معاویه رفتند و شرح حال خود را بیان کردند. هر یک می گفت: علیّ بن ابی طالب به من حمله کرد و او را در تعقیب خود می دیدم. معاویه تعجّب کرد و گفت: وای بر شما! علیّ بن ابی طالب یک فرد است. چگونه همه شما او را به تنهایی در تعقیب خود مشاهده می کردید؟!

روایت پنجم: در معجزه ۴۰۰، از ابن شهر آشوب نقل کرده است:

در روز جنگ احزاب، کفّار ۷۰ فرقه و دسته شدند؛ و هر دسته ای می دیدند که علیّ بن ابی طالب آنها را تعقیب می کند.

در کتاب هدایه الطّالبین (ص ۴۴۴)، آمده است که جمعی از اهل سنّت در مورد حاضر شدن پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام نزد محتضر تشکیک کرده و گفته اند: اگر پیغمبر و امام نزد محتضر می آیند، چرا آنها را حاضران نمی بینند؟ سپس، صاحب کتاب خود به چند وجه جواب آنها را داده است:

اوّل آنکه، اخبار حاضر شدن آنان متواتر است و انکارپذیر نیست.

دوم آنکه، ما ملک الموت عزرائیل را نیز نمی بینیم؛ ولی

ص: ۳۶۹

نمی توانیم حضور او را انکار کنیم.

سوم آنکه، ظاهر شدن بهشت و دوزخ برای شخص محتضر از موضوعات واضح اخبار عامّه و خاصّه است؛ در حالی که ما آن دو را نیز نمی بینیم.

چهارم آنکه، عامّه و خاصّه در تفسیر آیه شریفه وَ جَعَلْنا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الَّذِینَ لاٰیُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ حِجاباً مَسْتُوراً نقل کرده اند: خداوند حجابی بین پیغمبر و کفّار قرار داده بود که کفّار پیغمبر را نمی دیدنـد. پس، در اینجا نیز ممکن است خداونـد حجابی قرار دهـد که حاضرانِ اطراف میّت شخص پیغمبر و امام را نبینند.

اشکال دوم که اهل سنّت طرح کرده انـد آن است که یک جسم چگونه، در یک آن، در مکانهای متعـدّد حاضـر می شود؟ ایشان جواب داده است که ممکن است در قـالب مثالی باشـد. چنـان که در صـریح قرآن دارد که جبرئیـل برای حضـرت مریم به صورت بشری متمثّل شد:

فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیّاً(۱) .

پس ممکن است که حضرت امیر عَلَیْهِ السَّلام نیز به چند صورت متمثّل شود.

حقیر این کلمات را نقل کردم تا معلوم شود این اشکالات از مخالفان شیعه گرفته شده است.

آری، منشأ شبهه این نویسنده از پیشینیان و کسانی است که، از

۱- مریم (۱۹)، ۱۷: وی به صورت بشری آراسته، برای آن بانو متمثّل گشت.

ص: ۳۷۰

روی جهل، ابدان مقدّس پیغمبر و ائمّه هدی صلوات الله علیهم را با ابدان سایر مردم قیاس و خیال کرده اند که حقیقت ابدانِ پاکیزه پیغمبر و امام مثل ابدان دیگران است.

آنان نمی دانند که اجزای دنیا و اجسام مردم مرکّب از علّیین و سِجّین، طیّب و خبیث، خیر و شرّ، نفع و ضرر است؛ ولی بدن مقدّس پیغمبر و ائمّه هدی از علّیین خالص و طیّب است و هیچ عنصری از سِجّین که مادّه خباثت باشد در آن نیست. این خیال ناشی از جهالت و ضلالت است.

اگر این جناب نویسنده و هم مسلکانش از تفسیر صحیح آیه شریفه ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ(۱)﴾ اطّلاع داشتند، این حرفهای ناروا را به زبان نمی آوردند (تفسیر آیه فوق در فصل بررسی آیات از همین بخش گذشت).

نیز، اگر روایاتی را که ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام در ضمن آنها فرموده اند: «ارواح شیعیان ما را از مازادِ طینت ابدان ما خلق کرد ه اند» دیده بودند، مُهر خاموشی بر لب می نهادند.

مطلب دیگری که در پاسخ به شبهه «تحیّز» شایان ذکر است این است که، بنابر روایات متواتری که در کافی و دیگر منابع شیعه در شرح اقسام ارواح فرموده اند، علاوه بر روح الایمان- که فقط مؤمنان دارای آن اند و نه غیر ایشان- «روح القدُس» نیز با پیغمبر و ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام همراه است. نقل است که پیغمبران گذشته هم در این روح القدس با ائمّه هُدی شرکت داشتند؛ و این از مضامین

۱- کهف (۱۸)، ۱۱۰

ص: ۳۷۱

صریح روایات است.(۱)

از این گذشته، در چند روایت صحیح دیگر آمده است که روح مخصوصی با پیغمبر خاتم و عترت پاکیزه او، یعنی ائمّه اثنا عشر عَلَیْهِمُ السَّلام، همراه است که احدی از گذشتگان در آن شرکت نداشته اند.

از آن جمله، صاحب کتاب شریف کافی به سند صحیح از ابوبصیر نقل کرده است که، در تفسیر آیه شریفه یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبّی(۲) ، امام صادق عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«روح خلقی است بزرگ تر (یا شریف تر) از جبرئیل و میکائیل. با هیچ فردی از گذشتگان نبوده مگر با محمّد رسول الله؛ و با ائمّه هدی نیز هست».

نیز، در باب بیان روحی که خداوند ائمّه را به آن روح تأیید و تسدید می فرماید، این روایت را به سند صحیح دیگر از ابوبصیر نقل کرده و در آخر آن فرموده اند: «آن (روح) از ملکوت است».

این حدیث را جناب صفّار در بصائرالدرجات (جزء ۹ باب ۱۸)، به دو سند صحیح دیگر، از ابوبصیر نقل کرده است. در

۱- علاقه مندان مراجعه فرمایند به کتاب شریف کافی، «باب الأرواح التی فی الأئمّه» و «باب الرّوح التی یسدّد الله الأئمّه»، بحار: ج ۲۵/۴۷- ۹۹، باب شرح ارواحی که در پیغمبر و ائمّه هُداست و آنکه ایشان مؤیّد به روح القدس اند. در این دو کتاب، متجاوز از ۷۰ روایت در موضوع مذکور نقل شده است.

۲- اسراء (۱۷)، ۸۵: درباره [حقیقتِ] روح از تو می پرسند؛ بگو: روح از امر پروردگار من است.

ص: ۳۷۲

این باره، وی احادیث مشابه دیگری را نیز به روایت اصحابی مانند «حَفْص بن البَخْتَری، هشام بن سالم، ابوایّواب خَزّاز و حسنی قَلانسی» از امام صادق عَلَيْهِ السَّلام نقل می کند.

مضمون صریح این روایات صحیح و روایات مشابه آن است که این روح با احدی از گذشتگان نبوده و مخصوص پیغمبر اکرم و ائمّه عَلَيْهِمُ السَّلام است.

همچنین در بصائر (جزء ۹: باب ۱۶)، در تفسیر آیه شریفه وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا(۱)۱۵ ،) روایت و در کافی ۲ روایت نقل کرده اند که این روح مخصوص پیغمبر و ائمّه هُداست. پس می توان گفت که وجود این روحِ مخصوص از آیات قرآن و روایات متواتر ثابت می شود.

در کتاب عیون، نقل شده است که حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلام فرمود:

«خداوند متعال، از جانب خود، ما را به روح پاکیزه ای تأیید فرموده که مَلَک نیست؛ با احدی از گذشتگان نبوده مگر با رسول الله و ائمّه هدی، که ایشان را تسدید می کند و توفیق می دهد؛ عمودی است از نور، بین ما و پروردگار»(۲) .

این روح، که از امر ربّ العالمین- تبارک و تعالی- و مخصوص به پیغمبر و ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام است، می تواند منشأ آثاری باشد که در حدیث ذیل مورد اشاره قرار گرفته است.

۱- شوری (۴۲)، ۵۲

۲- اخبار عمود نور بسیار است که بخشی از آن در بحار (ج ۲۶/۱۳۲، ج ۲۵/۳۶) باب احوال ولادت ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام و ابواب دیگر مذکور است.

ص: ۳۷۳

درباره آیه شریفه يُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلی مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ(۱) . امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلام چنین فرموده است.

«پس کسی که خدا این روح را به او عطا فرماید، او را از میان مردم امتیاز می بخشد و قدرتی به او عنایت می کند که مرده را زنده گرداند، از گذشته و آینده باخبر شود، بتواند به یک چشم برهم زدن از مشرق به مغرب و از مغرب به مشرق برود و آنچه مردم در دل خود پنهان می کنند و آنچه در آسمانها و زمین است، همه را بداند»(۲).

ممکن است مراد از این روحِ مخصوص همان حقیقت مقام ولایتی و نورالأنوار بوده باشد، که عظیم تر از جبرئیل و میکائیل است.

در رساله نورالأنوار، این جانب کلام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلام را آورده ام که فرمود:

«أنا نُورُ الْأَنْوار».

روایات «عمود نور» مؤیِّد این احتمال است. در هر حال، بحث ارواح بحثی مفصّل است از حوصله این گفتار مختصر بیرون است؛ لذا علاقه مندان را به کتاب بحار و مستدرک سفینه، لغت «روح»، ارجاع می دهیم.

۱- غافر (۴۰)، ۱۵: [خداوند] روحی را که از امر اوست بر هر کدام از بندگانش که بخواهد، القا می فرماید.

۲- بحار: ج ۲۶/۵

ص: ۳۷۴

به آنچه تاکنون گفتیم، این نکته را نیز اضافه می کنیم که بنابر آیات قرآن مجید و روایات ملائکه و جنّیان، به واسطه قدرتی که خداوند متعال به آنها داده، می توانند به صورت انسان درآیند.

در قرآن کریم، آمده است که فرشتگانِ عذابِ قوم لوط به صورت انسان در آمدند و بر حضرت ابراهیم و لوط وارد گشتند.

در قضیّه حضرت مریم نیز می خوانیم که جبرئیل به صورت بشری درآمد.

نقل کرده اند که گاهی، جبرئیل به صورت دِحْیه کَلْبی در می آمد و بر پیغمبر وارد می گردید.

قضایای جِنّیان، که در خدمت حضرت سلیمان بودند، از مضامین صریحِ آیات قرآن است.

نیز گاهی اتّفاق می افتاد که بعضی از جنّیان، به صورت انسان، به خدمت ائمّه هدی می آمدند و احکام خود را یاد می گرفتند.

گاهی هم ائمّه هدی ایشان را به انجام بعضی از خدمات امر می فرمودند.

به قدری از این گونه روایات و حکایات در کتب معتبر روایی وجود دارد که به هیچ وجه انکارپذیر نیست.

با این تفاصیل، چگونه می شود که تمثّل جنّ و مَلَک را به صورت بشر ممکن دانست و تصدیق کرد؛ ولی تمثّل صاحب آن روحی را که از جبرئیل هم عظمت و کرامت و جلالت و علم و لطف افزون تری دارد تصدیق نکرد، با آنکه تمام علوم و کمالات خلایق به پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام داده شده است؟!

ص: ۳۷۵

آری، امام می تواند به هر شکل و هیئت پاکیزه ای که بخواهد، درآید. مثلاً، علی عَلَیْهِ السَّلام با استفاده از قدرتی که خداوند به او عنایت فرموده، می تواند به صورت سلمان درآید.

نیز امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام، با آنکه در کوفه اسیر ظلم و ستم بود، توانست برای دفن شهدا در روز سوم عاشورا به صورت دیگری در کربلا حاضر گردد.

نقل کرده اند که یک بار هم امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام به صورت حضرت باقر و حضرت باقر عَلَیْهِ السَّلام به صورت امام سجّاد درآمدند.(۱)

امام زمان صلوات الله علیه نیز گاهی به صورت بعضی از سادات و دیگران ظاهر می گردد و اشخاصی خدمت آن حضرت می رسند؛ و این مطلب از حکایات کسانی که خدمت حضرت رسیده اند واضح است.

زمانی رُشَیدِ هَجَری، که شاگرد امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام و عالم به علم مَنایا (= مرگها) و بلایا بود، وارد خانه ابواَراکه شد. ابواَراکه او را دید؛ ولی دیگران او را ندیدند. این شاگرد مکتب مولای ما (که عاقبت، به جرم شیعه بودن، به دست جنایتکاران دنیاپرست کشته شد) داستان حیرت انگیزی دارد:

در مجلس زیادبن ابیه، ابواَراکه او را به صورت رُشَید و زیاد او را به صورت دوستی از دوستانِ شامی خود دید؛ درحالی که رُشَید، در همان زمان، در منزل ابواَرا که بود!(۲)

۱- رجوع کنید به بحار: ج ۲۶/ ۱۶.

۲- اختصاص شیخ مفید: ص ۷۸؛ بحار: ج ۴۲/ ۱۴۰

ص: ۳۷۶

در اینجا، داستانی حیرت انگیز از سپهسالارِ حیدرِ صَفدر یعنی جناب مالک اشتر می نگارم که طبق آن، ایشان یک روز به صورت عمروعاص و روز دیگر، به صورت یزید و روز سوم، به صورت معاویه درآمد و به لشکریان معاویه فرمان داد؛ آنها نیز اطاعت کردند.

ابن شهرآشوب از قول سهل بن حُنَیف (که جلالت و کمال او مورد اتّفاق علماست) داستان را چنین نقل کرده است:

هنگامی که معاویه (در جنگ صفّین) نهر فرات را تصرّف کرد، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام به مالک اشتر فرمان داد که برود و به لشکریان معاویه که اطراف نهر فرات بودند بگوید: ای جماعت! علی می فرماید که از اطراف آب دور شوید رفت و گفت؛ پس همه رفتند. آن گاه، جمعی از اصحاب امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام وارد شریعه شدند و هرچه خواستند، آب برداشتند.

خبر به معاویه رسید. آنها را احضار کرد و گفت: چرا گذاشتید اصحاب علیّ بن ابی طالب آب بردارند؟ گفتند: عمروعاص آمد و گفت که معاویه شما را امر می کند از اطراف آب دور شوید! ما نیز اطاعت کردیم. معاویه عمروعاص را خواست و گفت: چرا اجازه دادی آب بردارند؟ گفت: دروغ است. من نگفتم.

روز دوم شد. معاویه حجل بن عتّاب را همراه با ۵۰۰۰ نفر مأمور شریعه فرات کرد. باز، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام مثل روز اوّل به مالک دستور داد. وی چنان کرد و اصحاب امیرالمؤمنین رفتند و آب برداشتند.

ص: ۳۷۷

خبر به معاویه رسید. حجل را خواست و از او سؤال کرد. او گفت: پسرت یزید آمد و از جانب تو، به ما گفت چنین کنیم! ما نیز اطاعت کردیم. چون وی به یزید گفت، انکار کرد. معاویه گفت: فردا هر کس آمد، اگر چه خودم باشم، قبول نکن تا آنکه انگشتر مرا بگیری.

روز سوم هم، مانند روز اوّل و دوم، امیرالمؤمنین مالک اشتر را مأمور کرد. مالک رفت و دستور را گفت. حجل دید که خود معاویه آمده و انگشترش را به او می دهد! پس این دفعه هم [دشمنان] از اطراف آب دور شدند و اصحاب امیرالمؤمنین آب برداشتند.

خبر که به معاویه رسید، او را خواست. گفت: خودت آمدی؛ این انگشتر توست که به من دادی! معاویه دست بر دست خود زد و گفت: این از عجایب و غرایب علیّ بن ابی طالب است.(۱)

این قضایا به قضیه عیسی بن مریم عَلَیْهِ السَّلام شباهت دارد که خداوند شَبَه عیسی را بر آن شخص انداخت. دشمنان هم آن شخص را گرفتند و کشتند و خداوند حضرت عیسی را به آسمان بالا برد.

این جانب نظیر این قضایا را در مستدرک سفینه، لغت «شبه»، نقل کرده ام.

البتّه باید دقت کرد که، در این موارد، لازم نیست صورت اوّلی معدوم گردد تا صورت ثانوی موجود شود.

دلیلی ندارد که کسی بگوید وقتی حضرت جبرئیل به صورت

۱- مناقب: ج ۲/۳۳۲؛ بحار: ج ۴۲/۳۵

ص: ۳۷۸

بشر درآمد، بدن اصلی اش معدوم شد. همین طور ممکن است مَولی المَوالی، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام، به شکل دیگری درآید و بدن اصلی او نیز باقی باشد.

هنگامی هم که ظهور به یک صورت دیگر برای آن حضرت امکان داشته باشد، به ۲ یا ۳ یا ۴۰ صورت درآمدن و بیشتر نیز ممکن است.

آری، ممکن است خداوند ایشان را در یک زمان به ۱۰۰۰ صورت و هیئت مثل خود حضرت درآورد؛ و خداوند به هر چیزی تواناست.

یونُس بن ظَبیان می گوید:

روزی وارد خانه امام صادق عَلَیْهِ السَّلام شدم. دیدم شخصی به صورت امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نشسته است. سلام کردم. خدمتکار آن حضرت گفت: به اتاق دوم وارد شوید. پس داخل شدم. دیدم مردی به صورت امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نشسته و در مقابل آن حضرت، جمع بسیاری همه به یک صورت موجودند.(۱)

در روز دهم صفر سال ۱۳۸۴ قمری، مرجع تقلید وقت شیعیان، حضرت مستطاب آیه الله العظمی آقای حاج سیّد محمود شاهرودی- طاب ثراه- در نجف اشرف برای من نقل فرمودند:

عالم جلیل القدر شیخ اسدالله، که یکی از شاگردان برجسته و کامل حاج میرزا حبیب الله رشتی (از علمای بزرگ زمان خود در نجف) بود، در حدیث مشهوری که حاکی است امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام

۱- تمام این روایت در بحار: ج ۵۹/۱۹۶ آمده است.

ص: ۳۷۹

در یک شب در اماکن متعدّدی بوده، شک کرد.

شبی در عالم رؤیا به خدمت مولی المَوالی، امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام، رسید و درباره این حدیث مشهور از آن حضرت سؤال کرد. حضرت به او فرمود: «تو این موضوع را نمی فهمی. به اطراف خود نظر کن».

شیخ می گفت: چون نگاه افکندم، در تمام اطراف خود، امیرالمؤمنین را مشاهده کردم. این را که دیدم، شکّ من برطرف شد و موضوع در نظرم آشکار گشت.

آن گاه، از آن حضرت سؤال دیگری کردم؛ و آن اینکه حدیث معروفِ «کسی که ادّعای مشاهده کند (یعنی در زمان غیبت کبرای امام زمان عَلَیْهِ السَّلام ادّعا کند که آن حضرت را مشاهده می کند) او را تکذیب کنید»، چگونه با حکایات اشخاصی که خدمت حضرت رسیده اند جمع می شود؟ حضرت فرمود: «تماماً صحیح است. مراد از رؤیت، در حدیث معروف، دیدن و مشاهده با عرفانِ امام است؛ و در حکایات، دیدن بدون عرفان است و بعد از دیدن [و مفارقت]، آن حضرت را می شناسند».(۱)

بعد، حضرت فرمود: «تو نیز در حرم من خدمت امام زمانت رسیدی و او را دیدی. یک مرتبه در میان حرم، در زاویه طرف پایین پا، رو به قبله نشست بودی. سیّد بزرگواری که در برابرت مشغول نماز بود. قرائت و دعایش چنان جالب بود که قلب تو را متوجّه خود کرد. در جیب خود، ۳ جینه (پول آن زمان) داشتی.

۱- این گونه جمع کردی مطلب شواهدی از روایات مأثور دارد.

ص: ۳۸۰

تصمیم گرفتی یک جینه به او بدهی و در همان حال، به صورت دلربای او گوش می دادی.

در مرتبه دوم، تصمیم گرفتی که ۲ جینه به او بدهی. قرائت و دعای او چنان تو را جذب کرد که سرانجام تصمیم گرفتی هر سه جینه را، که تمام دارایی ات بود، به او بدهی. چون قصد کردی که از جیب خود بیرون آوری و تقدیم کنی، یکباره صورت مبارک را طرف تو کرد و فرمود: پول برای خودت باشد؛ تو به آن محتاجی. وی دیگر کلامی نفرمود و تو نیز متوجّه نشدی».

شیخ اسدالله می گفت: به خدا قسم، چنین بود و من فراموش کرده بودم.

بهتر است در اینجا مثالی بزنیم تا خوانندگان عزیز بیشتر با مراد ما آشنا شوند. تصوّر کنید سیم برقی از کارخانه برق به خانه شما کشیده اند که اگر احتیاج داشته باشید، ۵ یا ۱۰ یا صدها لامپ برق را با استفاده از آن روشن کنید. تمام آن لامپها، بدون هیچ امتیازی، مثل یکدیگر است و نور تمامی شان هم از یک کارخانه است.

امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام نیز نورالأنوار است و می تواند در یک شب به چهل صورت یا حتّی به صورتهای بیشتر درآید. همین طور، حضور پیغمبر و دیگر ائمّه هدی- صلوات الله علیهم أجمعین- دسته جمعی یا انفرادی- هر طور که بخواهند- در یک زمان، بر سر هزاران محتضر، امری ممکن است و واقع می شود؛ وَ لَوْ کَرِهَ الجاهِلُون!

* * *

ص: ۳۸۱

دلیل دوم که ایشان برای نفی ولایت تکوینی، از روی هوی، بر هوا ساخته و پرداخته این است که توحید افعالی را برخلاف اصطلاح مشهور و با اتّکا به خیال خویش معنا کرده و گفته:

«توحید افعالی آن است که غیر خدا نمی تواند کار خدا کند و صفات و افعال او را مخلوق ندارد. یکی از صفاتِ خاصّه او قیّومیّت و ولایت اوست بر تمام اشیا، چنان که در قرآن مجید فرموده: هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوم ....

در پاسخ، می گوییم: بلی، فقط خداوند است که حیّ بالذّات است و حیات را از کسی نگرفته. او قیّوم و نگهدار کل مخلوقات بوده و هست و صفات مخلوق در او جاری نیست. این صفاتِ ویژه فقط از آنِ خداست. مخلوق نیز هرچه دارد از عطا و بخشش اوست؛ اگر صفات کمالی دارد، موهبت خدایی است.

مخلوق حیّ است؛ لیکن، دیگری به او حیات داده. اگر هم مخلوقی ولیّ سایر مخلوقات و فرمانده تمام موجودات است، به ذات خویش نیست. این ولایت و سلطنت و وجوب اطاعت، همه از موهبت و عنایت و لطف و احسان خداست. آفریدگار جهان هرچه را بخواهد به هر کسی که اراده فرماید می دهد. رسول یا امام، که به احوال همه موجودات دانا و بر تغییر آن تواناست، از ذات قدّوس حقّ این علم و قدرت را به ارمغان گرفته است.

خداوند، به ذات خود، سمیع و بصیر است؛ یعنی می شنود و می بیند، در حالی که برای شنیدن و دیدن به آلت و اسبابی نیاز

ص: ۳۸۲

ندارد. امّا مخلوق فقط به قرارداد خدایی شنوا و بینا می گردد؛ آن هم به هر درجه ای که خدا بخواهد. امکان دارد خداوند به مخلوق خویش گوش شنوایی دهد که تمام اصوات عالم مخلوقات را بشنود؛ و همین طور، چشم بینایی دهد که خلایق را ببیند و «عین الله الناظره فی خلقه» شود.

خداوند اراده فرموده است که حقّ ولایت و سلطنت و وجوب اطاعت بر همه موجودات را به چنین مخلوقی بدهد و او را دانا و توانا بر کلّ ممکنات و مَثَل اعلایِ خویش قرار دهد؛ چنان که در قرآن مجید فرموده است: وَ لِلّهِ الْمَثَلُ الْأعلی(۱) .

بالجمله، کمالات خالق ذاتی، غیر مجعول نامتناهی و نامحدود است؛ ولی کمالات مخلوق محدود، متناهی، مجعول و غیر ذاتی است.

اگر کسی کمالات را ذاتیِ مخلوق بداند، اوست که باید درباره اش بگویند صفات خالق را از آنِ مخلوق دانسته است، نه آن کسی که آن صفات را ذاتی مخلوق نمی داند و همه را از ناحیه لطف و احسان و فضل و توفیق حضرت سبحان می داند.

پس کلام نویسنده، که این طور به اطلاق سخن گفته و بیان کرده است: «صفات و افعال خدا را مخلوق ندارد»، صحیح نیست؛ زیرا که بعضی از صفات خدا را مخلوق دارد. مثلاً صفت عادل و مؤمن و متکلّم و مرید و مُدرک و عزیز و قادر و عالم و صادق از صفات پروردگار است.

۱- نحل (۱۶)، ۶۰؛ شرح این مطلب و تفسیر آیه مزبور قبلاً به نگارش درآمد

ص: ۳۸۳

پس آیا می توان گفت این صفات در مخلوق نیست؟!

بنـابر قول این نویسـنده، مخلوق عادل و مؤمن و متکلّم و مریـد و مُـدرک و عزیز و قادر و عالم و صادق نیست؛ و چون اینها صـفات خداست، مخلوق نباید به چنین صفاتی موصوف شود! بلی، اگر مرادش از اطلاق همان باشد که ما گفتیم، صحیح است.

* * *

دلیل سوم که برای نفی ولایت تکوینی مطرح کرده انـد این است: اگر رسول و امام بر هر چیزی ولایت دارنـد، چرا از خودشان دفع شرّ نمی کنند و با دعا از خدا می خواهند که ایشان را حفظ کند؟

جواب این است که خداونـد، در آیات بسـیاری از قرآن کریم، کفّار و مشـرکان را دشـمن خود و دشـمن اولیایش معرّفی کرده و از افعال زشت آنها بیزاری جسـته و آنها را لعنت فرموده؛ ولی با وجود قدرت و توان مطلق خویش، این دشـمنان را دفع نمی کند. حال که او چنین نکرده، آیا می توان گفت: خدا قدرت ندارد؟! مگر هر کس بر هرچه قدرت دارد، صلاح است که آن را انجام دهد؟!

مگر حضـرت رسول، که به بیان صـریح قرآن نسبت به مؤمنان از خودشان اَولی بود، اِعمال اولویّت کرد و از اموال مؤمنان به طریقی غیر معاملات مقرّر برداشت نمود؟! هرگز این کار را نکرد- چنان که مثل آفتاب روشن است- و هرگز در امور عادی خود، از

ص: ۳۸۴

حدّ متعارف بشری خارج نشد و احتیاجات خود را از راه اولویّت برآورده نفرمود؛ با آنکه به حقّ اولی بود.

ایشان این اولویّت را در روز غدیر برای حضرت امیر اظهار فرمود؛ ولی حضرت امیر نیز در ایّام خلافت ظاهری، در تقسیم بیت المال، اعمال اولویّت نکرد تا به بستگان خود چیزی زودتر از وقت تقسیم یا سهمی بیشتر بدهد. این اولویّت برای ائمّه دیگر هم ثابت بوده و آنان نیز، هرچند که حق داشتند، لوازم زندگی خود را از راه اِعمال اولویّت تأمین نکردند؛ بلکه، مطابق معاملات مقرّر سیر کردند.

حکمتی که اقتضا کرده است ایشان اِعمال اولویّت نکنند، همان حکمت اقتضا کرده، مگر در وقت اعجاز، اِعمال ولایت ننمایند.

نیز هر حکمتی که خدا براساس آن به دفع دشمنان اقدام نمی کند، همان حکمت اقتضا کرده است پیغمبر و امام، که خلیفه و امین اسرار خدایند، به طریق غیر عادی دفع دشمن نفرمایند.

حکمت بالغه حقّ اقتضا کرده است که دنیا خانه امتحان و اختیار و خانه غرور باشد، بشر در دنیا دارای اختیار و قدرت باشد، اجبار و اکراه در امور دین نباشد و راه خیر و شرّ توسّط حجّت ظاهری و باطنی برای مردم واضح شود. او به راه خیر امر فرموده و به اهل طاعت وعده ثواب داده؛ از راه شرّ نیز منع نموده و مخالفان را تهدید فرموده است.

حکمتش اقتضا کرده است که مردم مختار باشند و ذات توانایش اختیار را از آنها سلب نفرماید. برای آنها، آجال معیّنی

ص: ۳۸۵

مقدّر فرموده است. بنابراین، پیغمبر و ائمّه هیچ گاه برخلاف اقتضای حکمت و مقدّرات الاهی کار نمی کنند و دستگاه خلقت دنیا و اهل دنیا را بر هم نمی زنند؛ مگر در موارد مخصوصی که به اذن پروردگار بخواهند معجزه ای بنمایند.

امّا در مورد دعا کردن باید دقّت داشت که اوّلاً، خود دعا محبوب بالذّات است و با صرف نظر از اجابت یا عدم آن، مطلوب بندگان خداست. ثانیاً، دعا کردن با تسلیم به قضا و قدر الاهی منافاتی ندارد و به معنای درخواست برهم زدن نظام آفرینش نیست.

پیغمبر و ائمّه صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه نیز بندگان خدایند و مانند سایران به دعا کردن و عرض نیاز به درگاه پروردگار متعال مأمورند.

البتّه، باید به یاد داشت که در موارد محدود (همچون دفع دشمن در موردی ویژه و امثال آن) باز هم اصل دعا کردن این بزرگواران به امر حق- تعالی- موکول است؛ «وَ لا یُرِیدُونَ مِنْهُ إِلّا ما یُرِیدُهُ لَهُمْ». آری، آنان از خداوند همان می خواهند که او آن را برای ایشان می خواهد.

بنابراین، کسی حق ندارد بگوید: حضرت ابراهیم خلیل، با آنکه علم چند حرف از اسم اعظم را دارا بود، چرا خدا را به اسم اعظم نخواند که از فرزندش دفع بلا شود؟!

یا آن خدایی که کارد حضرت ابراهیم خلیل را مانع شد که در گلوی حضرت اسماعیل اثر کند، چرا از مصایب عاشورا مانع نشد؟!

ص: ۳۸۶

هزاران حکمت در کارهای خدایی است که بندگان از فهم آن عاجزند؛ لذا، نباید در کارهای خدایی چون و چرا کنند.

آیا ممکن است طفل کلاس اوّلی اسرار و حکمت اقوال و اَعمال دبیرِ عالی مقام را بفهمد؟! قطعاً، ممکن نیست. طفل باید تسلیم دبیر شود تا به مقام عالی او برسد. طفل، با ادامه تحصیل، می تواند خود را به مقام دبیر برساند؛ امّا بنده ضعیف، اگر هزاران سال تحصیل کند، هرگز به مقام خدایی نرسد.

پس چگونه این بنده ضعیف می تواند اسرار و حکمتهای کارهای پروردگار جهان را بفهمد؟!

بندگان برگزیده پروردگار تسلیم مقدّرات خدایند. مگر نه اینکه چون حضرت خلیل به حضرت اسماعیل مأموریت خود را اظهار فرمود، وی در جواب عرض کرد: یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ(۱) ؛ و هیچ نگفت: پدر جان، من چه تقصیر کرده ام؟! نیز، نگفت که دعا کنید تا این بلا از من دفع شود.

پس، ما معتقدیم که پیغمبر و ائمّه هدی مستجاب الدعوه اند و اسم اعظم را می دانند و هیچ شکّ و شبهه ای در آن نیست؛ ولی با وجود این، در هر موردی، خدا را به اسم اعظم نخوانده اند که فوراً از اجابت دعا بهر ه مند شوند و شرّ حوادث و گزند دشمنان از خود و بستگانشان و مؤمنان دفع بشود. همان حکمتی که اقتضا کرده است آنان صبر کنند و از خدا نخواهند دفع بلا فرماید، اقتضا کرده که قدرتِ مقامِ رسالت و امامت را اِعمال ننمایند؛ با

۱- صافّات (۳۷)، ۱۰۲: پدرجان! همان کنید که به شما فرمان داده اند.

ص: ۳۸۷

آنکه می توانستند مثلاً جنّیان مؤمن را که مطیع آنان اند، برای دفع دشمن، مأمور کنند و به قول حضرت امیر از قضای الاهی به قدر الاهی بگریزند.

این عاقل غافل به جمله «اِغْفِرْ لِمَنْ لا یَمْلِکُ إلّا الدُّعاء»(۱) مالکیّت همه چیز را از امام سلب کرده است!

لازمه این طور استدلال این است که کسی بگوید: پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام هیچ چیز از مال دنیا را مالک نبودند، پیراهن خود را نیز مالک نبودند؛ اصلاً، مالک هیچ چیز غیر دعا نبودند!

کلمات پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام در ادعیه و مناجاتها برای اظهار بندگی و خضوع و خشوع به ساحت قدس پروردگار بوده است. ضمناً، به این قصد بوده که به مردم بفهمانند: هرچه ما بندگان داریم مِلکِ ذاتی ما نیست و از لطف و احسان پروردگار است. در مقام اظهار و اعتراف به حقیقت مخلوقیّت و تواضع و تضرّع و زاری نزد پروردگار، مناسبت ندارد که الطاف و نعمات مولی را به خود نسبت دهند؛ یعنی جزء معرّفیِ حقیقتِ مخلوقیّت ذکر فرمایند و به آن افتخار نمایند. مثلاً، بگویند: منم آن کسی که مرا پیغمبر فرمودی، منم آن کسی که به من مقام امامت و ولایت دادی و ...!

حکمت دیگر در آنکه شرّ دشمن را از راه غیرعادی از خود دفع نکردند آن است که، چنان که در گفتارشان بسیار می فرمودند،

۱- از فقرات دعای کمیل است؛ یعنی: کسی را که مالک هیچ چیزی جز دعا نیست بیامرز.

ص: ۳۸۸

در عمل نیز خود را تسلیم ورودِ عوارض و حالات بشریّت و مخلوقیّت بنمایند. بدین ترتیب، توانستند مقام بندگی و مخلوقیّت خود را قولاً ـ و عملاً ـ اثبات و دستور پروردگار را، که فرمود: ﴿قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ(۱)﴾ ، عملی فرمایند؛ تا مردمانِ جاهل به ساحت قدس پروردگار توهین ننمایند و مقام ربوبیّت و الوهیّت را برای آنان که بندگان برگزیده پروردگارند ادّعا نکنند و عبادت خود را برای ائمّه قرار ندهند. چون آنان غرق محبّت پروردگار خویش اند و هیچ فردی به اندازه ایشان خدا را دوست ندارد، از این جهت، اگر کسی به ساحت قدس محبوب ایشان توهین کند، بسیار ناراحت می شوند و با تمام قوا آن توهین را دفع می کنند و مردم را به سوی خدا سوق می دهند.

فراموش نکنیم، با آنکه ائمّه در گفتار و کردار بندگی و مخلوقیّت خود را اثبات فرمودند و خود را تسلیم آثار و عوارض و حالات ویژه آفریدگان نمودند، باز هم بندگانی جاهل پیدا شدند که برای آنها مقام ربوبیّت و الوهیّت ادّعا می کردند و به پیغمبر و امام می گفتند: تو پروردگار مایی العیاذ بالله! حال، اگر آن بزرگواران نمی گذاشتند که این عوارض و حالات بر آنان وارد شود، مردمان جاهل چه می گفتند؟!

* * *

۱- کهف (۱۸)، ۱۱۰

ص: ۳۸۹

دلیل چهارم که نویسنده مورد نظر برای نفی ولایت تکوینی بر هم بافته این است که گفته:

«اگر امور تکوینی با رسول و امام است، چرا کفّار از رسول خدا توقّع امور تکوینی کردند، او جواب داد اینها با من نیست؟ چنان که در سوره اسری، آیه ۹۰ ذکر شده است».

این نویسنده به حدس و تخمین سخن گفته و آیه را مطابق میل خود ترجمه کرده است. حال، من همه آیه را ترجمه می کنم تا خواننده عزیز خود عادلانه حکم کند.

«گویند: ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا آنکه از زمین برای ما چشمه آبی بیرون آوری، یا آنکه دارای باغی از خرما و انگور باشی که در میان آن باغ نهرهای آب جاری کنی، یا آنکه آسمان را بر سر ما فرود آوری، یا آنکه خدا را با فرشتگان برای ما بیاوری. یا آنکه دارای خانه ای از زر باشی، یا آنکه به آسمان بالا روی؛ و ما هرگز به آسمان رفتنت ایمان نخواهیم آورد تا آنکه بر ما کتابی نازل کنی که آن را قرائت کنیم! (در پاسخ اینان) بگو: پروردگار من منزّه است (از آنکه من او را با فرشتگان حاضر کنم). آیا من جز بشری هستم که از جانب خدا به رسالت آمده است»؟

یعنی: من، که یک بشرم، چگونه خدا را برای شما حاضر کنم؟! مگر کسی می تواند خداوند را احضار کند؟! مگر خداوند

ص: ۳۹۰

جسم است که از جایی به جایی حاضر شود؟! مگر هر کس هرچه خواست صلاح او و دیگران است؟! مگر احضار خدا مقدور است؟مگر احضار ملائکه مصلحت مردم است ؟مگر خداوند در سوره حِجر و سوره انعام (آیه ۸، در هر دو مورد) نمی فرماید: هنگامی که ما ملائکه را بفرستیم، مهلت داده نمی شوند؟ آیا آوار کردن آسمان بر زمین به صَلاح نظام آفرینش است؟!

اینجاست که پیغمبر اکرم می فرماید: من بشری فرستاده حقّ متعال و تابع وحی اویم. درست است که تمام موجودات در تحت فرمان پیغمبرند؛ لیکن، وی امکان و اختیار احضار پروردگار را ندارد؛ هیچ گاه، نمی خواهد نظام آفرینش پروردگار را برهم بزند؛ دستگاه خلقت دنیا را تغییر نمی دهد؛ و تا خداوند نخواهد، کاری انجام نمی دهد. امتحان و اختبار و اختیار به جای خود باید محفوظ باشد.

تقاضاهای دیگری هم که طرح کردند برای هر بشری مقدور است؛ لیکن، به صلاح مقام نبوّت و رسالت ایشان نیست و علامت نبوّت و رسالت نیز نخواهد بود، چنان که در تفسیر این آیه شریفه مشروحاً بیان شده است.

واضح است که بعثت پیغمبران و مرسلین برای هدایت خلق و ارشاد آنهاست و ثبوت مُلک و سلطنت و ریاست و ولایت تکوینی با هدایت و ارشاد خلق منافات ندارد؛ بلکه تثبیت مقام رسالت است. چون مردم از آنها خوارق عادت ببینند، در دین، ثابت تر و روشن تر می شوند؛ چنان که خداوند به حضرت یوسف و داوود

ص: ۳۹۱

و سلیمان عَلَيْهِمُ السَّلام هر اندازه خواست، سلطنت و ولایت تکوینی و ریاست بر کاینات داد و به پیغمبر ما محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و عترت پاکیزه او- چنان که مشروحاً گذشت- مُلک عظیم داده است.

* * *

دلیل پنجم که در نظر ایشان جلوه کرده این است:

«آیا خداوند برای ولایت و سرپرستی جهان کافی است، یا خیر؟ اگر کافی است، ولایت غیر او لغو و بیهوده است؛ و اگر کافی نیست، پس ولیّ منصوب او نیز کافی نخواهد بود. خداوند در اداره جهان محتاج به غیر نیست».

ما از ایشان می پرسیم: آیا خداوند برای ضبط اعمال بندگان کافی نیست؟! اگر کافی است، پس مأمور شدن دو مَلَک در شب و روز که اعمال بندگان را ضبط کنند، چنان که در عبارات صریح آیات قرآن آمده است، لغو و بیهوده خواهد بود! نعوذ بالله از اینکه بگوییم خداوند کار لغو و بیهوده کرده است.

نیز، می پرسیم: آیا خداوند برای حفظ بندگان و تدبیر امور آنها کافی نیست؟! پس، با آنکه خود ذات باری کافی است، چرا ملائکه ای برای حفظ بندگان می فرستد؛ چنان که صریحاً در قرآن آمده است که فرموده:

وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً(۱) ؟!

۱- انعام (۶)، ۶۱: [خداوند] نگهبانانی برای شما می فرستد.

ص: ۳۹۲

نیز، چرا ملائکه ای برای تدبیر امور دارد، چنانکه فرموده است:

فَالْمُدَبِّراتِ أمْراً(۱) ؟

آیا خداوند برای حفظ و تدبیر امور بندگان کافی نیست و محتاج به آنهاست؟! قطعاً چنین نیست. او، به ذات قدّوس خود، برای همه امور کافی است و محتاج کسی نیست؛ سُبْحانَهُ تَعالی عَمّا یَقُولُ الظّالِموُنَ عُلُوّاً کَبِیراً.

خداوند اراده فرموده است که بندگانی از بین خلق خود اختیار فرماید و آنان را بر تمام خلق شرافت دهد. پس آنان را مورد لطف و احسان بی پایان خود قرار داده و خواسته است که این افراد مَثَل اَعلی باشند تا علم و قدرت آنها نمونه علم و قدرت حق باشد؛ لا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسْئَلُونَ(۲).

خداوند متعال، به ذات قدّوس خود، خالق و نگهدارنده آسمان ها و زمین و قیّوم کلّ مخلوقات است: کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ(۳).

پیغمبر و ائمّه هُدی عَلَیْهِمُ السَّلام، هر تصرّفی در کاینات بنمایند، به قدرتی است که خداوند به ایشان لطف فرموده و به اذن و اجازه خداوند است؛ در هیچ امری، مستقل نیستند. قول به «تعطیل ذات

۱- نازعات (۷۹)، ۵: سوگند به فرشتگانی که تدبیر امر می کنند.

۲- انبیاء (۲۱)، ۲۳: خداوند مورد بازخواست قرار نمی گیرد؛ بندگانی اند که باید پاسخگو باشند.

۳- رحمن (۵۵)، ۲۹: هر روز، شأنی دارد و به کاری می رسد.

ص: ۳۹۳

حقّ و انعزال از سلطنت مطلقه» کفر است.

آفریدگار جهان در افعال خود مستقلّ است. صفات کمالیّه ذاتیِ اوست و او از جمیع نقصها منزّه و مبرّاست. امّا پیغمبر و ائمّه عَلَیْهِمُ السَّلام، مخلوق و محدودند ومورد فضل بزرگ پروردگار واقع شده اند که به آنها ولایت حقّ و توان و سلطنت بر کلّ مخلوقات داده است؛ وَ الحَمْدُلِلّهِ ربِّ العالَمِین کَما هُوَ أهْلُه، وَ لا إلهَ غَیرُه.

زمینه های انکار فضایل والای چهارده معصوم عَلَیْهِمُ السَّلام

در اینجا، به بعضی از جهاتی که موجب می شود کسانی منکر فضایل و مناقب حضرات معصومین- صلوات الله علیهم أجمعین- شوند اشاره می شود:

الف) به واسطه شدّتِ اُنس به کلمات و کتب مخالفان، به خرافات آنها انس گرفته اند و عظمت و بزرگی مقام امامت در نظرشان کوچک شده؛ لذا، این فضایل را بعید می دانند و انکار می کنند.

ب) می خواهند فرقه های گمراه صوفیّه و شیخیّه را بکوبند. لذا، هرچه آنها در فضایل و مناقب می گویند، اینها انکار و خدشه می کنند؛ غافل از آنکه سخنان آن گمراهان در مبحث توحید، خود برهان اعظم بر فساد آنهاست (حقیر این مطلب را در تاریخ فلسفه و تصوّف شرح داده ام).

ج) یکی دیگر از موانع تصدیق فضایل ائمّه عَلَیْهِمُ السَّلام بی اطّلاعی و کوتاهی کردن در تتبع اخبار و آثار اهل بیت، یا بی تأمّلی در

ص: ۳۹۴

آنهاست. جای تأسّف است که بسیاری از کسانی که به کسب دانش مشغول اند علم و فحص از آیات و اخبار مربوط به اصول دین در مسیرشان نباشد و کار به جایی برسد که این گونه افکار ناروا در میان مردم رواج یابد.

د) برخی افراد به جهت کوته فکری خویش گمان می کنند که حالات بشریِ پیغمبر و ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام، مثل خوردن و آشامیدن و ازدواج و خوابیدن و باقی حالات آنان، با ولایت مطلقه منافات دارد؛ مانند منکران پیامبران در اُمّتهای پیشین که می گفتند:

«این چه پیغمبری است که می خورد و می آشامد و در بازارها راه می رود؟! اگر خدا می خواست پیغمبری بفرستد، از جنس ملائکه می فرستاد».

خداوند این گفتار آنها را در قرآن مجید نقل فرموده و در پاسخ ایشان، آیه نازل فرموده است که:

«اگر ما ملائکه را بفرستیم، باز آنها را به صورت بشر قرار خواهیم داد»(۱) .

در این آیه، نکته ای موجود است و آن اینکه، اجتماع شئون ملکوتی و بشری با هم مانعی ندارد.

ه) عدّه ای دیگر از منکران هستند که پیغمبر و امام را مثل خود پنداشته و خود را با آنان در یک میزان قرار داده اند. بنابراین، چون خودشان نمی توانند کرامتی ارائه کنند، می گویند امام نیز نمی تواند. خداوند در قرآن کریم فرموده:

۱- انعام (۶)، ۹

ص: ۳۹۵

بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ(۱) .

نیز، فرموده است:

وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هذا إِفْكٌ قَدِيمٌ(۲) .

از این دو آیه استفاده می شود که، اگر موضوعی از قرآن و تفسیر اهل بیت نتیجه گیری شد، باید قبول کرد؛ و نباید آن را، فقط به سبب آنکه فهم و فکر انسان به آن راه پیدا نکرده است، انکار کرد.

شخصی، در سنینِ طفولیّتِ امام جواد عَلَیْهِ السَّلام نزد آن حضرت رفت. او به هیئت حضرت نظر می کرد و از روی تعجّب، پیش خود می گفت: این طفل چگونه دارای مقام ولایتِ مُطلَقه گشته و در مرتبه امامت قرار گرفته است؟!

حضرت کلامی فرمودند که محصول آن این است: آیا خداوند قدرت دارد و می تواند این مقام و مرتبه را به پشه کوچکی بدهد، یا نه؟ آن شخص گفت: بلی، می تواند. حضرت فرمود: ما، نزد خدا، از پشه و از اکثر خلق بالاتریم.

اگر بگوییم برای همه کوتاه فکران که در فضایل و کمالات پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام شک می نمایند همین یک حدیث کافی است، مبالغه نکرده ایم.

۱- یونس (۱۰)، ۳۹: آنچه در دانش آنان نمی گنجید، انکار می کردند.

۲- احقاف (۴۶)، ۱۱: چون خودشان بدین حقیقت راه نیافته اند، می گویند: دروغی کهنه و نخ نماست.

ص: ۳۹۶

خاتمه: پاسخ به چند سؤال

ص: ۳۹۷

کلام را، با نقل قضیّه ای که برای ما اتّفاق افتاده است، ختم می کنیم:

یک روز بعد از ادای نماز صبح، مشغول تعقیب نماز بودم. یکی از سادات آمد و در مقابل من نشست. قدری صبر کرد تا تعقیب من تمام شد. آن گاه، فرمود: دیشب با شخصی مباحثه کردیم و چند مسئله برای من پیش آمد. بنده عرض کردم: آقا جان! هنوز که وارد مسائل نشده ایم، بفرمایید چرا تسبیح حضرت زهرا عَلَیْهِمَا السَّلام را در تعقیب نماز نخواندی؟! مگر نمی دانید کسی که بر آن مداومت کند شقی نمی شود و ادای آن بعد از هر نماز، از ۱۰۰۰ رکعت نماز در هر روز بهتر است و سبب آمرزش گناهان می شود؟! فرمودند: اطاعت می شود.

ص:۳۹۸

عرض کردم: مسائل خود را بفرمایید. فرمودند: کسی گفت که جایز نیست بگوییم: «یا اباالفضل! یا موسی بن جعفر! حاجت مرا بدهید»؛ چون فقط خدا قاضی الحاجات است و اگر کسی دیگر قاضی الحاجات باشد، لزوماً شرک خواهد بود.

عرض کردم: دیگر بفرمایید. فرمودند: آیا حدیث «لَوْ لاکَ لَما خَلَقْتُ الْأفْلاکَ» صحیح است؟

گفتم: دیگر بفرمایید. فرمودند: آیا کلام امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام،

ص: ۳۹۹

«إنّا صَنائِعُ رَبِّنا وَ النّاسُ بَعْدُ صَنائعُ لَنا»، صحیح است؟ معنای آن چیست؟

گفتم: دیگر بفرمایید. فرمودند: آیا شما کتاب «درسی از ولایت» را قرائت فرموده اید و به احادیثی که نقل کرده اطمینان دارید، یا خیر؟ و آن را صحیح می دانید، یا نه؟

عرض کردم: دیگر بفرمایید. فرمود: آیا فقها و مجتهدان شیعه درباره ولایت تکوینی و تشریعی بیاناتی فرموده اند و آن را قبول دارند، یا خیر؟

عرض کردم: بسم الله الرّحمن الرّحیم.

امّا جواب سؤال اوّل: در روایات بسیاری، که از ۲۰۰ روایت بیشتر است، فضیلت و شرافت برآوردن حاجت برادران دینی وارد شده است و به اندازه ای مورد تأکید قرار گرفته که پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ (چنان که در کتاب فقیه، باب اعتکاف نقل شده) فرمود:

«کسی که در برآوردن حاجت برادر دینی خود سعی کند، گویا ۹۰۰۰ سال عبادت کرده است».

امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نیز فرموده:

«قضای حاجت مؤمن افضل است از هزار حجّ قبول شده».

پس اگر کسی برای برآوردن حاجات مؤمنی سعی کند و چندین حاجت او را برآورد، آیا صحیح نیست که بگوییم وی قاضی حاجات آن مؤمن شده؟ و اگر حاجات عدّه ای از مؤمنان را برآورد و مایل به این کار باشد، به طوری که خود را مهیّای این کار سازد، آیا صحیح نیست بگوییم: فلان شخص قاضی حاجات

ص: ۴۰۰

مؤمنین است؟

گفت: بلی، صحیح و واضح است.

گفتم: شخصی، در کتاب دعایی که تألیف کرده، چنین نوشته است: «یکی از شرایط دعا توّسل به ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام است و معنی توسّل این است که خدا را به حقّ آنان قسم دهد که حاجتش را برآورده نماید. البتّه، دعا کننده ملتفت باشد که از ائمّه چیزی نخواهد و حاجتی نطلبد؛ زیرا قاضی الحاجات خداست».

از کلام این نویسنده معلوم می شود که چون خدا قاضی الحاجات است، کس دیگر نباید قاضی الحاجات باشد.

نتیجه این طور استدلال این است که بگوید: چون خداوند عادل و عالم و قادر و مؤمن و سمیع و بصیر است، کس دیگر نباید عادل و عالم و قادر و مؤمن و سمیع و بصیر باشد!

بلی؛ خداوند، به قدرت و غنای ذات قدّوس خود، قاضی الحاجات است و مخلوق، به قدرت و غنایی که از جانب خدا به او افاضه شده، حاجت دیگران را برمی آورد.

باید از صاحب این کتاب دعا پرسید: اگر خداوند به شما تمکّن دهد و بتوانید چند نیاز مادّی یا معنوی یکی از برادران ایمانی تان را به درخواست وی برطرف کنید، آیا شما (به معنای نسبی کلمه) قاضی حاجات آن شخص نشده اید؟

آیا وقتی که شما نسبت به آن مؤمن «قاضی الحاجات» شدید، دیگر او نباید برود و خدمت آقای دیگری عرض حاجت کند؟! یعنی، چون شما قاضی الحاجات شدید، نباید کسی دیگر

ص: ۴۰۱

قاضی الحاجات شود؟!

یا اینکه قاضی الحاجات بودن خود را صحیح می دانید؛ ولی قاضی الحاجات بودن پیغمبر و ائمّه هدی و دیگر بستگان اهل بیت- صلوات الله علیهم أجمعین- و حضرت ابوالفضل را نادرست می پندارید؟!

یا آنکه می گویید اینان از دنیا رفته و در بهشت، متنّعم اند؛ لذا، از دنیا و اهل دنیا اطّلاعی ندارند و نمی توانند حاجتی را برآورند؟! به طور قطع، این سخن نادرست را بر زبان خود جاری نخواهید کرد؛ چرا که قبول دارید پیغمبر و ائمّه هدی، بر اثر علم و قدرتی که خداوند به آنان لطف فرموده، به هر چیزی دانا و توانا بوده و هستند. انتقال ایشان از دنیا به عالم آخرت مثل انتقال از خانه ای به خانه دیگر است و علم و قدرت آنان ذرّه ای کمتر نشده و نخواهد شد؛ بلکه ساعت به ساعت زیادتر شده و می شود. پس چرا قاضی الحاجات بودن ایشان درست نباشد؟! قطعاً درست است.

خداوند ما و شما را بیامرزد و معرفتی کامل به ما بدهد!

نیز، عرض می کنم: اگر حاجت خواستن از غیر خدا شرک باشد، چرا حضرت سلیمان از اشخاص اطراف خود حاجت خواست؟ خداوند در قرآن مجید نقل فرموده که سلیمان به آنان فرمود:

أَیُّکُمْ یَأْتِینِی بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ یَأْتُونِی مُسْلِمِینَ...(۱) .

کدام یک از شما تخت بلقیس را، قبل از آن که بیایند،

۱- نمل (۲۷)، ۳۸ و ۳۹

ص: ۴۰۲

برای من حاضر می نمایید؟ یکی از بزرگان جنّیان گفت: هنوز از جای خود حرکت نکرده ای، آن را می آورم.

همچنین، چرا حضرت یعقوب از فرزندان خود درخواست کرد و به آنان فرمود: «در وقت ورود به مصر، از درهای متفرّق وارد شوید...»؛ چنان که در سوره یوسف (آیه ۶۷ و ۶۸) مذکور است.

حال که سخن به اینجا رسید، سؤال دیگری از شما می کنم. اگر خدا دهها مزرعه و صدها قریه و یا حتی سلطنت مملکتی را به شما عنایت فرماید، آیا شما، در آن مال و ثروت و مملکت، مختار نیستید که با رعایت دستورهای الاهی به هر کس هرچه بخواهید ببخشید؟!

از شما می پرسم: وقتی خداوند حضرت سلیمان را سلطان جنّ و انس و وحش و پرنده قرار داد و به او فرمود: هذا عَطائُنا فَامْنُنْ أوْ أمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ(۱)، آیا سلیمان اختیار نداشت که به هرکس هرچه بخواهد ببخشد؟!

اکنون، کسی را در نظر آورید که حجّه الله و خلیفه الله و «أمین الله فی خَلقه» است؛ در فضل و شرف و علم و قدرت، از کلّ مخلوقات برتر است؛ به تملیک خدایی، مالک و سلطان دنیا و آخرت شده و به همه چیز، دانا و بینا و توانا گشته و دارای چنین اختیار عطا و منعی شده است. اگر کسی خدمت او عرض حاجت کند، چگونه شرك اندر شرك است؟!

(خاطر نشان می کنیم که در بیان صریح روایات، آیه شریفه هـذا عَطائُنا فَامْنُنْ أوْ أمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ درباره پیغمبر و ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام

۱- ص (۳۸)، ۳۹: این است بخشش ما؛ پس بی حساب، ببخش یا امساك کن.

ص: ۴۰۳

جاری گشته است). ﴿تِلْکَ إذاً قِسْمَهٌ ضِیزی* رَبِّ احْکُمْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أنْتَ أحْکَمُ الْحاکِمِینَ﴾.

امّا درخواست وسیله به سوی پروردگار، چنان که خداوند در قرآن کریم فرموده: ﴿وَابْتَغُوا إلَیْهِ الْوَسیلَهَ(۱)﴾ ، عملی است محبوب و مطلوب که ما را به آن امر کرده اند و شکّ و شبهه ای در آن نیست.

چیزهایی که مؤمن آنها را، بین خود و پروردگارش، وسیله قرار می دهد از این قرار است:

اوّل، خود پروردگار و کرم و جود و عفو و رحمت حقّ متعال است؛ و این از بعضی ادعیه مأثوره استفاده می شود.

دومین وسیله ایمان به خداست، که این نیز از ادعیه شریفه استفاده می شود.

بالجمله، می توان گفت که قرآن کریم را نیز می توان، به سوی پروردگار، وسیله قرار داد.

این امور مورد اشکال و بحث و شبهه نیست.

امّا اینکه پیغمبر خاتم صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ را وسیله قرار دهند، آن هم از روایات متواتر بین عامّه و خاصّه ثابت شده است؛ و هیچ مسلمانی در آن شک نمی کند مگر آنکه جاهل یا مغرور باشد.

وسیله بودن ائمّه هدی- صلوات الله علیهم- نیز از مطالب واضح روایات و زیارات مأثوره است.

در حدیثی که امام سجّاد عَلَیْهِ السَّلام به بیان قضایای حضرت آدم

۱- مائده (۵)، ۳۵: وسیله ای به سوی خداوند بجویید.

ص: ۴۰۴

می پردازد واینکه چگونه وی اشباحِ پیغمبر خاتم و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین عَلَيْهُمَا السَّلام را دیده، آمده است که خداوند متعال به حضرت آدم فرمود:

«هؤُلاءِ خِیارُ خَلیقَتِی وَ کِرامُ بَرِیَّتِی؛ بِهِمْ آخُذُ وَ بِهِمْ أُعْطِی»، وَ بِهِمْ أُعاقِبُ وَ بِهِمْ أُثِیبُ. فَتَوَسَّلْ إلیَّ بِهِمْ، یا آدَمْ...»(۱) .

اینان بهترین خلق من و بزرگوارانِ آفریده های من اند. به [سبب و وسیله] آنان (نعمات را) می گیرم و می بخشم و مؤاخذه می کنم و ثواب می دهم. پس، ای آدم، نزد من به آنان متوسّل شو و در پیشامدهای سخت روزگار و بلاهای ناهنجار، آنان را شفیع خود گردان؛ زیرا من بر خودم حتم کردم و قسم خوردم که امیدوار به ایشان را ناامید و سؤال کننده به ایشان را رد نفرمایم.

علّامه نجفی و مرعشی در تذییلات خود بر کتاب إحقاق الحقّ (ج ۱۴/۹۱، ج ۹/۱۰۴ و ۱۰۵) روایات منقول از طرق عامّه را که درباره توسّل حضرت آدم به حضرت رسول و ائمّه هُداست نقل فرموده.

همچنین، این روایات در کتاب شریف فضائل الخمسه، تألیف علّامه جلیل فیروز آبادی (ج ۱/۱۷۰)، نیز در کتاب شریف الغدیر

۱- مراجعه شود به بحار: ج ۲۳، باب ۶، ج ۹۴، باب ۲۸، ج ۱۰۲، باب ۱۰.

ص: ۴۰۵

(ط ۲: ج ۲/۳۰۰) مذکور است.

در کتاب تاج، جامع اصول ستّه عامّه (ط ۴: ج ۱، بعد صلاه الاستسقاء، ص ۳۱۸)، آمده: توسّل به پروردگار به وسیله دوستانش جایز است.

سپس صاحب کتاب به استدلال اقدام نموده و روایاتی از پیغمبر صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه در این موضوع نقل کرده است.

سایر روایات شیعه، که موارد توسّل پیغمبران و اولاد حضرت یعقوب و بنی اسرائیل به محمّد و آل محمّد عَلَیْهِمُ السَّلام را نقل کرده، در بحار آمده است و حقیر در کتاب «ابواب رحمت» بسیاری از آن موارد را نقل کرده ام.

در زیارتی که از ائمّه نقل شده، در مقابل قبر مطهّر امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب عرض می کنند:

«أنْتَ وَسِیلَتی إلَی اللهِ تَعالی»(۱).

تویی وسیله من به سوی پروردگار متعال.

نیز، عرض می کنند:

«بِکَ أتَوَسَّلُ إلی رَبِّی».

به سوی پروردگار، به تو متوسّل می شوم.

امثال این کلمات بسیار است که در مفاتیح الجنان و بحار و کتب مزار مذکور است.

در دعای عَلْقمه که به دستور امام باقر عَلَیْهِ السَّلام بعد از زیارت عاشورا می خوانند، می گویند:

«فَإنِّی بِهِمْ أتَوَجَّهُ إلَیْکَ فِی مَقامِی هذا، وَ بِهِمْ أتَوَسَّلُ،

۱- فصل مشترک همه این فقرات برگرفته از زیارات همانا توسّل به حضرات ائمّه معصومین عَلَیْهِمُ السَّلام است.

ص: ۴۰۶

وَ بِهِمْ أَتَشَفَّعُ».

در زیارت امام عسکری عَلَیْهِ السَّلام، آمده است:

«وَ أَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ یا رَبِّ بِإِمامِنا».

در زیارت مولانا صاحب الزمان عَلَیْهِ السَّلام نیز خوانده می شود:

«فَإِنِّی أَتَوَسَّلُ بِکَ وَ بِآبائِکَ الطّاهِرِینَ إِلَی اللهِ تَعالی» .

امّا جواب مسئله دوم که فرمودید:

آیا حدیث «لَوْ لاکَ لَما خَلَقْتُ الْأَفْلاکَ» صحیح است؟

بلی، صحیح است. این مفاد که «خلقت تمام مخلوقات برای خاطر چهارده معصوم است و اگر آنها نبودند، خداوند مخلوقی را خلق نمی فرمود» موضوع صریح روایات بسیاری است که عامّه و خاصّه آن را نقل کرده اند.

حقیر نیز در مستدرک سفینه، لغت «خلق»، آن روایات را با تعیین تمام مدارک آن آورده ام.(۱)

۱- علّامه مجلسی در بحار: ج ۱۴/۴۸، از استاد شهید در رساله الأنوار، از امیرالمؤمنین علی عَلَیْهِ السَّلام نقل کرده است که فرمود: «خدا بود و هیچ چیز با او نبود. پس اوّل چیزی که خلق فرمود نور حبیبش محمّد- صلّی الله علیه و آله- بود، قبل از خلقت آب و عرش و کرسی و آسمانها و زمین... . حقّ- تعالی- به او نظر می فرماید و می گوید: ای بنده من، تو مراد و مریدی و تو برگزیده من از بین آفریدگان منی. قسم به عزّت و جلالم که اگر تو نبودی، افلاک را خلق نمی کردم. هر که تو را دوست بدارد، من دوستش می دارم و هر که با تو خصومت ورزد، من دشمن اویم». نیز در جلد ۳۶/۳۰۲ به روایت شیخ مفید، در حدیث معراج، بعد از تصریح خداوند متعال به برگزیدگی نبّی اکرم و ائمّه معصومین و اینکه آنان خزانه داران علم الهی اند، از قول خداوند- عزّو جلّ- خطاب به آنان نقل می کند: «اگر شما نبودید، دنیا و آخرت و بهشت و آتش را خلق نمی کردم». در جلد ۳۸/۸۱، در حدیثی قدسی که در معانی الأخبار و علل الشرائع شیخ صدوق از قول امام صادق عَلَیْهِ السَّلام نقل شده است، خداوند بعد از بیان نبوّت پیامبر و امامت امیرالمؤمنین علی عَلَیْهِمَا السَّلام می فرماید: «اگر آن دو نبودند، خَلقم را خلق نمی کردم». در جلد ۳۶/۳۳۷، مجلسی از علل و عیون و کمال الدین از امام رضا از پدرانش از امیرالمؤمنین عَلَیْهِمُ السَّلام نقل میکند که رسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه فرمود: «خداوند- عزّ وجلّ- خلقی برتر و گرامی تر از من خلق نکرده است... . یا علی، اگر ما نبودیم، آدم و حوّا و بهشت و آتش و آسمان و زمین خلق نمی شد...». نیز، در حدیث نبوی خطاب به امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام، آمده است که: «اگر ما نبودیم، خداوند بهشت و آتش و انبیا و ملائکه را خلق نمی فرمود...». در جلد ۱۷/۳۱۷، در روایت تفسیر امام حسن عسکری عَلَیْهِ السَّلام از حدیث معجزات حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه، نقل است که آن حضرت به درخت فرمود: «تو را خواندم تا بعد از شهادت به توحید برای خدا، شهادت دهی برای من به نبوّت و پس از آن هم شهادت دهی برای علی به امامت و اینکه او تکیه گاه و پشتیبان و بازو و افتخار و عزّت من

است؛ و اگر نبود، خدای- عزّ و جلّ- هیچ آفریده ای را خلق نمی فرمود».غیر از اینها نیز موارد دیگری هست که در مستدرک نقل کرده ام. دانشمندان عامّه نیز همین معنا را به طرق خویش نقل کرده اند که علّامه امینی این موضوع را در کتاب الغدیر (ج ۲/۳۰۰) و علّامه نجفی مرعشی در تذییلات خویش بر احقاق الحقّ (ج ۹/۱۰۵ و ۱۰۶ و ۲۰۲ و ۲۵۴) متذکّر گردیده اند. سیّد ابن طاووس در فلاح السائل (ص ۴۴) می گوید: «تمام آنچه گفتیم فضیلت دعا برای برادران ایمانی تو بود. پس چگونه است فضیلت دعا کردن برای سلطانت که سبب وجود توست و خود معتقدی که اگر او نبود، خدا نه تو و نه هیچیک از مکلّفین را خلق نمی فرمود؛ نیز، معتقدی به آنکه لطف و جود او- صلوات الله علیه- سبب تمام نعمتها و خیراتی است که تو و دیگران از آن برخوردارید»؟

ص: ۴۰۷

امّا جواب مسئله سوم شما راجع به مکاتبه امیرالمؤمنین که

ص: ۴۰۸

فرمود:

«إنّا صَنائعُ رَبِّنا وَ النّاسُ بَعْدُ صَنائِعُ لَنا».

این کلام صحیح و متین است و کسی که به خیال خود در این حدیث تشکیک کرده، اشتباه کرده است. این عبارت جزئی از نامه شریف آن حضرت است که برای معاویه لعین نوشته و سیّد رضی در نهج البلاغه و طبرسی در احتجاج به نقل آن پرداخته اند. این نامه شریف بهترین حجّت است که مولای ما برای او نوشته و شارحان نهج البلاغه مانند ابن ابی الحدید و ابن میثم و دیگران آن را شرح داده اند.

علّامه خویی در شرح نهج البلاغه فرموده است:

«این نامه شریف را نیز اَعثم کوفی در کتاب فتوح خود (ص ۱۵۷ از طبع بمبئی) و احمد بن علی قلقشندی در کتاب صبح اعشی (طبع مصر) و شهاب الدین در کتاب نهایه الإرب (ج ۷) نقل کرده اند».

علّامه مجلسی در بحار(۱) ، بعد از نقل این مکاتبه شریف، درباره این عبارت می فرماید:

«این سخنی است که اسرار عجیبی از غرایبِ شئونِ آن بزرگواران را در بر دارد و عقول از رسیدن به کنه آن عاجزند. ما به اندازه ای که آشکار کردن آن و وارد شدن در آن برایمان ممکن است، درباره اش صحبت می کنیم و می گوییم:

صنایع جمع صَنیعه است و صَنیعه پادشاه یعنی کسی

۱- رک: ج ۳۳/۶۸

ص: ۴۰۹

که او را برای خود برگزیده، قدر و مقام او را بلند کرده و هر طور خواسته او را تربیت فرموده است؛ مانند آیه شریفه وَ اصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسِی(۱) که خداوند به موسی بن عمران می فرماید: من تو را برای خود برگزیدم و مطابق با خواست و محبّت خود تربیت کردم.

پس معنای عبارت این می شود که از جانب هیچ فردی از بشر، به ما نعمتی نرسیده و بین ما و خداوند، هیچ واسطه ای نیست؛ ولی بین همه مردم و خداوند، ما واسطه ایم.

نیز، ممکن است که مراد از کلمه ناس برخی از مردم باشد؛ یعنی: بعضی از مردم برگزیده مایند.

ابن ابی الحدید در شرح این کلام می گوید:

این کلام مقام بزرگی را ثابت می کند. ظاهر آن همین است که شنیدی و باطنش چنین است که مردم بندگان آنان و آنان خود بندگان خدایند.

ابن میثم که از علمای بزرگ شیعه است، در شرح خود، کلماتی می گوید که خلاصه آن این است: آنان موضع نعمتها و اَلطاف و مراحم خدایند که فیض اِلاهی بدون واسطه به آنها و از آنها به مردم می رسد؛ گویا، مردم عیالات آنهایند».

علّامه خویی می گوید:

«این کلام امیرالمؤمنین برتر از کلام بشر و والاتر از آن

۱- طه (۲۰)، ۴۱

ص: ۴۱۰

است که بتوان در مورد آن سخنی گفت. بر آن، جلوه علم الاهی است و به جان خودم سوگند که در جایگاه آیات آسمانی است؛ بدان دلیل که بر امر خلافت حقّه و شأن حجج الاهی مشتمل است؛ گویا، موجی است که از دریایی عظیم برخاسته، یا نوری است که از عالَم امرِ حکیم درخشیده است.

گوینده این سخن نیست مگر کسی که خدای متعال او را برای خود برگزیده باشد. جز گوینده کلامِ "ما فرماندهان سخن هستیم که ریشه های آن در ما پای گرفته و شاخه های آن در ما فرود آمده است" نمی تواند گوینده آن باشد».

ایشان سپس می گوید:

«آن حضرت، بدین فرمایش خود، چنین بیان داشته است که آنان واسطه های فیض الاهی بین خداوند و بندگان اویند؛ نیز، آنکه هیچ واسطه ای بین آنان و خداوند متعال وجود ندارد» .(۱).

۱- شرح نهج البلاغه: ج ۱۹/۱۱۵ امام صادق عَلَیْهِ السَّلام در زیارت مولاناالحسین عَلَیْهِ السَّلام چنین می گوید: «اراده پروردگار در مقادیر امورش بر شما فرود می آید و از منازل شما صادر می گردد». نیز، در حدیث معراج است که ملائکه به رسول الله عرض کردند: «آنچه از ناحیه خداوند نازل گردد به سوی شما و آنچه به سمت خداوند بالا ـ رود از نزد شماست». علّامه مجلسی در مرآهالعقول، در شرح حدیث اوّل که در کتاب الحجّ کافی آمده است، می گوید: «به اخبار مستفیضه ثابت شده است که آنان وسایل بین حقّ و خلق در افاضه جمیع رحمتها و علوم و کمالات اند. پس هرچه توسّل به آنان و اذعان به فضلشان بیشتر باشد، ریزش کمالات از ناحیه خداوند متعال بیشتر خواهد بود».نیز در مرآه (جلد ۱/۱۶۷) در شرح کلمه «بیت الرحمه»، که ائمّه عَلَیْهِمُ السَّلام در ۳ روایت از کتاب کافی فرموده اند: «بیت الرحمه ماییم»، علّامه مجلسی فرموده: «این برای آن است که آنان منبع هر نعمت و رحمتی هستند و به واسطه ایشان، رحمتها بر کاینات افاضه می شود». در بیان اینکه چرا کنیه پیامبر را «ابوالقاسم» نهادند، حضرت رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِه خود فرمود: «خداوند [به من] عطا و بخشش می فرماید و من آن را قسمت می کنم». . بقره (۲)، ۲۹: [خداوند] هر چه در زمین است برای شما آفرید. . این توقیع در نهایت اعتبار است. تمام آن در کتاب غیبت شیخ طوسی (ص ۱۸۴) مذکور است و شیخ طبرسی نیز در باب احتجاجات امام زمان عَلَیْهِ السَّلام این توقیع شریف را عیناً نقل فرموده. در بحار: ج ۵۳/۱۷۸، این توقیع را از هر دو کتاب مذکور به همین صورت می بینیم. عالم جلیل القدر، حاج سید محمّد حسن میرجهانی، در کتاب دُرر مکنونه (ص ۳۸) می گوید: فَإِنَّهُم صَنائعُ الإِلهِ وَ الْخَلْقُ مَصْنُوعاتُهُمْ بِاللهِ وَ إِنَّ تَوْقِیعًا بِهذا قَدْ صَدَر عَنْ حَجَّهِ الْعَصرِ الْإمام الْمُنْتَظَر یعنی: آنان ساخته های پروردگارند و خلق به اذن خدا مصنوع آنان اند. توقیعی هم به این معنا از حجّت عصر، امام منتظَر، صادر شده است.

ص: ۴۱۱

بعضی دیگر گفته اند که معنای کلام ایشان چنین است: ما ساخته شده و مخلوق خداییم و مردم برای خاطر ما ساخته شده اند؛ یعنی لام در «لَنا» برای منفعت باشد، مثل جمله خَلَقَ لَکُمْ ما فِی الْأرضِ . ولی این معنا با توقیع ولیّ عصر عَلَیْهِ السَّلام سازش ندارد؛ برای آنکه در توقیع شریف، آن حضرت بعد از ذکر جملاتی در فضایل خودشان می فرماید:

«وَ نَحنُ صَنائِعُ رَبِّنا وَ الْخَلْقُ بَعْدُ صَنائِعُنا» .

ص: ۴۱۲

در این توقیع، به جای لفظِ «ناس»، لفظ «خلق» را فرموده که معنایش همه را در بر می گیرد. چنان که دیده می شود، در اینجا لفظ «لَنا» وجود ندارد. این موضوع تأیید می کند معنایی را که بعضی برای مکاتبه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلام ذکر کرده اند و گفته اند: مقصود این است که ما مصنوع و مخلوق پروردگاریم و مردم مصنوع مایند؛ و شواهدی برای این معنا آورده اند.

در هر حال، اصل کلام صحیح است؛ ولی چون مراد قطعی روشن نیست، بهتر آن است که ما علم آن را به گوینده ارجاع دهیم و بگوییم به آنچه فرموده اند ایمان داریم؛ هر چند معنای آن را به تفصیل نمی دانیم.

امّا جواب مسئله چهارم:

حقیر کتاب «درسی از ولایت» را خوانده ام؛ و آن را قبول ندارم و به احادیث آن نیز اطمینان ندارم. گمان می کنم که نویسنده روایات را بدون مراجعه به مدرک نقل کرده است؛ چون در موارد بسیاری دیدم گاهی، از اوّل آیه و روایتی که آورده است و گاهی از وسط و گاهی از آخر آن، جمله یا جملاتی را که برخلاف ادّعای او بوده انداخته است!!

ص: ۴۱۳

برای نمونه، چند اشتباه دیگر ایشان را به شما عرض می کنم:

اوّلاً در صفحه ۸۸، سطر (۱)۴ ، نوشته است:

«در صفحه ۲۴۸ از کتاب بحار، جلد هفتم، روایت شده است که اسماعیل بن عبدالعزیز گفت: امام هشتم به من فرمود که آبی در مستراح برای من بگذار. می گوید: برخاستم و آبی در مستراح گذاشتم. چون حضرت داخل مستراح شد، من پیش خود خیال کردم که من می گویم امام چنین و چنان است؛ حال آنکه او به مستراح می رود و تطهیر می کند. پس مدّتی نشد که آن جناب بیرون آمد و فرمود: ای اسماعیل، بنا را زیاد بالا نبرید که خراب می شود. ما را مخلوق بشمرید».

جناب مؤلّف کلام را در اینجا تمام کرده و باقی آن را که به ضرر او بوده نقل نکرده است! ادامه روایت چنین است که بعد از آنکه امام فرمود: «ما را مخلوق بشمرید»، اضافه کرد:

«وَ قُولوُا فِينا ما شِئْتُمْ فَلَنْ تَبْلُغُوا».

درباره ما (یعنی در مورد فضایل و مناقب ما) آنچه می خواهید، بگویید و هرگز به آخر آن نخواهید رسید.

(یعنی، حقیقت و کنه مقامات ما را درک نمی کنید و

۱- این نشانی مخصوص چاپ اوّل است. در چاپ دوم، چیزهایی به آن اضافه کرده اند و به خیال خود، اشکالاتی را جواب داده اند که حکم آن از آنچه گذشت ظاهر است.

ص: ۴۱۴

بر شماری فضایل ما را تمام نخواهید کرد. در ضمن، دقّت کنید که در متن روایت، حضرت از ما فی الضّمیر او خبر داده است).

چهت اینکه آن جناب این باقی مانده کلام امام را اسـقاط کرده آن است که در صفحه ۸۴ کتاب خود، سطر دوم، حدیث «قُولُوا فِینا ما شِئْتُمْ» را جزء مزخرفاتی دانسته که دیگران تراشیده اند، با آنکه این احادیث- چنان که گذشت- صحیح و معتبر است.

دوم اینکه، در صفحه ۸۸- سطر ۱۱، گفته:

در بحار، ص ۱۵۰ (که صحیح آن «ص ۲۵۰» است)

روایت کرده از امام ششم که فرمود... .

ایشان از اوّل و وسط و آخر این روایت، عباراتی را انـداخته است. در متن کامل آن، نظر امام به مغیرهبن سـعید خبیث لعین است که زنی یهودی به او سحر و شعبده تعلیم می داد و ادّعاهای باطلی داشت.

نیز، نظر امام به خبیث دیگر ابوالخطّاب است که دعاوی فاسد داشت.

ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام در روایات بسیاری آن دو را لعنت کرده و به بیزاری از آنها و اقوالشان امر فرموده اند.

سوم اینکه، در صفحه ۹۰، سطر ۳، در ترجمه حدیث گفته:

«شما می توانید رزق بنده را فراهم کنید؟ فرمود: والله، قادر نیست بر ارزاق خود ما مگر خدا».

ص: ۴۱۵

وی در این ترجمه اشتباه بزرگی نموده است؛ برای اینکه لفظ عربی این کلام که این طور ترجمه شده چنین است:

إنَّكُمْ تُقَدِّروُنَ أرْزاقَ الْعِبادِ؟ فقالَ: «وَاللهِ ما يُقَدِّرُ أرْزاقَنا إلّا الله».

وی کلمه «یقدّر» و کلمه «تقدّرون»، هر دو را ثلاثی مجرّد گرفته، به معنای قدرت و توانایی؛ و در هر دو مورد، اشتباه کرده است.

«عباد» صیغه جمع است و «تقدّرون و یقدّر» ثلاثی مجرّد نیست؛ بلکه از باب تفعیل و ثلاثی مزید است. معنای عبارت این است که راوی می پرسد: آیا شما روزیهای بندگان را تقدیر می کنید؟ امام می فرماید: «والله، روزیهای ما را تقدیر نمی کند مگر خداوند».

البتّه، روزیهای تمام بندگان را خداوند تقدیر می فرماید و واضح است که روزی به خوراک و پوشاک منحصر نیست؛ بلکه لفظ رزق، در آیات قرآن با ضمیمه تفسیر عترت پاکیزه پیغمبر، عامّ است و تمام نعمتهای ظاهری و باطنی را شامل می شود.

پس تمام نعمتهای ظاهری و باطنی که از جانب خداوند متعال بر پیغمبر و ائمّه هدی عَلَيْهِمُ السَّلام و سایر خلق افاضه می شود بر حسب اندازه و تقدیری است که خداوند فرموده، چنان که می فرماید:

وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ(۱) .

نیز، می فرماید:

وَ إنْ مِنْ شَيْءٍ إلّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إلّا بِقَدرٍ

۱- رعد (۱۳)، ۸: در نزد او، هر چیزی اندازه ای دارد.

ص: ۴۱۶

مَعْلومٍ(۱) .

پس تقـدیر از جانب خداست و در مقام تقسیم، روزی بر دست باکفایت پیغمبر و ائمّه هدی عَلَیْهِمُ السَّلام جاری می شود؛ چنان که امام سجّاد زین العابدین عَلَیْهِ السَّلام فرمود:

«إنَّ اللّهَ یُقَسِّمُ أرْزاقَ الْعِبادِ وَ عَلی إیْدِینا یُجْرِیها» (۲).

امّا اینکه در آخر این حـدیث فرموده اند: « [گاهی] من به طعامی محتاج شده ام»، واضح است که می خواهند مقام بندگی و طبیعت بشـری خود را در گفتار و کردار به مردم نشان دهنـد و نمی خواهنـد که به قـدرت و مُکنَت و توانایی مقام ولایت و امامت، در امور متعارف خود، خارق عادت انجام دهند؛ مگر در وقت اعجاز و نابودسازی باطل و احیای حق، چنان که واضح است.

امّا جواب مسئله پنجم:

بلی، فقها و مجتهـدان که متمسّک به قرآن کریم و عترت اند، درباره ولایت تکوینی و تشـریعی، بیاناتی فرموده اند و حقیر، با وجود کثرت اشتغال و تشتّت احوال، مقداری از بیانات بزرگان دین را در این مورد برای شما نقل می کنم.(۳)

۱- حجر (۱۵)، ۲۱: هیچ چیزی نیست مگر آنکه انبارهایش نزد ماست و ما آن را جز به اندازه ای معلوم فرو نمی فرستیم.

۲- این روایت در بحار و وسائل، باب کراهت خواب در بین الطلوعین، از کتاب بصائر نقل شده است.

۳- سـخنان سیّد ابن طـاووس در پاورقی پاسـخ به سؤال دوم (ص ۳۰۱) و کلمـات علّـامه محقّق، فقیه سبزواری، در فصـل چهارم از بخش اوّل گذشت.

ص: ۴۱۷

علّامه خویی در شرح خطبه ای از امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام فرموده:

«هنگـامی که مولای مـا قضایـای آینـده معـاویه را در جنگ صـفّین خبر می داد، فرمود: "گویا، تو را می بینم که ..." (چنین و چنان خواهی کرد). علّت آنکه حضرت فرمود "گویـا تو را می بینم" آن است که زمان و مکان و سایر اجسام و جسـمانیّات برای چشم او حجاب نیسـتند؛ یعنی او گذشته و آینده و همه صفحات زمین را می بیند. این اجسام دنیا، مانند دیوار و کوه و غیره، حاجب چشم او نیست که آن طرف حاجب را مشاهـده نکند؛ زیرا او از جانب پروردگار، بر همه موجودات، حجّت و شاهد است. پس زمین و زمان حاجب او نیست، چنان که حاجب چشم ما هست» .(۱)

گفتنی است که در روایـات اِخبـارات غیـبی پیغمبر و ائمّه هـدی- صـلوات الله علیهم أجمعین- عبـارتِ «گویـا می بینم چنین و چنـان خواهد شد» بسـیار آمده است. خداوند نیز در آیات شریفه قرآن، در هنگام ذکر قضایای آینده و عالم برزخ و قیامت، پیغمبر خود را متوجّه آن می کند و می فرماید: «ببین چه می گویند و چه می کنند و چگونه دروغ می گویند».

عـالم کامـل و سـیّد بزرگوار، حـاج سـید محمّـد حسن میرجهـانی، در ارجوزه خود به نـام دُرَر مکنونه (ص ۳۲) در وصف امـام می فرماید:

۱- شرح نهج البلاغه: ج ۱۸/۵۵

ص: ۴۱۸

بَدْرٌ تَمامٌ فِی سَماءِ الْعَظَمَهمَنْظوُمهُ الکَوْنِ بِهِ مُنْتَظَمَه

واسِطَهٌ فِی عالَم الوُجوُدِبَیْنَ المُکَوَّناتِ وَ الْمَعْبوُدِ

قُطْبُ رَحی عَوالِمُ الْإِیجادِمِیزانُ عَدْلِ اللهِ فِی المَعادِ

أمْرُ نِظامِ الکَوْنِ طُرّاً بِیَدِهبِأمْرِ رَبِّهِ وَ فَیْض مَدَدِه

نیز، در فصل القاب امام زمان عَلَیْهِ السَّلام (ص ۱۹۵)، می گوید:

ناظِمُ أمْرِ الْکَوْنِ عِزُّ الْمُؤمِنِینمُدَبِّرُ الأُموُرِ وَ الحِصْنُ الحَصِین...

وَ مِحْوَرُ الْکَوْنِ مَدارُ الدَّهْرِوَ مَصْدَرُ الْأمْرِ قَوِیُّ الْقَهْرِ

مُغِیثُ أهْلِ الْحَقِّ و َالْیَقِینوَ مُسْتَعانُ کُلِّ مُسْتَعِین(۱)

صاحب کفایه الموحدین، در جواب شبهه پنجم از شبهاتی که مخالفان درباره شأن نزول آیه ولایت طرح کرده اند- و گفته اند: حضرت امیر آن انگشتر را از کجا آورده بود- فرموده است:

«حضرت امیر و آل طاهرین او اَولی به تصرّف در جمیع آسمانها و زمین اند و خزاین زمین و آسمانها در دستهای پاکیزه آنان است».

۱- ترجمه ۷ بیت مزبور، در وصف امام عَلَیْهِ السَّلام: قرص کامل ماه در آسمان عظمت است، و منظومه هستی به او نظام یافته. در جهانِ وجود، واسطه میان آفریدگان و معبود است. محور آسیاب عوالم ایجاد و ترازوی عدل الاهی در معاد است. سامان دادن کار هستی به دست اوست؛ البتّه، به فرمان پروردگارش و فیض یاری رسانی آن ذات مقدّس. سامان بخشِ هستی، مایه عزّت مؤمنان، گرداننده امور و دژ استوار است... . محور آفرینش، مدار روزگار و مصدر امر است و سخت تواناست. فریادرس اهل حقّ و یقین است و کسی است که همه مددجویان از او یاری می جویند.

ص: ۴۱۹

شیخ انصاری در مکاسب، در مسئله اولیای تصرّف، درباره کسانی که مستقلاً نمی توانند در داراییِ خود دَخل و تصرّف، کنند، می فرماید:

«... اصل مزبور اقتضا می کند کسی که حتّی یکی از موانع یاد شده را دارد، ولایت برایش ثابت نباشد؛ ولی در خصوص پیامبر و ائمّه عَلَيْهِمُ السَّلام، این اقتضا به دلایل چهارگانه از میان می رود».

سپس، ایشان ذکر آیات و روایاتی را در این باره آغاز می کند، تا آنکه می فرماید:

«مقصود از همه اینها برطرف کردن این توهّم است که وجوب فرمانبری از امام عَلَيْهِ السَّلام به دستورهای شرعی اختصاص دارد و هیچ دلیلی وجود ندارد که فرمانبری از دستورهای عُرفی ایشان واجب باشد، یا بر جان و مال کسی سلطنت داشته باشند. پس از درنگ و پژوهش در دلایل چهارگانه، می توان در یک جمله گفت:

امام از جانب خداوند متعال بر مردم سلطنت مطلقه دارد و تصرّف ایشان بر عامّه مردم، بدون هیچ قید و شرطی، نافذ و رواست...».

نیز، در تقریرات مرجع فقید میرزا محمّد حسین غروی نایینی در مکاسب به قلم علّامه شیخ محمّد تقی آملی آمده است:

«امّا فرمایش ایشان (یعنی شیخ انصاری) که فرموده اند:

ولی در خصوص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِه ... .

ص: ۴۲۰

بـدان که چون ولایتِ حاکم از شئون کسی است که بر دین و دنیا ولایت کبری دارد، به دلیل آنکه حاکم از جانب ایشان (یعنی امام) منصوب شده، به ناچار لازم است که نخست از اصل ثابت ولایت پیامبر و اوصیای آن حضرت بحث کنیم؛ سپس، درباره ولایت فقیهی که نایب آن حضرات است سخن بگوییم ... .

پس بدان که ولایت آنان دو مرتبه دارد:

یکی، ولایت تکوینی است که عبارت است از مسخّر بودن کاینات در تحت اراده و مشیّت ایشان، به حول و قوّه الاهی؛ چنان که در زیات حضرت حجّت- أرواحنا فداه- آمده است:

"ما مِنّا شَئٍءٌ إلّا وَ أنتُمْ لَهُ الْسَبَبُ" .(۱)

این بدان خاطر است که آن حضرات عَلَیْهِمُ السَّلام نمادهای اسماء و صفات خدای متعال اند؛ پس کردار آنان کردار او و گفتارشان نیز گفتار اوست. این مرتبه از ولایت ویژه آن حضرات است و نمی توان آن را بدیگران بخشید؛ زیرا از مقتضیات ذات تابناک و جانهای پاک ایشان است و کسی به این مرتبه نخواهد رسید.

دوم، ولایت تشریعی و الاهی و ثابتی است که در عالَم

۱- «هیچ چیز از ما نیست مگر آنکه شما سبب آنید». علّامه مجلسی این زیارت را در تحفهالزائر و بحار (ج ۹۴/۳۷، ج ۱۰۲/۹۳) نقل کرده و فرموده است که از ناحیه مقدّسه بیرون آمده است.

ص: ۴۲۱

تشـریع (= قانون گذاری) از جانب خدای سـبحان برای ایشان به ثبوت رسیده؛ به مفهوم وجوب پیروی از ایشان در هر چیزی و اینکه آن حضرات شرعاً نسبت به جان ومال مردمان [از خودشان] سزاوارترند.

تفاوت بین این دو مرتبه نیز آشـکار است که اوّلی تکوینی است و دومی در عالَم تشـریع به ثبوت رسـیده؛ هر چند که دومی هم جز برای کسی که دارای مرتبه نخست است ثابت نمی شود.

... در ثبوت هر دو مرتبه ولایت برای پیامبر و اوصیایی که از عترت اویند- صلوات الله علیه و علیهم-، ما اشکالی نمی بینیم.

دلایل چهارگانه ای هم که مصنّف کتاب برای استدلال به کار برده به این مطلب رهنمون می شود.

پس نباید به مخالفت شخصـی که ولایت تشریعی را ویژه فرمانبرداری از آن حضرات در احکام شرعی و پذیرش آنچه از آن احکام می رسانند می نماید، اعتنا کرد. ... نه تنها سُـستی و سبکی اش پنهان نیست؛ بلکه، دلایل چهارگانه هم آن را ردّ می کند. گویا، آن شخص در این مورد از مخالفان (اهل تسنّن) پیروی کرده است»(۱) .

همچنین، مرجع فقید حاج میرزا حسن بجنوردی در کتابش

۱- منبع مذکور: ج ۲/ ص ۳۳۲

ص: ۴۲۲

می فرماید:

«مسئله سوم درباره آن است که هرکدام از امور ولایت، خلافت، امامت و نبوّت بر دو گونه است: تکوینی و تشریعی». تکوینی اش آن است که نفس به واسطه علم و عمل یا با موهبتی خداداد، بدون این که عملی در پیشینه اش داشته باشد و فقط به جهت آمادگیِ نهاد و ارجمندیِ گوهر و والایی سرشتش، به بالاترین مراتب کمال و نزدیک ترین درجات قرب الاهی برسد؛ تا جایی که حضرت ذوالجلال گوش شنوا و چشم بینا و دست توانای او گردد. این همان مرتبه ای از ولایت است که خداوند، در کتاب گرامی اش، هم ردیف ولایت خویش قرار داده؛ همان جا که حضرت ربّ العزّه می فرماید:

إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا ...(۱) .

این ولایت عبارت است از آنکه شخص ولیّ به اذن خداوند- جلّ جلاله- در همه هستی، از آسمان تا زمین آن، تصرّف می کند.

این همان [قدرتی] است که او کور مادرزاد و پیس را به وسیله آن بهبود می بخشد و به اذن خدای متعال، مردگان را زنده می کند و به وسیله آن، ماه را می شکافد و دو نیمه می کند. همه این کارها و آنچه مشابه آن

۱- مائده (۵)، ۵۵: ولیّ شما خداوند است و پیامبر او و مؤمنانی که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع، صدقه می دهند.

ص: ۴۲۳

است به اذن خدای عظیم الشأن صورت می پذیرد. امر خلافت و امامت نیز همین گونه است ...»(۱) .

سپس، ایشان بیان ولایت تشریعی را آغاز و آن را به دو بخش می کند: ولایت عامّه، مانند ولایت سلطان عادل که پیامبر و ائمّه عَلَيْهِمُ السَّلام باشند؛ و ولایت خاصّه، مانند ولایت حاکم شرع.

در اینجا، باید بگوییم که فرموده ایشان، یعنی: «نفس به واسطه علم و عمل ... برسد»، اشاره ای است به درجاتی از ولایت که برای برخی از مقرّبان، غیر از پیامبر و ائمّه عَلَيْهِمُ السَّلام، حاصل می شود. این مرتبه برای کسی به دست می آید که، پس از ادای فرایض، به وسیله نوافل و مستحبّات به خدا تقرّب می جوید؛ تا آنجا که خداوند گوش و چشم و دست او می شود.

در وسائل، کتاب الصّلاه، به نقل از کافی با دو سند صحیح، از امام باقر عَلَيْهِ السَّلام روایت شده است که خدای قدّوس و متعال درباره بنده اش می فرماید:

«وَ إنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إلَيَّ بِالنّافِلَهِ حَتّى أُحِبُّهُ. فَإذا أحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِی يَسْمَعُ بِهِ، وَ بَصَرَهُ الَّذِی يُبْصِرُ بِهِ، وَ لِسانَهُ الَّذِی يَنْطِقُ بِهِ، وَ يَدَهُ الَّذِی يَبْطِشُ بِها. إنْ دَعانِی أجَبْتُهُ. وَ إنْ سَألَنِی أعْطَيْتُهُ».

او چندان به وسیله نافله به من تقرّب می جوید تا سرانجام دوستش بدارم. هنگامی هم که دوستش بدارم، گوش شنوا و دیده بینا و زبان گویا و دست توانایش

۱- منتهی الأُصول: ج ۲/۴۰۶

ص: ۴۲۴

خواهم بود. اگر مرا بخواند، اجابتش می کنم؛ و اگر از من درخواست کند، به او می بخشم.(۱)

شیخ بهایی در قصیده معروفش به نام «وسیله الفوز و الأمان فی مدح صاحب الزّمان» عَلَیْهِ السَّلام درباره آن امام هُمام می سراید.

خلیفه ربّ العالمین و ظلّه علی ساکن الغبراء من کلّ دیار

علوم الوری فی جنب أبحر علمه کغرفه کفّ أو کغمسه منقار

بإشراقها کلّ العوالم أشرقت لما لاح فی الکونین من نورها الساری

و مقتدر لو کلّف الصمّ نطقها باجذارها فاهت إلیه باجذار

همام لو السبع الطباق تطابقت علی نقض ما یقضیه من حکمه البحار

لنکّس من أبراجها کلّ شامخ و سکّن من أفلاکها کلّ دوّار

ولا نتثرت منها الثوابت خیفه و عاف السری فی سورها کلّ سیّار

أیا حجّه الله الّذی لیس جاریا بغیر الّذی یرضاه سابق أقدار

۱- صاحب وسائل می گوید: برقی در محاسن مانند این روایت را از عبدالرحمان بن حمّاد، از حنان بن سدیر، از قول امام صادق عَلَیْهِ السَّلام آورده است. همین طور، صاحب مستدرک نیز آن را از کتاب المؤمن حسین بن سعید اهوازی (ثقه جلیل) از قول صادقّین عَلَیْهِمَا السَّلام روایت کرده است. علّامه مجلسی در مرآه العقول نقل می کند که شیخ بهایی فرموده است: «این حدیث صحیح السند است؛ و از احادیث مشهور میان خاصّه و عامّه است که ایشان (اهل تسنّن) آن را، با تغییری اندک، در صحاح خود آورده اند...». سپس، [علّامه] شرح مفصّلی از حدیث را آغاز می کند که به چند صفحه می رسد و توهّمات گمراهان را درباره این روایت شریف ردّ می کند [رجوع کنید به مرآهالعقول، باب کسی که مسلمانان را آزار می دهد و کوچک می شمارد].

ص: ۴۲۵

و یا مَن مقالید الزمان بکفّه و ناهیک مِن مجد به خصّه الباری إلیک البهائیّ الحقیر یزفّها کغانیه میّاسه القد معطار(۱)

– خلیفه پروردگار جهانیان و سایه اوست بر سر هر که در سرزمینهای این کره خاکی ساکن است.

– دانشهای دیگران در کنار دریاهای دانش او مانند برگرفتن مشتی آب یا فرو بردن نوک پرنده ای در آن است.

– همه عوالم به وجود روشنی بخش وی روشن شده، برای آنچه از نور فراگیرش در هر دو جهان آشکار گشته است.

– پادشاهی که اگر هر هفت آسمان مانند هم و یکباره فرمانِ جاریِ صادر گشته از جانب او را نقض کنند.

– هر ستاره بلند و فرازمندی که در آنهاست سرنگون شود و هر فلک دوّاری که دارند از گردش بایستد،

– ثوابت نیز از بیم آن (نقض فرمان) پراکنده گردد و هر سیّاره ای از سیر در منازل آسمانی خویش خودداری کند.

– ای حجّت خدا، ای که سرنوشتهای از پیش نگاشته جز به گونه ای که وی رضا دهد جاری نمی شود،

– ای کسی که کلیدهای زمان به دست اوست و

۱– بیان: یزفّها: یهدیها. و غانیه: العروس الغنیّه من الزینه لحسنها. میاسه:متبختره. و عاف السری: کره السیر فی منازلها.

ص: ۴۲۶

- بهائی حقیر این (قصیده) را مانند یک عروس آراسته و خرامان و بسیار معطّر به شما هدیه می کند.

همچنین، دانشمندان فاضل، مرحوم میرزا ابوالفضل طهرانی (متوفّای ۱۳۱۶ ش)، در ستایش صاحب الزّمان و دیگر امامان- صلوات الله علیهم- در دیوان خود سروده ای دارد که ترجمه ابیاتی از آن را در اینجا می آوریم:

- مهدی ایشان ماه کامل در شب تاریک است و کسی است که به او شکایت می کنند و پناه می برند.

- سلطان زمینیان و آسمانیان است و مهار سرنوشت به دست اوست.

در همان دیوان (ص ۵۷)، در مدح امام حسین عَلَيْهِ السَّلام می خوانیم:

- کسی که خداوند کار قبض و بسط وجود را به دست او واگذاشته است... .

- مدار هستی و قطب سعادت و کسی که همه خلق در مِلک اویند.

یکی از مراجع تقلید در رساله خود می گوید:

برای امام مقام خلافت کلّی الاهی است که گاهی در لسان ائمّه هدی جاری شده و آن خلافتی است تکوینی که جمیع ذرّات در مقابل ولیّ امر خاضع اند؛ و از ضروریّات مذهب ماست که کسی به مقامات معنوی ائمّه هدی نمی رسد حتّی ملک مقرّب و نبیّ مرسل...».

ص: ۴۲۷

این اشاره است به کلام شریف حضرت هادی عَلَیْهِ السَّلام در زیارت شریف و صحیح جامعه کبیره:

«وَ ذَلَّ کُلُّ شَیْءٍ لَکُمْ...».

علّامه شیخ علی، نجل کاشف الغطاء، در کتابش سخنی فرموده که ما چکیده آن را در اینجا می آوریم:

«پیامبر و ائمّه عَلَیْهِمُ السَّلام ۳ مقام دارند: نخست آنکه وجود شریف ایشان به جهان افاضاتی می رساند که برای آن سودمندتر از خورشید است. این همان مقامی است که در اخبار و ادعیه و زیارات مورد اشاره قرار گرفته، چنان که در زیارت جامعه کبیره آمده است:

"وَ بِکُمْ یُنَزِّلُ الْغَیْث، وَ بِکُمْ یُمْسِکُ الْسَماءَ أنْ تَقَعَ عَلَى الْأرْض، وَ بِکُمْ یَکشِفُ الضُّرَّ".

خدا به برکت شما (۱۴ معصوم) باران را فرو می بارد، آسمان را نگه می دارد که مبادا بر زمین بیفتد و پریشان حالی را برطرف می گرداند.

شاید این عبارت آن بزرگواران که فرموده اند: "همه زمین از آنِ ماست"(۱) به همین معنا اشاره می کند؛ به

۱- مواضع این روایات بسیار است. از آن جمله، در کتاب شریف کافی، کتاب الحجّةِ: باب أنّ الأرض کلّها للإمام عَلَیْهِ السَّلام (یعنی باب اینکه همه زمین ملک امام است)، ۹ روایت صحیح و معتبر نقل شده است. ملّا محسن فیض کاشانی در کتابش وافی (کتاب الخمس، باب اینکه همه زمین از آنِ امام است) روایاتی را از کتب اربعه نقل کرده است. از آن جمله، روایت کرده که ابوبصیر به امام صادق عَلَیْهِ السَّلام عرض کرد: آیا امام نیز باید زکات بپردازد؟ حضرت به وی فرمود: «سخن مُحال گفتی، یا ابا محمّد! نمی دانی که تمام دنیا و آخرت از آنِ امام است و از جانب خدای متعال برای او روا گشته که آن را هر جا بخواهد، بگذارد و به هر که بخواهد، بدهد»؟

ص: ۴۲۸

ویژه آنکه وقتی گفتیم یک چیز از آنِ دو تن نخواهد بود، مراد آن باشد که زمین مانند ملک خدای متعال تحت قدرت و در مشت آنان است.

همچنین، شاید سخن امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلام که در نامه اش به معاویه فرمود:

"... نَحْنُ صَنائِعُ اللهِ و الْخَلْقُ صَنائِعُنا(۱)" نیز به آن اشاره دارد؛ همین طور، آنچه در زیارت رجبیّه گفته اند:

"فَبِکُمْ یُجْبَرُ الْمَهِیضُ وَ یُشْفَی الْمَرِیضُ وَ ما تَزدادُ الْأَرْحامُ وَ ما تَغِیضُ".

به خاطر شما، استخوانِ شکسته جوش می خورد و بیمار درمان می شود و آنچه در رحِمهاست زیاد و کم می شود.

به جهت همین مقام، آن حضرات علم غیب دارند و معجزاتی به دست ایشان آشکار می شود. این مقام به جهانِ امور تکوینی برمی گردد و ولایت بر آن نیز تکوینی است... .

۱- النور الساطع (جزء اوّل): ص ۲۷۰

ص: ۴۲۹

مقام دوم ولایت و اولویّت داشتن بر مؤمنان نسبت به خودشان است. پس، همان طور که مؤمنان بر خودشان مسلّط اند، پیامبر و ائمّه عَلَيْهِمُ السَّلام نیز بر جانهای ایشان تسلّطی دارند که قوی تر از تسلّط مؤمنان بر خودشان است؛ به دلیل آنکه خدای متعال فرمود:

النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (۱).

پیامبر از مؤمنان به خودشان سزاوارتر است.

نیز، به دلیل اینکه آن حضرت هم در روز غدیر خطاب به مسلمانان فرمود:

"أَلَسْتُ أَوْلى بِكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ؟ قالوا: بلى. قالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاه".

آیا من به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: چرا! پس فرمود: هر که من مولای اویم، علی هم مولای اوست»(۲) .

در کتب بزرگان شیعه و دیوانهای آنان، اشعار بسیاری در این موضوع به چشم می خورد؛ مانند دیوان سیّد رضی مؤلّف نهج البلاغه، دیوان سیّد اسماعیل حِمیَری، دیوان شیخ کاظم اُزری، دیوان سیّد حیدر حلّی و دیوان دِعْبِل خُزاعی که اینان از شعرای بزرگ و معروف شیعه اند. ولی این گفتار مختصر گنجایش ذکر اشعار

۱- احزاب (۳۳)، ۶

۲- ترجمه و شرح این کلام در پاسخ سؤال سوم آمد.

ص: ۴۳۰

بیشتر را ندارد؛ «إنّ فِی ذلِکَ لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ أوْ ألقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ».

والْحَمْدُلله الّذی هَدانا لِهذا وَ ما کُنّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَا أنْ هَدانَا الله، و الْحَمْدُلله رَبِّ العالَمین أوّلاً و آخِراً، کَما یُحِبُّ رَبُّنا وَ یَرْضی وَ کَما هُوَ أهْلُهُ وَ کَما یَنْبَغی لِکَرَمِ وَجْهِهِ وَ عِزِّ جَلالِه، وَ صَلَّی الله عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهرینَ المَعصومین، وَ السَّلامُ عَلَیهم أجمَعین.

۱۲ ربیع الأوّل ۱۳۹۰ ه. ق

علی هاجِره و آلِهِ آلافُ التحیّهِ و السَّلام!

ص: ۴۳۱

برخی از آثار مؤلف:

۱- مستدرك سفينه البحار ۱۰ جلد، بالعربيّه

۲- الاحتجاج بالتّاج على أصحاب اللّجاج، بالعربيّه

۳- مستدركات علم رجال الحديث ۸ جلد، بالعربيّه

۴- مستطرفات المعالى أو منتجب المقال و الأقوال فى علم الرجال، بالعربيّه

۵- الأعلام الهاديه الرفيعه فى اعتبار الكتب ايربعه المنيعه، بالعربيّه

۶- الهادى إلى الحقّ و إلى صراط مستقيم، بالعربيّه

۷- رساله نور الأنوار فى بدوِ الخلقه، بالعربيّه

۸- ابواب رحمت

۹- تاريخ فلسفه و تصوّف

۱۰- رساله تفويض

۱۱- كتاب علم غيب امام عليه السلام

۱۲- اصول دين

۱۳- مناسك حجّ

۱۴- زندگانيِ حبيب بن مظاهر اسدى

۱۵- مقام قرآن و عترت در اسلام

۱۶- تاريخچه مجالس روضه خوانى و عزادارى سيّد مظلومان عليه السلام

۱۷- اركان دين

۱۸- اثبات ولايت، همين كتاب

۱۹- معرفه الأشياء در طبّ سنّتى، فارسى

۲۰- وسیله النجاه، فارسی،،، و دیگر آثار که خطی است.

ص: ۴۳۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹